

راز و رمز

(مروری تحلیلی بر سه جلد اسناد ساواک درباره دکتر شریعتی)

راز و رمز

(مروری تحلیلی بر سه جلد اسناد ساواک درباره دکتر شریعتی)

رضا علیجانی

تلفکس:

صندوق پستی:

پست الکترونیک:

شریعتی شناسی

راز و رمز - جلد ششم

نویسنده: رضا علیجانی

ویراستار: یلدا زینعلی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه آرا: معصومه شاپوری

لیتوگرافی:

چاپ:

چاپ اول: ۱۳۸۱

تعداد:

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

قیمت:

فهرست مطالب

پیشیناز

فصل اول - پنج الگو در تحلیل مجموعه اسناد ساواک

مروری بر تصویر افکار عمومی از برخورد ساواک - شریعتی

برخوردهای گوناگون با چاپ گزیده‌ای از اسناد ساواک

دسته‌بندی زمانی اسناد ساواک

آیا اسناد این مجموعه کامل است؟

بستر اجتماعی دوران شریعتی

انواع رویکردها به مسئله بازجویی

تحلیل شریعتی بدون تحلیل اسناد ناقص است

ارزیابی مقاطعی که شریعتی به صراحت بحث سیاسی کرده است

تصویری بسیار کلی از مجموعه اسناد

پنج الگو در تحلیل مجموعه اسناد

۱ - مأموریت

۲ - وحدت یا همکاری استراتژیک

۳ - برخورد از موضع ضعف

۴ - توبه تاکتیکی

۵ - برخورد بر اساس خط مشی "سناریو"

دوره‌بندی اسناد ساواک

فصل دوم - مروری تحلیلی بر سه جلد مجموعه اسناد ساواک

بررسی تفصیلی و تحلیل محتوای اسناد ساواک

مروری تحلیلی بر اسناد جلد اول

مرحله اول، سال ۱۳۳۶

مرحله دوم، سال ۱۳۴۳ (ورود شریعتی به کشور)

مرحله سوم، فعالیت‌های مشهد (سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸)

مرحله چهارم، فعالیت‌های حسینیۀ ارشاد (تا زندان ۵۲)

مروری تحلیلی بر اسناد جلد دوم

مرحله پنجم، از بازداشت شریعتی (۱۳۵۲) تا یکمین سالگرد مرگ

بازجویی اول

بازجویی دوم

بازجویی سوم

بازجویی چهارم

بازجویی پنجم

اسنادی از هم سلول‌ها و شاگردان شریعتی

بولتن احمد رضا کریمی درباره شریعتی

بولتن‌های ساواک درباره شریعتی

دو دیدگاه درباره مقالات "انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین" و "بازگشت به خویش"

دیدگاه هیئت منصفه‌ای درباره محتوای دو کتاب

بررسی تحلیلی استدلال‌های دو نگاه و طرح نگاه سوم

مرور تحلیلی بر اسناد جلد سوم

مرحله پنجم (ادامه بررسی اسناد جلد سوم)

خروج شریعتی از کشور و مرگ وی در انگلیس

پیامدهای انعکاس مرگ شریعتی

فصل سوم - شریعتی‌شناسی در پرتو مجموعه اسناد ساواک

نقد و بررسی پنج الگوی تحلیل اسناد

حاکمیت فرهنگ چریکی - رمانتیک بر مقوله بازجویی و زندان

شریعتی چه راه دیگری داشت؟

ریسکی برای حفظ ایمان یا فرصت‌طلبی برای حفظ مؤمن

آیا روش سناریویی با منش شریعتی هماهنگ است؟

بستر اجتماعی دوران شریعتی

کالبدشکافی مجموعه نامه‌ها و بازجویی‌ها

خط برخورد‌های شریعتی با ساواک

خط برخورد‌های ساواک با شریعتی

استنتاجاتی از پشت صحنه امنیتی - پلیسی زندگی شریعتی

هنرمندی شریعتی در کلام

زیرکی فوق‌العاده در دوران بازداشت

درد جانکاه پنهان

درس هایی از مجموعه اسناد

یک منبع غنی برای آشنایی با نظریات صریح سیاسی شریعتی

یک کلاس آموزشی

تلفیق هوشمندی و اخلاق

واقع گرایی یک آرمانگرا

شریعتی حسرت یک آخ را بر دل شان گذاشت

فصل چهارم - پرسش و پاسخ

پرسش و پاسخ

پیش‌نیا

"کارم گفتن و نوشتن بود و یک کلمه را در پای خوکان نریختم."

وصیت‌نامه علی شریعتی (طرحی از یک زندگی - ص ۲۶۷)

"آدمی در زندگی همواره خود را می‌پوشاند، همواره در زیر نقابی که به چشم دیگران زیبا می‌آید مخفی است. تنها در دو جاست که هر کسی خودش است: بستر مرگ و سلول زندان."

"ملت، ملتی که همه عمر را در جستجوی شناختنش بودم، همه روحم گرم ایمان او بود و آرزویم، آزادی او و خوشبختی‌ام، احساس خوشبختی او."

من تنها یک نویسنده‌ام و دگر هیچ و او تنها مخاطب من بود.

من با ایمان زاده‌ام و در ایمان پرورده‌ام و او تنها ایمان من بود."

"آیا نسلی که پس از من می‌ماند و می‌بیند که برای او کاری نکرده‌ام، رنج اسارت‌هایی را که کشیده‌ام نشانه‌ای از خلوص من در ایمان به خویش نخواهد شمرد."

ملت من! من برای تو کاری نکرده‌ام، اما می‌دانی که با دشمن نساختم."

علی شریعتی، مجموعه آثار ۳۳، ص ۳۸۳

شناخت دکتر شریعتی، به عنوان یکی از اثرگذارترین متفکران نیم قرن اخیر ایران، بدون نزدیکی به شخصیت و منش فردی او کاری ناقص است. زندان، به ویژه اگر همه آن در سلول انفرادی گذشته باشد، نیز بهترین بستر برای آشنایی با درونیات و خصایص شریعتی است. اصلاً شاید بتوان گفت در جوامع استبدادزده در حال گذار هر شهروندی باید یک شناسنامه و یک پرونده داشته باشد! اگر عرفاً از "انسان کامل" در حوزه سیر و سلوک سخن گفته‌اند؛ "انسان کامل" در سیاست نیز انسانی است که هم "رستوان" حکومت‌ها یعنی آن چه در صحنه جامعه آشکار است و هم "آشپزخانه" آن، یعنی بازداشتگاه‌ها و زندان‌هایش، را هم دیده باشد! تنها با دیدن پشت صحنه چهره قدرت‌ها و حکومت‌هاست که می‌توان به تصویر کاملی از آنها رسید. در مورد افراد نیز حکایت مشابهی وجود دارد. تنها آشنایی با سخنان و نوشته‌ها و نظریات آنان برای شناختشان کافی نیست. باید با پشت صحنه "افکار و آراء"شان نیز آشنا شد. این پشت صحنه چیزی نیست جز آشنایی با "احوال و اعمال" شخصی و خصوصی آنها.

یکی از مهمترین منابع و بسترها برای آشنایی با احوال و ویژگی‌ها و منش فردی اشخاص نیز همان چیزی است که خود شریعتی از آن به عنوان جایی که هر فرد، خودش است یاد کرده است: زندان و سلول انفرادی. از خلیات و احوال شریعتی در زندان که همه‌اش (یعنی حدود هجده ماه) به انفرادی گذشته است، حکایت‌ها و خاطرات فراوانی نقل شده است؛ اما یک بخش مهم، مستند و مکتوب آن نیز اسناد بازجویی‌های شریعتی است. مجموعه اسناد سه جلدی منتشر شده از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی در مورد شریعتی در سلسله بحث‌های کلاس شریعتی‌شناسی (که به همت و در دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی برگزار می‌شد) در چندین جلسه مورد بحث و تحلیل قرار گرفت. هدف از این امر نیز همان گونه که از عنوان کلاس‌ها نیز برمی‌آید "شریعتی‌شناسی" بود. در بررسی این اسناد ما هم با آشنایی با بخش مهمی از پشت صحنه زندگی فکری - سیاسی شریعتی، به شناخت کاراکتر و منش و شخصیت او نزدیک‌تر می‌شویم و هم در لابه‌لای سندها با برخی نظریات سیاسی و استراتژیک و راهبردی او آشنا می‌گردیم.

کتاب حاضر دارای چهار بخش است. در بخش اول نقطه عزیمت‌های اولیه خود برای بررسی اسناد را مطرح کرده‌ایم. در این بخش پس از ذکر نکاتی مقدماتی پنج الگو برای تحلیل مجموعه اسناد درباره شریعتی را مطرح کرده‌ایم: مأموریت، وحدت یا همکاری استراتژیک، برخورد از موضع ضعف، توبه تاکتیکی و برخورد بر اساس یک سناریو.

آن گاه در بخش دوم کتاب به مرور تحلیلی سه جلد اسناد منتشره پرداخته‌ایم. در این بخش با برخوردی روایی سعی شده است نکات مهم و برجسته تمامی اسناد منتشره در این مجموعه سه جلدی (که مجموعاً نزدیک به ۸۵۰ سند می‌باشد)، بازگویی و به اجمال تحلیل - محتوا گردد. از آنجا که حجیم و مفصل بودن مجموعه سه جلدی اسناد، مطالعه آن را برای خوانندگان و مخاطبانش سخت و وقت گیر می‌کند، مرور تشریحی - تحلیلی که در بخش دوم این کتاب روی اسناد صورت گرفته کار علاقه‌مندان، به ویژه آنها که وقت کمتری برای مطالعه مجموعه هزار و پانصد صفحه‌ای سه جلد اسناد منتشره دارند، را تا حد زیادی تسهیل می‌نماید. هر چند مراجعه مستقیم به مجموعه سه جلدی اسناد امکان تأمل و تحلیل بیشتری را برای مخاطبان به ارمغان می‌آورد. اما این بخش از کتاب به علت حجم کافی تشریحی آن، که در واقع خلاصه و فشرده همه اسناد را مطرح کرده است، تا حد زیادی می‌تواند خوانندگان را از مراجعه و مطالعه مجموعه سه جلدی اسناد بی‌نیاز سازد.

پس از مرور تشریحی - تحلیلی اسناد، در بخش سوم پنج الگوی تحلیلی اسناد که در بخش اول کتاب مطرح شده بود، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا میزان کارایی و کارآمدی تحلیلی هر یک برای توضیح و تبیین مجموعه اسناد منتشره درباره دکتر شریعتی مورد سنجش قرار گیرد.

در همین بخش مجموعه خط برخوردهای شریعتی با ساواک و نیز سیر دگرگونی تحلیل‌های ساواک در باره شریعتی و در واقع "راز و رمز" برخورد متقابل شریعتی و ساواک مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

همچنین در همین بخش از نقطه نظر و منظر احوال و اخلاق شریعتی، نکات مهم قابل استنباط از مجموعه اسناد که بیانگر روحیات و خلیات شریعتی است، جهت شناخت و نزدیکی هر چه بیشتر با منش و ویژگی‌ها و لایه‌های درونی‌تر این چهره اثرگذار تاریخ معاصرمان، علاوه بر آشنایی با آرا و نظرات او، مطرح می‌گردد. در بخش پایانی و چهارم کتاب نیز فشرده‌ای از پرسش و پاسخ‌هایی که در گفت و گوهای پایانی هر کلاس با حاضران صورت گرفته، آمده است.

این کتاب را می‌توان جلد ششم از مجموعه شریعتی‌شناسی نیز تلقی نمود، اما از آنجا که تاکنون تنها جلد‌های اول و دوم این مجموعه به همت نشر یادآوران، منتشر شده و جلد‌های بعدی که در حال آماده‌سازی است هنوز انتشار نیافته است و از سوی دیگر مطالب این کتاب خود می‌تواند مستقل از مجموعه به هم پیوسته دیگر جلد‌های مجموعه شریعتی‌شناسی منتشر گردد، بدین شکل یعنی به صورت یک جلد کتاب مستقل و قبل از انتشار جلد‌های بعدی شریعتی‌شناسی منتشر می‌گردد.

در پایان وظیفه اخلاقی خویش می‌دانم از تلاش‌ها و زحمات همه دوستانی که برای آماده‌سازی این مجموعه تلاش کرده‌اند، از جمله خانم‌ها یامینی و طاهباز و آقایان رضایی، تخیری و اکبری، همچنین خانم یلدا زینعلی که ویراستاری نهایی متن را انجام دادند و بویژه خانم معصومه شاپوری که در تمامی مراحل کار با پشتکار تمام همکاری بی‌دریغی داشتند، صمیمانه تشکر کنم.

همچنین سپاسگزار دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی که در برگزاری کلاسها از هیچ همکاری دریغ نرزدیدند و به‌ویژه رفیق دیرینم آقای خسرو آذربایجانی و دوست عزیزم آقای کسمایی و نیز مسئولان محترم نشر قصیده‌سرا) به ویژه آقای ناصر ایجادی (که در چاپ و انتشار این کتاب یاری‌ام نمودند، می‌باشم.

رضا علیجانی

۲ آذر ۱۳۸۱

فصل اول

پنج الگو در تحلیل مجموعه اسناد ساواک

به نام خداوند شور و شعور و شرف

این نوشتار، متن ویراستاری شده درس‌گفتارهایی است که در تاریخ‌های ۲۶/۲/۷۹ و ۹/۳/۷۹ مطرح شده است.

مروری بر تصویر افکار عمومی از برخورد ساواک - شریعتی

پیش از انقلاب (و حتی پس از آن) تصور ویژه‌ای از مسئله ساواک، بازجویی و زندان و... وجود داشت. در آن دوران، فرهنگ حاکم بر روابط پلیس و مبارزان، فرهنگ دژخیم - قهرمان بود و نسبت پلیس و مبارزان در رابطه‌ای اسطوره‌ای تعریف می‌شد. بالطبع شریعتی نیز در همین چارچوب تحلیل می‌گردید. برای نمونه گفته می‌شد شریعتی را شکنجه کرده یا کشته‌اند. حتی وقتی کیهان کتاب انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین را منتشر کرد، این بحث میان مردم مطرح شد که این مطالب را خود رژیم برای خراب کردن شریعتی چاپ کرده است، چرا که شریعتی هیچ امتیازی به آن‌ها نداده است. بعد از هجرت و مرگ شریعتی هم تقریباً برای همه قطعی بود که ساواک شریعتی را کشته است. این فرهنگ، پیش از انقلاب بر اذهان حاکم بود.

بعد از انقلاب هم به نوعی همین فرهنگ تداوم یافت. برای نمونه مرحوم لاهوتی در سخنرانی‌ای گفت: «شریعتی در زندان جیره شلاق داشت. یک روز که او را شلاق نزده بودند، می‌گفت من امروز خودم را نسبت به خدا دورتر احساس می‌کنم». در این فضا خاطرات زیادی از شریعتی نقل می‌شد. در این میان خاطرات طنزآلودی هم می‌گفتند، مثلاً یک ساواکی پرسیده بود: «فضل‌الله مجاهدی و علی قاعدی را می‌شناسی؟» شریعتی هم در پاسخ گفته بود: «یک چیزهایی درباره فضل‌الله مجاهدی به نظرم می‌آید، ولی علی قاعدی خودم هستم که این‌جا نشسته‌ام!» منظور این بود که مأمورهای ساواک تا آن‌جا بی‌سواد بودند که فکر می‌کردند آیه "فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما" اسم دو نفر است و از شریعتی سراغ این دو نفر را می‌گرفتند! این فرهنگ و نوع برخورد تا سال‌های ۶۴-۶۳ ادامه داشت.

بعد از انقلاب علی‌مُنذر کتابی با عنوان شهید مطهری افشاگر توطئه علیه شریعتی نوشت و در آن به مطلب "اسلام‌شناسی یا اسلام‌سرایی" آقای مطهری نیز استناد کرد. در آن کتاب این ادعا مطرح شد که همه روشنفکرها از جمله شریعتی فراماسونر بوده‌اند. سطح استدلال نویسنده در این حد بود که چون اولین مدارس ایران را میرزا

حسن رشدیه ساخته است و از طرفی واژه "ارشاد" در عبارت حسینیه ارشاد با "رشدیه" مشابهت و اشتراک لغوی دارد، و از طرفی "وزارت ارشاد میناچی" هم با این جریان مشابهت اسمی دارد؛ پس، همه این‌ها در یک خط هستند! این روش تحلیل اکنون در برخی از روزنامه‌های جناح راست افراطی نیز مشاهده می‌شود. البته افکار عمومی حرف‌های آن کتاب را که با تیراژ بسیار وسیعی چاپ شده بود، جدی نمی‌گرفت، با آن که ناشر آن کتاب جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و توزیع‌کننده‌اش نیز سپاه پاسداران بود. در آن کتاب نویسنده سعی داشت ضمن انتساب شریعتی به کل جریان روشنفکری در ایران، این حکم را جاری کند که چون کل جریان روشنفکری در ایران از ابتدا وابسته بوده است، شریعتی نیز باید در همان خط فراماسون‌ها تحلیل گردد.

مجله ۱۵ خرداد نیز در بهار سال ۷۱ گزیده‌هایی از اوراق بازجویی و نامه‌های شریعتی را همراه با تفسیری منتشر کرد تا نشان دهد شریعتی با ساواک مکاتبه داشته است و در مواجهه با ساواک ضعیف برخورد کرده و برخلاف ادعاهای بزرگی که داشته فردی بریده بوده است. ناشر کتاب هم در سخنرانی‌ای ادعا کرده بود ما این مطالب را منتشر می‌کنیم تا ببینیم آیا باز هم کسی هست که جرئت دفاع از شریعتی را داشته باشد؟ البته همان سال بیش‌تر از سال‌های گذشته برای شریعتی در ایران مراسم یادبود گرفتند!

این گونه نوشته‌ها در پی ترسیم شخصیتی بریده از شریعتی بودند، این که او با ساواک مکاتبه داشته و تعهد همکاری با رژیم را داده است. رژیم شاه را هم یک رژیم فراطبقاتی تلقی کرده که مشغول اصلاحاتی در جامعه است. شریعتی نیز هم‌سو با اصلاحات رژیم به ایران آمده تا علیه غرب‌زدگی، آخوندها و مارکسیست‌ها فعالیت کند. همان‌طور که شاهنشاه هم فرموده‌اند، جامعه ایران یک جامعه در حال نو شدن است و شریعتی می‌خواهد در جهت این نوسازی با ارتجاع مذهبی و گرایش‌های چپ وابسته مقابله کند! آن‌ها می‌خواستند بگویند کسی که می‌گفت اگر شمع آجینم کنند، حسرت یک آخ را بر دل آن‌ها خواهم گذاشت، در واقعیت امر چه شخصیتی داشته است. این گونه نوشته‌ها که علیه شریعتی منتشر می‌شدند، منحنی برخورد شریعتی با ساواک را با مختصات "ضعف" و "مأموریت" ترسیم می‌کردند و مدعی بودند شریعتی یا ضعیف برخورد کرده یا مأموریت داشته است تا هم‌سو با دربار و رژیم شاه علیه روحانیت فعالیت کند. بیش‌تر هم بر این گزینه تأکید می‌کردند که شریعتی مأموریت داشته است تا با روحانیت مقابله کند و آگاهانه این پروژه هدایت شده را به پیش می‌برده است. با آن که افکار عمومی این حرف‌ها را جدی نمی‌گرفت اما در عین حال وقتی این اسناد منتشر شد، با یک رشته واکنش‌ها مواجه شد.

برخوردهای گوناگون با چاپ گزیده‌ای از اسناد ساواک $1 \times \times \times$ برای نمونه به ایران فردا شماره ۶ (صص ۷۵-۶۹) و میعاد با علی، یادواره هیجدهمین سالگرد شهادت دکتر علی شریعتی (صص ۳۱۲-۲۴۳) مراجعه کنید. $\times \times \times$ برخی گفتند این مطالب اساساً دروغ و سندسازی است. حتی در آن مقطع مقاله‌ای چاپ شد که در آن نویسنده عباراتی را با استفاده از بریده‌هایی از دست‌خطهای شریعتی مونتاژ کرده و مضمون پرتی به آن داده بود. نویسنده مقاله می‌گفت وقتی تنها با دستگاه کپی می‌توان به این راحتی سند جعل کرد، در شرایط کنونی با کامپیوتر و

بر اساس این کتاب، شریعتی در سال ۴۳ پس از دستگیر شدن به هنگام بازگشت به ایران دو بازجویی دارد. در سال‌های ۴۶ و ۴۸ و ۵۱ نیز در مجموع سه نامه نگاشته است. هم چنین در سال ۵۲ پس از تعطیلی ارشاد و به گروگان گرفته شدن پدرش، بعد از معرفی خود به ساواک پنج بازجویی دارد. یعنی در مجموع هفت بازجویی و سه نامه از شریعتی به ساواک در این سه جلد وجود دارد. اما اسناد بازجویی‌های سال ۳۶ که شریعتی را به خاطر

همکاری با نهضت مقاومت ملی دستگیر کردند، در این اسناد وجود ندارد که در ظاهر به علت عدم تأسیس ساواک در آن هنگام و فقدان آرشیو منظم و کامل است.

این مجموعه کل اسناد مربوط به شریعتی در فاصله زمانی بین سال‌های ۳۶ تا ۵۷ را دربرمی‌گیرد، اما نوشته‌ها و بازجویی‌های شریعتی عمدتاً مربوط به سال‌های ۴۳ تا ۵۲؛ یعنی فاصله سنی بین ۳۱ تا ۴۰ سالگی او می‌باشد. در این مجموعه اولین سند درباره شریعتی مربوط به زمانی است که او جوانی ۲۵ ساله است، اما اولین دست‌خط‌های او متعلق به سال ۴۳ مقارن با ۳۱ سالگی اوست. تاریخ آخرین سند به خط او نیز متعلق به سال ۵۲ است که او مردی میان‌سال در سن ۴۰ سالگی بوده است. البته اسناد این مجموعه تا یک سال پس از مرگ او را هم در برمی‌گیرد.

آیا اسناد این مجموعه کامل است؟

در مقدمه این مجموعه سه جلدی گفته شده است که ما همه اسنادی را که در اختیار داشتیم (هر آن چه هست) بدون تفسیر در اختیار همگان قرار دادیم. عبارت "بدون تفسیر" درست است، اما عبارت "همه اسناد" جای تأمل دارد. حداقل یک پرسش جدی درباره مسائل و اختلافات درون حسینیۀ ارشاد به ذهن خطور می‌کند که چگونه در این باره حتی یک سند هم در این کتاب وجود ندارد. چگونه است که ساواک با آن منابع متنوع خبری و آگاهی از مسائل خیلی ریز و درونی از مسائل مربوط به حسینیۀ ارشاد هیچ سندی به دست نداده است؟ ساواک در تأمین امنیت مخبران خود که بسیار زیاد هم بوده‌اند، حساسیت زیادی داشته است که در بسیاری موارد در ذیل اسناد از ذکر نام آن‌ها خودداری شده و با اسامی مستعار شنبه، یکشنبه یا دوشنبه معرفی شده‌اند. این که منابع خبری فوق چه کسانی بوده‌اند، مشخص نیست، شاید اسامی آن‌ها در اسناد سری‌تری موجود باشد و حال برخی مسئولان آن‌ها را بشناسند! برای نمونه یکشنبه در برخی اسناد می‌گوید فلان مورد تعقیب نشود، چرا که امنیت شنبه به خطر می‌افتد و شناسایی می‌شود. از این گونه اسناد در کتاب یاد شده زیاد است. از جمله در جلسه‌ای با حضور برخی علما که آقای هاشمی‌رفسنجانی نیز حضور دارد، از فردی که از نجف آمده سؤال می‌شود آن جا چه خبر بوده است. او کمی تردید نشان می‌دهد که آیا می‌تواند راحت‌تر حرف بزند، بنابراین از آقای هاشمی می‌پرسد که آیا همه اعضای جلسه مورد اعتمادند؟ ایشان هم سوگند می‌خورد که من همه این‌ها را می‌شناسم و همگی مورد اعتماد هستند. با این حال ریز خبرهای آن جلسه در اسناد ساواک موجود است! این موضوع نشان می‌دهد با آن که آقای هاشمی قسم می‌خورد، حداقل یکی از حضار مخبر ساواک بوده است. مرکز اسناد به عنوان ناشر کتاب، ذیل همین سند در پاورقی می‌گوید این امر نشان‌دهنده قدرت ساواک و نفوذ منابع خبری‌اش در این نوع جلسات بوده است، تا آن حد که حتی خبر جلسه خیلی محرمانه روحانیون سیاسی را گزارش می‌کند. با وجود این اخبار ریز که مرکز اسناد نیز بر آن صحنه می‌گذارد، دشوار است که بپذیریم هیچ گونه سندی در ارتباط با مسائل و اختلافات داخلی حسینیۀ ارشاد وجود ندارد. البته ممکن است این اسناد در دوره دیگری، در این پرونده وجود داشته است و ادعای مرکز اسناد در شرایط کنونی قرین صحت باشد. اما این که چنین اسنادی هیچ گاه وجود خارجی نداشته‌اند، بعید به نظر می‌رسد.

به هر حال از هنگامی که مجموعه اسناد سه جلدی منتشر شده است، ما شاهد کار پژوهشی یا تحلیلی خاصی در ارتباط با این مجموعه نبوده‌ایم و گمان می‌رود با توجه به حجم زیاد این مجموعه، همه علاقه‌مندان این کتاب‌ها را به طور کامل نخوانده باشند. بدین علت با توجه دقیق‌تر و محتوایی و پیگیری کورنولوژیک و زمانمند اسناد، ضمن ارزیابی پنج الگو در تحلیل این اسناد؛ به محتوای آنها نیز می‌پردازیم و این مجموعه سه جلدی را مورد بازگویی و بازخوانی تحلیلی قرار می‌دهیم. با آن که مرور محتوایی و تحلیلی نیازمند زمان بیش‌تری است، اما این کار ضروری به نظر می‌رسد. شاید در شرایط اجتماعی و سیاسی دیگری این بحث در جامعه ایران ابعاد جدی‌تری به خود بگیرد، با توجه به این که ناشران چنین مجموعه‌ای بی‌توجه به بازتاب چنین کاری نبوده‌اند!

بستر اجتماعی دوران شریعتی

پیش از ورود به بحث اصلی باید این نکته را یادآور شویم که بستر اجتماعی دوران فعالیت شریعتی، مقارن با تاریخ این اسناد، متعلق به دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و به صورت دقیق‌تر نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ است، بستری که در آن شاهد برخی تغییر و تحولات جدی اجتماعی در جامعه ایران هستیم؛ توسعه شهرنشینی، رشد حاشیه‌نشین‌ها، گسترش تدریجی طیف باسواد، طبقه متوسط و ورود تدریجی جوانان به عرصه‌های اجتماعی و... که بازتاب همه این مسائل در درون سیستم رژیم شاه مشهود است. در اوایل دهه ۵۰ بعد از افزایش قیمت نفت، به تدریج در درون حکومت شاه و بعد هم در درون حزب رستاخیز گرایشاتی شکل می‌گیرد که نشان می‌دهد برخی از جناح‌های درون ساخت قدرت هم خواهان نوسازی و توسعه حتی در وجه سیاسی هستند. (با همین تعبیر "توسعه سیاسی" (مقدمه و متن برنامه پنج ساله پنجم که اجرای آن ناتمام ماند، به هماهنگی توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی اشاره مستقیم دارد. با آن که توسعه سیاسی مورد نظر، در کادر و چارچوب رژیم سلطنتی شاه مطرح بود، اما گرایش به نوسازی در درون برخی از روشنفکران دولتی و حکومتی آن دوره دیده می‌شود که رگه‌های آن را در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان می‌بینیم. تا آن جا که حتی آثاری چون کتاب ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی را کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر می‌کند یا دکتر باهری و احسان نراقی از طرف دربار مأمور می‌شوند برخی از روشنفکرها را زیر چتر خود داشته باشند و در این راستا به برخی از نشریات نیمه روشنفکری در اواسط دهه ۵۰ فضای کار می‌دهند. نوع برخورد ساواک با شریعتی هم در چنین بستری شکل می‌گیرد.

انواع رویکردها به مسئله بازجویی

ما براساس جایگاه و موقعیت تاریخی، اجتماعی، معرفتی و طبقاتی خود به وقایع نگاه می‌کنیم. نوع نگاه ما به بسیاری از مقوله‌ها، از جمله ادبیات، هنر، سینما، حزب، مسائل اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و... مقید به شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ما و نیز در چارچوب گفتمان خاصی که بدان معتقدیم، خواهد بود. این نکته درباره

بازجویی نیز مصداق دارد. در این مورد صرف نظر از موضوع بازجویی شریعتی بحثی مستقل و انتزاعی در ارتباط با "مسئله بازجویی" ضروری به نظر می‌رسد.

نخست آن که بازجویی در جامعه باز و بسته ماهیتی متفاوت دارد. در جامعه باز، شما تمایل دارید در روند فعالیت سیاسی با وزارت کشور و در بستر فعالیت فرهنگی با وزارت خانه‌های فرهنگی سر و کار داشته باشید؛ یعنی در جامعه باز عمل سیاسی و فرهنگی به حوزه عمل پلیس و مقامات امنیتی ربطی ندارد. بالطبع در چنین فضایی بازجویی پس دادن راحت‌تر خواهد بود. در حالی که در جامعه بسته نوع گفتار صبغه قهرآمیز پیدا می‌کند و ادبیات و رویکرد فعالان سیاسی - فرهنگی با پلیس و بازجویی متفاوت از جامعه باز خواهد بود.

از زاویه دیگر می‌توان گفت شفافیت در بازجویی تابعی از نوع برخورد قدرت حاکم و ظرفیت پذیرش مخالفان از سوی او دارد و در هر یک از دوره‌های استبداد یا اصلاحات دموکراتیک رویکردهای مختلفی در بازجویی شکل می‌گیرد. بر این مبنا در دوران اصلاحات یا در جامعه دموکراتیک بازجویی شفافیت بیش‌تری خواهد داشت، زیرا اگر حرکت در چارچوب قوانین رسمی شکل گرفته باشد، بالطبع نباید به خاطر علنی بودن و شفافیت هزینه‌ای پرداخت و لزومی هم ندارد که چیزی را از پلیس یا ارگان امنیتی پنهان کرد. اما در فضای انسدادی چون مناسبات بین متهم و پلیس قانونمند نیست، بالطبع تمایل به کتمان بخشی از دانسته‌ها جایگزین شفافیت می‌شود. چرا که هزینه‌های شفافیت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در صورتی که اطلاعات متهم از طریق دیگری لو رفته باشد، متهم برای رهایی از بن‌بست ناگزیر از توجیه معقول آن خواهد بود.

همچنین بازجویی در دوره یا در چارچوب مشی‌ای که اصلاحی است، با دوره یا چارچوب مشی‌ای که مسلحانه است، فرق می‌کند. مثلاً اگر کسی که در سال ۵۴ در عملیات نظامی یا خانه تیمی شرکت داشته و مبارزه مسلحانه می‌کرده، دستگیر شود، نمی‌تواند بگوید اسلحه‌ام برای سرگرمی و بازی و تمرین بود! مسئله بسیار جدی است. بالاخره یا باید از مواضع خود دفاع کند یا بگوید اشتباه کردم و نباید کار مسلحانه می‌کردم. دو حالت بیش‌تر ندارد. میان این دو، وضعیت دیگری متصور نیست. البته من قضیه را مطلق نمی‌کنم، در مبارزه مسلحانه نیز، همه مبارزان مسلح نیستند. در فضای انسدادی از کادرهای رده بالا گرفته تا هواداران ساده برای این که از بازداشت خلاصی یابند و دوباره در بستر فعالیت قرار گیرند، می‌توانند به گونه‌ای با پلیس برخورد کنند که برای خود حاشیه امنیتی پدید آورند. ۱××× قابل توجه است که سید حمید روحانی در جلد نخست نهضت امام خمینی در تشریح تاکتیک‌های آیت‌الله خمینی در زندان می‌نویسد: شاه و دستگاه جاسوسی او دریافتند که امام خمینی در زندان و محاصره چه کلاهی بر سر آنان گذاشته است و با سکوتی که در قبال یارو سرایی‌ها و تاکتیک‌های آنان در زندان پیش گرفته، توانسته آنان را اغفال کند و در اشتباه اندازد و این پندار را در آنان به وجود آورد که از مواضع انقلابی و ضد رژیم خود عقب نشسته و آن روحیه پر خاش جویانه و انقلابی خود را از دست داده است... و با سکوت در مواردی و اظهار یک کلمه که ما از اول در سیاستی که شما معنا می‌کنید دخالت نداشته‌ایم در این مورد می‌گذارد و می‌گذرد...» (صفحات ۶۵۹-۶۰) ××× اما در گفتاری اصلاحی ممکن است نوع دیگری از بازجویی شکل بگیرد. در گفتار اصلاحی پلیس نمی‌تواند عمل عنصری فعال را مغایر کلیت و وجود خود تلقی

کند، در نتیجه جای مانور بیش‌تری وجود دارد. در این جا نوع دیالوگ بستگی به ظرفیت نظام سیاسی حاکم دارد که شفافیت را تا چه میزان پذیرا باشد. البته ورود پلیس و مقام امنیتی به حوزه فرهنگی و سیاسی از اساس نادرست است و حتی در جامعه نیمه باز و نیمه شفاف هم، برای انجام کار فرهنگی باید با اداره فرهنگ و برای کار سیاسی با وزارت کشور مواجه بود. مگر این که اعمالی خلاف امنیت ملی از جمله جاسوسی صورت گرفته باشد.

پس این گونه نیست که بازجویی فقط یک شکل داشته باشد. ذهنیت جامعه ما از امر بازجویی، هنوز متأثر از فضای خاص جنبش چریکی و مبارزه مخفیانه است. فرهنگی که می‌گوید در بازجویی گویا نیزه‌ای زیر گلویت قرار دارد که اگر سرت را پایین بیاوری به گلویت فرو می‌رود. بنابراین هر چه پرسیدند، باید بگویی "نه"، و جواب مثبت نباید بدهی. این آموزش‌های پیش از انقلاب طی جزواتی به این پرسش پاسخ می‌داد که به چند دلیل یک فرد مبارز دستگیر می‌شود. برای مثال در جزوه "چگونه بهتر مبارزه کنیم؟" هفت دلیل یا امکان برای دستگیری مطرح می‌شد. ادبیات و رویکرد این آموزه‌ها معطوف به یک مبارزه تمام عیار مخفی و براندازانه بود که در روند آن عنصر مبارز همه چیز را از پلیس و نیروی امنیتی مخفی می‌کرد و اراده سیاسی خود را در جهت نابودی تمام عیار قدرت حاکم به کار می‌گرفت. در آن فرهنگ بازجویی دقیقاً در این چارچوب ارزیابی می‌شد و الگوی آن "قهرمان یا خائن" بود. این دیدگاه نه صرفاً ناشی از رمانتیسم آن دوره، بلکه از خط مشی و شرایط انسداد سیاسی آن دوره نیز الهام می‌گرفت که از سوی قدرت حاکم وقت بر همه نیروها تحمیل می‌شد. در حالی که می‌توان چارچوب‌های دیگری را نیز در مقوله بازجویی در نظر گرفت.

در حاشیه باید گفت معمولاً پیش‌فرض، تجسم و تصور کسانی که خود بازجویی نشده‌اند، با تصور کسانی که در این وادی قرار گرفته‌اند، متفاوت است. تعریف گروه اول از بازجویی تئوریک، ذهنی و احياناً اسطوره‌ای و رمانتیک است، در حالی که گروه دوم تصویری حسی و ملموس‌تر دارند.

تحلیل شریعتی بدون تحلیل اسناد ناقص است

اگر بخواهیم به ارزیابی شریعتی و اسناد ساواک پردازیم، به نظر می‌رسد باید مدخل و مقدمه‌ای را در نظر بگیریم، چون دنیای اسناد زیرمجموعه‌ای از جهان متن است و به زبان و ادبیات هرمنوتیکی، جلوه و بُعد دیگری از اضلاع درونی و روانی و ویژگی‌های شخصیتی، حرکتی، فکری و سیاسی شریعتی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر اسناد بازجویی‌ها لایه جدیدی از هزارتوی روان و رفتار هر فرد است. بر این اساس بررسی حرکت، خط مشی و شخصیت شریعتی بدون بررسی اسناد ساواک ناقص خواهد بود. بدون این ضلع و قطعه، پازل بررسی حرکت شریعتی کامل نمی‌شود. اما این قطعه تا به حال نه خوب ارائه شده و نه بادقت تحلیل و بررسی شده است. البته با توجه به این که اسناد فوق بیانگر یکی از موارد معدودی است که شریعتی به طور صریح و مستقیم به بحث سیاسی پرداخته است.

ارزیابی مقاطعی که شریعتی به صراحت بحث سیاسی کرده است

اگر کل زندگی شریعتی را در نظر بگیریم، شاید بتوان گفت شریعتی در دو مقطع به طور مستقیم و صریح بحث سیاسی کرده است.

۱ - مقطع نخست درج مقالات سیاسی در نشریات خارج از کشور به ویژه نشریه ایران آزاد چاپ پاریس است که در آن جا مقاله‌هایی از قبیل "ترکمانا نعل را وارونه زن" به چشم می‌خورد. این نوشته یک مقاله کاملاً سیاسی است که شریعتی در آن به تحلیل تمسخرآمیز انقلاب سفید پرداخته است. در این مقاله شریعتی می‌گوید حکومت ما الان یک حکومت سلطنتی کمونیستی دموکراتیک انقلابی و... است! البته شریعتی در برخی دیگر از یادداشت‌های مطبوعاتی این دوره نیز به مباحث سیاسی می‌پردازد اما به طور کلی در مجموعه آثار شریعتی خیلی کم اثری از بحث مستقیم سیاسی می‌بینیم.

این نکته بسیار مهم پرسشی را برمی‌انگیزد که چرا در دوره انسداد سیاسی برخلاف بسیاری از نیروهای فعال شریعتی بحث سیاسی نکرده است؟ در نگاهی اجمالی به نظر می‌رسد شریعتی در پیشبرد پروژه خود ورود به مباحث سیاسی روز را مستلزم آن می‌داند که روند پیشرفت پروژه اصلی‌اش مختل شود. در اسناد فوق به این نکته اشاره می‌شود که برخی می‌گویند: «شریعتی هیچ موقع به طور مستقیم به ما نمی‌گوید چه کار باید بکنیم و از بحث مستقیم سیاسی و تحلیل وضعیت رژیم شاه یا گروه‌های سیاسی پرهیز دارد». برخی رویکرد فوق را این گونه تحلیل می‌کنند که او از اساس علاقه‌مند به مسائل سیاسی نبوده است. در حالی که درون‌مایه و سمت و سوی اکثر آثار او به طور کامل و دقیق سیاسی است، تا آن جا که حتی در کویریات و کتاب هبوط به ناگاه در کسوت فردی سیاسی درباره کودتای ۲۸ مرداد صحبت می‌کند. ولی این که چرا در کلیت امر مستقیم به بحث سیاسی وارد نمی‌شود، در این نکته نهفته است که او در دوران انسداد سیاسی از موضع یک معلم و مروج به صورت علنی به کار فرهنگی مشغول بود، بنابراین اگر می‌خواست به حوزه سیاسی وارد شود، با توجه به حضور فعال ساواک در جامعه به طور قطع جلوی حرکت او را سد می‌کردند. هر چند با رعایت تمام این ملاحظه‌ها استنباط نهایی ساواک از حرکت شریعتی در حسینه ارشاد، جهت‌گیری سیاسی اجتماعی او برعلیه رژیم بود که به دنبال آن در سال ۱۳۵۱ حسینه ارشاد بسته و شریعتی نیز دستگیر شد.

۲ - یکی دیگر از مقاطعی که شریعتی با صراحت به بحث سیاسی پرداخته، همین اسناد است که به نوبه خود بسیار جالب است. نکاتی در این اسناد وجود دارد که شاید در هیچ کجا شریعتی به این صراحت درباره آن‌ها بحث نکرده باشد. هر چند در مجموعه آثار ۴ در مبحث بازگشت به خویش بحث‌های تلویحاً سیاسی دیده می‌شود، اما با صراحت و روشنی اسناد فوق قابل مقایسه نیست. در دنیای اسناد گویا با یک شریعتی دیگر مواجه هستیم و یک لایه دیگر از اضلاع فکری و حرکتی و درونیات و شخصیت او را می‌بینیم.

دنیای اسناد، "جهان متن" جدیدی است که در آن جهان، شریعتی شخصیت ویژه‌ای دارد. در این فرآیند او در هیئت چهره‌ای سیاسی ظاهر می‌شود که ما او را در هیچ جا با این لباس و شکل نمی‌بینیم. اما از طرف دیگر این متون اوراق بازجویی است و همیشه این تردید وجود دارد که آیا شخص بازجویی شونده راست می‌گوید؟ تقیه نمی‌کند؟ مانند گفت‌وگوهای تنهایی که در برخی قسمت‌های آن امر مشتبّه می‌شود که آیا شریعتی به اصطلاح سر

به سر مخاطب گذاشته است، یا واقعاً راست می‌گوید؟ واقعیتی را تعریف می‌کند یا آن چه می‌گوید همه در دنیای خیال و ناشی از خلاقیت اوست. در برخی از قسمت‌های این اثر، بین طنز و جدیت و گاه بین خیال و واقعیت سرگردان می‌شویم. در ارزیابی برخی گوشه‌های کویریاتِ شریعتی نیز این حیرت پدید می‌آید که آیا گفتار او بیانگر خیال است یا واقعیت؟

در مجموعه اسناد نیز تفکیک میان پنهان‌کاری شریعتی با جاهایی که آشکارا مواضع خود را می‌گوید، گاه دشوار می‌شود. اما به نظر می‌رسد بخش مهمی از گفته‌های شریعتی در این مجموعه سه‌جلدی، عین تحلیل‌های واقعی و اعتقادی اوست. اگر حرف‌های شریعتی را در این اسناد طبقه‌بندی کنیم، بخشی از آن را می‌توان پنهان‌کاری و تقیه تلقی کرد چون بالاخره او در حال پس دادن بازجویی است و می‌خواهد پلیس سیاسی را فریب دهد. ولی شاید قریب به هفتاد درصد از بحث‌های سیاسی او در این مجموعه عین اعتقاداتش باشد. این خیلی جالب است که شریعتی در فضای بحرانی بازجویی، در لابه‌لای نوشته‌هایش، پازل حرف‌ها و اندیشه‌هایش را به گونه‌ای چیده است که اگر فقط سه، چهار تکه آن را به منظور فریب پلیس تلقی کنیم، می‌بینیم در بسیاری از جاها آن چه را که واقعاً معتقد است، بیان می‌کند. حتی بعضی جاها امر بر ساواک مشتبه می‌شود که او خیلی صادقانه درصدد بیان عقاید و تحلیل‌هایش است و کل دیدگاه‌هایش را با شفافیت و بدون ترس می‌گوید! همان طور که در دفاع شفاف او از دکتر مصدق این نکته به چشم می‌خورد.

بر این اساس اسناد ساواک خود می‌تواند منبع بسیار خوبی برای استخراج برخی نظریه‌های سیاسی شریعتی باشد، البته با غربالی که بخش‌های غیراعتقادی این اسناد را تفکیک کند. هرچند این غربال را باید ما خود بسازیم و دشواری کار هم همین جاست. غربال مواضع شریعتی در بازجویی‌ها که آیا او این جا تحلیل واقعی خود را می‌گوید یا ساواک را فریب می‌دهد، دشوار است، اما در عین حال این مجموعه سه‌جلدی می‌تواند یکی از منابع مهم آشنایی ما با نظریات صریح سیاسی شریعتی تلقی شود.

تصویری بسیار کلی از مجموعه اسناد

در ابتدا به اختصار تصویری فشرده و کلی را از این مجموعه اسناد مطرح می‌کنیم و بعد لایه‌به‌لایه و تدریجی به تحلیل محتوای اسناد می‌پردازیم. در این مجموعه هفت بازجویی و سه نامه وجود دارد که حداثاً فصل‌سنین ۳۱ تا ۴۰ سالگی شریعتی را در برمی‌گیرد و از لحاظ محتوایی به صورت فشرده مواضع شریعتی را هنگام بازگشت از فرانسه نشان می‌دهد. در بخشی از اسناد او می‌گوید که آن جا آدم سیاسی نبوده و به این نتیجه رسیده است که باید کار فرهنگی کند چرا که جامعه ما نیاز به زیرساخت‌های فرهنگی دارد. این کار فرهنگی هم علیه غرب، علیه مارکسیست‌ها و علیه آخوندها خواهد بود. در گذشته هم با همین هویت در نهضت ملی فعال بوده و حرکتش در گذشته و در آن زمان مقابل چپ‌ها و به‌ویژه توده‌ای‌ها بوده است. جامعه ایران هم جامعه‌ای در حال نو شدن است. شاهنشاه آریامهر هم می‌گوید جامعه دارد نو می‌شود! در این نوشتن با فتودالیسم و عقب‌ماندگی و جهل ناشی از آن مقابله می‌شود. بنابراین باید با مذهبِ فتودالیِ روحانیت سنتی نیز مقابله شود. پس باید به او امکان داده شود

فعالیت کند و در اصل باید ساواک و حکومت از وی دفاع کنند! از سیاست و کارهای سیاسی خوشش نمی‌آید، سیاست وقت تلف کردن است و افراد سیاسی هم افراد تند و ماجراجویی هستند که با آن‌ها کاری ندارد و آن‌ها هم با او خوب نیستند. آن‌ها فکر می‌کنند او آدم بریده‌ای است و کار او در مقابل آن‌هاست. پس برای این که جوان‌ها جذب این کارها نشوند، باید به او میدان کار و عمل داده شود و... البته وی مصدقی بوده و هست. اما شرایط جامعه و حکومت تغییر کرده، حکومت به حرف‌های او رسیده، نه برعکس.

چکیده مجموعه اسناد همین نکات است. این سرفصل‌ها فشرده‌ای است از حرف‌هایی که شریعتی به ساواک می‌زند. در بخش‌های بعد موقع متن خوانی لایه به لایه و تحلیل محتوای زمانمند اسناد بیش‌تر با این مواضع و مفاهیم مواجه می‌شویم و به تحلیل‌شان می‌پردازیم. ××× ۱ سیدحمید روحانی که در مجله ۱۵ خرداد با استناد به گوشه‌ای از بازجویی‌های شریعتی علیه وی سمپاشی می‌کرد، در نهضت امام خمینی ج ۲ سندی را نقل می‌کند و به ملاقات سیدفضل‌الله خوانساری با آیت‌الله خمینی که در حضور مأموران ساواک در سال ۱۳۴۳ در ترکیه انجام می‌شود، اشاره می‌کند: «خمینی خطاب به خوانساری گفت: "در زمان مصدق که جار و جنجال ملی شدن نفت بر پا شد، اگر این عمل انجام نمی‌شد، شش سال دیگر قرارداد نفت خاتمه یافته بود و انگلیسی‌ها کلیه مؤسسات نفتی را در اختیار ایران می‌گذاشتند..." خوانساری بحث خود را در مورد برگشتن خمینی به تهران ادامه داد و گفت: "اگر آیت‌الله خوانساری تعهد کند و قول بدهد که هیچ گونه فعالیتی که برخلاف میل دولت باشد، نکنید و از انتشار اعلامیه خودداری نمایید، قبول می‌کنید؟" خمینی در جواب گفت: "من حرفی ندارم و خودم هم خسته شده‌ام و دیگر نمی‌خواهم خود را در این شلوغی‌ها که هیچ نتیجه‌ای ندارد، داخل کنم".»

سید حمید روحانی در تحلیل این اسناد می‌گوید: «آن چه شگفت‌انگیز و در خور توجه است، زبان دیپلماسی و تاکتیک‌های سیاسی است که امام در این گفت‌وگوها به کار برده است... اصولاً امام خمینی بر این نظر و عقیده است که وقتی انسان در چنگال دشمن اسیر است، باید تا آن جا که با مقام، موقعیت، عقیده و مرام او منافات ندارد، به گونه‌ای عمل کند که دشمن را خواب و خام کند و آزادی او فراهم آید. در گوشه تبعید یا زندان شعار دادن و کار خویش را دشوار کردن، منطقی نیست. (ج ۲ نهضت امام خمینی، صص ۵۶ - ۵۴) ×××

پنج الگو در تحلیل مجموعه اسناد

اگر بخواهیم رویکردی کلی به این اسناد داشته باشیم، ما با پنج رویکرد می‌توانیم وارد دنیای اسناد شویم:

۱ - مأموریت

یک رویکرد این است که همه این گفت و شنودها عیناً مواضع شریعتی است و هیچ یک از مطالبی که او گفته مشمول تقيه و پنهان‌کاری نمی‌شود. این رویکرد به جناح‌های ضدشریعتی و سنتی‌ها تعلق دارد. آن‌ها می‌گویند شریعتی در اصل از طرف حکومت شاه یا خارجی‌ها مأموریت داشته است که در ایران علیه روحانیت فعالیت کند.

۲ - وحدت یا همکاری استراتژیک

این رویکرد معتقد است شریعتی به ضرورت همکاری یا وحدت استراتژیک با حکومت در برخی عرصه‌های مهم رسیده بود. زیرا به آن‌ها گفته است با حکومت در محورهای مهمی وحدت استراتژیک دارد، بنابراین آن‌ها او را تحمل کنند و بگذارند فعالیت کند و در این راستا بعضی جاها نیز با یکدیگر هماهنگ عمل می‌کنند.

۳- برخورد از موضع ضعف

یک رویکرد دیگر می‌تواند این گونه تعبیر شود که بخشی از این گفتارها ناشی از ضعف، عقب‌نشینی یا عدم جسارت شریعتی در برخوردش با ساواک بوده است. او سعی می‌کرد به گونه‌ای برخورد کند که برایش دردسر زیادی ایجاد نشود.

۴- توبه تاکتیکی

در این الگو چنین تصور می‌شود شریعتی برای این که بتواند از چنگ پلیس خارج شود و به بیرون از زندان بیاید تا بتواند دوباره به فعالیت‌هایش ادامه دهد، به طور تاکتیکی توبه کرده و حرف‌هایی زده است. البته در مدل توبه تاکتیکی معمولاً فرد به اشتباه کاری و باطل بودن خود و حق بودن طرف و رژیم مقابلش اعتراف می‌کند و تقاضای بخشش کند تا بتواند آزاد شود.

۵- برخورد بر اساس خط مشی "سناریو"

یک رویکرد دیگر هم می‌تواند دال بر این باشد که شریعتی بر اساس یک خط مشی مشخص، برخوردی هوشمندانه و راهگشا با حداقل ضایعات کرده است. در این رویکرد نوع برخورد شریعتی معطوف به پیشبرد یک پروژه ارزیابی می‌شود که همان هموار کردن راه و ایجاد امکان برای استمرار حرکت ویژه او در جامعه بوده است و به تعبیر دیگر می‌تواند یک سناریو تلقی شود.

تجارب سیاسی بر دو نوع بازجویی گواهی می‌دهد. یک نوع بازجویی که به منظور تخلیه اطلاعات برخورد می‌کنند، مانند بازجویی عناصر مسلحانه کار، که می‌توان آن را بازجویی اطلاعاتی نامید. در این جا متهم نمی‌تواند بگوید من اسلحه را برای تفنن تهیه کرده بودم. بنابراین در حین بازجویی وقتی او را می‌زنند و می‌پرسند اسلحه را از چه کسی گرفته‌ای؟ دوست کیست؟ مسئول کیست و... او باید پاسخ موردی بدهد و شاید اصلاً زمینه‌ای برای ساخت یک سناریوی تحلیلی (نه اطلاعاتی) وجود نداشته باشد و متهم نتواند معمای گمراه‌کننده برای خود فراهم کند، چون فلسفه عمل او در نوع عملکردش متبلور و کاملاً روشن است. شاید متهم بتواند اطلاعات سوخته یا غلط بدهد، اما به علت جنس کارش، امکان سناریوسازی سیاسی برای او کم‌تر وجود دارد. اما در مواردی که به دنبال عمل سیاسی یا فرهنگی کسی را دستگیر می‌کنند، او می‌تواند عمل فرهنگی و سیاسی خود را در چارچوب یک سناریو توجیه کند.

پس به طور اجمال در تحلیل اسناد ساواک درباره شریعتی پنج الگو و پیش‌فرض می‌تواند راهنمای تفسیر اسناد باشد. البته این که صحت پیش‌فرض ما تا چه اندازه است، به طور مستقل قابل نقد است و ما می‌توانیم این پنج الگو را در روند بازخوانی و تحلیل محتوای اسناد با متن چالش دهیم تا ببینیم کدام یک از آن‌ها درست‌تر و دقیق‌تر متن را توضیح می‌دهد و روشن می‌کند. البته این اسناد را تا به حال هم بدین خاطر محققان جدی نگرفته‌اند که اصولاً با

پیش فرض اول و دوم یعنی بحث مأموریت یا همکاری شریعتی منتشر شده است. این دو پیش فرض که قوام خود را از صورت ظاهری اسناد اخذ کرده‌اند، نه تنها شریعتی که بسیاری از فعالان سیاسی قبل از انقلاب را در مظان اتهام مأموریت یا همکاری با رژیم قرار می‌دهد. مضاف بر این که کل زندگی شریعتی، از جمله تعطیلی ارشاد در سال ۵۱ و زندانی شدن شریعتی و سپس تحت نظر قرار دادن او در منزل با این دو مفروض قابل توجیه نیست. اگر این دو مفروض را کنار بگذاریم، سه نقطه ورود دیگر قابل ارزیابی است؛ آیا شریعتی ضعف نشان داده، توبه تاکتیکی کرده یا کل ماجرا بر اساس یک سناریو و ناشی از هوشمندی و ابتکار عمل بوده است؟

در این جا تبیین و مرزبندی میان انواع هوشمندی هم ضروری می‌نماید. این مرزبندی با میزان به کارگیری عنصر اخلاق رابطه مستقیم برقرار می‌کند. گاهی هوشمندی به معنای اتخاذ روش محاسبه‌گرانه از سوی یک پراگماتیست است که می‌خواهد همه چیز را برای نجات خود فدا کند. در نگاهی دیگر هوشمندی با این تعریف فاصله می‌گیرد و شخص حتی خود را فدای دیگران می‌کند در عین حال سعی دارد هزینه‌های کل پروژه را تقلیل دهد. این گونه هوشمندی با اخلاق رابطه مستقیم برقرار می‌کند. اما هوشمندی بدون اخلاق نوعی زیرکی معامله‌گرانه است که برخی از نیروها در برخورد با ساواک به آن تن دادند. شریعتی بارها تمثیل کبوتر و مار را از زبان مسیح نقل می‌کند که می‌گوید: "چون کبوتر ساده و همچون مار هوشیار باشید." "هوشمندی" مورد نظر ما، هوشمندی با اخلاق است. در فیلم کامیکازه (که گویا معادل واژه فدایی در زبان فارسی است) فردی نابغه که پرچم ژاپن را به صورت نوار به سرش بسته بود، با سلاحی خاص از طریق تلویزیون در منزلش مجریان برنامه‌های زنده تلویزیونی را می‌کشت. تعبیر هوشمندی بدون اخلاق در پایان آن فیلم درباره این فرد به کار می‌رفت. در آخر ماجرا وقتی "کامیکازه" را بازداشت می‌کنند، یک مأمور پلیس می‌گوید او به هوشمندی بدون اخلاق رسیده بود.

درباره بازجویی‌های شریعتی هر کدام از پنج الگوی طرح شده را هم که در نظر بگیریم، به هر حال باید به بستر زمانی این بازجویی‌ها در دهه ۴۰ و ۵۰ که بستر یک رویارویی نابرابر است، توجه کنیم. معمولاً در دوران انسداد سیاسی و در جوامع بسته زندانی هنگام بازجویی وارد یک نبرد نابرابر می‌شود. یک طرف فقط اراده و ایمان به حقانیت حرکت و آرمان‌ها و هوشمندی است که می‌تواند فرد را حفظ کند و در طرف مقابل، پلیس سیاسی مقتدری است که نسبت به زندانی که در یک چهار دیواری محصور است، تفوق مادی دارد. در این نبرد نابرابر روانی و جسمانی فقط اراده، انگیزه، هوشمندی و ایمان یک مبارز است که می‌تواند این نبرد را متعادل کند و حتی خودش را برتر از پلیس قرار دهد. می‌گویند مرحوم طالقانی گاهی در زندان به پلیس‌ها امر و نهی می‌کرد. در دادگاه سال ۴۲ نیز وقتی هیئت رئیسه دادگاه می‌آیند، طالقانی برخلاف دیگران از جای خود بلند نمی‌شود. هر چند ایشان دفاعیاتی را آماده کرده بود که به دادگاه ارائه دهد، ولی تصمیم جمعی دوستانش این بود که بهتر است آقای طالقانی سکوت کند. او هم از ارائه دفاعیه‌اش خودداری می‌کند و تنها در آخر وقت دادگاه برمی‌خیزد و سوره بلد را می‌خواند. این سوره خیلی تهاجمی با ظالمین و جبارین برخورد کرده است. این یک شیوه است. شیوه متفاوتی هم وجود دارد. مثلاً مهندس بازرگان در دادگاه بحث و استدلال می‌کند و وارد گفت‌وگو می‌شود. البته دادگاه نهضت آزادی در دوره انسداد و سرکوب مطلق سیاسی نبود و قبل از دوران مبارزه مسلحانه تشکیل شد. بعد

از شروع عملیات مسلحانه در ایران اساساً نوع بازجویی‌ها، فشارها، شکنجه‌ها و نوع تشکیل دادگاه‌ها کاملاً با قبل از شروع حرکت مسلحانه متفاوت است.

بخشی از بازجویی‌های شریعتی نیز متعلق به سال‌های ۴۳ تا ۴۹ - ۴۸ است. یک دوره هم بین سال‌های ۵۰ - ۴۹ تا ۵۲ است که ویژگی‌های هر دوره را در تحلیل اسناد باید لحاظ کرد.

در الگوی پنجم؛ یعنی سناریوسازی، هم ممکن است عنصر سیاسی روش برخورد خود را از قبل طراحی کند، و هم در عین حال این روش می‌تواند حسی باشد؛ یعنی انسان بر اساس مقتضیات شرایط و در جا یک سناریو را طراحی کند. هر چند در متن عمل تلفیقی از این دو روش به وقوع می‌پیوندد. در مجموع هر قدر به جامعه‌ای شفاف و دموکراتیک نزدیک شویم در روش سناریوسازی دروغ کم‌تر می‌شود و بازجویی به واقعیت نزدیک می‌گردد. در این حالت سناریو مساوی با شرح استراتژی می‌شود و در واقع فرد تحت بازجویی فقط استراتژی خود را توضیح می‌دهد. یکی از فعالان سیاسی در توضیح روش پس دادن بازجویی خود در دوره اصلاحات می‌گفت او دقیقاً همان چیزی را گفته بود که معتقد است و سناریو را مساوی با شرح استراتژی می‌دانست؛ یعنی همان چیزی که قبول دارد و انجام می‌دهد، برای بازجو توضیح می‌دهد. بنابراین هر قدر از دوره انسداد فاصله بگیریم و به دوره اصلاحات و جامعه دموکراتیک نزدیک شویم، سناریوی بازجویی بیش‌تر شرح استراتژی می‌شود.

این که شریعتی در بازجویی‌ها حسی عمل کرده یا از قبل به نحوه پاسخگویی فکر کرده است، با حداقل یک مورد از بازجویی‌ها که مقارن با ورود او به کشور است، می‌توان نتیجه گرفت که او از قبل روی آن مضمون‌ها فکر کرده است. چون در این مورد او ناگهانی دستگیر نشده و خود می‌دانسته است که وقتی دانشجویی مسئله‌دار به ایران بیاید، سر مرز حتماً او را می‌گیرند. اولین پرسش هم که می‌پرسند این است که آن جا چه کار می‌کردی و برای چه به ایران آمده‌ای؟ و او باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد. پس قبلاً باید درباره آن سؤال‌ها فکر کند. یکی از حیل‌های ساواک در مواقعی که یک فرد را ناگهانی دستگیر می‌کرد، این بود که ذهنش را مغشوش کنند تا نتواند سناریو درست کند. شکنجه‌های در بدو دستگیری و هم چنین پرسش‌های مسلسل‌وار این معنا را ثابت می‌کند. بر این اساس ساواک واقف بود که برای سهولت در کسب اطلاعات باید از ساختن سناریو از سوی متهم جلوگیری کند. اما شریعتی هفت بازجویی و سه نامه دارد که به نظر می‌رسد حداقل برای نوشتن نامه‌ها باید از قبل فکر کرده باشد. هم چنین در بازجویی‌هایی که او پس از ورود به ایران پس می‌دهد، احتمال به کارگیری روش سناریوسازی قوی به نظر می‌رسد.

البته شریعتی در حین بازجویی‌ها به طور درجا و همزمان به علت حضور آن سناریو گاه به طور حسی نیز همان سناریو را در اجزای دیگر بازجویی که از قبل روی آن‌ها فکر نکرده است، ادامه می‌دهد. اگر اسناد را با دقت بخوانیم، کاملاً وجود سناریو را احساس خواهیم کرد. البته ممکن است این سناریو را نقد کنیم، ولی سناریو بودن آن را می‌توان نه به صورت تأویلی که به وضوح و دقت در کاری کاملاً مستند نشان داد. با استناد به متن بازجویی‌ها می‌توان نشان داد که شریعتی در نحوه بازجویی پس دادن، سناریویی را دنبال می‌کند که همه اجزایش با هم هم‌خوانی دارند. مثلاً هنگامی که فردی را به سلول شریعتی می‌اندازند، او هم موقع بازجویی‌اش مضمون

حرف‌های شریعتی را تکرار می‌کند! چرا حرف‌های این دو شبیه هم است، آیا آموزشی از جانب شریعتی در کار بوده یا این که وحی مشترک به هر دو نفر شده است؟! اکنون پس از ذکر این مقدمات به مرحله‌بندی برخوردها و دسته‌بندی و دوران‌بندی اسناد می‌پردازیم.

دوره‌بندی اسناد ساواک

اسناد ساواک مربوط به شریعتی را می‌توان به پنج مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول اسنادی است که به سال ۱۳۳۶ بازمی‌گردد. در این مرحله شریعتی یک بازجویی دارد که البته اصل آن در کتاب نیامده، اما در اسناد بعدی به آن اشاره شده است. در این مرحله شریعتی "پاسخگوی فعالیت در نهضت مقاومت ملی" است.

مرحله دوم مربوط به سال ۱۳۴۳ و همزمان با ورود شریعتی به کشور است که در این مرحله متن دو فقره بازجویی به چشم می‌خورد. در این مرحله شریعتی فعالیت‌های خارج از کشور و نیز دلایل ورودش را به کشور توضیح می‌دهد. به نظر می‌رسد شریعتی در این مرحله برخوردی مبتنی بر "توجیه و فریب" را برمی‌گزیند. او از یک سو به توجیه فعالیت‌های خارج از کشور و نیز بازگشتش به کشور می‌پردازد و از سوی دیگر و به قصد فریب دادن ساواک عنوان می‌کند که قصد انجام هیچ گونه فعالیت خاص و خطرناکی را در ایران ندارد. به نظر می‌رسد در این جا ساواک نیز در مرحله "ابهام و عدم اعتماد" نسبت به شریعتی قرار دارد. از یک سو شریعتی را فردی ۳۱ ساله و یکی از خیل انبوه دانشجویان خارج از کشور می‌داند که به ایران بازگشته است، اما از طرف دیگر کنجکاوی‌اش تحریک شده و می‌خواهد پاسخ این سؤال را پیدا کند که شریعتی برای چه منظوری به ایران بازگشته است.

مرحله سوم مربوط به سال‌های ۴۳ تا ۴۸ همزمان با فعالیت شریعتی در مشهد است. شریعتی در این دوره دو نامه به ساواک می‌نویسد. نامه اول در سال ۴۶ و نامه دوم در سال ۴۸ نوشته شده است. در این دوره ساواک در برخورد با شریعتی گرفتار نوعی "اختلاف درونی" است. برخی از آن‌ها خوشبین بودند که می‌توان از شریعتی بهره‌برداری کرد، و بعضی دیگر نسبت به شریعتی بدبین هستند. در اسناد منتشر شده این اختلاف درونی به ویژه بین ساواک تهران و مشهد به چشم می‌خورد. در ادامه، دیدگاه ساواک مشهد - که معتقد به بهره‌برداری از شریعتی است - بر دیدگاه ساواک تهران که به شریعتی بدبین است، غلبه یافته و آن‌ها نیز همان دیدگاه را می‌پذیرند. در این مرحله ساواک به دنبال تحلیل شریعتی است. همچنین در این مرحله و به ویژه در اوایل آن ساواک با "بی‌اعتنایی" و "تحمل" شریعتی می‌کوشد "امکان بهره‌برداری" از او را فراهم کند. در مقابل نیز شریعتی در این مرحله به دنبال "توجیه و فریب" - و بیش‌تر فریب - است تا از حساسیت ساواک نسبت به خود بکاهد. این امر را می‌توان به خوبی در نامه‌هایش به ساواک دریافت.

مرحله چهارم مربوط به سال‌های ۴۸ تا ۵۲ است که در این مقطع ساواک تهران و مشهد درباره شریعتی به تحلیل یکسانی می‌رسند و فشار بر شریعتی شدت می‌گیرد. این مرحله همزمان با فعالیت شریعتی در حسینیه ارشاد است.

در این دوره که شریعتی مباحثش را در حسینیه ارشاد ارائه می‌دهد، ساواک همانند مرحله قبل به دنبال تحلیل شریعتی است، با این تفاوت که به او "حساس" شده است، هرچند که با "تحمل" او سعی می‌کند "امکان بهره‌برداری" از او را فراهم کند. اما نکته ویژه این دوره "هراس" ساواک از برخورد با شریعتی است که به مرور زمان، این هراس افزایش می‌یابد. در اسناد این دوره تکرار این جمله که "شریعتی در دانشجویان نفوذ زیادی دارد و نباید با او برخورد ویژه‌ای صورت گیرد"، دلیلی بر این مدعاست. این هراس، آرام آرام به صورت یک رگه وارد اسناد می‌شود. با آن که شریعتی در این مرحله همچنان به دنبال کاستن از حساسیت ساواک نسبت به خویش و "توجیه و فریب" است. در این مرحله نیز شریعتی یک نامه به ساواک می‌نویسد که به سال ۱۳۵۱ متعلق است.

مرحله پنجم اسناد مربوط به سال‌های ۱۳۵۲ تا مرگ شریعتی در سال ۱۳۵۶ است و دوره زندان، آزادی، هجرت و مرگ شریعتی را دربرمی‌گیرد. در این مرحله نیز شریعتی به دنبال "توجیه" فعالیت‌هایش در حسینیه ارشاد بود و با زیرکی خاصی در پی "فریب" ساواک است تا شاید بتواند دوباره حسینیه ارشاد را راه‌اندازی کند. در مقابل، ساواک با نوعی "هراس و دستپاچگی" در مقابل رشد ناگهانی شریعتی می‌کوشد تا روش برخورد خود را ترمیم نماید، زیرا احساس می‌کند از روند حوادث عقب افتاده است. در پایان احساس ساواک "بهت یک شکست" است، چرا که احساس می‌کند از شریعتی شکست خورده است. به عبارت دیگر، در پایان این مرحله ساواک که حتی با این تردید مواجه است که شاید اینک بتواند از شریعتی استفاده‌هایی بکند، ناگهان با این شکست مبهوت‌کننده روبه‌رو می‌شود؛ که شریعتی با گذرنامه‌ای به نام علی مزینانی به خارج از کشور رفته است، در حالی که ساواک هنوز در ایران در جست‌وجویش است! شبیه این احساس بهت را پس از شکست سازمان سیا در مواجهه با انقلاب ایران نیز می‌بینیم. در حالی که تا حدود دو سال پیش از انقلاب، سیا ایران را جزیره امن سرمایه‌داری غرب می‌داند و دیگر سازمان‌های اطلاعاتی غرب نیز وقوع انقلاب را پیش‌بینی نمی‌کنند، ناگهان در ایران انقلاب به پیروزی می‌رسد و سیا با همین احساس بهت پس از شکست مواجه می‌شود و البته پس از این شکست است که در کاخ سفید "میز ایران" بسیار فعال می‌شود که یکی از نهادهایش، نهاد شریعتی‌شناسی است. در هر دو پدیده (شریعتی و انقلاب ایران) یک عنصر "پیش‌بینی‌ناپذیری کلاسیک" وجود دارد که بسیار به یکدیگر شباهت دارند؛ یعنی همان گونه که سازمان سیا از روند جامعه و انقلاب ایران جا ماند، ساواک نیز از شریعتی جا می‌ماند و این به دلیل همان عنصر "پیش‌بینی‌ناپذیری کلاسیک" است. ساواک در طول تمام سال‌های فعالیت شریعتی، همه توانش را در سرکوب گروه‌های چریکی مذهبی و مارکسیستی و نیز بخش محدودی از روحانیت متمرکز کرده و اساساً کار فرهنگی را خیلی جدی نگرفته بود. سخنرانی یک استاد دانشگاه در حسینیه ارشاد در بعد امنیتی و سیاسی مسئله‌ای زیاد جدی برای ساواک محسوب نمی‌شد. البته در این نوع نگاه باید شرایط اجتماعی آن دوران را هم در نظر داشت. همان گونه که در مقدمه گفتیم، دهه ۵۰ و به ویژه نیمه اول آن دوران دموکرات‌نمایی حکومت شاه بود. کارهایی نظیر راه‌اندازی جشن فرهنگ و هنر به دست فرح و چاپ شدن کتاب‌های صمد بهرنگی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مظاهری از این دموکرات‌نمایی بود. در همین دوران نیز این نظریه وجود داشت که باید به بخشی از روشنفکرها امکان و فضای کار داد و زیاد نسبت به

آنها سخت‌گیری نکرد. شریعتی در چنین فضایی است که مجال کار می‌یابد. حتی فعالیت‌های شریعتی از بعضی جهات مطلوب‌تر نیز به نظر می‌رسید، زیرا او نه تنها کار فرهنگی می‌کرد که در عین مخالفت با روحانیت و مارکسیسم، انجام کار فرهنگی را هم به همگان توصیه می‌نمود. این امر در جامعه‌ای صورت می‌گرفت که بیش‌تر مبارزان آن کار سیاسی - نظامی و چریکی را تبلیغ می‌کردند.

پیش از بررسی تفصیلی اسناد باید به یک نتیجه‌گیری حاشیه‌ای اشاره کنیم که از مطالعه اسناد حاصل می‌شود. شریعتی در جایی می‌گوید یکی از مایه‌های تسلی او این است که کسانی در رأس امور امنیتی هستند که هیچ چیز نمی‌فهمند و دوست و دشمن را نمی‌توانند بشناسند. عین این جمله در اسناد ساواک آمده است. بلاهت و حماقتی که در برخی از این اسناد دیده می‌شود، واقعاً بهت‌آور است. برای نمونه تا سال‌های ۵۶ - ۵۵ هنوز ساواک در توهم اصلی بودن خطر جبهه ملی است یا این که ساواک تا دو سال بعد از تشکیل سازمان مجاهدین هنوز آنها را به نام نهضت آزادی می‌شناسد. در همین اسناد گاهی اوقات شریعتی توجیه‌هایی برای ساواک کرده است که واقعاً مضحک است، اما ساواک همین توجیه‌ها را می‌پذیرد. البته این امر تا حدودی ناشی از آن است که در رژیم‌های پلیسی، نیروهای امنیتی و سرکوبگر معمولاً افرادی خشن‌اند که یاد گرفته‌اند هر چیز را با زور و شکنجه و شلاق پیش برند و لذا بحث‌های تئوریک و مسائلی از این جنس را کم‌تر می‌فهمند. هر زمان مبارزه خشن می‌شود، پلیس هم خشن و صرفاً عملیاتی می‌شود و این دو عکس برگردان یکدیگرند.

فصل دوم

مروری تحلیلی بر سه جلد مجموعه اسناد ساواک

بررسی تفصیلی و تحلیل محتوای اسناد ساواک

حال براساس پنج مرحله ذکر شده به بررسی تفصیلی اسناد می‌پردازیم. از آن جا که اسناد در مقطعی کاملاً سیاسی و در واقع در هیجان‌های سیاسی سال ۱۳۷۸ چاپ شد و برخورد فعالی با آن تاکنون نشده است، تأکید بیش‌تری بر متن اسناد کرده‌ایم و سعی می‌کنیم به نوعی با بازخوانی این مجموعه سه جلدی، مروری تفسیری بر اسناد این پنج مرحله داشته باشیم. همچنین در هر مرحله خط برخوردهای شریعتی را ذکر و جمع‌بندی می‌کنیم.

مروری تحلیلی بر اسناد جلد اول

مرحله اول، سال ۱۳۳۶

این مرحله به یادداشت شریعتی در سال ۱۳۳۶ درباره همکاری و فعالیت‌هایش با نهضت مقاومت ملی مربوط است. وی همراه با چهارده نفر دیگر در مشهد بازدید داشت و به تهران اعزام می‌شود. در جلد یک صفحه ۱۰ سندی آمده است که طبق آن شریعتی می‌گوید یک سال است هیچ روزنامه‌ای نخوانده است و تاکنون عضو هیچ حزب و دسته‌ای نبوده است. در این مرحله یک خط برخورد شریعتی تقلیل موقعیت خود است. کسی که نشریه سیاسی پخش می‌کند، چگونه می‌تواند فردی سیاسی نباشد؟ در سند صفحه ۱۶ ساواک مشهد در توضیح فعالیت شریعتی برای ساواک تهران نوشته است که شریعتی به نفع نهضت مقاومت ملی فعالیت داشته و نشریات را از پیک تهران دریافت و در مشهد توزیع کرده است، همچنین در خانه‌اش کتاب‌های ممنوعه و اعلامیه‌های مضره کشف شده است، اما شریعتی می‌گوید می‌خواستم این کتاب‌ها را بخوانم تا ردشان کنم! خط برخورد دیگر شریعتی که بسیار روی آن مانور داده است، ارائه تصویری ضدچپ (مارکسیستی) از خود است. او می‌گوید پدرم و من مقابل حزب توده و حرکت چپ ایستاده‌ایم. شریعتی روی این مسئله در همه بازجویی‌هایش - حتی تا آخر عمر - خیلی مانور می‌دهد. بدیهی است ما اینک در موضع ارزش‌گذاری نیستیم و فقط یکی از خط برخوردهای شریعتی را بازگو می‌کنیم. شریعتی می‌گوید اساساً وطن‌دوست و مقابل توده‌ای‌هاست. او در این جا با تأکید بر وطن‌دوستی و مقابله با توده‌ای‌ها به نوعی در جست‌وجوی زبان مشترکی با بازجوهای آن دوره براساس ملیت و مقابله با اتهام وابستگی به شوروی است. شریعتی در یکی از اسناد می‌گوید همه نشریاتی را که در خانه‌اش به دست آورده‌اند، با پست

برایش فرستاده‌اند! و او بیش‌تر در کانون نشر حقایق اسلامی فعالیت فرهنگی می‌کرده است. در این جا شریعتی منکر فعالیت حزبی می‌شود. مرحله اول که اسناد آن در این مجموعه بسیار کم و فشرده آمد، به طور عمده به نقل از بازجویی‌های سال ۴۳ قابل تحلیل است.

مرحله دوم، سال ۱۳۴۳ (ورود شریعتی به کشور)

شاخص و محور بازجویی‌ها در این مرحله فعالیت‌های خارج از کشور شریعتی است. در این مرحله شریعتی باید فعالیت‌های خارج از کشور و نیز علت ورودش را توضیح دهد. سندی به تاریخ ۳۰/۳/۴۱ وجود دارد که از فرانسه ارسال شده است. در این زمان هنوز شریعتی وارد ایران نشده بود. در صفحه ۳۹ کتاب به سندی مورخ ۱۶/۳/۴۳ اشاره شده است. از آن جا که شریعتی از مرز مهاباد وارد ایران می‌شود، بازجویی او را ساواک خوی انجام می‌دهد و از آن جا اسناد بازجویی برای ساواک تهران ارسال می‌گردد. در گزارش ساواک خوی آمده است شریعتی مقادیر زیادی مجلات جبهه ملی و یک قطعه عکس دکتر مصدق به همراه داشته است. اما توجیه شریعتی این است که این‌ها را به دلیل تناسب با رشته تحصیلی‌ام آورده‌ام!

در اسناد مندرج در صفحات ۴۵ و ۴۶ شریعتی فعالیت‌های خود در فرانسه را توضیح می‌دهد. در این جا شریعتی به قول معروف مظلوم‌نمایی می‌کند و می‌گوید متأهل است و در فرانسه آن قدر مشکلات مالی داشته که فرصتی برای فعالیت سیاسی باقی نمی‌مانده است. البته این نکته را همین جا باید متذکر شد که شریعتی در پاریس بسیار فقیرانه و به همراه همسر و سه فرزندش در یک اتاق زیر شیروانی زندگی می‌کرد، زندگی او و خانواده‌اش در پاریس سمبل بود و بسیاری از فقر شریعتی آگاه بودند. از آن جا که شریعتی فرزند یک آموزگار بود و ثروت و امکاناتی نیز نداشت، تنها با استفاده از بورسیه دولت - به دلیل شاگرد اول شدنش در دانشگاه به پاریس رفته بود. شریعتی خود در جایی می‌گوید "ما بین بچه پولدارها بُر خورده بودیم". به هر حال زندگی فقیرانه‌اش در آن جا معروف بود و او این مسئله را به رخ ساواک می‌کشد.

در همین بازجویی او می‌گوید الان که وارد کشور شده است، تصویری که از سازمان امنیت پیدا کرده، برخلاف گذشته است و فکر می‌کند خیلی چیزها تغییر کرده است. نکته قابل تأمل در برخورد شریعتی همین موضع است و می‌تواند نقطه ضعف یا سناریو تلقی شود. او در ادامه می‌گوید حقیقت را عرض می‌کنم، مدتی است نسبت به روش جبهه ملی خیلی کم اعتقاد شده‌ام. در این جا باید ببینیم آیا شریعتی تقیه می‌کند یا جدی می‌گوید؟ بخشی از این موضع‌گیری جدی به نظر می‌رسد، چرا که او واقعاً به جبهه ملی بی‌اعتقاد شده بود. اما باید دید که او در مواجهه با ساواک با اظهار بی‌اعتقادیش نسبت به جبهه ملی چه هدفی را دنبال می‌کند؟ این نکته بدیهی است که در آن زمان حساسیت عمده حکومت روی جبهه ملی متمرکز بود و این حساسیت تا سال‌ها ادامه پیدا می‌کند، بعد از آن این حساسیت به نهضت آزادی و بعد به گروه‌های "خرابکار" منتقل می‌شود. در واقع در طول این مدت مارک جبهه ملی چماقی بود که رژیم بر سر همه مخالفان فرود می‌آورد. چنان که اغلب حکومت‌ها یک چماق فراگیر! برای سر همه مخالفان می‌سازند. مثلاً در دوره قاجاریه هر کسی را می‌خواستند اذیت کنند او را "بابی"

لقب می‌دادند. ناصرالدین شاه یک بار بعد از سفر به خارج به دلیل آن که خزانه دربار خالی شده بود، از یکی از فئودال‌های شیرازی درخواست پول می‌کند و چون کراحت او را می‌بیند، به او می‌گوید یا می‌دهی یا بگویم تو بابی هستی!

شریعتی به دلیل آن که در پاریس در انتخابات صنفی کنفدراسیون و اتحادیه‌های دانشجویی شرکت کرده بود، برای توجیه این امر خطاب به ساواک می‌گوید به توصیه دوستان و به این دلیل در آن انتخابات شرکت کرده است تا چپ‌ها و کمونیست‌ها رأی نیاورند. یک بار رأی داده است و بعد که کمونیست‌ها رأی نیاوردند، دیگر آن جا را رها کرده و اصلاً فعالیت نداشته است. در ادامه بازجویی شریعتی به خاطر این که به حساسیت ساواک نسبت به توده‌ای‌ها واقف است، می‌گوید او و پدرش مخالف سرسخت توده‌ای‌ها بوده‌اند و در آن جا بعد از شکست توده‌ای‌ها در انتخابات، کنار کشیده و درسش را می‌خوانده است. این در حالی است که از یک طرف مخبر ساواک در تاریخ ۳۰/۳/۴۱ - در سند صفحه ۲۷ کتاب - گزارش داده است که شریعتی از فعال‌ترین افراد جبهه ملی است و منزلش مرکز فعالیت است و از طرف دیگر می‌دانیم شریعتی در پاریس با جبهه آزادی‌بخش الجزایر و نیز نشریه ایران آزاد همکاری فعال داشته است. در این جا شریعتی تصویر ساده‌ای از خود در فرانسه برای ساواک ترسیم می‌کند و می‌گوید متأهل بوده و مشکل مالی داشته است، در ضمن زیاد به فعالیت سیاسی علاقه نداشته و گوشه‌گیر بوده است. بعضی‌ها می‌گفتند او بریده است، بعضی‌ها می‌گفتند خودش را می‌گیرد. به هر حال خیلی وارد این گونه مسائل نمی‌شده است.

در صفحه ۴۸ کتاب سندی مربوط به سال ۴۳ چاپ شده است که منبع آن یکی از نفوذی‌های ساواک است. اخبار صحبت‌های محمدتقی شریعتی در جلسه‌ای به ساواک درز می‌کند. منبع از قول محمدتقی شریعتی گفته است علی را احتمالاً به خاطر این دستگیر کرده‌اند که او در جمع‌آوری امضاء از عده‌ای استاد اروپایی برای دفاع از سران نهضت آزادی و محکومیت دادگاه آنان و دفاع از بازرگان فعال بوده است. بعد می‌گوید از بازداشت علی ناراحت نیست، می‌داند که او گلیم خودش را از آب بیرون می‌کشد، [فرزندش را می‌شناخته که به هر حال زرنگی‌هایی دارد و کم نمی‌آورد!] فقط می‌ترسد این دستگیری بعدها برایش سوء سابقه‌ای شود و نتواند شغلی پیدا کند و استخدام شود.

سند بعد اولین بازجویی شریعتی است که در جلد اول در صفحه ۵۰ درج شده است. در این جا فقط به نکات مهم آن اشاره می‌کنیم تا از بطن آن خط برخوردهای شریعتی را استنتاج کنیم. در این بازجویی شریعتی می‌گوید در دانشسرای مشهد توده‌ای‌ها کتکش زدند، زندگی او و پدرش در مبارزه با حزب توده گذشته است، در پاریس او و زن و فرزندانش در وضعیت اسفناکی زندگی می‌کرده‌اند. از نظر سیاسی طرفدار حکومت آقای دکتر مصدق بوده و از حکومت ایشان و ملی شدن نفت طرفداری می‌کرده که مورد موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم قرار گرفته است!

به نظر می‌رسد یکی از جاهایی که شریعتی حالتی کاملاً عاطفی دارد، اعلام نظر درباره مصدق است، او هیچ جا از مصدق کوتاه نمی‌آید و با وجود آن که یکی از نقاط تحریک‌کننده حکومت شاه اسم مصدق است، شریعتی از

اولین بازجویی تا آخرین آن و از اولین نامه تا آخرین نامه همه جا از مصدق بسیار با احترام و با تجلیل یاد می‌کند و حاضر نیست درباره او کوتاه بیايد و همه جا می‌گوید طرفدار فکر مصدق است. او در یک جا مصدق را با زاهدی مقایسه کرده است و نتیجه‌گیری می‌کند که چقدر مصدق وطن‌دوست و ملی است. در این سند او می‌گوید: «آن موقع من مصدقی بودم و از مبارزه‌ای که برای ملی کردن نفت انجام می‌شد و مورد موافقت! اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم قرار گرفته بود، طرفداری می‌کردم».

در ادامه همین بازجویی در صفحه ۵۴ شریعتی نحوه بازگشتش را به ایران توضیح می‌دهد و می‌گوید از آن جا که پول کافی برای خرید بلیط هواپیما نداشته، با اتومبیل به ایران آمده است. در این سفر او یک همراه داشته که شخص ثالثی او را معرفی کرده بود. اسناد نشان می‌دهد شریعتی سعی می‌کند در این ماجرا همراهش را که واقعاً از قضایا بی‌اطلاع بود، نجات بدهد و او را با خود هم پرونده نسازد. شریعتی می‌گوید همراهش اصلاً او را خوب نمی‌شناسد و حتی اسمش را تا این اواخر درست تلفظ نمی‌کرد و از محتویات سیاسی چیزهایی که داشته است، هیچ گونه اطلاعی ندارد. چون که با یک دوست چند روزه نمی‌توان این مسائل را در میان گذاشت.

یکی از نکات جالب در برخورد شریعتی با ساواک این است که او سعی می‌کند در بازجویی‌ها استدلال کرده، طرف مقابل را قانع کند. در بازجویی‌های اطلاعاتی معمولاً بازجو سؤال‌های کوتاهی می‌کند و می‌خواهد جواب کوتاه اما مفید بگیرد، اما بازجویی‌های سیاسی و تحلیلی قدری متفاوت است و گاه می‌تواند به شکل یک مقاله هم دریابد. درباره این رشته از بازجویی‌های شریعتی گاه احساس می‌کنیم، قلم مسحورکننده او همان گونه که دوستداران او را مسحور می‌کند، ساواک را نیز مسحور می‌کرده است! و در مواردی ساواک به راحتی سناریوی شریعتی را می‌پذیرد. برای نمونه به سندهایی برخورد می‌کنیم که در آن‌ها بر اثر همین برخورد استدلالی و مسحورکننده شریعتی، بین ساواک خراسان و تهران اختلاف نظر جدی به وجود می‌آید. به نظر می‌رسد سحر کلام و قوه استدلال شریعتی یکی از خطوط برخورد او در بازجویی‌ها است. برای دومین نمونه می‌توان نامه ۴۰ یا ۶۰ صفحه‌ای شریعتی به ساواک را ذکر کرد. بدون آن که در این قسمت بخواهیم نفس نامه‌نگاری به ساواک را ارزش‌گذاری کنیم، در بخش‌هایی از این نامه او واقعاً ساواک را مسحور می‌کند و در گزارش‌های ساواک نیز این واقعیت منعکس است. در این راستا ساواک دقیقاً همان چیزی را می‌گوید که شریعتی در تلاش برای القای آن بوده است. در همین بازجویی نیز یکی از خط برخوردهایش همین استدلال‌گرایی است. شریعتی می‌گوید همراهش از محتویات سیاسی آن چه که با خود داشته است اطلاعی نداشت. استدلالش هم این است که «بی‌شک چنین مسائلی را با دوست چند روزه نمی‌توان در میان گذاشت». یعنی وی ساواک را قانع می‌کند که همراهش را آزاد کند. این خط برخورد دیگری است که به لحاظ اخلاقی، عاطفی و احساسی بسیار مهم است. شریعتی همواره سعی می‌کند جرم هم‌پرونده‌اش را کم کرده یا اگر واقعاً بی‌گناه است او را از پرونده خارج کند و نجاتش دهد. این خط برخورد را در آینده نیز چند بار از شریعتی می‌بینیم.

یکی دیگر از خط برخوردهای شریعتی در بازجویی‌ها به رخ کشیدن سواد و موقعیت آکادمیکش بوده است تا به ساواک القا کند او آدم محترم و مهمی است! با وجود آن که شریعتی می‌دانست بازجو به دلیل سطح پایین

معلومات، بحث‌های تئوریک و نظری او را نمی‌فهمد، اما او این گونه بحث‌ها را با آن‌ها دنبال می‌کرد. او با ارائه تحلیل و ذکر جنایات‌های مختلف استالین، خود را هم ضدچپ و هم یک استاد دانشگاه و آکادمیسین مهم و بسیار بااطلاع و معلومات نشان می‌دهد. در صفحه ۵۶ بازجو با توجه به این که در سال ۴۳ هنوز مبارزه مسلحانه شروع نشده و فضای امنیتی هنوز زیاد خشن نشده بود، بازجو بسیار محترمانه سؤال می‌کند: «شرافتمندانه بیان نمایید آیا قصد داشتید در داخل نیز به تبلیغات و فعالیت‌های خود ادامه دهید؟» شریعتی در پاسخ می‌گوید: «من اعتقاداً موافق اصلاحات واقعی در ایران بودم ولی می‌دانستم جبهه ملی ایران هم می‌خواهد از طریق قانون و مصالح ملی اصلاحاتی بکند و این روش البته در خارج مخالفین بسیاری دارد». در ادامه بازجو می‌پرسد آیا در سال ۴۱ [زمانی که شریعتی به دلیل فوت مادرش به ایران آمده بود] وجداناً اوراقی به کشور حمل کرده‌اید؟ در این جا شریعتی به جای انکار با انعطاف در پاسخ بازجو را کاملاً مجاب می‌کند و می‌گوید: «تصدیق می‌کنید یک دانشجو وقتی تلگراف خبر مرگ مادرش را ببیند، آن وقت آیا به خودش اجازه می‌دهد که اوراق مضره با خودش حمل نماید». شریعتی در بازجویی‌ها چنان جدی و استدلالی روی ذهن و روان بازجو کار می‌کند که افزون بر آن که بازجو کاملاً به این یقین می‌رسد که شریعتی صددرصد راست می‌گوید، چیزی هم به شریعتی بدهکار می‌شود! این نوع برخورد را در اسناد بعدی و در زمان بسته شدن حسینیه ارشاد نیز به شکل بسیار جالبی می‌بینیم. در آن جا شریعتی به گونه‌ای برخورد می‌کند که انگار باز شدن حسینیه ارشاد به نفع رژیم شاه است!

بازجویی دومی هم که در صفحه ۵۷ کتاب آمده است، مربوط به سال ۴۳ است. در این بازجویی شریعتی می‌گوید: «به آقای دکتر مصدق عقیده داشتم، البته در عین حال که از قدرت توده‌ای‌ها در آن ایام بسیار رنج می‌بردم، ولی فکر می‌کردم که در بعضی از جهات ایشان قصد خدماتی به ملت داشته‌اند». در این جا شریعتی با ظرافت توده‌ای‌ها را نقد می‌کند، اما در عین حال درباره آن‌ها هم ناجوانمردانه سخن نمی‌گوید. این که می‌گوید از قدرت این‌ها می‌ترسید، واقعیتی بود که در آن زمان گریبان‌گیر مذهبی‌ها بود، اما به انگیزه صادقانه آن‌ها هم اشاره می‌کند. او حتی در معرفی دوستانش در پاریس می‌گوید در آن جا بیش‌تر با همشهریان خود مثلاً فلان مشهدی یا سبزواری ارتباط داشته است تا رابطه با آن‌ها را در قالب روابط چند همشهری توجیه کند. در صفحه ۶۶ نیز دوباره با اشاره مجدد به شرکت خود در رأی‌گیری اتحادیه دانشجویان آن را این گونه توجیه می‌کند که برای مقابله با چپی‌ها بوده است. از آن جا که شریعتی یک بار هم کاندیدای نمایندگی اتحادیه شده بود، در توجیه این امر می‌گوید یک بار هم مرا در لیست گذاشتند تا بگویند افراد بی‌طرف هم در لیست ما هستند!

در صفحه ۶۸ بازجو می‌گوید هرگونه اطلاعی از وضع این دسته‌جات دارید، مرقوم فرمایید. شریعتی می‌گوید: «بنده مصمم هستم که حتی شایعات و مسموعاتی را که شنیده‌ام اگر مفید باشد عرض کنم!» در این جا شریعتی به گونه‌ای برخورد می‌کند که بازجو تصور نماید او می‌خواهد صادقانه همه چیز و از جمله شایعات را هم بازگویی نماید. اما در ادامه شریعتی می‌گوید: «از این نظر وجداناً باید اظهار کنم که احتمال زیاد می‌رود که استنباطات بنده همه‌اش با واقع منطبق نباشد، به خصوص که وضع فکری و زندگی و اصولاً مشی اجتماعی من این است که خود را در این مسائل گذران و بی‌اثر آلوده نکنم!» به عبارت دیگر شریعتی می‌گوید علی‌رغم این که خیلی دوست دارم

به شما اطلاعات بدهم ولی به دلیل آن که در مسائل سیاسی دخالت نداشته‌ام، اطلاعاتی ندارم و خبرهایم درست نیست!

القاء تصور نفرت او از سیاست نیز یکی از خط برخوردهایی است که در بازجویی‌های او فراوان به چشم می‌خورد. در این سند می‌بینیم بازجو به دلیل آن که به صورت کلاسیک ذهنش به بازجویی اطلاعاتی عادت کرده است، می‌پرسد وضع تشکیلات‌ها و اسامی مسئولین و اعضایشان را بازگو کن. پاسخ شریعتی یکی از مثال‌های خوب در اثبات حاضر جوابی و حضور ذهن شریعتی است که در دیگر اسناد نیز به چشم می‌خورد. او می‌گوید: «خوشبختانه خود آقایان از جلسات و کنفرانس‌ها که اطلاع کافی و دقیق دارند!» یعنی شما که می‌گویید از همه چیز خبر دارید، حتماً از این جلسات نیز باخبر هستید و در ادامه اضافه می‌کند: «من به علت ضعف مالی و فشار زندگی و داشتن زن و بچه هیچ مسافرتی نداشتم، خدا را شاهد می‌گیرم که من اصلاً هیچ اطلاعاتی نداشته و اساساً همیشه با این فعالیت‌های بی‌ثمر و وقت‌کش مخالف بودم و به جای آن تفکر و مطالعه می‌کردم و به همین دلیل گروهی مرا محافظه‌کار، ترسو و فردی که تنها به فکر خود و زن و بچه‌اش می‌باشد، معرفی می‌کردند و ضمن این که از نظر علمی به من احترام می‌گذاشتند، ولی همیشه فاصله‌ای بین خودشان و من احساس می‌کردند!» در این جا باید یادآور شد که در آن مقطع (سال ۴۳) شریعتی از منظر ساواک فقط دانشجویی بود که از خارج کشور آمده است و مقداری هم سوء سابقه شبیه بسیاری از دانشجویان دیگر دارد. شریعتی در تصویر کلی که در این سند از خود ارائه می‌نماید، کسی را نشان می‌دهد که در کوران زندگی روزمره گرفتار است و فرصتی برای پرداختن به فعالیت سیاسی ندارد. در صفحه ۷۲ عباراتی با این مضمون می‌خوانیم که می‌گوید او طرفدار جبهه ملی بوده و اکنون سازمان امنیت را برخلاف آن چه که تصور می‌کرده می‌یابد. خیلی از چیزها تغییر کرده و او نیز به روش جبهه ملی کم‌اعتقاد شده است. وی در ادامه می‌گوید: «امیدوارم آینده نشان دهد که طرز تفکر من نسبت به مسائل سیاسی موجود و وضع کشور و جریان‌های سابقه اخیر ایران چیست و در قبال آن چه روشی را اتخاذ خواهم کرد». در این جا یکی دیگر از خط برخوردهای شریعتی، فارغ از هر گونه ارزش‌گذاری، اذعان به این موضوع است که جامعه و حکومت تغییر کرده و وضعیتش بهتر شده است و نظر او هم براساس آن، تغییر کرده است. در عین حال که او این امتیاز را به آن‌ها می‌دهد، ما باید تحلیل کنیم آیا این گفتار واقعی او است؟

به نظر می‌رسد مقاله "انقلاب شاهانه" نشان می‌دهد تحلیل واقعی شریعتی چنین نیست. با تطبیق این دو موضع‌گیری به این نتیجه می‌رسیم که او در این برخوردها تقیه کرده است. این واقعیت انکارناپذیر است که وقتی شریعتی وارد یک پروژه و فرآیند حرکت علنی در ایران می‌شود، ناچار است نسبت خود را با حکومت تعریف کند. به نظر می‌رسد شریعتی در اسناد ساواک، در اکثر بخش‌ها نظر واقعی‌اش را می‌گوید بجز یک مورد اصلی که همان مسئله "مبارزه" است چون او نمی‌تواند بگوید من آمده‌ام با رژیم که ضدمردمی است، مبارزه کنم. بنابراین درباره بسیاری از این اسناد می‌توانیم پازلی را که شریعتی برای آن‌ها می‌چیند متن اصلی قلمداد کنیم و بگوییم اعتقاد شریعتی بجز یک محور همین بوده است و فقط حول همان یک محور است که شریعتی تقیه می‌کند. این تقیه هم باید با پروژه‌ای که طرح می‌کند متناسب باشد. این موضوع بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که اگر فردی

مخفی باشد و برانداز هم عمل کند، در هنگام بازجویی صورت مسئله روشن تری نسبت به وضعیت شریعتی دارد. او یا می‌برد و یا سر موضعش می‌ایستد؛ اما کسی که با آمدن به ایران می‌خواهد فعالیت علنی فرهنگی انجام دهد، در این یک محور یعنی تحلیل کلان ماهیت رژیم، باید تحلیلش را پنهان کند و سناریویی تنظیم کند که بازگشت خود را به ایران توجیه نماید. شریعتی هم همین کار را می‌کند و به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد که وضع ایران تغییر کرده، جامعه در حال نو شدن است، حکومت و شاهنشاه با نوسازی موافق‌اند و او هم آمده است کار نوسازی کند و با مبارزه و مبارزان هم کاری ندارد.

آیا روند حرکت شریعتی از مقطع این بازجویی (سال ۱۳۴۳) به بعد بر این ادعا گواهی می‌کند و شریعتی را در کسوت همکار رژیم شاه ترسیم می‌نماید؟ می‌توان ده‌ها نمونه و کد از زندگی، حرکت و آرای شریعتی آورد که نشان دهد این بخش‌ها حرف اصلی و واقعی شریعتی نیست. در ادامه این سند شریعتی می‌گوید: «امیدوارم ورود من در این موقع به کشورم یکی دیگر از دلایلی باشد که من نسبت به سابقه‌ام و وضع زندگی‌ام در خارج و نظر آقایان نسبت به خودم مطمئن بودم». در این جا نحوه بیان شریعتی و تأکید او بر بی‌مسئله بودنش از منظر رژیم، طلبکارانه می‌نماید تا آن جا که بازگشت به ایران را دال بر بی‌گناهی خود می‌داند و موردی برای سوءظن ساواک نمی‌بیند. در واقع او می‌گوید نسبت به خود خیلی مطمئن بوده که به کشور برگشته است. اگر در آن جا کار مهمی کرده بود که به ایران نمی‌آمد!

در صفحه ۷۴ بازجو عقاید شریعتی را از منظر خود؛ یعنی بازجو، توضیح می‌دهد و می‌گوید: «او به فعالیت دور از افکار و سیاست‌های خارجی (منظور از سیاست‌های خارجی، بلوک شرق و حزب کمونیست و حزب توده و... است) و بر اساس قوانین حاکم و حفظ رژیم مشروطه سلطنتی که با اعتنا به وضع خاص ایران از نظر جامعه‌شناسی، متناسب‌ترین شکل حکومتی است، معتقد است و این که می‌توان در همین چارچوب دست به اصلاحاتی در شؤون مختلف زد و با تره‌های افراطی و انحرافی که غالباً از خارج القا می‌شود، مبارزه ریشه‌ای و عمیق کرد».

در سند صفحه ۷۵ شریعتی می‌گوید: «من نسبت به جبهه ملی تردید پیدا کرده و بی‌اعتقاد شده‌ام. دیگر امروز هیچ گونه پیوند واقعی بین خودم و آن‌ها احساس نمی‌کنم». آیا این عبارات بیان احساس واقعی شریعتی است؟ همان طور که گفتیم در این اسناد گاهی اوقات مرز توجیه با نظر واقعی و پنهان‌کاری با تحلیل سیاسی واقعی شریعتی محو می‌شود و خواننده باید براساس قرائن دیگر تشخیص دهد شریعتی این حرف را از چه موضعی مطرح می‌کند. او در این عبارات به دو دلیل اشاره می‌کند و می‌گوید جبهه ملی نتوانسته شناخت واقعی نسبت به محیط خود؛ یعنی جامعه ایران پیدا کند، اکثر تحصیل کرده‌های خارجی هم نسبت به مسائل داخلی ایران ناشی و کم‌اطلاع هستند. طرفداران جبهه ملی عده‌ای دانشجوی دانشگاهی هستند که نتوانسته‌اند زیاد با مردم ارتباط برقرار کنند. دلیل دومش هم عدم تطبیق جبهه ملی با شرایط و تحولات اخیر جامعه ایران است.

با توجه به دیدگاه‌هایی که شریعتی در زندگی شخصی خود و خارج از فضای بازجویی مطرح کرده است، به نظر می‌رسد این نظر واقعی شریعتی باشد اما کنکاش و بحث پیرامون آن اینک مسئله اصلی ما نیست و خارج از موضوع است.

در ادامه شریعتی تحلیلی ارائه می‌کند که برخی آن را نظر واقعی شریعتی قلمداد می‌کنند. شریعتی در این تحلیل رژیم شاه را فراطبقاتی می‌داند و جامعه را هم در حال نوسازی توصیف می‌کند. در حالی که او پیش از این در خارج از کشور طی مقاله‌های سیاسی نوسازی ایران را رد کرده بود و بعداً هم به صورت تحلیل‌های کنایه‌آمیز در داخل کشور پدیده نوسازی به سبک حکومت شاه را به سخره می‌گرفت.

به هر حال او در ادامه تحلیل خود از جبهه ملی می‌گوید الان جبهه ملی دو راه بیش‌تر ندارد: ۱ - باید با حفظ انتقادات خود، حکومت را در جهت اصلاحات یاری کند و بعد هم از قول یک جامعه‌شناس ایتالیایی می‌گوید برخلاف نظریه کمونیست‌ها او معتقد است با حفظ سیستم سیاسی، می‌توان سیستم اقتصادی را عوض کرد. البته به گواه آثار شریعتی (از جمله مجموعه آثار ۱۰) می‌دانیم او اصلاً این نظریه را قبول ندارد. در این صورت او در این جا سعی می‌کند این سناریو را پیش ببرد که گویا باور کرده است رژیم در حال نوسازی است.

۲ - راه حل دوم جبهه ملی مقابله با رژیم است. در این جا شریعتی می‌گوید برای کارگر و دهقان مهم نیست چه کسی وکیل‌شان باشد، آن‌ها می‌خواهند کسانی که شیره‌شان را مکیده‌اند از بین بروند و الان انقلاب سفید، در حال از بین بردن فئودالیسم است. بعد اضافه می‌کند اما جبهه ملی خودش را تغییر نداده است و همان خاطرات گذشته را دنبال می‌کند. او که این حرف‌ها را در خارج می‌زده مورد بدگویی دیگران واقع می‌شود و الان هم این حرف‌ها را نه به خاطر خوشایند دولت که به خاطر عقیده شخصی خود می‌گوید.

در صفحه ۸۰ او می‌گوید وی به فعالیت‌های سیاسی آن‌طور که فعلاً [دقت شود می‌گوید فعلاً] در ایران جریان دارد، اعتقاد ندارد. یعنی نمی‌خواهد مبارزه سیاسی بکند. شریعتی در تعریف طیف افراد سیاسی می‌گوید سیاسی‌ها می‌خواهند داخل مجلس و دولت و قدرت بروند، آن‌ها دنبال ایجاد اصلاحاتی که ملت تشنه آن است، نیستند. دقت کنیم که شریعتی باید در ساواک به گونه‌ای سخن بگوید که اگر بعداً بخواهد کاری کند، میان حرف و عملش تناقض پیش نیاید و دستگاه و ساواک هم بگویند این عملکردها همان چیزهایی است که آن‌ها را طرح می‌کرد. یعنی اگر می‌گفت ضدغرب، ضدمارکسیست و ضدآخوند است و می‌خواهد اصلاحات اساسی فرهنگی انجام دهد، راست می‌گفت و اکنون نیز همین کار را می‌کند. اما قسمت فریبنده پازل بازجویی‌ها این ادعای شریعتی است که می‌گوید همه حرف‌ها و کارهای او با اصلاحات شاه همخوانی دارد. این تکه از پازل فریب‌دهنده است و بین اصلاح‌گری دینی مورد نظر شریعتی با روند مذهب‌زدایی رژیم شاه همخوانی وجود نداشت.

الگوی بازجویی پس دادن شریعتی همه در این جهت قرار دارد و او در صدد اثبات آن است که تنها می‌خواهد کار علنی و فرهنگی بکند. به نظر می‌رسد این شیوه برخورد را بتوان یکی از شاهکارهای شریعتی تلقی کرد. در مجموعه اسناد هر قدر که جلوتر برویم، خواهیم دید برای یک روح لطیف و احساسی، فشار این بازجویی‌ها تا چه اندازه سخت و کشنده بوده است. ما وقتی این اسناد را می‌خوانیم، احساس می‌کنیم شریعتی به خاطر بازی شطرنج پیچیده‌ای که با پلیس داشته است، همواره با این فشار درونی درگیر است که مبدا در جایی سناریوی او خراب شود و مثلاً یک باره به او بگویند باید مصاحبه‌ای شبیه مصاحبه رضا براهنی انجام دهد (بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت)، حالت او مانند کسی است که این نگرانی را دارد که مبدا با لو رفتن او عملیات متوقف شود و به ثمر

نهایی نرسد و خود او نیز نابود شود. بدین جهت شریعتی نیز هر لحظه باید با این اضطراب مواجه باشد که مبادا با لو رفتن این سناریو کل پروژه‌اش خراب شود. او از کشتن و مردن و زندان هراسی ندارد، چون اصلاً این روش برخورد برای رهایی از این گونه سختی‌ها نیست، بلکه برای پیشبرد پروژه‌اش در جامعه الزامی می‌نماید.

در صفحه ۸۴ بازجو می‌پرسد در ایران و درباره فعالیت با جبهه ملی چه تصمیمی دارید؟ توجه داشته باشید که بازجو با این پرسش کلاسیک در واقع می‌گوید ما چند گروه سیاسی در ایران داریم، آیا تو می‌خواهی با این‌ها کار کنی؟ شریعتی می‌گوید نه، او ادامه کار علمی‌اش، بالا بردن سطح فکر است. او نمی‌خواهد در کارهای روزمره و زودگذر سیاسی اتلاف وقت کند. به جبهه ملی اعتقادی ندارد، می‌خواهد کار و زندگی کند. روی همین تصمیم به ایران آمده است. در ادامه، پاسخ شریعتی از سنخی است که به دنبال تغییر دریافت فکری بازجو و نوع حساسیت اوست! او می‌گوید: «کسی که می‌خواهد کار سیاسی بکند، الان امکانش در داخل کم است، از داخل به خارج می‌رود، نه این که از خارج به داخل بیاید». شریعتی با این استدلال محکم بازجو را در یک بن‌بست تحلیلی قرار می‌دهد، چرا که بسیار بعید به نظر می‌رسد کسی فضای باز سیاسی اروپا را رها کند و برای فعالیت سیاسی به یک محیط بسته رو کند. در این جا شاید بازجو هم به طور قطعی بپذیرد که حقیقت همین است. در ادامه شریعتی می‌گوید در آن جا هم، همه تبلیغات علیه برگشتن وی بود. او اعتقادی به فعالیت سیاسی با اشکال فعلی ندارد. وضع زندگی و مسئولیت‌های خانوادگی و اخلاقی هم به او اجازه کوچک‌ترین فعالیتی را در آن جا نمی‌داد و این جا هم نمی‌دهد.

در صفحه ۸۴ بازجو می‌پرسد شما متهم به فعالیت علیه "امنیت" داخلی کشور هستید. این پرسش‌ها در نزد بازجوها کلاسه شده است و بازجوها آن‌ها را مثل نوار حفظ هستند! شریعتی می‌گوید او از موقعی که خودش را شناخته، با افرادی که به ایران و "امنیت" ایران نظر سوئی داشتند مبارزه کرده است و امروز هم توقع تشویق دارد، نه این که اتهامی را که نسبت به آن تنفر دارد به او بزنند! و بعد می‌گوید اتهام پخش اوراق مضره برای شخصیت او گران است. مگر او اعلامیه پخش کن است. این کار یک آدم بسیار معمولی یا یک جوان متوسطی است. «شأن من اجل از این است که اوراق مضره پخش کنم!»

در صفحه ۸۵ هم دو بار دیگر کلمه "شخصیت" را به کار می‌برد! به کار بردن این عبارات از سوی شریعتی در حالی است که بعدها در دانشگاه یکی از اتهام‌هایش نشست و برخاست صمیمانه با دانشجویان و صرف چای با آن‌ها بود. یکی از مواردی که بغض و کینه دکتر متینی (رئیس دانشگاه مشهد که شریعتی در آنجا اشتغال داشت) را علیه شریعتی برانگیخته بود، این بود که شریعتی دانشجویها را پررو کرده است و رعایت شؤونات اساتید دانشگاه را نمی‌کند.

بالاخره پس از این بازجویی‌ها، شریعتی - با قید کفالت - در تاریخ ۲۵/۴/۴۳ آزاد می‌شود. ولی در عین حال مدیرکل اداره سوم دستور می‌دهد که او تحت مراقبت باشد.

مرحله سوم، فعالیت‌های مشهد (سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸)

در صفحه ۹۴، ساواک خراسان توضیح می‌دهد فعالیت محسوسی از شریعتی مشاهده نشده است. در این زمان ساواک گاهی موضوع شریعتی را که تازه وارد کشور شده است و در مشهد کار می‌کند، در دستور کار خود قرار می‌دهد.

در صفحه ۹۵ در سند مورخ ۱/۱۱/۴۳ گفته می‌شود شریعتی از طریق کانون نشر اسلامی فعالیت خود را آغاز کرده است و برای تجدید ساختمان آن از اطبا و دانشجویان پول جمع می‌کند، اما فعالیت مضره‌ای مشاهده نشده است. این گزارش را رئیس ساواک خراسان سرتیپ بهرامی برای تهران ارسال می‌کند. در تحلیل اسناد بعدی به نقش سرتیپ بهرامی بیش‌تر خواهیم پرداخت.

در صفحه ۱۰۰ طی نامه‌ای از ساواک خراسان به ساواک تهران، پس از آن که گفته می‌شود سانسور مکاتبات باید تنها به دستور تیمسار ریاست ساواک باشد، در فهرست صدور اجازه جهت کنترل، نام شریعتی در ردیف هفتم اسامی به چشم می‌خورد. جلوی هر یک از اسامی یک اتهام گروهکی! (بیش‌تر انتساب به جبهه ملی) وجود دارد. کنار اسم شریعتی نیز رابطه با "جبهه ملی" قید شده است.

در صفحه ۱۰۳ - به تاریخ ۲۴/۱/۴۶ - مقدم از ساواک تهران به ساواک خراسان خطاب می‌کند چه رفتار مشکوکی از وی (شریعتی) مشاهده شده است که تقاضای سانسور مکاتباتش را کرده‌اید؟

در صفحه ۱۰۸ - به تاریخ ۱۵/۴/۴۶ - از ۹ / ه به ۳۱۲) این‌ها اسم‌های رمز است (سندی با عنوان "فعالیت‌های دکتر علی شریعتی" به چشم می‌خورد که در آن نوشته شده است، وی ۲ سال است در تهران و در حسینیه ارشاد جلساتی دارد. «ولی در خراسان عملی که نظر ساواک را جلب کند نکرده است. اما نام‌برده دوستی و رفاقت خود را با عده‌ای از افراد جبهه ملی مشهد به هیچ وجه قطع ننموده است. تماس‌های دائمی به عنوان جلسات دید و بازدید یا جلسات ادبی بین او و دوستانش هنوز برقرار است و بحث‌های ادبی می‌کنند و گاهی اوقات روی خبرهای تهران بحث می‌کنند. آن چه را که نمی‌توان کتمان کرد، احتیاط بسیار زیاد علی شریعتی و دوری از درگیری و کارهای خطرناک است. ایشان سعی می‌کند تا حدی پیش برود که مسئولیتی برای خودش و مانعی در کار دانشگاهی ایشان ایجاد نگردد».

در سند صفحه ۱۰۹ نیز گفته شده است: «تا آن جایی که تحقیق شده است، به هیچ وجه آقای علی شریعتی دست از افکار خود برنداشته، اما پس از بازگشت از اروپا نظریات‌شان نسبت به وضع مبارزاتی در ایران تغییراتی محسوس کرده است». این ارزیابی، متعلق به ساواک مشهد است. بعد به این نکته بیش‌تر اشاره خواهیم کرد که بخش‌ها یا طیف‌های مختلف در ساواک تهران، تحلیل‌های مختلفی در این باره دارند. هر چند بسیاری از آن‌ها بسیار عقب‌مانده می‌نمایند و درک درستی از وقایع و پدیده‌ها نشان نمی‌دهند. به جز یکی دو نفر که آن‌ها را هم هیچ کس جدی نمی‌گیرد! هر چند حرف‌هایشان خیلی جدی و به واقعیت نزدیک‌تر است. یکی از آن‌ها از واسط فعالیت شریعتی در ایران مرتب هشدار می‌دهد که او آدم خطرناکی است. جلوی او را بگیرید! ولی هیچ کس به حرف او گوش نمی‌دهد.

بعد در ادامه همین سند، نظریه منبع آورده شده که معتقد است ایشان می‌خواهد «به این طریق عده‌ای را که هنوز چشم دارند که نام‌برده مانند گذشته در جریانات دخالت نماید، ساکت کند و هم برای آینده خود راهی باز داشته باشد». به عبارت دیگر نظر منبع ساواک مشهد این است که برخورد شریعتی دوگانه است، هم می‌خواهد حرف‌های روشنفکری بزند و با جبهه ملی‌ها رابطه داشته باشد و هم می‌خواهد بهانه‌ای به دست دولت ندهد.

در صفحه ۱۱۳ سند دیگری با موضوع اظهارات دکتر شریعتی مزیانی دیده می‌شود. در ظاهر کامیونی با عبور از پشت دیوار کلاس شریعتی سر و صدای زیادی ایجاد می‌کند. شریعتی می‌گوید: «در ایران استادهای دانشگاه و دانشجویان بی‌ارزش‌اند، اما در خارج از کشور برای آن‌ها ارزش قائل‌اند. ما چند بار در این مورد با رئیس دانشکده و دانشگاه تماس گرفتیم، اما هیچ ترتیب اثری ندادند. اگر بیش‌تر سر بجنبانیم، دستان را می‌بندند و تحویل قانون می‌دهند. حالا ما چه امیدی به اجتماع باید داشته باشیم؟ اجتماعی که فلسفه در آن رشد نمی‌کند و جوانان ندانسته و بی‌گناه به زندان می‌افتند، چه بسا این‌ها می‌خواسته‌اند حق خودشان را بگیرند». البته مخبرهای ساواک غالباً آدم‌های چندان باسوادی نیستند و گاهی اوقات هم خبرهایشان دقیق نیست و یک تکه از حرف‌های سوژه را با عبارت‌پردازی خود به عنوان گزارش ارائه می‌دهند. اما در این مورد هنگامی که یک مخبر ساواک تکه‌پرانی شریعتی سر کلاس درس را گزارش می‌دهد، مقامات ساواک آن را جدی می‌گیرند و سرتیپ بهرامی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان (که پیش‌تر از او یاد شد) آن را برای ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارسال می‌کند.

اهمیت این سند در آن است که به زیرمجموعه‌ها نوشته نشده است بلکه ریاست ساواک مخاطب آن است. در این سند گفته می‌شود به خاطر حرف‌هایی که شریعتی می‌زند و این طرف و آن طرف تکه می‌پراند، ما او را خواستیم و «مصاحبه‌ای با وی ترتیب دادیم، او نیز با صداقت گفتار مشروحاً فعالیت‌های گذشته خود و سیاست‌های وقت را تشریح و عوامل و علل این طرز تفکر را توضیح داد که کاملاً قابل ملاحظه و در خور بررسی و بهره‌برداری است. لذا اظهارات وی کتباً اخذ و به پیوست تقدیم و استنباط می‌گردد این فرد اگر خوب هدایت و رهبری شود عنصر مفیدی برای مملکت خواهد بود». این تئوری را رئیس ساواک خراسان می‌دهد. بعداً نیز در دعوایی که او با ساواک تهران دارد، مرتب از این تئوری دفاع می‌کند و به نوعی می‌گوید شریعتی قابل بهره‌برداری است.

از صفحه ۱۲۷ تا صفحه ۱۸۳ جلد اول مجموعه اسناد ساواک، متن نامه اول شریعتی به ساواک که یک نامه ۴۰ صفحه‌ای است، چاپ شده است که بخشی از آن را آقای سید حمید روحانی، قبلاً به صورت گزینشی چاپ کرده بود.

در ابتدا نفس نامه نوشتن به ساواک قابل بحث است. از آن جا که در ادبیات و فرهنگ اسطوره‌ای - چریکی حاکم بر دهه ۵۰، اساساً بین عناصر مبارز و پلیس هیچ نوع گفت‌وگویی وجود ندارد، نفس نامه نوشتن، جدا از این که در آن چه چیز نوشته شده است، کاری منفی تلقی می‌شود. اما به نظر می‌رسد در فرهنگی متفاوت با فرهنگ چریکی، یک فرد (به ویژه فردی که به دنبال کار فکری و تبلیغی علنی است) می‌تواند - در صورت داشتن توانایی

- وارد این بازی شود و از آن هم سو با حرکت خویش بهره گیرد) در جمع‌بندی نهایی بحث در این باره بیش‌تر سخن خواهیم گفت. ولی اگر کسی شطرنج باز ضعیفی است، اساساً نباید وارد این بازی شود.

البته گاهی اوقات سکوت و حرف نزدن از موضع انقلابی‌گری نیست، بلکه از موضع ضعف است. یعنی فرد نمی‌خواهد یا نمی‌تواند خیلی رک و راست و آشکار برخورد کند. اما در عین حال در فرهنگ چریکی این کار به شدت مذموم بوده است. اولین بار هم که این اسناد پخش شد برای برخی هضمش مشکل بود. آن‌ها می‌گفتند اصلاً بین ما و پلیس یک رژیم ضد‌مردمی حرفی وجود ندارد. پلیس ضدانقلاب است و ما انقلابی هستیم و فاصله بین ما و پلیس را فقط سکوت، خشم یا دریای خون پر می‌کند. اما در فرهنگی دیگر، کسی که می‌خواهد کار علنی فرهنگی کند، برخلاف فرهنگ چریکی (که می‌گوید بین پلیس و مبارز فقط اسلحه حاکم است)، می‌تواند پروژه و سناریوی دیگری حاکم باشد. هر پروژه ادبیات خاص خود را می‌زاید. در پروژه‌ای که ما می‌خواهیم پلیس را "نابود" کنیم و او هم می‌خواهد ما را نابود کند، چه حرفی برای گفتن باقی می‌ماند؟ اما در یک پروژه علنی، فرد به دنبال آن است که با فضاسازی کاری کند که حکومت حرکت او را تحمل نماید. وقتی حرکت فرد زیرزمینی نیست، نقطه ورود به مسائل امنیتی (از جمله نوع برخورد با پلیس) به گونه دیگری تعریف می‌شود. در این نقطه عزیمت، نوشتن نامه الزاماً مفهوم بریدگی و مماشات با پلیس را نمی‌دهد. هر چند که به نظر می‌رسد در این میدان نیز، اگر کسی توان ورود به آن را نداشته باشد، بهتر است که از این روش صرف نظر کند. ولی شریعتی این توان را از خود نشان داد. موفقیت عملی او، چند سال فعالیت علنی در فضای سیاسی خاص آن دوران، بیانگر کارآیی و موفقیت عملی برخوردهای او با ساواک و پلیس امنیتی بوده است.

به هر حال در مجموعه اسناد یک نامه طولانی (۴۰ صفحه‌ای) از صفحه ۱۲۷ تا صفحه ۱۸۳ از شریعتی درج شده است که فشرده آن این است که الان حکومت تغییر کرده و از جوان تحصیل کرده ناراضی می‌پرسد که چه می‌کنی؟ به چه فکر می‌کنی؟ برای چه مخالف هستی؟ وضع مملکت را چگونه می‌بینی؟ سپس شریعتی وارد شناسنامه و زندگی خود می‌شود. پدرش را فردی مذهبی مخالف چپ و دارای افکار نو که مخالف توطئه‌های بیگانه‌ای که برخی از عناصر سیاسی هم در داخل آن را پیگیری می‌کنند (مثل جریانات حزب توده)، معرفی می‌کند و می‌افزاید پدرش لباس روحانیت را نیز از تن به درآورده است.

در سند صفحه ۱۳۳ شریعتی می‌گوید: «پدرم یک فرد اجتماعی است، اجتماعی با سیاسی به هم نزدیک هستند، ولی غالباً با هم اشتباه می‌شوند، ولی عمدتاً شخصیت پدر من، شخصیت اجتماعی است». شریعتی به نوعی می‌خواهد بگوید که من خود نیز این گونه هستم. او سپس حزب توده را نقد می‌کند و می‌افزاید اشراف، ملاکان، آخوندها و... با پدر من مخالفت می‌کردند، اما پدر من از تنهایی نهراسید و با وجود حملاتی که روحانیت به او می‌کرد کارش را ادامه داد. سپس شریعتی به اجمال درباره خودش توضیح می‌دهد و می‌گوید: «تولد دوم من مرحله اندیشیدن من بود». او اشاره به مرحله‌ای دارد که به ضرورت کار فکری رسیده بود.

شریعتی در ادامه از درگیری خود با بعضی از بچه‌های حزب توده یاد می‌کند و مجدد از مصدق با احترام تمام یاد و حمایت می‌کند. به این نکته باید توجه کرد که شریعتی در دوره‌ای از مصدق حمایت می‌کند که شخص شاه و دستگاه حاکم به شدت نسبت به مصدق و حتی اسم او حساسیت دارد.

در صفحه ۱۴۵ شریعتی می‌گوید که به این جمع‌بندی رسیده و از همان ایام هم می‌دانسته که نسلی که تنها از نظر سیاسی قوی باشد ولی با سلاح‌های اصولی و اعتقادی مسلح نگردد، نمی‌تواند نسلی پایدار، ریشه‌دار، قوی و در برابر هجوم خارجی مجهز و دارای قوای دفاعی مطمئن باشد. بعد می‌افزاید ولی متأسفانه آن موقع همه به مباحث روز و اخبار داغ فکر می‌کردند.

در ادامه در صفحه ۱۴۷ می‌گوید: «نمی‌توان اول عمل کرد و بعد فکر... بعد از ۲۸ مرداد، سقوط حکومت آقای دکتر مصدق و جریانات بعدی نشان داد که من در نظراتم چقدر صادق بودم. چطور میتینگ‌های صد هزار نفری که با شعارهای مکرر به طوفانی از جوش و فریاد و هیجان بدل می‌شد، ناگهان فروکش کرد و طغیان‌ها که فرو نشست - و زود هم فرو نشست - فقری که من همواره بدان می‌اندیشم نمودار شد و آن گاه بود که خیلی چشم‌ها نیز آن را دیدند و فهمیدند». به نظر می‌رسد این نکات، تحلیل‌های واقعی شریعتی از شرایط هستند. او در ادامه می‌گوید: «این‌ها آمدند در مشهد هسته‌ای درست بکنند. من آن موقع یک جوان ۲۲ ساله بودم. اما هنوز ایمان سیاسی خودم را حفظ کرده بودم و از نظر احساساتی که به شخص آقای دکتر مصدق داشتم، با روح سیاسی و اجتماعی آن‌ها مشترک بودم و آن‌ها هم من را همفکر خودشان می‌دانستند». بعد می‌گوید: «در این جا برای روشن شدن یک نکته مبهم و بسیار مهم ناچار به توضیحی هستم که در درک و حل بسیاری از مسائلی که بعدها پیش می‌آید مؤثر است و آن این که به عقیده من کسانی که در آن سال‌ها طرفدار حکومت ملی دکتر مصدق بودند، نمی‌گویم همه - که در مسائل اجتماعی عمومیت و کلیت وجود ندارد - بلکه غالباً عناصری وطن دوست و هواخواه اصلاحات اساسی مملکت و عزت و سربلندی کشور و زدودن آثار شوم نفوذ خارجی به هر شکل و از هر طریقی بودند». در این سند می‌بینیم شریعتی دفاع کامل و تمام‌عیاری از نهضت ملی و افراد فعال در آن می‌کند، تا آن جا که در صفحه ۱۵۱ می‌گوید: «حکومت مصدق در مقایسه با حکومت زاهدی نشان می‌داد که اعتقاد شخصی آقای دکتر مصدق به این اصول [یعنی اصول ملی] چقدر مسلم‌تر می‌نمود». در ادامه شریعتی می‌گوید که این‌ها آمدند تشکیلات مخفی درست کنند، ولی مع‌ذلک معتقد بودم محدود شدن من در چارچوب یک سازمان ضعیف مخفی نه تنها موفقیتی را در راهی که به آن ایمان دارم، تحصیل نخواهد کرد، بلکه همه فعالیت‌های مرا که در شرایط علنی بسیار وسیع است، محدود خواهد کرد...».

در هیچ متنی به این صراحت نظریات سیاسی شریعتی را نخوانده‌ایم و باز تأکید می‌کنیم بسیاری از این اسناد مربوط به متن‌هایی است که اگر پازل‌های نادرستش را در بیاوریم نظریات سیاسی شریعتی را می‌توانیم به صراحت در آن ببینیم. به نظر می‌رسد قسمت‌های اخیر سندی که ذکر شد، عین اعتقاد شریعتی باشد. او در ادامه می‌گوید: «و احتمالاً همه امکاناتی را که برای تبلیغ افکار و عقاید خود دارم از من خواهند گرفت و من دلایل عدم اعتقاد را به مبارزه مخفی شرایط موجود بدین صورت خلاصه کرده‌ام: اول این که در شهری مثل مشهد ما معروف هستیم و

نمی‌توانیم خودمان را مخفی کنیم، دوم این که مردم ایران و مخصوصاً شهدای خلی تشکیلاتی نیستند، سوم این که تشکیلات مخفی هنگامی می‌تواند ریشه بگیرد که کارگردانان ورزیده‌ای داشته باشد و ما الان چنین آدم‌هایی را نداریم و نکته چهارم این که هر تشکیلات باید بر اساس یک مکتب فکری صورت گرفته باشد نه بر اساس خاطرات مشترک از زمان حکومت مصدق!

شریعتی نکته پنجم را چنین مطرح می‌کند که او به دلایلی به حرکت علنی اعتقاد داشته که بعداً آن دلایل را از قول بسیاری از آدم‌ها و شخصیت‌های بزرگ دنیا هم شنیده است. در این جا شریعتی یک جمله از فیدل کاسترو (برای ساواک ایران!)، نقل می‌کند که می‌گوید: «تا کوچک‌ترین امکانی برای کار و تحقق آمال‌تان در شرایط علنی و قانونی در مملکت دارید، از دست زدن به فعالیت‌های مخفی و غیرقانونی و تند خودداری کنید». و می‌افزاید: «و این همان اصلی است که من همیشه آرزو می‌کردم روشنفکران و دارندگان افکار سیاسی و احساسات تند، آن را عمیقانه فرا گیرند و همچون سرمشقی در پیش رو داشته باشند و چنان که می‌دانید عدم رعایت همین اصل و نشناختن شرایط اجتماعی و امکانات گوناگون چگونه موجب شده است که عده‌ای دست به فعالیت‌هایی بزنند که با وضع و کیفیت روحی و سیاسی جامعه سازگار نیست و به اصطلاح جامعه برای پذیرش چنان کاری آمادگی ندارد و این ناپختگی موجب شکست‌های فاحشی شده است».

چرا شریعتی این نکات را خطاب به ساواک می‌گوید؟ او روش حل مسائل ایران را به گونه‌ای برای ساواک ترسیم می‌کند که در آن شائبه‌ای از ضدیت براندازانه دیده نشود. این نوع نگاه برای ساواک که همواره شاخک‌هایش نسبت به حرکت‌های قهرآمیز حساس است، می‌تواند دال بر حسن نیت باشد. به نظر می‌رسد جناحی از ساواک این الگو را مدنظر قرار داده بود که "هر کس بر ما نیست، می‌تواند با ما باشد." در شرایطی که یک حکومت از حداقل پایگاه اجتماعی برخوردار است، قانع شدن به این که نیروهای سیاسی، اجتماعی با هر گرایشی که دارند، موضع برانداز نداشته باشند، طبیعی به نظر می‌رسد. شریعتی این فضا را حس می‌کند، فضایی که یک قطب آن براندازی حکومت و قطب دیگر آن مماشات و سازش با آن است. حدفاصل این دو قطب متناقض فضای وسیعی وجود دارد که شریعتی با مانور دادن در آن، چالش‌ها را به نحو ظریفی به پیش می‌برد. پایگاه عینی سناریوی شریعتی شرایط سیاسی اجتماعی است و به همین دلیل باور آن برای ساواک دشوار نیست، به ویژه آن که تصور می‌کند راه تأمین امنیت سیاسی حکومت، پرهیز گروه‌ها و افراد از حرکت‌های برانداز است و حرکت فرهنگی فاقد چنین خصلتی است. بنابراین وقتی هفتاد درصد مواضع شریعتی با واقعیت مطابقت می‌کند، ساواک ۳۰٪ بقیه را هم باور می‌کند.

شریعتی در ادامه سند، فعالیت‌هایش را توضیح می‌دهد و از دستگیری‌های سال ۱۳۳۶ یاد می‌کند و می‌گوید: «نمی‌دانم ناگهان دولت این‌ها را دستگیر کرد!» (گویی آن‌ها بی‌گناه بودند و هیچ کاری نکرده بودند و همین طوری آن‌ها را گرفته بودند!). بعد توضیح می‌دهد که چون دیدند آن‌ها ضدچپ هستند، آن‌ها را آزاد کردند. در آن چند روز هم با خوش رفتاری و ادب و رعایت شؤن با ایشان برخورد کردند. سپس می‌گوید همان روزها پس از آزادی، نامه مفصلی به سازمان [امنیت] نوشته است. البته اثری از این نامه در اسناد مشاهده نمی‌شود. اما این امر

نشان می‌دهد که انگیزه نامه نوشتن از همان موقع هم در شریعتی وجود داشته است. بعد می‌گوید: «بسیاری از مسائل سیاسی و روانی و فکری را که مطرح بود، حلاجی کردم و این نامه چنان که شنیدم و شاید در پرونده‌ام موجود باشد، در بازپرسان و صاحب منصبان سازمان [اطلاعات و امنیت کشور] اثر عمیقی بخشیده بود که حتی در سرنوشت عده‌ای از کسانی که با ما دستگیر شده بودند و پس از ما هنوز مانده بودند اثر گذاشته بود». شریعتی سپس به مسائل خود در خارج از کشور می‌پردازد و همان بحث‌هایی را که قبلاً هم گفته بود، مطرح می‌کند که در آن جا مثنوی می‌خوانده و با آقای معین فر [که برادر آقای علی اکبر معین فر است] که عارف مسلک بوده، دوست بوده است و به این نکته می‌پردازد که بیش‌تر با همشهری‌هایش رفت و آمد داشته و... و این که در آن جا درباره او می‌گفتند از نظر احساسات سیاسی منحط شده است. (در این جا شریعتی می‌خواهد خود را در خارج از کشور بُریده نشان دهد). بعد با اشاره به شرکت خود در انتخابات کنفدراسیون عنوان می‌کند که او در رأی‌گیری به این دلیل شرکت کرده است که افراد چپی انتخاب نشوند و در ادامه می‌گوید همیشه اعتقادش این بوده است که بعد از شهریور ۲۰ جناح‌های سیاسی فاقد شرایط اصلی در برخورد ریشه‌ای و عمیق با مسائل بوده‌اند.

شریعتی می‌افزاید: «از ناسیونالیسم ایرانی - و از نظر تاکتیک سیاسی - از فعالیت حقوقی و علنی و قانونی در شرایط موجود ایران با احترام به قانون اساسی و حفظ اشکال موجود سیاسی جامعه کنونی ایران - که آن را جبهه ملی مرکز ایران اعلام کرده بود - دفاع می‌نمودم و با ارائه کار تند و انقلابی به طرق فکری و عملی گوناگون که از طرف دیگران می‌شد، مخالفت می‌کردم». در همین بخش او به وضع بد مالی خود اشاره می‌کند و می‌گوید جامعه ایران نیاز به یک حرکت عمیق فکری دارد. وقتی او این بحث را مطرح می‌کرد، برخی انتقادهایی به او می‌کردند و بعضی‌ها هم می‌گفتند او بریده است. کسانی هم که مثبت‌تر برخورد می‌کردند، می‌گفتند او می‌خواهد خودش را به عنوان یک ایدئولوگ (اما یک ایدئولوگ منفعل) بشناساند. سپس شریعتی می‌گوید من دکترای جامعه‌شناسی گرفتم و به ایران برگشتم. در مرز به من گفتند که دستور داریم از ورود شما جلوگیری کنیم، چون شما دو سال پیش حکم ممنوع‌الخروجی داشته‌اید. شریعتی در این جا با طنز می‌گوید «اولاً الان دو سال پیش نیست، دو سال بعد است. دوماً ممنوع‌الخروج هستم، ممنوع‌الورود که نیستم. سوماً من حکم را خودم دارم اجرا می‌کنم و دارم می‌آیم داخل کشور!».

در جای دیگر شریعتی می‌گوید ساواک رضاییه با من خوب برخورد کرد. همچنین دیدم که جامعه خیلی تغییر کرده است و تهران کنونی دیگر تهران شعبان جعفری، آزموده و بختیار نیست. (شاید برخی از این افراد در آن دوره همچنان از جمله بت‌های ساواک بودند که هر کسی هم جرئت نقد صریح آن‌ها را نداشت). در این قسمت شریعتی باز هم بحث تغییر و نو شدن جامعه را به طور مفصل به میان می‌کشد. سپس می‌گوید آن‌ها را بازجویی کردند، اما ۳۰ روز هم به طول نینجامید (چون او را ۲۹ روز نگه داشته بودند!) و آن‌ها را آزاد کردند. اکنون هم در مشهد به صورت انفرادی کار می‌کند و با هیچ کس رابطه ندارد. البته این حرف‌ها را که می‌زند آن‌ها بهتر از هر کسی می‌دانند که وی یک عنصر جبون و سست نیست که اگر به کاری یا راهی، جداً معتقد باشد برای حفظ منافع شخصی و شغل و حقوق‌اش از ابراز عقیده‌اش بهراسد. شریعتی می‌گوید «در این جا دوست دارم که رسماً اعتراف

کنم که من از سه "ت"، تملق، ترس و تلون همواره به دور هستم و به جای این سه "ت"، سه "ص"، صداقت، صمیمیت و صراحت را در زندگی برگزیده‌ام و امیدوارم که بر همین بمانم و بمیرم. آن چه مسلم است من یک عنصری بودم همواره از حوزه‌های اجتماعی ایران ناراضی و از طرفی صاحب‌نظر و مطلع از دنیا و آن چه در آن می‌گذرد... از نظر هیئت حاکمه ایران که در رأس آن شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه قرار دارد، من تحلیل جامعه‌شناسی علمی و تازه‌ای دارم که استنباط شخصی من است و این کلید عقاید سیاسی من محسوب می‌شود و آن این است که برخلاف بسیاری از رژیم‌های سیاسی کشورها، هیئت حاکمه ایران متکی به یک طبقه اجتماعی مشخصی نیست». شریعتی با ارائه این تحلیل می‌خواهد بگوید چون رژیم پایگاه طبقاتی ندارد، پس می‌تواند طبقات را جابه‌جا کند. و این رژیم چون در حال از بین بردن فئودالیت است، با یک رویکرد مثبت مواجهیم، چرا که جامعه دارد نو می‌شود و ما نیز آمده‌ایم در همین چارچوب کار کنیم. شریعتی در ادامه می‌گوید: «چنان چه مسلم است شخص ایشان را نمی‌توان در یک چارچوب طبقاتی مشخص اجتماع کنونی ایران محدود کرد. زیرا به وسیله یک طبقه معین زمام سلطنت را به دست نگرفته‌اند». برخی معتقدند این بخش از اسناد نظر واقعی شریعتی است که در واقع می‌گوید شاه را استعمارگرها سرکار آورده‌اند نه یک طبقه اجتماعی خاص! با این حال به نظر نمی‌رسد او چنین منظوری داشته باشد چرا که او می‌گوید: «از نظر اجتماعی [شاه] یک شخصیت فوق طبقاتی دارند و به اصطلاح از قید طبقه معینی آزادند». شریعتی در این جا سعی می‌کند با ارائه فرمولی جامعه‌شناسی و آکادمیک وزن خود را هم بالا ببرد. به این معنا که من با این تحلیل طبقاتی - اجتماعی از حکومت و وضع کنونی مملکت، به ایران آمده‌ام تا فعالیت کنم. همان طور که گفتیم همه این پازل‌ها را می‌توان کنار هم گذاشت و به افکار واقعی شریعتی دست یافت. جز در یک مورد که به موضوع مبارزه برمی‌گردد. مبارزه‌ای که دو سوی دارد؛ حاکمیت و مخالفانش. بر این اساس شریعتی باید به گونه‌ای تحلیل مثبتی از حاکمیت به دست دهد و درباره سیاسیون مخالف هم وانمود کند که من اصلاً با این‌ها کار ندارم، زیرا تندرو هستند.

او می‌گوید: «در ایران طبقه حاکمی وجود ندارد، بنابراین همه طبقات با حفظ شکل سیاسی و رژیم موجود، می‌توانند تغییرات اساسی و عمیق اجتماعی را به نفع خود ممکن بدانند و به سرنوشت خود بدون توسل به زور و دست زدن به یک کار تند انقلابی، امیدوار باشند». در واقع شریعتی با این بیان راه کار خود را مطرح می‌کند. همین عبارت را یک بار دیگر در صفحه ۱۸۱ و همچنین در پایان بازجویی تکرار شده است. این امر نشان می‌دهد شریعتی تلاش می‌کند تا این موضوع به طور کامل برای ساواک تفهیم شود. او می‌گوید: «همان طور که تحلیل جامعه‌شناسی کردم، رسیدن به هدف‌های انقلابی را در شرایط کنونی ایران با حفظ شکل سیاسی موجود بدون دست زدن به کارهای انقلابی ممکن و معقول می‌دانم». جدا از تحلیلی که شریعتی درباره حکومت ایران ارائه می‌دهد که موضوع قابل تأملی است، اما درباره نتیجه‌گیری او از این بحث می‌توان به طور قطعی گفت که این قسمت، اعتقاد واقعی شریعتی نیست، زیرا او ساختار سیاسی ایران را که سلطنتی و استبدادی بود، قبول نداشت. مقالات و موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های بسیار تند او در خارج کشور و هم چنین در داخل شاهدی بر این مدعا است. به نظر می‌رسد او هم‌سو با سناریوی خود برای ساواک این تکه پازل را در کنار مجموعه پازل‌هایی که

قبلاً چیده شده است، قرار می‌دهد. برخورد با غرب‌زدگی، ارتجاع، مارکسیسم و کمک به نوسازی جامعه که حکومت و شاهنشاه نیز همین کار را می‌کنند بجز تکه آخر می‌توانند اعتقاد شریعتی محسوب شوند. در عین حال تنها نخی که می‌تواند این دانه‌های تسبیح را به هم وصل کند و حرکت شریعتی را برای ساواک، که از بیرون و دورادور ماجرا را می‌بیند، توجیه و موجه کند همین تکه (یعنی تلاش رژیم در نوسازی) است. این که شریعتی می‌خواهد با مارکسیست‌ها، آخوندها و غرب برخورد کند و اندیشه اسلامی را نوسازی نماید، برای نیروهای امنیتی کفایت نمی‌کند، چون مسئله اصلی نیروهای امنیتی نگاه شریعتی به ساختار "قدرت" است و آن جا می‌خواهند در نهایت منافع و مضرات این حرکت را در ارتباط با قدرت بسنجند. این که بالاخره بگو با این حکومت چگونه برخورد خواهی کرد؟ هر چند که شریعتی پاسخ‌های تئوریک و فرهنگی و آکادمیک می‌دهد.

در ادامه اسناد به دومین نامه شریعتی به ساواک برمی‌خوریم. (اولین نامه او در این کتاب موجود نیست). همچنین در سند مورخ ۷/۵/۴۷ در صفحه ۱۸۴ مجموعه اسناد، مقدم به ساواک خراسان می‌گوید: «دستور فرماید با توجه به استنباط آن ساواک که در زمینه رهبری و هدایت نام‌برده آمده است؛ اقدام کنید ولی در همین حال مراقبش هم باشید». سرتیپ بهرامی که نسبت به سایر افراد ساواک که اکثراً بی‌سواد بودند و همیشه می‌خواستند با داغ و درفش مسائل را حل کنند، دید بازتر و عمیق‌تری دارد می‌گوید یک نفر آمده و به طور تئوریک می‌گوید من می‌خواهم کار روشنفکری بکنم. رژیم هم تغییر کرده و فضای کار مساعد است. بنابراین باید به او امکان فعالیت بدهیم، اما در عین حال مراقبش باشیم.

در سند بعدی به وضعیت شریعتی در محیط کار اشاره می‌شود: «در حال حاضر وضع دکتر علی شریعتی در دانشگاه ادبیات طوری است که بسیاری از دانشجویان رشته تاریخ دوستدار وی هستند [دوستدار را هم دوستدار نوشته، تا این حد کم سواد بوده است] و چون سایر اساتید از نظر سواد و وضع اجتماعی در شرایط او نیستند، سخنرانی‌ها و خطابه‌های او در میان دانشجویان اثری عمیق به جای گذاشته و اگر نام‌برده در خارج از محیط دانشگاه بتواند به هر عنوان اجازه فعالیت برای ایجاد مؤسسه‌ای بگیرد، اکثر دانشجویان دور او جمع خواهند شد». منبع ساواک در این سند می‌گوید: «در سال تحصیلی جدید مجدداً علی شریعتی و افراد کانون اسلامی کوشش همه‌جانبه خود را آغاز کردند تا بتوانند مجدداً خود را به مردم بشناسانند و آن چه را که طی چند سال اخیر از دست دادند با توجه به موقعیتی که علی شریعتی دارد، کسب نمایند». این سند خبر از حساسیت‌های ساواک می‌دهد و این که شاخک‌های اطلاعاتی آن‌ها خبرها را به خوبی می‌گیرد. در عین حال این نکته را هم می‌دانند که دانشجویان دور شریعتی جمع می‌شوند و به همین دلیل ساواکی‌ها می‌خواهند از این مسئله استفاده کنند. البته در این دوره، نوسازی جامعه و میدان دادن به برخی نحله‌های روشنفکری در دستور کار قرار دارد، اما به هر حال ساواک نسبت به ریز خبرها حساسیت نشان می‌دهد. گزارش خبری دیگری می‌گوید: «فعالیت علی شریعتی و سیروس سهامی جهت اجرای چند برنامه هنری برای جوانان حائز اهمیت است... ساواک در جریان فعالیت آن‌ها بوده، به موقع گزارشات لازم تقدیم و از اعمال خلاف آن‌ها جلوگیری خواهد شد».

در صفحه ۱۹۳ دوباره سندی از ساواک خراسان به چشم می‌خورد که خطاب به ساواک تهران است. مضمون این سند چنین است که می‌گوید جبهه ملی دیگر فعالیت مشهودی ندارد و بیش‌تر آنان دست از فعالیت سیاسی کشیده‌اند و بیش‌تر کسانی هم که فعالیت می‌کنند، عناصر افراطی مذهبی و مجامع به ظاهر دینی وابسته به نهضت آزادی‌اند. در حال حاضر در مشهد تعداد زیادی انجمن مذهبی و جلسات قرائت و تفسیر قرآن وجود دارد. بعد می‌افزاید «... چنان چه در آینده اقدامات حادی برخلاف مصالح مملکت صورت گیرد، از ناحیه عناصر وابسته به نهضت آزادی خواهد بود که بعضاً افراد، عضو انجمن‌های مذهبی طرفدار آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان هستند». سپس می‌گوید «وجود این انجمن‌ها، حائز اهمیت است؛ ما سعی داریم در آن‌ها نفوذ کنیم». در ادامه، سؤال می‌شود که سیاست ما در برابر این گونه مجامع به ظاهر مذهبی چیست؟ این نامه به امضای سرتیپ احمدی است.

بعد دوباره سندی از کد ۹/ه به کد ۳۱۱ است. در این سند از قول یک دانشجوی گفته می‌شود که غلامرضا فناپی، دانشجوی دانشگاه ادبیات، شریعتی را کمونیست مسلمان می‌داند که در عین داشتن تعصبات مذهبی، یک سیاستمدار مبارز و مخالف غرب و طرفدار شرق است.

در صفحه ۱۹۶ یک منبع دیگر می‌گوید: «از موقعی که شریعتی در دانشگاه مشغول به کار شده، نزد دانشجویان وجهه خوبی پیدا کرده است. او سخنران و ناطق خوبی است و در اغلب جلسات مذهبی سخنرانی می‌کند. با این که متعصب مذهبی است [متعصب مذهبی اصطلاح ساواک در توصیف مذهبی‌های سیاسی بود] ولی افکار نویی دارد... در دانشکده ادبیات فردی به نام اکبر اکبری با شریعتی خیلی مخالف است. او سابقه چپ دارد و رادیکال انقلابی است».

صفحه ۱۹۸ حاوی اولین سند درباره دعوت انجمن‌های اسلامی از شریعتی است که نشان‌دهنده تداوم حرکت شریعتی در خارج از مشهد است. دعوت‌کننده از دانشگاه ملی تهران است که به جزئیاتی درباره وی و همچنین نحوه دعوت اشاره می‌شود. در ادامه منبع ساواک سؤال می‌کند آیا فعالیت عناصری که تحت عنوان انجمن اسلامی است، تا چه میزان به مصلحت است؟ نظر خود منبع این است که تداوم فعالیت انجمن‌های اسلامی به مصلحت نیست. در مجموع این اولین سندی است که نشان می‌دهد فعالیت شریعتی از مشهد به بیرون توسعه پیدا می‌کند.

از صفحه ۲۰۰ به بعد خبرهایی درباره سخنرانی‌های او در تهران و سخنرانی‌های دانشگاهی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد منابع ساواک اخبار آن‌ها را مستمر برای ساواک ارسال می‌کنند. اما در عین حال مخبرها بر این نکته صحه می‌گذارند که در این سخنرانی‌ها موضوع حادی مطرح نشده است. در بخشی از یک سند به این نکته اشاره می‌شود که رئیس دانشگاه گفته است حالا که دانشجویان تجمع کرده‌اند به مصلحت نیست که از اجرای مراسم جلوگیری کنیم.

در سند صفحه ۲۰۲ منبع یا بخش ۳۱۲ که قدری باهوش‌تر از بقیه جلوه می‌کند، می‌گوید شریعتی از عناصر قدیمی نهضت آزادی است و انجمن‌ها نیز سازمان‌های جنبی جمعیت (نهضت آزادی) هستند. در این جا او تلاش می‌کند بازی طرف مقابل را بخواند. برخلاف بسیاری از منابع مورد اشاره در این اسناد که توانایی تجزیه و تحلیل

مسائل را ندارند، تحلیل گر ۳۱۲، شنبه و یکشنبه عناصر هوشیاری به نظر می‌رسند. البته بعداً شنبه تحت تأثیر شریعتی قرار می‌گیرد. وی را به سلول شریعتی می‌اندازند و او به نفع شریعتی به ساواک تحلیل می‌دهد. یکشنبه می‌گوید او با شریعتی تباری کرده است، ولی مسئول بالاتر معتقد است که او تباری نکرده، بلکه تحت تأثیر قرار گرفته است. به هر حال ۳۱۲ در این سند می‌گوید وجود این انجمن‌ها به مصلحت نیست و به مسئول بالاتر پیشنهاد می‌کند که انجمن‌ها منحل شوند که البته با این پیشنهاد موافقت نمی‌شود.

در صفحه ۲۰۵ سند مورخ ۲/۲/۴۸ دربرگیرنده نامه‌ای از اداره کل سوم به ریاست تیمسار مقدم، به رئیس ساواک است. او می‌گوید: «با توجه به نامه شماره ... که شما گفتید نام‌برده بالا؛ یعنی علی شریعتی حق سخنرانی در انجمن اسلامی دانشجویان را ندارد، خواهشمند است دستور فرمایید ترتیبی اتخاذ گردد که من بعد از ایراد سخنرانی مشارالیه در این گونه انجمن‌ها شدیداً ممانعت و نتیجه را به این اداره کل اعلام نمایید». این جا ساواک تهران روی شریعتی حساس شده است و می‌خواهد جلوی فعالیت‌های او را بگیرد.

در صفحه ۲۰۶ سند دیگری از ساواک تهران نقل می‌شود که خطاب به اداره کل سوم است که طی آن نظر مقدم را قدری تلطیف می‌کند و می‌گوید بعد از این هر گونه دعوت از شریعتی باید منوط به اجازه ساواک شود.

در صفحه ۲۰۸ نامه‌ای از مرکز به ساواک خراسان مطرح می‌گردد که در آن گفته می‌شود دستور بدهید شریعتی را احضار کنند و به او تذکر بدهند. از حالا به بعد هر انجمنی که از او دعوت کرد، حق پذیرش ندارد و چنان چه چنین دعوتی را بپذیرد و به تهران مسافرت کند، عواقب وخیمی در انتظار اوست. نامه توسط تیمسار مقدم خطاب به بهرامی نوشته شده است. سند دیگر نامه‌ای از بهرامی (ساواک مشهد) خطاب به مقدم (ساواک تهران) است. بهرامی می‌گوید قبل از وصول امریه فوق [یعنی پیش از این که نامه شما برسد] به نام‌برده تذکر داده شد که هر نوع دعوت سخنرانی را پیش از کسب دستور از ساواک نپذیرد. یعنی شریعتی باید اول از ساواک اجازه بگیرد و بعد برود. بعد می‌گوید شریعتی گفت که از تهران او را دعوت کرده‌اند. او هنوز تصمیم نگرفته است. آن گاه می‌افزاید: «به طوری که مکرراً به استحضار رسیده است اگر وجود دکتر شریعتی برای عامل بیگانه و عناصر افراطی مفید است برای ساواک و مملکت مفیدتر خواهد بود». سپس بهرامی جملاتی از شریعتی نقل می‌کند. نظریه بهرامی مبنی بر استفاده از شریعتی است. بنابراین می‌توان حدس زد اگر شریعتی با او حرف‌هایی زده باشد، او این جملات را از صافی ذهن خود عبور داده و با ادبیات خاص خود مطرح کرده است. او در این جا شریعتی را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که با نظریه قبلی‌اش همخوان باشد. بنابراین، این جملات عین کلمات شریعتی نیستند. به هر حال بهرامی می‌گوید: «شریعتی به من گفت که اگر من برای عناصر بیگانه خوبم برای ساواک که بهترم» و نظر خود را نیز اضافه کرده است: «مشروط به این که خوب اداره شود». باز از قول خود می‌گوید: «این شخص دانشمند است. روحانیون افراطی او را قبول ندارند و چپی‌ها روی این شخص حساب می‌کنند. ساواک خراسان معتقد است محدودیت برای دکتر شریعتی موجب می‌شود نسبت به دستگاه و مملکت بی‌اعتقاد گردد و چون طرفداران زیادی دارد نتیجه مطلوبی نخواهد داشت. ولی اگر با برنامه و طرحی منظم اداره شود با افکار نویی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود. مقرر فرمایند درباره قبول یا عدم قبول دعوت دانشگاه تهران را ابلاغ فرمایند». یعنی با وجود تصریح

حکم مبنی بر نیامدن شریعتی به تهران، بهرامی سعی دارد در برابر آن مقاومت کند و مطرح می‌کند شما بگویید شریعتی به تهران بیاید یا نیاید. در حالی که قبلاً به صراحت دستور داده شده بود که جلویش را بگیرند و نگذارند به تهران بیاید.

پس از این از خراسان خبر دیگری به تهران می‌رسد، بدین مضمون که ساواک با شریعتی حرف زده است و او گفته است به هر شهری می‌رود، رئیس دانشگاه یا شرکت نفت به استقبالش می‌آیند و از او می‌خواهند سخنرانی کند و این نشان می‌دهد دستگاه و ساواک با سخنرانی او موافق‌اند. البته این نقل قول‌های بهرامی است. بهرامی از قول شریعتی می‌گوید: «من در حال حاضر در دو جبهه آخوندها و چپی‌ها مشغول مبارزه هستم و فکر نوینی ارائه می‌دهم. ساواک خواسته است از این سخنرانی‌های علمی بهره‌برداری نماید. متأسفانه حالا می‌فهمم که اصلاً ساواک در جریان نبوده و به جای این که از آن آقایان پرسند که چرا مرا دعوت کرده‌اند به من می‌گویند دعوت‌ها را قبول نکن.» یک خط برخورد شریعتی این است که همیشه دست پیش را می‌گیرد! بعد دوباره می‌گوید چپی‌ها و آخوندها با او خیلی بد هستند و می‌گویند که دولت دکتر شریعتی را از اروپا آورده که با آخوندها و چپی‌ها مبارزه کند. به هر حال او مطیع دستگاه است! [این جملات به طور قطع از زبان شریعتی نیست و بهرامی فرضیه را از قول شریعتی بدین شکل به ساواک تهران ارائه می‌کند که او مطیع دستگاه است و هر چه بگویند انجام می‌دهد]. مؤمن به کشور و آماده خدمت‌گذاری است. استفاده یا عدم استفاده از او بسته به نظر مقامات عالی‌تر است. پس از این هر جا او را دعوت کنند، به ساواک گزارش خواهد داد.

در پایان در صفحه ۲۱۱ بهرامی دوباره می‌گوید: «با عرض مراتب فوق به نظر این سازمان، ساواک باید از فکر و روشن‌بینی این شخص در جهت منویات خود حداکثر استفاده را بنماید و به وی که فرد دانشمند و مطلعی است میدان فعالیت بیش‌تری بدهد و در خفا وی را راهنمایی کند.» پس در واقع سرتیپ بهرامی دوباره نظریه خاص خود را درباره شریعتی تکرار می‌کند. طبق خاطرات آقای میناچی آقای بهرامی از علاقه‌مندان و طرفداران جبهه ملی بوده است!

سپس در صفحه ۲۱۲ از تهران به ساواک مشهد تلفنگرامی می‌فرستند و می‌گویند: «از دکتر علی شریعتی مزینانی دعوت شده که در حسینیه ارشاد سخنرانی نماید خواهشمند است دستور فرمایید به وی ابلاغ نمایند که از انجام سخنرانی خودداری و به مشهد مراجعت نماید.» این سند نشان می‌دهد ساواک تهران بر سر موضع خود ایستاده است و در نامه‌ای به ساواک مشهد اعلام می‌کند که: «سابقه مضره شخص مزبور مورد تأیید است و هنوز به طور کامل مشخص نگردیده که عنصر سالمی از لحاظ سیاسی می‌باشد یا خیر. بنابراین به سرعت نمی‌توان در مورد او قضاوت نمود.» در این جا می‌بینیم که میان ساواک تهران و مشهد درباره شریعتی کشمکش در جریان است و ساواک تهران آرام آرام از موضع خود کوتاه می‌آید و می‌گوید به سادگی نمی‌توانیم تشخیص دهیم او مفید است یا خیر! دستور فرمایید به وی ابلاغ نمایند فعلاً از پذیرش دعوت‌های معمولی خودداری کند و ساواک در منطقه مشهد فعلاً از وی استفاده و چنان چه واقعاً اثبات شده که می‌تواند وجود او برای اجرای مقاصد ساواک در جهت مصالح مملکت استفاده نمود، طرح آن ساواک را مشروحاً ارسال نمایند تا برای سال تحصیلی آتی مورد بررسی و

در صورت اقتضاء مورد اقدام قرار گیرد» (ص ۲۱۳). نکته قابل ذکر آن که جملات این نامه‌نگاری‌ها سرشار از اشتباه‌های نگارشی و دستوری است.

مجدد به سند جدیدی از مشهد برمی‌خوریم که در آن آمده است: «ما با او صحبت کردیم قول داده است که فقط دعوت دانشگاه‌های کشور را بپذیرد و ساواک را نیز در جریان قرار دهد و از سخنرانی در مجامع خصوصی از قبیل حسینیہ ارشاد و انجمن‌های مذهبی خودداری کند!» (ص ۲۱۴)

ساواک مشهد در واقع حرف‌های ساواک تهران را مبنی بر به تهران نیامدن و به هیچ کجا نرفتن نشنیده می‌گیرد. این سند پانوشتی غیرعادی دارد. البته در متن مجموعه سه جلدی اسناد هم این پانویس منعکس نشده است. این پانوشست امضای مقدم را دارد. این مسئول ساواک پانوشست بسیار جالبی آورده است. او با ساواک مشهد دعوا کرده است. این تشر و دعوا در متن حروف‌چینی شده مجموعه اسناد درج و منعکس نشده است ولی در اصل سند وجود دارد. در این پانویس آمده است: «ساواک خراسان مثل این که به وظایف خود توجه نیست!» [یعنی ما می‌گوییم نگذارید به غیر از مشهد هیچ جایی برود. آن‌ها می‌گویند ما فقط گفتیم به حسینیہ ارشاد نرود! مثل این که ما هر چه می‌گوییم ساواک خراسان خودش را به کوچه علی‌چپ زده و انگار متوجه نیست. این پانویس ادامه می‌دهد:] «ساواک خراسان مثل این که به وظایف خود توجه نیست به ساواک تهران دستور داده شود دکتر شریعتی را سوار هواپیما کند و به مشهد اعزام دارد» (ص ۲۱۴). در این جا دیگر خیلی از موضع بالا حرف می‌زند و می‌گوید اگر او به تهران بیاید و ساواک خراسان او را از سفر منع نکند، در تهران او را سوار هواپیما کنید و به مشهد برگردانید تا دیگر از این کارها نکند!

نکته حائز توجه در نامه‌های ساواک سبک اداری آنان است. اکثر این افراد به خاطر کم‌سوادی یک پاراگراف از یک نامه را در نامه‌های دیگر هم می‌آورند. نمونه آن را در اسناد ساواک به وفور می‌یابیم. البته این مسئله تاحدودی در نامه‌نگاری‌های اداری ما رسم است و می‌تواند ناشی از ثبوت و جمود یا کم‌سوادی باشد؛ یعنی نگارنده نامه نمی‌تواند یک جمله را به گونه‌ای و با کلماتی دیگر بنویسد. در سندی دیگر از ساواک تهران به مشهد آمده است: «هنوز مستنداً حسن نیت دکتر شریعتی مشخص نشده. به علاوه انجام سخنرانی‌های وی با نظر قبلی ساواک نبوده و طرحی نیز تاکنون در این زمینه تهیه نگردیده دستور فرمایید اولاً به مشارالیه ابلاغ نمایند تا انجام بررسی‌های لازم از قبول دعوت مراجع مختلف خودداری نماید. [نه این که تنها به حسینیہ و دانشگاه نرود] و ثانیاً طرح آن ساواک را به طور مدلل و مشهود برای استفاده از وی تهیه و ارسال دارد تا بررسی‌های لازم، معمول و اقدام مقتضی به عمل آید.» (ص ۲۱۵). این نامه را مقدم امضاء کرده است. از مضمون نامه این گونه برداشت می‌شود که فعلاً شریعتی به هیچ جا نرود و طرح خود را هم که مرتب از آن سخن می‌گویند، برای بررسی به تهران بفرستید. سپس رئیس ساواک مشهد، سرتیپ بهرامی، ارائه‌گر این نظریه می‌گوید که به شریعتی گفته شده است به دانشگاه آریامهر نرود و برنامه‌های خود را نیز تنظیم کند و به ساواک اطلاع دهد تا درباره آن‌ها تصمیم گرفته شود. دوباره ساواک مرکز به مشهد می‌نویسد: «آیا نام‌برده اخیراً به تهران مسافرت کرده است یا خیر در صورتی که به تهران آمده محل اقامتش را مشخص کنید، در غیر این صورت وی را احضار و با وی مصاحبه کاملی از

لحاظ طرز تفکر، هدف برای آینده و عقیده‌اش نسبت به اوضاع مملکت معمول و نتیجه را با نظریه اعلام نمایید» (ص ۲۲۳). در این زمان ساواک مشهد شریعتی را احضار می‌کند.

در ادامه اسناد ساواک در صفحه ۲۲۴ جلد اول کتاب سند گزارش جلسه‌ای از زبان مخبر ساواک آورده شده است که در آن شریعتی به مسائلی اشاره کرده است: «به دستور ساواک برای او مشکلاتی به وجود آورده‌اند و توسط دکتر متینی مرتباً او را ناراحت می‌نمایند. علی شریعتی می‌گفت به دستور دستگاه لایحه‌ای شامل ده ماده بر علیه وی دکتر مؤیدی تهیه و تنظیم کرده که از بعضی از مواد آن بسیار مضحک و خنده‌دار است من جمله از وی سؤال شده شما چرا با دانشجویان چایی می‌خورید و یا با آن‌ها دوست هستید» و در ادامه از زبان شریعتی نقل کرده است که پس از انتشار کتاب اسلام‌شناسی مشهد برخی انتقاد کرده‌اند چرا سبک و روش قدیمی در آن رعایت نشده است و عده‌ای می‌گویند چرا همه حقایق گفته نشده است و ادامه می‌دهد: «این‌ها نمی‌دانند که من (شریعتی) در مشهد چه می‌کشم». بعد می‌گوید: «علی‌اکبر اکبری تصمیم داشته است کتابی را بر علیه شریعتی منتشر کند که بعداً از این کار منصرف شده است. شریعتی هم گفته است که اگر چنین برخوردی صورت می‌گرفت دستگاه از آن به نفع خودش بهره‌برداری می‌کرد. اما در عین حال شریعتی در خواست کرده است که کتاب را برای مطالعه در اختیارش بگذارند».

در صفحه ۲۲۶ سند دیگری آمده است که ساواک خراسان در پاسخ به نامه ساواک تهران نوشته است: «شریعتی تاکنون به تهران نرفته است». همچنین می‌نویسد: «شریعتی قول داده بود که اصول، نظریات و هدف‌های خود را تنظیم کرده و به ما بدهد. در حال حاضر نیز چند صفحه تهیه کرده و تا موقعی که مسافرتش به تهران به پایان برسد، در مشهد یا تهران این نوشته را تسلیم خواهد کرد». بهرامی هنوز در این زمان بر سر کار بوده است و این نامه نیز به امضای او است. در این سند می‌بینیم ساواک مشهد بر نظر خود اصرار می‌کند: «وی اظهار می‌دارد اکنون احساس می‌شود دستگاه برخلاف گذشته سعی دارد که جامعه به خصوص تیپ روشنفکر و دانشگاهی را در حالت خفقان و جمود فکری خارج و با تشخیص نقاط ضعف و خلاء فکری به طریق اصولی آنان را رهبری کند کما این که با امر شاهنشاه آریامهر آقای دکتر باهری اکنون در وزارت دربار تقریباً مؤسسه‌ای به وجود آورده و از افراد صاحب قلم و صاحب نظر از تمام نقاط کشور خواسته است تا برای این مؤسسه کارهای فرهنگی انجام دهند». بعد ادامه می‌دهد: «دکتر باهری هم گفته است که این تشکیلات باید جدای از دستگاه‌های دولتی بوده و هیچ‌گونه وابستگی سیاسی نداشته باشد... چنان چه ساواک چنین کاری آن هم به وسیله افراد مورد احترام روشنفکران و به خصوص دانشگاهی به وجود آورد این افراد می‌توانند با توجه به انقلابی که در کشورمان به وجود آمده [منظور انقلاب سفید است] و احساس نیاز طبقه جوان به ایدئولوژی نو که منطبق با روح ایرانی و بازگشت ایرانی به افتخارات گذشته‌اش می‌باشد، بسیار مفید است...» در ادامه گزارش آمده است که «از مجموعه حرف‌های شریعتی این گونه استنباط می‌شود که در صورتی که شریعتی به عامل ساواک بودن معروف نشود و ضمناً محدودیتی نباشد، حاضر به اجرای نظرات فوق خواهد بود». از این سند چنین برداشت می‌شود که شریعتی ساواک مشهد را فریب داده بود. کاملاً مشهود است کلمات از آن رئیس ساواک و مفاهیم از آن شریعتی است. به خصوص

جملاتی که رئیس ساواک مشهد در جمع‌بندی نظریه‌های خود مطرح می‌کند، جالب توجه است. در این جمع‌بندی بر دو امر تأکید شده است، نخست آن که شریعتی عامل ساواک معرفی نشود؛ یعنی با درخواستی غیرمتعارف او را در جامعه عضو ساواک نشان ندهند. بدیهی است ساواک درخواست‌هایی از شریعتی داشته باشد که مورد قبول او قرار نگیرد. شریعتی با این توجیه هوشمندانه راه را بر این درخواست‌ها سد کرده است. دوم آن که شریعتی محدودیتی نداشته باشد؛ یعنی تا حدودی آزاد باشد تا حرف‌هایش را بزند. به عبارت دیگر ریاست ساواک مشهد گفته است، با فراهم آوردن این دو شرط امکان بهره‌برداری از شریعتی وجود دارد.

در سند بعد بخش ۳۱۲ صفحه ۲۲۸، ساواک گزارشی درباره شریعتی تهیه کرده است که در آن آمده است: «شریعتی در فرانسه عضو اتحادیه دانشجویان ایرانی و از فعال‌ترین افراد وابسته به جبهه مذکور (جبهه ملی) بوده است». بعد اضافه شده است که «اخيراً از طرف برخی انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های مختلف و کشور همچنین حسینیه ارشاد به منظور سخنرانی از وی دعوت به عمل آورده‌اند» و در ادامه آورده است که «اقدامات انجام شده با توجه به این که نام‌برده بالا یکی از عناصر جبهه به اصطلاح ملی سابق بوده و سخنرانی وی جهت دانشجویان به مصلحت نبوده، از طریق ساواک خراسان به نحو مقتضی به مشارالیه تذکر داده شود که از قبول دعوت‌های مورد بحث خودداری نماید». این سند نشان می‌دهد ساواک تهران هنوز تحلیل ساواک مشهد را نپذیرفته است. در ادامه همین سند آمده است: «شخص موصوف در مصاحبه‌ای که با وی به وسیله ساواک مزبور به عمل آمده چگونگی خاطرات گذشته خود را در ۴۰ صفحه تسلیم و طی آن ضمن اعتراف به فعالیت‌های گذشته خود [این نامه را در ادامه بررسی خواهیم کرد اما همان گونه که خواهیم دید، برآورد تحلیل‌گر ساواک از این نامه اعتراف شریعتی به فعالیت‌های گذشته خود بوده است]. درباره اوضاع کنونی ایران بحث و نتیجه‌گیری نموده که من ترجیح می‌دهم به جای این که بگویم من تغییر عقیده داده‌ام و عوض شده‌ام بگویم که اوضاع عوض شده است و هیئت حاکمه تغییر روش داده و به جای این که بگویم من از نظر روحی و احساس فکری به سبک کار و رفتار سیستم سیاسی مملکت نزدیک شده‌ام [می‌گویم] مملکت از نظر سبک کار و سیستم سیاسی به روحیه من نزدیک شده است». این موضع، متعلق به فردی توأب یا کسی که از موضع ضعف برخورد می‌کند، نیست، بلکه موضع فردی است که در ظاهر بر سر عقاید پیشین خود ایستاده است و در عین حال نمی‌خواهد رابطه خصمانه‌ای نیز با طرف مقابل خود داشته باشد. در ادامه آمده است: «ضمناً ساواک مربوطه [ساواک مشهد] در مورد شخص مزبور اظهار نظر کرده است که ایجاد محدودیت برای نام‌برده بالا موجب بی‌اعتقادی وی نسبت به دستگاه و مملکت خواهد شد». بدین معنی که شریعتی را از خودمان ناراحت نکنیم. این نکته مهمی است که ساواک در این برهه زمانی به آن رسیده است. در ادامه می‌گوید: «چون طرفداران زیاد دارد [غلط‌های انشایی متعلق به خود سندهاست و سطح نازل کارمندان ساواک را نشان می‌دهد که معمولاً تعداد افراد تحصیل کرده در میان آنان بسیار کم بوده است]. [نتیجه مطلوبی نخواهد داشت]. از این مرحله مرزبندی‌های ساواک آغاز می‌شود، زیرا فعالیت‌های شریعتی نیز گسترده شده بود. در مشهد فعالیت می‌کرد، در دانشگاه‌های کشور و حسینیه ارشاد هم چند بار سخنرانی کرده بود و در نتیجه پیرامون او قدری نیرو آزاد شده بود. ساواک معتقد است به دلیل آن که شریعتی طرفداران زیادی

دارد، رنجاندن او نتیجه مطلوبی نخواهد داشت. در ادامه می‌افزاید: «اگر او با برنامه و طرحی منظم اداره شود با افکار نویی که دارد می‌تواند مؤثر واقع شود و از مجموعه سخنان وی چنین استنباط می‌شود که او در صورتی که به عامل ساواک بودن معروف نشود و محدودیت جهت وی در میان نباشد، حاضر به اجرای نظرات فوق خواهد بود». در این جا نظریه ساواک مشهود، حتی با همان جملات، آورده شده است. با دقت در بخش پایانی سند عطارپور رئیس بخش ۳۱۲ از بخش‌های هوشیارتر و با تحلیل قوی‌تر در ساواک است، تحلیلی نزدیک‌تر به واقعیت را می‌بینیم؛ نظریه‌ای که به این شرح است: «با توجه به این مسائل و این که شریعتی حسن نیت نشان داده و به فعالیت‌های گذشته خود اعتراف کرده [هر چند که شریعتی از اعمال گذشته‌اش توبه نکرده است و یکی از دلایل این ادعا برخورد مثبت شریعتی با مصدق در تمام این اسناد است]. درست است وضع کنونی کشور را تجزیه و تحلیل کرده [منظور همان تحلیل طبقاتی - سیاسی است که پیش از این ذکر شد و همان قطعه پازلی است که جزو اعتقادات شریعتی نیست و برای تکمیل سناریو بیان شده است]. و سیاست فعلی دولت را مورد تأیید قرار داده، از وجود این شخص که دارای معلومات و طرفداران قابل توجه می‌باشد، بهره‌برداری نمود. [این گزارش برای مقام بالاتری نوشته شده است که هویتش در سند نامعلوم بود که محتمل است ارتشبد نصیری رئیس ساواک باشد] مستدعی است در صورت تصویب اجازه فرمایند هنگامی که مشارالیه به تهران آمد به این اداره کل احضار و در این زمینه با او مذاکره شود. موکول به اوامر عالی است» (ص ۲۳۰). این سند را عطارپور و ثابتی، رئیس اداره یکم عملیات و بررسی، امضاء کرده‌اند.

در سند صفحه ۲۳۱ نامه‌ای از ساواک تهران برای ساواک مشهد ارسال و در آن درخواست شده است به شریعتی ابلاغ شود هر زمان به تهران آمد، از طریق احسان نراقی با شماره تلفن ساواک تهران تماس بگیرد.

در سند صفحه ۲۳۷ نامه‌ای از ساواک خراسان برای ساواک تهران ارسال شده است. در این نامه ساواک خراسان نوشته است که با شریعتی برخورد کرده‌اند. ظاهراً شریعتی هنگام سفر به تهران با ساواک تماس نگرفته است. در کارهای شریعتی با این نوع برخوردها زیاد مواجه می‌شویم؛ قولی داده است اما انجام نمی‌دهد، یا با تأخیر بر سر قرار قبلی‌اش با ساواک می‌رود. در واقع شریعتی تمایل داشته است این احساس در ساواک ایجاد نشود که هر زمان که احضارش کردند، خواهد آمد یا این که هر قولی که داده است، آن را انجام خواهد داد. به عبارت دیگر همیشه کاری را که از او می‌خواهند با تبصره‌ای انجام می‌دهد. در این سند شریعتی درباره تماس نگرفتن با ساواک تهران می‌گوید: «من هنگام ورود به تهران صلاح دیدم از طریق آقای یدالله قرایی تماس بگیرم [یعنی بر طبق صلاح دید خود کانال احسان نراقی را نپسندیده و خود این گونه صلاح دیده است] اما چون از ایشان خبری نشد به دکتر نراقی مراجعه کردم و دکتر نراقی نیز حرف‌هایی زد که من خیلی به صحت آن‌ها مطمئن نبودم. به هر حال می‌گویم که بعد با حسین زاده [که همان عطارپور است] ملاقات کردم و آقای ثابتی هم در این ملاقات حضور داشت و حدود ۴ ساعت با هم تبادل نظر نمودیم و در خاتمه به من دستور داده شد که نظریات و برنامه و هدف‌های فعلی و آینده خود را نوشته و تقدیم کنم و چون در مشهد کار داشتم نتوانستم این کار را در تهران انجام دهم. لذا به مشهد آمد و نظراتم را نوشتم». در ادامه سند آمده است شریعتی از برخوردهای تهران خیلی تعریف

می‌کرد. تعریف از عملکرد پلیس یکی از خط برخوردهای شریعتی است که گاهی اوقات که می‌خواهد خود را بی‌خطر نشان دهد و حالت مبارزه طلبانه فعالان سیاسی را نداشته باشد، از این تعریف کردن‌ها بهره می‌برد. او هنگام ورود به ایران نیز از همین تعریف کردن‌ها سود برد. در این جا نیز می‌گوید باور نمی‌کرد سازمان امنیت کشور به گونه‌ای باشد که یک نفر در داخل این سازمان بتواند با امنیت حرف بزند. در این جا نیز بهرامی که در پی استفاده از شریعتی است و نامه‌هایش در این مورد معمولاً مبالغه آمیز است، از قول شریعتی می‌گوید: «او ضمن تعریف و تمجید گفته است که امیدوارم بتوانم برای وطنم آن هم با راهنمایی و همکاری چنین دستگاهی که واقعاً بی‌نظیر و خدمت‌گزار است، خدمت کنم!». پس از اجرای سخنرانی شریعتی در تهران و بازگشت او به مشهد، بهرامی مجدد از ساواک تهران درخواست کرده است که نظرش را درباره حضور یا عدم حضور شریعتی در مجالس سخنرانی به او اعلام کنند.

در ادامه این سند و از صفحه ۲۳۹ تا ۲۵۲ نامه ۴۰ صفحه‌ای شریعتی که در واقع نامه دوم او به ساواک است چاپ شده است. در ادامه موارد و مسائل مهم‌تر این نامه را بررسی می‌کنیم. در ضمن در ابتدای این نامه ناشر کتاب، مرکز اسناد، در پاورقی آورده است که به نظر می‌رسد سؤال و جواب‌ها با یک خط نوشته شده باشد. یعنی سؤال و جواب هر دو از شریعتی است اما در اسناد بعدی گزارشگر ساواک تهران که به بررسی این نامه پرداخته است، این نامه را مصاحبه ساواک مشهد با شریعتی دانسته و حتی به این امر توجه نکرده است که سؤال و جواب‌ها با یک خط نوشته شده است!

شریعتی در ابتدای نامه کمی درباره زندگی و افکارش توضیح داده است و می‌گوید از خرافات مذهبی زده شده است و می‌نویسد در ایران دو نیروی قوی وجود دارد که نیروی ملیت و مذهب است. سپس کمی هم خرافات مذهبی را به سخره گرفته و بعد برخوردی با جریان چپ کرده است و دفاعی هم از دکتر مصدق که در صفحه ۲۴۴ کتاب آمده است. در ادامه این سؤال را مطرح کرده است: «آیا شما نسبت به گذشته تغییر کرده‌اید؟» که در پاسخ می‌گوید: «من تغییری نکرده‌ام بلکه حکومت تغییر کرده و به حرف‌ها و عقاید من نزدیک شده است». در ادامه؛ صفحه ۲۴۷ کتاب، از بازگشت به کشور به عنوان «بزرگ‌ترین تصمیمی که در زندگی‌اش اتخاذ کرده است» یاد می‌کند که واقعاً نیز این گونه است.

در صفحه ۲۴۸ وضعیت فعلی جامعه را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «با توجه به جمع‌بندی‌هایی که دارم به این نتیجه رسیده‌ام که نسل امروز بیش‌تر از آن چه که به یک مبارزه سیاسی احتیاج داشته باشد به یک خوراک فکری و یک طرز تفکر عمیق علمی و روشنگر نیازمند است». در ادامه ضمن انتقاد به دلباختگی تسلیم‌وار و بنده‌وار برخی روشنفکرها نسبت به غرب و نیز شخصیت‌زدایی و از خودبیگانگی آنان، به بحث بازگشت به خویش و بحث‌های تئوریک می‌پردازد. در این جا ذکر این نکته ضروری است که ارائه بحث‌های تئوریک و بازگویی نظریه‌های جامعه‌شناسی به خاطر برانگیختن حس اختلاف سطح میان خود و کارمندان ساواک است و در واقع ادامه شیوه برخوردی او در مقام یک استاد دانشگاه و فردی آکادمیک با کارکنانی کم‌سواد است. این در حالی است که شریعتی به هیچ وجه در رفتار و عمل فردی‌اش چنین نبوده است. حتی در بررسی اسناد پیشین دیدیم یکی از

اتهامات وی در دانشگاه مشهد چای خوردن با دانشجویان بود. در عین حال در ساواک این احساس را برمی‌انگیخت که اساساً شأن وی اجل از آن است که اعلامیه پخش کند! در واقع شریعتی به طور آگاهانه یا حسی با این برخورد می‌کوشد میان خود و ساواک نوعی اختلاف سطح شخصیتی ایجاد کند. شریعتی در ادامه نامه کمی هم به فعالیت سیاسی طعنه می‌زند و می‌گوید که آن فعالیت‌ها نتیجه‌ای نداده است و سپس می‌افزاید امروز هم، قربانی غرب و قربانی ارتجاع هستیم و جنجال‌های سیاسی و حساسیت‌های روزمره راه حل مسئله نیست، بلکه پرداختن به کار فرهنگی مهم است. در پایان نیز اضافه می‌کند: «ثابت خواهیم کرد و ثابت خواهد شد که مبارزه با آخوندزدگی و غرب‌زدگی که همه کوشش علمی من و سر موفقیت‌های اجتماعی من است، کار لازمی است و به خاطر مصالح این جامعه باید در زمینه وسیعی به عنوان یک انقلاب فرهنگی ادامه یابد و این همه کار و فکر من است». در واقع عنوان می‌کند که به ایران آمده است تا با آخوندزدگی و غرب‌زدگی مبارزه کند و همه تلاش او هم در این مسیر است. شیوه برخورد شریعتی در این نامه تقریباً همان شیوه نامه اول است. در آن نامه حتی کمی نیز از حکومت سخن گفته بود و به نوعی می‌خواست عنوان کند که شاه علیه فئودالیسم است و او نیز با مذهب فئودالی - که مذهب سنتی و آخوندی است - برخورد خواهد کرد. در همین نامه ضمن ادای احترام به دکتر مصدق درباره برخورد علیه غرب‌زدگی نیز سخن می‌گوید و البته این در حالی است که حکومت خود مروج غرب است! اما در این قسمت برای آن که کل پازلش را به گونه‌ای بچیند که پلیس تصویر ناخوانایی از حرف و عمل وی نداشته باشد، ضمن مطرح نمودن مبارزه علیه غرب‌زدگی سناریوی خود را پیچیده‌تر می‌کند و به طرح هویت ملی نیز می‌پردازد، زیرا به هر حال در آن زمان "ملیت" عنصری بود که حکومت شاه نیز آن را تبلیغ می‌کرد. در این جا شریعتی با استفاده از ایجاد زبان یا حلقه‌ای مشترک میان گفتار خود و گفتار رسمی دولتی، می‌گوید ما هویت ملی داریم و باید با تکیه بر آن در برابر غرب بایستیم.

مرحله چهارم، فعالیت‌های حسینی (ارشاد) تا زندان (۵۲)

اسناد بعدی نشان می‌دهد به تدریج ساواک حس می‌کند مشتاقان حضور در سخنرانی‌های شریعتی بیش‌تر می‌شود. در صفحه ۳۱۷ در گزارش سخنرانی دانشکده ادبیات آمده جلسه مورد توجه دانشجویان قرار گرفته است. در صفحه ۳۱۸ باز خبری درباره سخنرانی‌های شریعتی آمده که تعداد حاضران در آن را ۱۰۰۰ نفر دانشجو تخمین می‌زند و عنوان می‌کند حتی روی بالکن هم ایستاده بودند. جلسه با قرآن آغاز می‌شود و درباره الیناسیون به بحث می‌پردازد. به همین شکل شیوه گزارش‌گیری از جلسات شریعتی ادامه دارد.

سند دیگری در صفحه ۳۴۷ خطاب به ۳۲۱ از ۹/ه آمده است که موضوع آن نقدی بر کتاب اسلام‌شناسی است. شنبه درباره این سند اظهارنظر کرده است (نظریات شنبه که گویا فردی مذهبی و نفوذی مهمی است، معمولاً از بقیه افراد دقیق‌تر است): «اگر مسئله‌ای باید مورد توجه قرار گیرد که سخت برای حفظ شرایط فعلی خطرناک است مسئله اتحاد اسلامی به شکل اسلام جدید است که از طرف این‌ها عنوان می‌گردد و برای اجتماع با بنیاد مذهبی ایران سخت گیراست». او معتقد است مسئله جدیدی که باید به لحاظ امنیتی به آن توجه کرد، جریان مذهبی نوگراست که با توجه به مذهبی بودن جامعه ما این امر مسئله بسیار مهمی است. او در ذیل این سند بسیار

محرمانه، هشدار داده است: «اگر می‌بینیم دکتر شریعتی در دانشکده ملی یا تهران سخنرانی دارد، فوج فوج خود را می‌رسانند تا گوش کنند و بعد هم راضی بیرون می‌آیند، شاید گفته شود که این‌ها قشری از اجتماع هستند به نام دانشجو. این‌ها هجوم می‌آورند و حتی تا پاسی از نیمه شب سر تا پا گوش می‌نشینند و هنوز پس از ۳ ساعت شنیدن مشتاقند که بشنوند چون چیزی است که برایشان نو و تازه و زنده‌کننده است. مسائلی است که به آنان اصالت می‌بخشد و برایشان تازگی دارد. در عین حال نشان‌دهنده راه و متحرک و جالب‌تر این که مسائلی است دینی. اما نه آن‌هایی که روحانیت سال‌ها به آن‌ها می‌گفته و او از آن‌ها گریزان بود». بعد اضافه می‌کند: «به ویژه این که روشنفکران فرنگی مآب مارکسیست هم راضی می‌شوند و این تلفیقی است بین نیروها در ایران. در خاتمه اعتراف می‌کنم که روح دکتر شریعتی از روح‌هایی نیست که بتوان به سادگی به آن نفوذ کرد و آن را شناخت، کاری است بس مشکل و مستلزم زحمت فراوان».

در صفحه ۳۴۹ نامه‌ای از شیخان، رئیس جدید ساواک مشهد، آمده است که برای ساواک تهران فرستاده: «شریعتی و همفکرانش سعی می‌کنند که در قالب مذهبی عقاید سیاسی خودشان را دنبال کنند. در بین طبقات روشنفکر نفوذ کرده و با بیداری آن‌ها و به هم پیوستن احساسات معنوی جوانان در موقعیت مناسب از این گروه متشکل جهت نیل به اهداف خود استفاده نمایند». اما در عین حال در پایان اضافه می‌کند: «در حال حاضر به فعالیت این گونه افراد ظاهراً نمی‌توان جنبه خلاف و اقدام بر علیه مصالح مملکت داد». پس می‌بینیم او همچون ریاست قبلی ساواک در مشهد (بهرامی) نسبت به شریعتی تحلیلی بدبینانه دارد و حالت آچمزی را که در اثر شکل ویژه حرکت شریعتی برای پلیس ایجاد شده می‌فهمد. شیخان بازی‌خوانی خوبی دارد و معتقد است فعالیت‌هایی که انجام می‌شود، موجب آزاد شدن نیرویی می‌شود که برای حرکات بعدی (شریعتی) قابل استفاده است ولی در عین حال شکل کار به گونه‌ای است که نمی‌توان هیچ ایراد ظاهری به آن گرفت.

سند دیگری در صفحه ۳۵۱ از ساواک تهران خطاب به ساواک خراسان وجود دارد که مقدم از آن‌ها خواسته است، میزان نفوذ شریعتی را در میان جوانان و دانشجویان تحلیل و ارسال کنند. این بدین معناست که آرام آرام ساواک از بسط اجتماعی حرکت شریعتی وحشت‌زده می‌شود. در ادامه نیز خواسته است دوستان نزدیک و هواداران باوفای شریعتی را شناسایی کنید.

در صفحه ۳۵۲ سند دیگری از ۹/ه به ۳۱۲ آمده است. این سند از شریعتی تحلیلی به دست می‌دهد، مبنی بر این که افکار و عقاید خاص و استدلال‌های قوی دارد، دانشجویان دوستش دارند، حرف‌هایش را لای لفافه می‌پیچد و اخیراً هم برخی از استادان قدیمی و کم‌سواد دانشگاه که از او خوش‌شان نمی‌آید، برنامه اخراج او را چیده و از دانشکده تقاضا کرده‌اند نام‌برده را از کادر تدریس اخراج کنند. دکتر متینی هم که نظر خوبی به دکتر شریعتی ندارد و او را عامل تشنج بیش‌تر دانشجویان می‌داند، نیز در این باره حرف‌هایی زده است و بعد در ادامه می‌گوید این موضوع موجب کشمکش میان طرفداران و مخالفان شریعتی خواهد شد.

فردی که اسم مستعارش شنبه است می‌گوید: «شریعتی فعلاً در مسافرت مکه است [منظور سفر با گروه ارشاد است] بعد از مراجعت او باید مسئله را ارزیابی کنیم... اگر دکتر شریعتی موافقت کند سایر استادان همفکر او به

کلاس نخواهند رفت». خبر احتمال اخراج شریعتی به ساواک می‌رسد و آن‌ها از این اخراج می‌هراسند زیرا معتقدند در صورت تحریک شریعتی، استادان معمولاً محافظه‌کار هم سر کلاس حاضر نمی‌شوند و دانشجویان نیز به طور قطع قطع نخواهند رفت. منبع بعدی به نام یکشنبه که در رده بالاتر قرار دارد می‌گوید: «دکتر علی شریعتی بین دانشجویان دانشگاه ادبیات فارسی محبوبیت زیادی دارد و چنان چه در مورد مطلب فوق تصمیم به مبارزه منفی بگیرد دانشجویان و اکثر دانشیاران با او هم‌صدا خواهند شد. چنین به نظر می‌رسد اگر در مراجعت از مکه قبلاً با وی تماس گرفته شود و مذاکره شود و به علاوه ترتیبی داده شود که دانشگاه نیز درباره تدریس وی تصمیم حادی نگیرد، به صلاح می‌باشد». بنابراین با بسط اجتماعی حرکت شریعتی رگه هراس ساواک را در اسناد مشاهده می‌کنیم.

سند دیگری از همان ۹/۵ به ۳۱۲ و به تاریخ دی ماه سال ۴۹ می‌گوید: «نام‌برده بالا فردی است ملی و طرفدار سوسیالیسم اسلامی» و در پایین‌تر اضافه می‌کند: «نام‌برده از افراد برجسته نهضت مقاومت ملی بود» و سپس می‌گوید: «از مجموع نظریات دکتر شریعتی این طور استنباط می‌شود که او معتقد به حرکت است نه سکون». بعد اضافه می‌کند: «دکتر شریعتی در ارتباط خود با دانشجویان خیلی محتاط رفتار می‌کند و کم‌تر از مسائل روشن و واضح سیاسی سخن می‌گوید». ذیل این سند شنبه نظر داده است: «دکتر شریعتی فردی است ملی و مخالف با همه تشکلات موجود. او می‌خواهد به هر طریقی که ممکن است در دانشکده بماند و به همین روش تا حد ممکن دانشجویان را از نظر فکری بسازد و روشن نماید. با کسی تماس نمی‌گیرد و حرف خود را نمی‌زند جز در دانشکده که یک محفل عمومی است تا مشکلی از نظر ساواک برایش به وجود نیاید». بعد فردی به اسم چهارشنبه روی سند نظر می‌دهد: «اکثر قریب به اتفاق دانشجویان و اغلب دانشجویان دانشکده ادبیات و اغلب دانشجویان دانشکده علوم و دبیران و استادان دانشگاه، شریعتی مورد علاقه و احترام‌شان است». در سندی دیگر باز هم از ۹/۵ درباره نمایش‌نامه ابوذر غفاری بحث شده است. ذیل این سند شنبه نظر می‌دهد: «قدری توجه به متن پلی‌کپی منتشره در شب‌های نمایش به خوبی نشان می‌دهد که ماهیت فعالیت‌ها و گفته‌های دکتر علی شریعتی چیست؟ اگر فعالیت‌های مخالف رژیم مشروطه سلطنتی ایران به طور کلاسیک به فعالیت‌های کمونیستی، فعالیت‌های روحانیون افراطی و مخالف تعمیم داده شود، به نظر می‌رسد که باید جای سومی هم برای این نوع جنبش‌ها باز کرد یعنی کارهایی که در قالب گفته‌های اسلام کاملاً اصول کمونیسم و مارکسیسم را و با استفاده از جنبه مذهبی کار به مردم تلقین می‌شود و موفق هم هست». شنبه همان فردی است که پیش از این درباره شریعتی اعلام خطر و هشدار داده بود. او به این شکل اعلام نظر می‌کند که باید در کنار چریک‌ها و روحانیون مخالف جای مهمی نیز برای راه سوم باز کرد. البته ساواک هیچ‌گاه به این شیوه عمل نکرد و زمانی به این نتیجه رسید که دیگر کار از کار گذشته بود. ذیل همین سند سه‌شنبه نظر می‌دهد و می‌گوید: «شناخت افکار دکتر علی شریعتی برای عده‌ای در ابهام است، حتی کمونیست‌ها دکتر شریعتی را یک ماتریالیست مذهبی معرفی می‌کنند. دانشجویان در اظهار نظر گنگ هستند که دکتر شریعتی ایده‌آلیست است یا ماتریالیست». بعد جلوتر می‌گوید: «او با سخنرانی‌های خود دانشجو و شنونده را در حالتی قرار می‌دهد که ناچار است درباره موضوع تفکر کند و این روش دکتر شریعتی موجب شده است که

اظهار نظرهای گوناگون بشود. دکتر شریعتی باید مدام تحت مراقبت و معاشرت نزدیک ساواک باشد». این دلهره و دغدغه و تردید و نیز رگه‌ای از هراس به‌طور متناوب در اسناد ساواک مشاهده می‌شود. اما هر گاه شریعتی با آن‌ها به گفت و گو می‌نشیند یا نامه‌ای می‌فرستد، این مسئله تا مدتی مرتفع می‌شود و پس از مدتی دوباره پدیدار می‌گردد. در سندی دیگر نظر شنبه را درباره جلوگیری از تشکیل کلاس‌های فوق‌العاده دکتر شریعتی و سخنرانی‌اش در تالار رازی می‌خوانیم. می‌نویسد: «سخنرانی‌های ایشان به طور کلی اثرات بدی در روحیه دانشجویان نسبت به مسائل مملکتی به جای می‌گذارد. نمونه‌اش را می‌توان همین سخنرانی اخیر ایشان در تالار رازی نام برد. سخنرانی ایشان مطلب سیاسی ندارد ولی در معنا و باطن خیلی معنی دارد و نیش دارد. دیده شده که پس از سخنرانی وی یک بدبینی عجیبی در روحیه دانشجویان نسبت به مسائل مملکتی ایجاد شده که نهایت ندارد، استنباط می‌گردد چنان چه از سخنرانی وی جلوگیری کنند، وضع دانشجویان آرام‌تر خواهد بود». یکشنبه هم ذیل همین سند نوشته است: «شریعتی مورد احترام شدید دانشجویان است و تعطیل کلاس تاریخ شریعتی هم نارضایتی ایجاد کرده. خود دانشجویان در این فکر هستند که یک کلاس فوق‌العاده برای شریعتی بگذارند».

در پاورقی سند صفحه ۳۸۰ نکته‌ای را می‌بینیم که در پایین برخی از اسناد چاپ شده دیگر نیز آمده است. به این ترتیب که کسانی روی آن اسناد نظر داده‌اند و خواسته‌اند از این سند استفاده نشود چرا که در صورت استفاده به "حفاظت" مخبر سند، لطمه وارد می‌شود. این نکته نشان می‌دهد که این مخبر (یعنی شنبه) چقدر به محافل مذهبی نزدیک بوده است. در بسیاری از موارد ساواک حفاظت و امنیت مخبر و نفوذی خود را به استفاده از اطلاعات مخبر یا سند ترجیح می‌داده است.

سند دیگری در صفحه ۳۸۱ می‌گوید: «شریعتی در دانشکده پلی تکنیک به منبر رفته! و درباره امام حسین وارث آدم صحبت کرده». تعبیر منبر رفتن در اسناد بسیاری تکرار شده است و ساواک سخنرانی شریعتی را منبر رفتن تلقی می‌کرده است! اما جالب است که همه تحلیل‌گران و منابع ساواک ذیل سند مربوط به سخنرانی حسین وارث آدم نوشته‌اند نظری ندارند. شنبه نظری ندارد، یکشنبه نظری ندارد، ... هیچ کس نظری ندارد. شاید سند به ظاهر مهم نباشد ولی توجه به محتوای آن نشان می‌دهد که ساواک تا چه حد نادان است و محتوای این سخنرانی هیچ کنجکاوی آنان را تحریک نکرده است و تنها گفته‌اند: «او به منبر رفته است». گویا این سخنرانی گونه‌ای سنتی داشته است. این امر عمق بلاهت ساواک و نیز میزان هنرمندی شریعتی را نشان می‌دهد که او به گونه‌ای درباره حسین وارث آدم سخنرانی می‌کند که ساواک روی یک جمله‌اش هم حساس نشده و نفهمیده است اصل ماجرا چیست.

از صفحه ۳۸۶ به بعد به اسنادی برمی‌خوریم که دیگر مشابه اسناد قبلی نیست و به ظاهر بولتن‌هایی است که ساواک درباره شریعتی منتشر کرده است. این بولتن‌ها به تدریج در کتاب آورده شده‌اند. بعدها این بولتن‌ها شکل ویژه‌نامه ساواک درباره شریعتی به خود می‌گیرد. به هر حال در سند صفحه ۳۸۶ نام شریعتی، نام پدرش، شغلش و سوابق سیاسی‌اش آمده است و بعد به ملاقات خصوصی با آقای به نام سعید سمندری، از اعضای جبهه ملی،

پرداخته و گفته است جبهه ملی‌ها به حسینیه ارشاد پناه برده‌اند و تصور می‌کنند از راه آموزش دینی می‌توانند مردم را آگاه و وادار کنند تا علیه نظام دست به قیام بزنند.

نکته قابل توجه این اسناد که می‌توان در پراکنش به آن پرداخت، حساسیت بیش از اندازه و تا حدی ترس موهوم ساواک از عنوان "جبهه ملی" در سراسر این دوران و حتی زمان‌هایی است که دیگر این جریان تحرک خاص و ویژه‌ای ندارد. در سیر این اسناد می‌بینیم هر جا در مملکت اتفاقی می‌افتد یک بار کلمه جبهه ملی می‌آید. هر چند در برخی مواقع از این نام همچون چماق و حربه سیاسی علیه دیگران (یک چوب برای همه) استفاده می‌کنند، اما در برخی مواقع هم از ترس آن‌ها ناشی می‌شود. به عبارتی هر جا چند آدم سیاسی گرد یکدیگر جمع می‌شدند، اینان تصور می‌کردند، جبهه ملی‌ها دوباره راه افتاده‌اند، حتی در مواقعی که آن افراد به هیچ شکل با جبهه ملی ارتباطی نداشته‌اند. این مسئله حتی در روزهای نزدیک به انقلاب هم وجود دارد و هاله‌ای از ترس از جبهه ملی در اسناد دیده می‌شود. گویا خاطره دهه ۳۰ و نهضت ملی در ذهن ساواک بازمانده است. به هر حال این سند می‌گوید جبهه ملی‌ها جمع شده‌اند و از طریق حسینیه ارشاد می‌خواهند مردم را آموزش دینی بدهند و وادار به قیام کنند. بعد می‌گوید: «ساواک تهران در این زمینه تحقیق و اعلام داشته قضاوت سمندری که خود فعالیت مضره داشته و هم‌مسلمان خود را می‌شناسد تا اندازه‌ای مقرون به صحت می‌باشد». در ادامه این سند آمده است: «از طرفی گزارشات متعددی ارسال شده مبنی بر این که دکتر علی شریعتی و پدرش با افراد نهضت آزادی تماس داشته و در جلسات آن‌ها شرکت نموده‌اند». بعد اضافه شده است: «شریعتی به جامعه روحانیت حمله و به طور کنایه از وضع کشور انتقاد می‌نماید و بین دانشجویان خیلی محبوبیت دارد». جلوتر نیز آمده است: «برابر اعلام ساواک خراسان نام‌برده بالا اغلب در دانشگاه تحریکاتی می‌نماید چنان چه در مشاغلی بجز اشتغال در کادر آموزشی از وی استفاده شود، اصلح خواهد بود». یعنی نسبت به تحلیل قبلی یک مقدار تردید یا یک مقدار حساسیت در ساواک به وجود آمده است و یک مقدار هم هراس در آنان مشاهده و توصیه می‌شود، به جای اخراج شریعتی، او را از کادر آموزشی برداریم و در کادر اداری قرار دهیم.

در صفحه ۳۹۶ سندی از ب/ه به ۳۱۲ درباره یکی از هیئت‌های مذهبی است. تحلیل این سند می‌گوید حرف‌های شریعتی با مزاج روحانیون سازگار نیست و آن‌ها می‌ترسند مردم از آنان ببرند و به شریعتی علاقه‌مند شوند، لذا در خفا با شریعتی مخالفت می‌کنند و اغلب جزوه‌ها و نواری‌ها را که از سخنرانی او تهیه می‌شود اخذ و مطالعه می‌کنند که شاید مطالبی پیدا کنند و به استناد آن مطالب بر علیه او تحریکاتی انجام دهند و اتهاماتی که به او نسبت می‌دهند، فقط به همین منظور است. این سند معطوف به خبر وهابی بودن شریعتی است. اما تحلیل ساواک این است که هیئت‌های مذهبی به شریعتی حسادت می‌کنند و از کساد شدن دکان خود در هراسند. دقت کنید که تحلیل‌های ساواک چقدر پراگماتیستی است. در ذیل سند هم یک منبع تحلیل‌گر نظر داده که عده‌ای از روحانیون به موقعیت وی غبطه می‌خورند و برای آلوده کردن وی شایعات مختلفی از جمله وهابی بودن را به وی نسبت می‌دهند.

سند صفحه ۴۰۲ هم گزارشی درباره انتقادهای شریعتی از وضع کشور در سخنرانی‌های خود است و اکثر حرف‌های او تحریک‌آمیز خوانده شده و عنوان شده است با افراد نهضت آزادی هم در تماس است. دعوت او به دانشگاه تهران برای سخنرانی به مصلحت نیست و تصمیم‌گیری در این باره را به اوامر عالی (که به ظاهر مقام بالاتر نظردهنده در ساواک است) منوط می‌داند. پس می‌بینیم در بخشی از ساواک دوباره دغدغه تعطیلی سخنرانی‌های شریعتی پیش آمده است.

در سند جالب صفحه ۴۰۶ آمده است شریعتی به خانه‌ای رفته و چند نفر از خانم‌هایی که دبیر و فرهنگی هستند در آن جا جمع شده‌اند. آن‌ها از شریعتی می‌پرسند که اوضاع تهران به چه شکل است؟ او می‌گوید: «احساس ناامنی می‌کنم به زندگی‌ام اعتماد ندارم». بعد با خنده اضافه کرده: «می‌ترسم با عیالم اختلاف پیدا کنم و به هتل رفته خودکشی کنم» [که اشاره به مرگ غلامرضا تختی است] یا به رودخانه ارس رفته خود را غرق نمایم [که اشاره به مرگ صمد بهرنگی است]. چون چنین احساسی دارم برنامه کار منظمی ندارم و عجله و شتاب می‌کنم که مطالب خود را بنویسم، شب تا صبح بیدارم و روزها می‌خوابم». سپس اضافه کرده است: «توقف کارم به مویی بسته است، فقط با یک تلفن ممکن است تعطیل شود، پناهی ندارم». بعد اضافه می‌کند که در هیچ یک از دو جناح روشنفکر و روحانی قرار ندارد و می‌گوید: «من از هر دو طبقه دورم و پناهی ندارم». بعد یکی از حاضران از ثبت‌نام قریب به ۳۰۰۰ نفر در یکی از کلاس‌های شریعتی سخن به میان می‌آورد که شریعتی می‌گوید: «خیلی نام‌نویسی کردند اما مغز آن‌ها مانند گوشت یخ‌زده است». این تحلیل شریعتی قابل تأمل است. شریعتی می‌گوید: «مغز آن‌ها مانند گوشت یخ‌زده است. درک نمی‌کنند، لذا بیش‌تر باید به توضیح و توجیه پردازم، اما دانشجویان مشهود خوب می‌فهمند. همچنین در آبادان دانشجویان نفت، با این که ۱۸۰ نفر بیش‌تر نبودند اما قوه ادراکشان خیلی خوب بود به نحوی که از ساعت ۵/۲ تا ۸ بعدازظهر در میان آن‌ها به سؤال و جواب پرداختم و خسته نشدم». بعد در ادامه می‌گوید: «در مورد من شایعات خیلی زیاد است. بعضی‌ها شایع کردند که شریعتی به اروپا رفته، بعضی‌ها شایع کردند که معاون وزیر علوم شده است». سپس می‌گوید: «بین دانشجویان زندانی شایع کردند من مأمور فرهنگی وزارت علوم و آموزش و پرورش در پیمان سنتو شده‌ام». در ادامه سند آمده است: «شریعتی از دانشجویان پرسید که آن چند نفری که دستگیر شدند را آزاد کردند؟ آن‌ها هم می‌گویند بله چند نفرشان را آزاد کردند».

این سند از نظر این که بخشی از التهاب و اضطراب درونی شریعتی را نشان می‌دهد، بسیار مهم است. او فکر می‌کرده است شاید سرنوشت تختی و بهرنگی (که مردم تصور می‌کردند به دست رژیم سر به نیست شده‌اند، برای او نیز تکرار شود). آن‌ها نیز همچون شریعتی محبوب مردم بودند و رژیم نقطه ضعفی برای سرکوب علنی‌شان نداشت. همچنین شریعتی به خوبی می‌دانست که آینده حسینیۀ ارشاد به مویی بسته است و با یک تلفن بسته می‌شود؛ یعنی شریعتی خود نیز به این احساس رسیده است که ساواک آرام آرام دارد از او می‌ترسد و ممکن است سرنوشت بدی برایش رقم بزند. در ادامه سند شریعتی جمله‌ای می‌گوید که مخبر ساواک متوجه منظور شریعتی نشده و دو مسئله نامرتبط را به هم ربط داده است. مخبر ساواک می‌گوید: «شریعتی گفت: با آن که حقوق می‌گیرم از این حیث ناراحت نیستم، و مثالی را آورد که گرسنه‌ای به هتل رفت و غذا خورد اما چون پول غذا را

نداد، او را کتک مفصلی زدند و بیرون کردند. مرد کتک خورده مجدداً برگشت و گفت اگر نرخ چلوکباب این است یک پرس دیگر بیاورید!» البته این مثال ربطی به حقوق گرفتن شریعتی ندارد. او این مثال را درباره فعالیت‌هایش زده است. منظور شریعتی این است که اگر مزد فعالیت‌هایمان همین آزار و اذیت‌هایی است که می‌کنند یک پرس دیگر هم بیاورید! به عبارتی او این انرژی را دارد که یک پرس دیگر و یک فاز دیگر هم پیش برود. مخبر ادامه می‌دهد: «با این مثال فهماند که حقوق می‌گیریم اگر مزد تحقیقات‌شان این است خوب است!!» بعد سه‌شنبه روی سند نظر داده و گفته است که دکتر شریعتی شخصی است که جهت کسب وجهه میان دانشجویان چنین مطالبی اظهار می‌دارد. این نظر خیلی جالب است. از نظر ساواک شریعتی فردی است که سوابقش تا حدی منفی است و حال هم گه‌گاه حرف‌هایی می‌زند ولی در عین حال بد نیست که در کشور فعالیت کند. حالا این خبر به ساواک رسیده که شریعتی گفته است ممکن است ساواک مرا بکشد و سرنوشت‌مانند تختی و صمد بهرنگی شود. فعالیت‌م به یک مو بند است و... اما منبع ساواک اصلاً حساس نمی‌شود که مگر فعالیت شریعتی چیست که این قدر نگران است و حتی احتمال مرگ خود را می‌دهد و با ساده‌انگاری تمام این خبر را آن‌گونه تحلیل می‌کند. معنای این تحلیل چنین است که او آدم مهم و خطر‌سازی نیست و می‌گوید: «اصلح است به طوری که موجب بزرگ شدن وی نشود موانعی برایش فراهم گردد همچنان که امسال براساس دستورات مرکز از ادامه تدریس وی در دانشگاه مشهد جلوگیری شده است». در کنار بلاهت تحلیل‌گر ساواک این مسئله هم قابل توجه است که ساواک چقدر نفوذ و گسترش داشته است. شریعتی اصلاً فکر نمی‌کرده است که در بین آن جمع هم مخبر وجود داشته باشد. آن‌ها همه دبیر و فرهنگی بوده‌اند. اما ریز مطالب این جلسه به ساواک رسیده است. وجه دیگر این نظر نیز جالب است؛ راهش را ببندید، به نحوی که موجب بزرگ شدن وی نشود، ساواک در عین حال از هزینه‌ای که در صورت مواجهه با شریعتی باید پردازند نیز می‌هراسد.

سند مهم بعدی درباره سخنرانی شریعتی در حسینیه ارشاد است که از شریعتی می‌پرسند: «چرا به مخالفین جواب نمی‌دهی؟» ظاهراً اشاره به میزگرد حسینیه ارشاد است. شریعتی می‌گوید: «دستگاه و عواملی سرکار هستند تا از بعضی از انتقاداتی که ما از روحانیت کرده‌ایم بهره‌برداری کنند. بعد می‌گویند اختلاف ما و روحانیت، اختلاف پدر و پسر در خانه است». دقت کنید کسی که پیش از این به ساواک گفته، می‌خواهد به مبارزه با آخوندزددگی پردازد، حال می‌گوید دعوای ما با روحانیت دعوای پدر و پسر در خانه است. اما در ذیل این سند نیز شنبه اعلام می‌کند: "نظری ندارد". یعنی آن‌ها به هیچ شکل متوجه این تناقض نشده‌اند. این نکته را مخبر معمولی ساواک فهمیده و خبرش را آورده است ولی در ذیل آن تحلیل‌گران ساواک گفته‌اند شنبه نظری ندارد، یکشنبه نظری ندارد، سه‌شنبه نظری ندارد، چهارشنبه نظری ندارد! یعنی هیچ کار اطلاعاتی روی این سند صورت نگرفته است.

در صفحه ۴۱۱ خبر آمده است که شریعتی در تاریخ ۶/۱۲/۵۰ درباره شهادت بحث کرده است. در ادامه سند آمده است در حسینیه ارشاد حدود ۲۰۰۰ نفر در این سخنرانی شرکت کرده‌اند. باز هم شنبه نظری ندارد، یکشنبه نظری ندارد، سه‌شنبه نظری ندارد، چهارشنبه نظری ندارد. اما عدم توجه به موضوع سخنرانی باز بلاهت و شاید غفلت یا غافلگیری ساواک را نشان می‌دهد.

در صفحه ۴۱۳ سندی درباره تظاهرات در مقابل حسینیه ارشاد در روز ۷/۱۲/۵۰ آمده است. در این سند گفته شده است: «پس از سخنرانی شریعتی اعلامیه نهضت آزادی پخش شد [که البته معلوم نیست آیا واقعاً اعلامیه نهضت آزادی بوده یا اعلامیه مجاهدین و...] متعاقب این بعضی‌ها درود به نهضت آزادی، درود به احمد رضایی و درود به خمینی شعار دادند و مسئولین حسینیه ارشاد به مردم تفهیم می‌کردند که این عمل شما باعث تعطیلی حسینیه می‌شود». پس می‌بینیم که دیگر حرکت شنوندگان و شرکت کنندگان در حسینیه ارشاد تندتر می‌شود. آرام آرام خانم‌ها از بالکن اعلامیه به پایین می‌اندازند، در حسینیه داد و بیداد می‌کنند و بعد تظاهرات هم صورت می‌گیرد. ریتم حرکت آن‌ها دارد تند می‌شود. سیر اسناد این امر را به طور کامل نشان می‌دهد. در پایین همین سند آمده که ما به کمیته مشترک ضدخرابکاری این مطلب را گفتیم تا صحت و سقمش را روشن کنند. پایین این سند را افراد متعددی امضا کرده‌اند که روی این سند تحقیق بشود.

سند صفحه ۴۱۶ درباره مسجد جامع نارمک است: «شریعتی دکتر در جامعه‌شناسی به منبر رفت. راجع به پیام امام حسین صحبت کرد بعد از آن، هنگام خروج جمعیت چراغ‌ها خاموش شد. جوان‌ها شروع به شعار دادن به نفع خمینی و شهدا و این که رفقای ما در زندان هستند، کردند. این وضع مدتی ادامه داشت».

سند دیگری در صفحه ۴۲۴ است که خلاصه سوابق دکتر شریعتی را نوشته و باز هم گفته: «نام‌برده بالا از اعضای جبهه ملی سابق بوده، مشارالیه در سخنرانی‌های خود ضمن انتقاد تلویحی از اقدامات دولت بعضاً نیز مطالب تحریک‌آمیز عنوان می‌نماید. ضمناً در بررسی سوابق استادان در سال جاری نام مشارالیه در لیست استادانی که مشمول تصفیه بودند قرار گرفته است که با ضمانت رئیس دانشگاه مشهد در دانشگاه مزبور به تدریس ادامه می‌دهد». واقعیت امر ضمانت نبوده بلکه توصیه خود ساواک بود. این آخرین سند مهم جلد اول است. پایین این سند پاورقی ناخوانایی بدین مضمون است: «آقای دکتر ... شخصاً با ایشان مصاحبه نماید». این امر که افرادی از بیرون همچون این آقای دکتر بیایند تا با زندانی مصاحبه کنند، رسمی معمول در سازمان‌های اطلاعاتی است. مأموران امنیتی معمولاً اهل عمل‌اند؛ یعنی اهل شکنجه و کابل و درآوردن اطلاعات خبری و چندان سواد گفت‌وگو و بحث را ندارند. معمولاً اگر بخواهند بحثی بکنند باید یک نفر را از بیرون بیاورند تا او با زندانی حرف بزند. این توصیه باز در مرحله‌ای است که آن‌ها روی شریعتی مردد شده‌اند و از آقای دکتر خواسته‌اند شخصاً با شریعتی مصاحبه نماید تا احتمالاً ببینند با شریعتی چگونه باید برخورد کنند.

مروری تحلیلی بر اسناد جلد دوم

در صفحه ۵ از جلد دوم اسناد در تاریخ ۱۹/۱/۵۱ مقدم از شریعتی می‌خواهد برای پاره‌ای از مذاکرات حضور به هم رساند. این سند نشان می‌دهد دور جدیدی از حساسیت و برخورد آغاز شده است.

در صفحه ۸ به دادن شعار در حسینیه ارشاد در هنگام سخنرانی حج و پخش اعلامیه از بالکن بانوان درباره، به تعبیر آن‌ها "۴ نفر از معدومین اعضای نهضت آزادی"، [که احتمالاً منظورش بنیانگذاران مجاهدین بوده] و جلوی در حسینیه ارشاد هم افرادی علیه حکومت شعار می‌دهند.

در صفحه ۱۳ مجدد درباره این خبر بحث می‌شود که در خاتمه مجلس بانوی جوانی از بالکن بلند شد و گفت اعضای خانواده آن‌هایی که کشته شده‌اند به قم رفته و در منزل شریعتمداری متحصن شده و اعتصاب غذا کرده‌اند». در آن اثنا مسئول بلندگو از مردم خواست که از در پایین خارج شوند و صدای آن زن نیز قطع شد و مسئول دفتر حسینی به بالکن رفت تا شخص مورد بحث را از بیان این قبیل گفتار بر حذر دارد». در ادامه سند آمده است: «تعداد شرکت کنندگان عده کثیری بودند، به طوری که هیچ یک از صندلی‌های تالار خالی نبود». نظریه سه‌شنبه در ذیل سند چنین است که: «به نظر می‌رسد حسینی ارشاد کانون دادن شعار در پوشش حجاب به وسیله بستگان معدومین! و دانشجویان و دختران دانشجو گردیده است».

در صفحه ۱۴ اظهارات برخی از روحانیون شمیران آمده است که: «شریعتی علیه مقام ولایت اظهارات و سخنانی می‌گوید». در آن موقع منظورشان از مقام ولایت امامان شیعه و به ویژه حضرت علی است. بعد در ادامه نوشته شده است: «عده‌ای قصد دارند با صدور اعلامیه‌ای شرکت در این گونه جلسات را تحریم کنند و خواستار جلوگیری از سخنرانی این گونه ناطقین که برخلاف عقاید تشیع است از مقامات ذی صلاح گردند». یعنی آنان از مقامات ذی صلاح تقاضا دارند، حسینی ارشاد را ببینند.

در صفحه ۲۱ سندی درباره تهیه یک جزوه علیه دکتر شریعتی آمده است و گفته شده: «این جزوه توسط آقای روشن پیش‌نماز مسجد الحسین واقع در خیابان اقبال پشت پارک خیام با همکاری عده‌ای از آقایان روحانیون از جمله آقای مطهری در حال تکمیل می‌باشد».

در صفحه ۲۲ گزارشی درباره شریعتی آمده که می‌گوید: «در اجرای اوامر صادره ما با وی مفصلاً گفت و گو کردیم او هم گفت در خراسان با همه حسن نیتی که دستگاه داشت، متأسفانه من نمی‌توانستم به وضوح کنونی مافی‌الضمیر خود را عرضه دارم و اینک که واقعاً حس می‌کنم که نظر دستگاه در چه مقیاسی به نظر من نزدیک است واقعیاتی را واضح‌تر ابراز می‌کنم». در مجموع این سند می‌گوید شریعتی معتقد است با ساواک تهران راحت‌تر است و مطالبش را بهتر به آن‌ها می‌گوید!

جدا از بحث ارزش‌گذاری، که در قسمت جمع‌بندی بحث‌ها به آن می‌رسیم، اگر کاملاً کاربردی و کارکردگرایانه بنگریم، دقیقاً درمی‌یابیم هر زمان شریعتی با ساواک برخوردی داشته است، که معمولاً بعد از پیدایش تردیدها و هراس‌هایی نسبت به کار شریعتی بوده است، توانسته ساواک را به این نقطه برساند که کار خاصی نمی‌کند و خطری ندارد. بعد یک دوره تسهیل را در مسیر حرکتی شریعتی از بعد امنیتی می‌بینیم. در این مقطع هم به وضوح می‌بینیم در حالی که در اوج حساسیت ساواک روی شریعتی بودیم، و سیر اسنادی که خواندیم این امر را نشان می‌داد، باز شریعتی توانسته است، حل مسئله کند و مسیر را برای آینده حرکتش باز نگه دارد. در پایان و جمع‌بندی این سند در بند ۶ آمده است با توجه به مذاکراتی که با وی به عمل آمد، قرار شد مجدد نظریات خود را همراه با برنامه‌هایی که برای ارشاد جوانان و به ویژه دانشجویان دارد نوشته و ارائه کند. نظریه ساواک در زیر آن گفته: «نام‌برده فردی است که در اعتقادات علمی و یافته‌های اجتماعی خویش راسخ است». در حالی که پیش از این می‌گفتند او فردی شهرت‌طلب است و هر کاری که می‌کند برای افزایش شهرت خویش

است اما حال می‌گوید: «او فردی است که در اعتقادات علمی و یافته‌های اجتماعی خویش راسخ و شاید توجه به جنبه‌های مزبور و ایجاد توافق علمی و معنوی و اعمال رهبری صحیح تدریجی تنها راهی باشد که بتوان به وسیله آن بر مافی‌الضمیر او تسلط نسبی یافت. گرچه در ورای الفاظ و عباراتش وابستگی به جبهه ملی احساس می‌شود لکن چنان چه تحت رهبری دقیق و مستمر قرار گرفته و از طریق بحث بر وی تسلطی به وجود آید احتمالاً می‌توان از وجود او به نحو کاملاً غیرمستقیم در راه تنویر ذهنی دانشجویان استفاده نمود، در عین حال قبل از هر چیز باید تدریجاً این اعتماد در او ایجاد شود که ساواک او و افکارش را خوب شناخته و در صورتی که قسمتی از منویات ساواک را به خصوص در زمینه رهبری و ارشاد نسل جوان مملکت اجرا کند، بیش‌تر مورد اطمینان قرار گرفته و با فعالیت‌های دانشگاهی او نیز می‌توان موافقت کرد». حال ساواک با همه عظمتش می‌گوید باید کاری کنیم تا شریعتی به ما اعتماد پیدا کند؛ یعنی او را از دست ندهیم. وابستگی‌اش هم به جبهه ملی روشن است. پس می‌بینیم گویا دارد معادله برعکس می‌شود! «نام‌برده از داشتن ارتباط مستقیم و نیمه علنی با ساواک و افراد مختلف امتناع داشته و در مواردی این توهّم برای او به وجود آمده که برخی از مسئولان ساواک اندیشه‌های او را به خوبی تجزیه و تحلیل نمی‌کنند». گویا شریعتی چیزی هم طلبکار شده است! او به ساواک گفته است چرا آن‌ها مطالبی را که می‌گوید ادراک نمی‌کنند! آن‌ها هم به این نقطه رسیده‌اند که ما باید با این استاد دانشگاه به گونه‌ای برخورد کنیم تا او بفهمد که ما حرف‌هایش را خوب می‌فهمیم! در ادامه سند آمده است: «در بین جوانانی که انگیزه‌های مذهبی و اسلامی دارند، نفوذ قابل توجهی دارد. موقتاً با تدریس و فعالیت او در مراکز عالی آموزش موافقت و دقیقاً تحت مراقبت قرار گیرد». یعنی ساواک پس از یک دوره تردید و هراس دوباره به همان خط برخورد سابق بازمی‌گردد.

در صفحه ۲۵ سندی آمده است که می‌گوید: «قرار بود او مطالبی را به ما تا امروز بدهد، اما هنوز تسلیم نکرده است... مشارالیه اظهاراتی بر علیه مارکسیسم و ماتریالیسم داشته و سخنرانی‌هایی کرده است». در پایین این سند نوشته‌ای است که بسیار مهم و جالب است. آن را یک مسئول بالاتر نوشته اما امضایش نامشخص است. صفحه ۲۵ جلد ۲، حاشیه پایین سمت چپ مسئول بالاتر - که معمولاً ارتشبد نصیری است - به شکل کاملاً آمرانه‌ای نوشته است: «این مطالب همه کلی است. اگر طرفدار ترویج مذهب است، لااقل در سخنرانی‌های خود علیه مارکسیسم و ماتریالیسم صحبت کند. با این گونه افراد باید صریح صحبت کرد. آن‌ها خیال می‌کنند با ردیف کردن چهار کلمه مافی‌الضمیر عینی و ذهنی، تنویرسین و سوسولف شده‌اند. باید خط خود را معین کند یا این طرف یا آن طرف. مسائل او باید نفعی برای جوانان و مصالح عمومی مملکت داشته باشد. کدام یک از سخنرانی‌های او لااقل علیه مارکسیسم و ماتریالیسم است. باید در دو جلسه بین دانشجویان علیه مارکسیسم بحث کند تا بفهمیم عوام فریب نیست!» این نوشته یکی از جاهایی است که ساواک می‌خواهد دست شریعتی را بخواند. شاید این تکه یکی از مهم‌ترین اسناد این کتاب سه جلدی است که متأسفانه این قسمت در متن حروف‌چینی شده اسناد (یعنی متن اصلی کتاب) نیامده است و شما آن را فقط در کپی اصل سند که در کتاب وجود دارد می‌توانید مشاهده کنید. به هر حال این شک در بخشی از ساواک ادامه دارد.

سند صفحه ۲۷ می‌گوید: «دست‌هایی در حسینه ارشاد در کار است که مشکوک است». سه‌شنبه هم گفته: «وضع حسینه ارشاد از لحاظ کلی مستلزم بررسی می‌باشد». این سند متعلق به اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۱ است. پس می‌بینیم در بخش‌هایی از ساواک دوباره بعضی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید یک بار دیگر حرکت حسینه ارشاد را ارزیابی کنیم.

مجدد در صفحه ۲۸ سندی است که می‌گوید: «پس از اتمام سخنرانی شریعتی از بالکن زنانه حسینه ارشاد کاغذهایی به درون جمعیت انداختند که مردم آن‌ها را برداشتند و ما متوجه نشدیم مفاد آن کاغذها چیست؟» بعد یکشنبه در پایین سند گفته: «کاغذها تراکت بوده و به وسیله مأمورین کلانتری قلهک ضبط شده است». البته پاورقی‌ای که زده شده ممکن است درست یا نادرست باشد. نکته‌ای که در بازخوانی برخی از اسناد بعد به آن اشاره می‌کنیم، نشان ندادن عدم موفقیت مأموران ساواک به مافوق‌های خویش است. آنان ادعایی را طرح کرده‌اند تا خود را موفق جلوه دهند. این خصلت تمام عوامل امنیتی در دنیا است. مأموران امنیتی در همه جای دنیا این گونه هستند که تا اتفاقی در مملکت می‌افتد و مثلاً بمبی منفجر می‌شود، دو روز بعد - چه راست و چه دروغ - اعلام می‌کنند که ما عاملان مسئله را دستگیر کردیم. زیرا اگر این دو روز، مثلاً ۲۰ روز بشود، علامت ضعف آن‌هاست. خبر تراکت‌های ضبط شده در کلانتری قلهک، ممکن است دروغ باشد، چرا که هیچ کپی و الصاقی از آن در این اسناد نیامده است. در صورت دروغ بودن خبر انگیزه طرح آن در پاورقی عدم انعکاس بی‌کفایتی ساواک است.

سند صفحه ۳۰ موضوع سخنرانی شریعتی در حسینه ارشاد را ذکر کرده و دوباره گفته است تمام صندلی‌ها پر بود و یکی از مسئولان حسینه ارشاد هم در بالکن حسینه - قسمت زنان - قدم می‌زد تا کسی اعلامیه پخش نکند. در ادامه سند آمده: «موقع سخنرانی شریعتی یک نفر از آن بالا داد زد که امروز روزی است که باید قیام کرد [احتمالاً این فرد صدیقه رضایی بوده است] و حضار کف زدند و صدا قطع شد و همه منتظر بودند که شاید دوباره کسی صحبت کند، اما خبری نشد. همه صندلی‌ها پر بود. عکس‌هایی به دیوار نصب کرده بودند. مطالبی هم در مورد عکس‌ها نوشته بودند». احتمالاً مخبر ساواک زیاد متوجه این عکس‌ها و نوشته‌ها نشده است! خلاصه سیر خبرهایی که به ساواک می‌رسد مدام تأکید می‌کند، تظاهرات شد، از بالکن فریاد زدند، تراکت پخش کردند و...

در ۱۲/۳/۵۱ شریعتی درباره «دوران مکتب مارکسیسم» و «چگونگی پیدایش ایدئولوژی در اسلام» بحث‌هایی کرد. ذیل این سند منبع ساواک می‌گوید: «نظری ندارد»؛ یعنی حتی آن بخشی از ساواک هم که به این مسائل حساس بوده است و می‌گفته، شریعتی باید علیه مارکسیسم و ماتریالیسم حرف بزند، حالا که شریعتی بحث مارکسیسم را مطرح کرده، اصلاً به این نکته توجه نمی‌کند و در حد یک خبر ساده با آن برخورد می‌کند. این نشان می‌دهد این سخنرانی شریعتی نیز شبیه بحث‌های دیگرش و در کادری کاملاً تئوریک مطرح گردیده است.

در صفحه ۴۳ دوباره سندی است که شنبه نظر داده: «در آن جلسه بعضی از دانشجویان از وجود مأموران نیروی انتظامی در حسینه ارشاد ناراحت بودند و می‌گفتند مگر این جا سالن سینما است که مأمور می‌گذارند». بعد

یکشنبه علت حضور مأمور را این چنین شرح می دهد که: «اخیراً در حسینیه اعلامیه پخش می شود و زنان هم شعار می دهند و ما مجبور بودیم که مأمور بگذاریم».

دوباره در صفحه ۴۷ در سندی آمده است: «شریعتی نظرات مارکس را رد کرده است». اما همه پاورقی نویس ها گفته اند: «نظری ندارند».

در صفحه ۵۹ در سندی آمده: «روز شنبه ۷/۷/۵۱ با ایشان ملاقات به عمل آمده و ضمن تسلیم مدارکی توسط ایشان قرار گذاشته شد، هفته ای ۳ □ ۲ بار تماس تلفنی برقرار کنند!» تماس هایی که البته هیچ گاه برقرار نمی شود. چون هیچ ردی از آن ها در این اسناد نیست.

در سند دیگری در صفحه ۷۴ باز دوباره پخش اعلامیه بحث شده است.

در صفحه ۷۶ از صدور و توزیع اعلامیه ای در قم علیه حسینیه ارشاد خبر داده و گفته است: «آقای گلپایگانی هم در مسجد اعظم سخنرانی هایی کرده است». منبع گفته است: «آیت الله خوانساری هم از وی - یعنی منبع ساواک - تقاضا نموده است تا از مقامات مسئول امنیتی خواهش شود برای مدتی از سخنرانی علی شریعتی در حسینیه ارشاد جلوگیری به وجود آید تا احساسات مذهبی آیات تسکین یابد».

در صفحه ۷۸ در سندی از تکثیر جزوات دکتر شریعتی بحث شده که شنبه گفته است: «در اغلب این جزوات کنایه ها و انتقاداتی از وضع مملکت دیده می شود که به عقیده من جلوگیری از توزیع و تکثیر آن لازم است». یکشنبه می گوید: «ما از شنبه خواستیم این جزوات را بخواند و مطالبی که خلاف مصالح عمومی است را در بیاورد». دقت دارید که شنبه همان فرد احتمالاً مذهبی و تیزهوش است و یکشنبه از او می خواهد تا خودش آن جزوات را بخواند.

در صفحه ۷۹ موضوع ملاقات چند نفر از «افراد به اصطلاح جبهه ملی سابق با دکتر علی شریعتی مزینانی» آمده است. این سند متعلق به سال ۵۱ است. در پاورقی گفته شده است: «راجع به این خبر مصلحت نمی باشد که تحقیق شود چون منبع لو می رود».

در صفحه ۸۳ خبر سخنرانی شریعتی با نام «اسلام یک حزب» آمده است. منظور همان «شیعه، یک حزب تمام» است که منبع ساواک به صورت کج و معوج آن را شنیده و نقل کرده است. در این سند آمده است که «او سوره روم پیام امید به روشنفکران را بحث کرد. در این مجلس حدود ۵۰۰۰ نفر شرکت داشتند». اما باز می بینیم با وجود طرح بحث شیعه همچون یک حزب در ذیل این سند شنبه، یکشنبه، سه شنبه اصلاً حساس نشده اند که او بحث حزب را اصلاً برای چه منظوری مطرح کرده است و همگی نوشته اند «نظری ندارند».

در صفحه ۹۱ موضوع «جلسات مذهبی متشکله در حسینیه ارشاد» آمده و بعد گفته شده: «دو هزار نفر در مراسم احیا شرکت داشته اند... شریعتی قاسطین، ناکثین، مارقین را سخنرانی کرد که در این سخنرانی ۵۰۰۰ نفر شرکت داشتند».

در صفحه ۹۳ خبری آمده که شریعتی گفته است: «کودکان تان را هم همراه خودتان به حسینیه بیاورید. کتاب بیاورید، اسم کودکان تان را هم روی آن بنویسید». این سند به زمانی مربوط است که شریعتی به این فکر می افتد تا

کتابخانه‌ای باز کند و حسینه را بسط دهد. از این جاست که در سیر اسناد آرام آرام شایعه بستن حسینه به گوش می‌رسد. در این سند آمده که شریعتی در ضمن سخنرانی‌اش گفته است «خیال می‌کنند چهار دیواری حسینه را ببندند دیگر می‌توانند جلوی فکر کردن مردم را بگیرند ولی نمی‌دانند وقتی در این جا را ببندند هر دلی یک حسینه می‌شود (کف زدن حضار)». بعد در ادامه می‌گوید «حالا هر کدام از شما یک معلم شده‌اید و همه‌تان می‌توانید بروید کار را ادامه بدهید». می‌دانیم این سخنرانی خیلی احساساتی است. در ذیل این سند باز هم شنبه گفته: «نظری ندارد». یکشنبه گفته «در حال حاضر به علت نوشتن مطالبی در رد شفاعت از طرف ائمه اطهار و سایر مطالبی که شریعتی بعضاً در مورد خدمات خلفای راشدین به دین اسلام بیان داشته است اختلاف شدیدی بین او و روحانیون بروز کرده و بر علیه او اعلامیه‌هایی صادر و اغلب مشارالیه را متهم به تبلیغ سنی‌گری می‌نمایند». ردپای سمپاشی‌هایی را که از سوی سنتی‌ها علیه دکتر شریعتی می‌شود، از این پس در اسناد ساواک زیادتر می‌بینیم. به تدریج این مسئله مطرح می‌شود که روحانیون، علما و مراجع با شریعتی مسئله دارند و از مقامات هم می‌خواهند که فکری برای حسینه ارشاد بکنند.

در سند صفحه ۹۵ آمده که دکتر مظفر بقایی اظهار داشته است حسینه ارشاد دست طرفدارهای مصدق است. در صفحه ۹۷ سندی آمده است که موضوع آن «تشکیل جلسه گروه امداد بیماران مشهد» است که داستان جداگانه‌ای دارد. در این سند آمده است: «مهدی عبدخدایی که از فداییان اسلام بوده [و هست] با یک فرد دیگر به اتفاق نزد دکتر علی شریعتی رفته و او را در جریان عواقب سوء حرف‌هایی که زده، گذاشته و نصیحتش می‌نمایند». این سند قابل تأملی است که هیچ تفسیری هم روی آن نیامده و هیچ رد دیگری هم از آن در تاریخ نمانده است. این سند در کنار اسنادی آمده است که مرتب اظهار می‌کند در میان روحانیت سنتی و ولایتی‌های آن زمان - ولایتی‌هایی که ویژگی اصلی‌شان ضدسنی بودن‌شان بود - مرتب دارد جوسازی علیه شریعتی اوج می‌گیرد. اما در این سند به وضوح آمده است که عبدخدایی و آقای دیگری به اسم گل‌افشانی نزد شریعتی می‌روند و به او هشدار می‌دهند. اما معلوم نیست کم و کیف و انگیزه این هشدار چه بوده است.

در ادامه گزارشی است از ۳۱۲ درباره دکتر شریعتی که می‌گوید: «حسینه ارشاد قائم به وجود شریعتی شده است. فعالیت‌های خلافی علیه مصالح کشور در آن جا دیده می‌شود. ظاهراً خودش قصدش را مبارزه با عناصر منحرف گفته است اما آن طور که از حرف‌هایش معلوم می‌شود در جریان فکری مشارالیه هیچ گونه تغییری به وقوع نپیوسته بلکه وی با هوشیاری کامل مقاصد خود را در پوشش مسائل مذهبی ارائه می‌کند و طرز تفکر نام‌برده وجوه تشابه بسیاری با عناصر سازمان آزادی‌بخش ایران وابسته به جمعیت نهضت آزادی [که منظورش سازمان مجاهدین خلق است] مشاهده می‌گردد، وجه تمایز او با این افراد صرفاً عدم اظهار نیت خود به طور آشکار و ارائه آن در قالب‌های خاص مذهبی است و به طور کلی می‌توان نام‌برده را عامل اصلی وقایعی که در حسینه ارشاد می‌گذرد دانست زیرا هیئت مدیره و گردانندگان حسینه تحت تأثیر نفوذ وی می‌باشند». در ادامه این سند آمده است: «نکته دیگری که در مورد وضعیت حسینه مورد بحث شایان توجه است، انتشارات حسینه مزبور می‌باشد. این انتشارات مطالبی را دارد به خوانندگان تلقین می‌کند». در این سند به دو کتاب شهادت و از کجا آغاز کنیم؟

اشاره شده و آمده است: «با عرض مراتب بالا چنان چه صلاح دانسته شود نام یاد شده از سخنرانان حسینیہ مذکور حذف شده و شدیداً تحت مراقبت قرار گیرد». در این جا پیشنهاد مأمور و تحلیل گر ساواک این است که شریعتی را از حسینیہ ارشاد بردارند و مطالب و انتشارات حسینیہ ارشاد را هم قبل از انتشار بررسی کنند. بعد در نهایت هم می گوید: «موکول به رأی عالی است».

در صفحه ۱۰۲ سندی آمده است که به تاریخ ۱۹/۲/۱۳۵۱ مربوط است. این سند پس از ذکر خبرهایی می گوید: «شرکت کنندگانی که آمده بودند ۲۰۰۰ نفر بودند». نظریه یکشنبه در ذیل این سند این است: «گردانندگان حسینیہ ارشاد اخیراً از هدف اولیه خود با اجرای چنین برنامه‌هایی منحرف شده است و ماهیت واقعی خود را دارد نشان می دهد. حالا که حسینیہ بسته شده اصلح است که یک تصفیه کامل در آن حسینیہ صورت گیرد». این سند به بعد از بستن حسینیہ مربوط می شود. در صفحه ۱۰۴ موضوع سندی که مهر خیلی محرمانه هم دارد، آیت الله فیض پیش نماز مسجد گوهرشاد است که می گوید: «یکی از ضررهای غیرقابل جبران علی شریعتی اختلاف عمیقی است که بین طبقه جوان و تحصیل کرده و طبقه روحانی به وجود آورده، به طوری که بین این دو دسته هرگز تفاهمی به وجود نخواهد آمد... سیاست دولت هم چون براساس اختلاف می باشد چنین وضعی را می خواست و مایل بود بین آنها اتفاق و هماهنگی نباشد. غافل از این که پرورش یافته‌های دست دکتر شریعتی یک مشت خرابکار خواهند بود [ظاهراً ایشان از ساواک بیش تر می فهمد و می گوید شما می خواستید بین ما اختلاف بیندازید ولی پرورش یافته‌های شریعتی یک مشت خرابکار دشمن شما خواهند بود! [برای آن که علی شریعتی اسلام را از دید انقلاب می بیند و همیشه این طرز فکر را به هواداران خود تزریق می کند و از این جهت دولت نباید از خطرات آینده او و یارانش غافل باشد». در ذیل این سند شنبه نظر داده است: «اختلاف عمیقی بین روحانیون و دکتر علی شریعتی به وجود آمده و بعضاً اظهارنظرهایی می شود!» بعد در ادامه چهارشنبه می گوید: «شریعتی در یک خانواده مذهبی رشد کرده و به سوسیالیزم اسلامی معتقد است. این نوآوری و نوجویی مذهب مورد توجه عده کثیری از روشنفکران مذهبی و به خصوص دانشجویان قرار گرفته، علت اختلاف نیز ناشی از همین موضوع است». یعنی باز می بینیم در حالی که آیت الله فیض به دقت شریعتی را تحلیل می کند، تحلیل گر ساواک مسائل را در همان کادر و خط برخورد رایج ساواک با شریعتی می بیند و نظریات آقای فیض را ناشی از اختلافات عمیق شریعتی و روحانیت می داند و وارد محتوای نظر او نمی شود.

در ادامه کتاب یک گزارش در صفحه ۱۰۶ درباره شریعتی آمده است که سیر شریعتی را طرح کرده و گفته است: «به طوری که شواهد و قرائن نشان می دهند یاد شده تدریجاً با تغییر روش، مخالفت خود را به صورت اصولی و تغییر شکل یافته آغاز نموده [طبق معمول جمله بندی اش کاملاً غلط است!] و با تحت تأثیر قرار دادن گردانندگان حسینیہ مزبور کنترل اصلی جریاناتی را که در این حسینیہ به وقوع می پیوست در دست گرفته. این کانون مذهبی را محلی برای تجمع عناصر افراطی قرار داده است» و اضافه می کند که به طور تلویحی مردم را به مبارزه علیه شاه دعوت می کند و می گوید: «دو نمایش نامه مضره در حسینیہ ارشاد برگزار شده و کتاب های حادی هم در تحریف اقدامات پیشروان اسلام نوشته و در یکی از این کتاب ها حضرت علی را به محافظه کاری و

کهنه‌پرستی و معاویه را به اصلاح‌طلبی و سیاست‌مداری و نوحواهی معرفی نموده است! پس می‌بینیم دقیقاً ردپای سمپاشی‌هایی که علیه شریعتی در جامعه می‌شده به درون ساواک هم می‌آید. بعد در ادامه می‌گوید: «نام‌برده به تدریج به سخنرانی‌های خود وسعت بخشید، حملاتی را علیه مذهب تشیع آغاز و به موازات آن از مذهب تسنن تمجید کرده و تبلیغ وهابی‌گری کرده و مذهب اثنی‌عشری را ضعیف کرده، گروهی از روحانیون بزرگ را به فکر چاره‌جویی انداخته است!... در حال حاضر با تعطیلی حسینیه ارشاد شخص فوق در مشهد به کار تدریس در دانشگاه مشغول می‌باشد و به مراجع مسئول دستور داده شده است که از انجام سخنرانی به وسیله وی ممانعت به عمل آورند». این برخورد درست مشابه و همسو با برخورد جناح سنتی در آن مرحله انجام می‌گیرد.

سند دیگری در صفحه ۱۱۰ آمده که خطاب به ریاست شهربانی است. این سند می‌گوید: «نام‌برده از عناصر افراطی مذهبی مخالف دولت می‌باشد. در حسینیه ارشاد جوان‌ها را جمع کرده و به تدریج شروع به مخالفت با اوضاع سیاسی و اجتماعی موجود کرده و جوان‌ها را تحریک کرده است. هواداران یاد شده برخی از عناصر ناراحت و مخرب هستند». از این مرحله به بعد به تدریج در اسناد ساواک تعبیر "هواداران شریعتی" و "طرفداران شریعتی" را بیش‌تر می‌بینیم و شریعتی دیگر به صورت یک جریان اجتماعی که طرفداران و پیروان و هوادارانی دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد و حتی در یک جا از آن‌ها به عنوان شریعتیست‌ها یاد می‌کند. بعد در ادامه می‌گوید: «ضمن پیش‌بینی‌های لازم جهت مراقبت و بازداشت عناصر محرک، انتشارات حسینیه را هم کنترل کنید». این سند را رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ارتشبد نصیری، یعنی بالاترین مقام امنیتی کشور امضا کرده است.

سند صفحه ۱۱۱ درباره جلسه‌ای در منزل شیخ حسین لنگرانی است. «در آن جا حسین مجاهد می‌گفت چون آخوندها حاکم بر دستگاه هستند به موقع فساد شریعتی را تشخیص دادند و حسینیه ارشاد را تعطیل کردند. لنگرانی ضمن تأیید گفت دستگاه بیش از این صلاح ندانست. تا سرنوشت شریعتی به سرنوشت کسروی نرسیده بود مانع کارش شد». دقت کنید اگر تشبیه شریعتی به کسروی را در کنار سندی که هشدار به عواقب کار شریعتی را مطرح می‌کرد، بگذاریم، شاید به تحلیل جدی‌تری برسیم.

در صفحه ۱۱۳ موضوع سند مسئله حسینیه ارشاد است که می‌گوید: «چنان چه صلاح باشد، با توجه به وضعیت شریعتی؛ حسینیه ارشاد به یکی از مراجع تقلید واگذار گردد تا هم دولت راحت شود و هم به این تشنجات پایان داده شود». در ذیل این سند شنبه گفته: «نظری ندارم»، یکشنبه گفته: «طبق اطلاع آیت‌الله میلانی در نظر دارد نماینده‌ای از نخست‌وزیری به منزل خود دعوت و با حضور چند نفر دیگر از روحانیون در این مورد تبادل نظر بکند که در صورت عملی شدن موضوع چگونگی متعاقباً به استحضار خواهد رسید».

در سند صفحه ۱۱۴ بحثی آمده است که یکی از دبیرهای یک دبیرستان اظهار داشته که آخوندها باعث بسته شدن حسینیه ارشاد شدند زیرا دکتر شریعتی با ریشه آن‌ها مخالفت می‌ورزید و مخبر ساواک اضافه کرده است که عده‌ای نزد آیت‌الله شریعتمداری رفته و به او گفته‌اند شما حوزه علمیه را تعطیل کنید زیرا ما خودمان بهتر می‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم. یاد شده گفته است شب‌های جمعه دعای کمیل و جلسه قرآن داریم که عبدخدایی در

آن شرکت دارد. در ذیل این سند شنبه گفته است که تقی جمشیدی از فداییان اسلام بوده و عبدخدایی نیز سابقه فعالیت در این گروه را داشته است.

در صفحه ۱۱۵ باز موضوع سند حسینییه ارشاد است و گفته شده که «در بین روحانیون نیز شایع است که چون آقای دکتر شریعتی گرداننده حسینییه ارشاد مبالغه‌نگفتی پول از جامعه تسنن دریافت کرده تا به نفع مذهب مزبور تبلیغ و بر علیه مذهب تشیع اقدام نماید و عملش توسط دستگاه‌های مربوطه مملکتی برملا گردید، وی دستگیر و حسینییه ارشاد نیز تعطیل می‌گردد». این سند هم نشان از بازتاب خبر بسته شدن حسینییه ارشاد در برخی از محافل روحانی سنتی دارد.

موضوع آیت‌الله میلانی در صفحه ۱۱۸ در سند خیلی محرمانه‌ای دوباره آمده است. آیت‌الله میلانی اظهار داشته است که شریعتی هم برای دین و مذهب خیلی خطر دارد و هم برای مملکت و تعجب می‌کند چطور تاکنون گذاشته‌اند حرف‌هایش را به این صراحت بزنند. در ذیل این سند یکشنبه نوشته است حسینییه ارشاد مرکز تجمع افراد مخالف است.

در سند صفحه ۱۲۳ از ساواک تهران به ریاست اداره سوم گفته شده است: «برابر تحقیقات معمول از طریق اداره اطلاعات شهربانی کل کشور از مسئولین حسینییه ارشاد تعهد اخذ گردیده است که نام‌برده بالا را برای سخنرانی به حسینییه مزبور دعوت نمایند ضمناً به منابع و همکاران دستور داده شده است چنان چه یاد شده در محل‌های دیگر سخنرانی نمود خلاصه‌ای از اظهارات او را گزارش نمایند تا به عرض برسانند». به نظر می‌رسد تا این جا ساواک در مرحله و موضع دستگیری شریعتی نیست. بلکه در این موضع است که فقط حسینییه را ببندد و شریعتی هر جا حرف زد، خبرهایش بیاید تا بفهمند او چه مطالبی را مطرح می‌کند.

سند دیگری در صفحه ۱۲۵ خطاب به ریاست ساواک استان خراسان مشهد درباره شریعتی آمده و گفته شده است: «او موجب انحرافات فکری جوانان شده و آن‌ها را به سوی فعالیت‌های مضره سیاسی سوق داده، وی ممنوع‌الوعظ اعلام گردیده است». در واقع از این جا ساواک یک گام جلو می‌آید و دستور می‌دهد شریعتی از سخنرانی ممنوع شود. در ذیل سند هم گفته شده است: «مطالب شریعتی اکثراً حاد و تحریک‌آمیز می‌باشد و کتاب‌هایش شدیداً دارد فروش می‌رود و خواسته شده که افراد فروشنده مورد شناسایی قرار گیرند».

در سند صفحه ۱۲۸ خبر شعارنویسی در توالی‌های دانشکده‌های دانشگاه تهران راجع به شریعتی آمده است. در سند صفحه ۱۲۹ خبری درباره پلی‌کپی‌های شریعتی در حسینییه ارشاد آمده که نوشته: «مطالب آن ظاهراً در رد تز و ایدئولوژی مارکس می‌باشد». این برداشت مأمور ساواک از این پلی‌کپی شریعتی است.

در سند صفحه ۱۳۲ درباره شریعتی گزارش شده است وی از عناصر ناراحت است و حسینییه ارشاد را به یک کانون دانشجویی تحریک‌آمیز مبدل کرده است و پیشنهاد شده است از سخنرانی‌هایش جلوگیری شود «که پی‌نوشت فرمودند برابر نظریه اقدام شود». کسی که پی‌نوشت کرده است یا شاه است یا ریاست ساواک. به طور کلی در این اسناد هر جا که لحن خیلی محترمانه است، آن سند یا خطاب به ارتشبد نصیری یا خطاب به شاه است. در این جا ممکن است منظور ارتشبد نصیری باشد. در ادامه سند آمده است: «کلیه کتب تألیف شده توسط وی

حاوی مطالب تحریک‌آمیز است و همه آن‌ها جمع‌آوری شود». در واقع در این مرحله ساواک یک قدم دیگر جلوتر آمده و دستور جمع‌آوری همه کتاب‌های شریعتی را صادر کرده است. در سند صفحه ۱۳۴ این دستور از طریق ساواک به شهربانی کل کشور منتقل می‌شود، در این سند لیستی از کتاب‌های ممنوعه شریعتی ارائه شده و ۹ کتاب او ممنوع شده است. اسامی کتاب‌ها عبارت‌اند از: از کجا آغاز کنیم، شهادت، یک بار دیگر ابوذر، علی مکتب - وحدت - عدالت، امت و امامت، روش شناخت اسلام، مسئولیت شیعه بودن، شیعه علوی و شیعه صفوی و اسلامی‌شناسی (جزوات متعدد). البته این‌ها کتاب‌هایی است که در بازار موجود بوده است.

در صفحه ۱۴۰ آمده است: «پیش‌نماز مسجد ایوانکی گفته است که من خبر بسته شدن حسینیه ارشاد را از ۴ ماه قبل می‌دانستم». شنبه در انتهای سند اظهار نظر کرده است: «اعلامیه و فتوی آیت‌الله میلانی بر علیه شریعتی که در مسجد بزرگ ایوانکی پخش شده بود اثر مطلوبی در روحیه اکثر حاضرین به جای گذاشته است».

در صفحه ۱۴۵ ریاست ساواک تهران به ریاست ساواک‌های ۹ گانه دستوری می‌دهد و طی آن کتاب‌های ممنوع شده شریعتی را به همه شاخه‌های ساواک معرفی می‌کند.

در صفحه ۵۰ آمده که شیخ حسینعلی منتظری کتاب اسلام‌شناسی را به کتابخانه حجتیه هدیه کرده و نوشته است: «این کتاب شخصی من است و برای استفاده عموم به کتابخانه می‌سپارم». دست خط آیت‌الله منتظری هم در این سند آمده است.

در صفحه ۱۵۲ آمده است که یک نسخه از جزوه دکتر چه می‌گوید که نوه آیت‌الله میلانی بر علیه شریعتی نوشته بود به ساواک ارسال شده است. در انتهای سند آمده که: «مقرر فرمایید در صورت لزوم در رد اظهارات دکتر شریعتی به هر نحوی که صلاح می‌باشد منتشر و در معرض افکار عمومی قرار داده شود». یعنی همان ساواک که راه را باز کرده بود و می‌گفت شریعتی می‌تواند علیه آخوندزادگی و غرب‌زدگی و مارکسیسم حرف بزند، حالا از کتاب‌هایی که علیه شریعتی نوشته می‌شود، استقبال می‌کند.

سند صفحه ۱۵۳ گزارشی درباره فتوی آیت‌الله میلانی درباره دکتر شریعتی است. در این جا نیز گفته می‌شود که این کتاب‌ها ضاله‌اند و تکثیر و پخش‌شان حرام است و در پایین سند آمده است: «به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید». نصیری ریاست ساواک و بالاترین مقام امنیتی کشور، پی‌نوشت کرده است: «مطالب قابل توجه در جراید هم درج گردد».

سند صفحه ۵۴ گزارشی درباره انتشار کتابی بر علیه شریعتی است که شیخ قاسم اسلامی آن را نوشته است. در این سند نیز مجدد دستور داده شده است که مطالب مورد توجه کتاب در جراید درج گردد. در انتهای سند یک تحلیل‌گر ساواک شرح جالبی نوشته است. او می‌گوید: «به استحضار می‌رسانم دکتر علی شریعتی در حال حاضر طرفدارانی در بین هواداران سازمان آزادی‌بخش ایران [منظور سازمان مجاهدین خلق است] و جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی و دانشجویان مذهبی مراکز عالی آموزشی دارد و در صورتی که این موضوع به جراید کشور کشانده شود موجب تقویت وجهه نام‌برده در میان عده‌ایی از متعصبین مذهبی خواهد شد و مورد بهره‌برداری هواداران وی و عده‌ای از متعصبین مذهبی قرار خواهد گرفت. علی‌هذا مستدعی است در صورتی که مورد

تصویب قرار گیرد، در شرایط حاضر از عنوان [کردن] موضوع، در جراید کشور خودداری نماید. موکول به نظر عالی است». به عبارت دیگر این تحلیل گر ساواک برخلاف بالاترین مقام ساواک معتقد است مناسب تر است نظریات و فتوای مقام های مذهبی سنتی را پخش نکنیم، چرا که با این عمل شریعتی را بیش تر مطرح می کنیم.

موضوع سند صفحه ۱۵۵ پخش اعلامیه در مسجد امام صادق است. این سند می گوید در این اعلامیه آرمی کشیده اند [منظور آرم حسینیۀ ارشاد است] و در جلوی آن ها نام ابوبکر و عمر و عثمان نوشته شده است. در ادامه همین سند منبع ساواک می گوید گویا مبتکر این کار شیخ قاسم اسلامی است و در ادامه درباره پخش یا عدم پخش این اعلامیه استعلام شده است. پیش از این نظر بر پخش این مطالبی از این دست بود اما حال درباره پخش آن استعلام می شود. به نظر می رسد از آن جا که این تبلیغات بسیار مضحک و ناشیانه بود، منبع ساواک نیز متوجه آن شده و مطرح ساخته بود که تبلیغات، نتیجه عکس خواهد داد و به نفع شریعتی خواهد بود.

سند صفحه ۱۵۶ دستوری است به ریاست ساواک خراسان و در آن گفته شده است: «چون شریعتی برای پیاده نمودن اغراض سوء خود از هر فرصتی استفاده می کند شریعتی را کاملاً تحت کنترل داشته و از منبع ۱۵۸۵ هم استفاده کرده و نتیجه را مستمراً به اداره کل اعلام نمایید». در واقع از این مقطع به بعد آن ها می خواهند برای شریعتی کنترل و به اصطلاح پلیس "تعقیب مراقبت" بگذارند. در صفحه ۱۶۰ نامه ای به ریاست ساواک تهران آمده است که همین بحث را طرح می کند که شریعتی از هر فرصتی استفاده می کند. این سند می گوید چنان چه منابع تان کافی نیست منابع ارزنده جدید استخدام کنید و نتیجه را مرتب گزارش کنید. به عبارت دیگر در این جا ساواک یک قدم به دستگیری شریعتی نزدیک می شود.

در صفحه ۱۶۱ ریاست ساواک خراسان به تیمسار ریاست ساواک می گوید: «اقدامات مان را انجام داده و گزارش آن را ارسال می کنیم».

سند صفحه ۱۶۲ درباره کتاب های شریعتی است و نامه ای از ساواک به ریاست شهربانی کل کشور است (معمولاً ساواک دستورهای عملیاتی اجرایی را به شهربانی می دهد). در این سند ساواک می گوید: «از آن جا که کتاب های شریعتی تحریک آمیز و انقلابی بوده و خود او نیز از عناصر ناراحت و سابقه دار ساواک می باشد و کتاب هایش هم سریعاً در حجم زیاد در سراسر ایران پخش گردیده و این کتاب ها آزادانه در برخی از کتاب فروشی های تهران و شهرستان ها به فروش رسیده و باعث تحریک جوان ها می شود، نسبت به جمع آوری این کتاب ها اقدام کنید». تاریخ این نامه ۲۰/۳/۵۱ و مقام دستوردهنده به شهربانی کل کشور ارتشبد نصیری است.

در سند صفحه ۱۶۵ گزارشی است درباره شریعتی که به همراه چند تن در جایی گرد آمده بودند و علی شریعتی در آن جا اظهار داشته بود: «روشنفکران ایران به نوعی بیماری مبتلا هستند که خود را از توده مردم کنار زده و عامل جنبش و تحرک در توده مردم نیستند». بعد از قول شریعتی می گوید: «باید مردم را بیدار کنیم و توده های عقب مانده اجتماع، زنان و مردمان قراء و قصبات در مسیر افکار اسلامی واقع بشوند. روشنفکران مذهبی در صدد رفع نقیصه برنیامده اند حال به جای فاضلاب های متعفن که از شهرها راه افتاده و دهات را هم آلوده کرده اند، باید روشنفکران مذهبی راه بیفتند و مردم ده نشین را بیدار سازند و از سال آینده دانشجویان دانشگاه تهران این رسالت

را بر عهده خواهند گرفت». ما نمی‌دانیم که شریعتی چه نقشه‌ای داشته است. چون این اولین بار است که در اسناد ساواک آمده است که شریعتی در جلسه‌ای طرحی شبیه اعزام طلبه‌ها به روستاها را برای دانشجویها در نظر گرفته و مطرح کرده است. در ادامه می‌گوید: «نام‌برده افزود برای ایجاد یک تحول فکری و روشن‌بینی اسلامی احتیاج به یک بودجه زیاد است تا یک سری کتاب‌ها ترجمه شود». در ادامه سند شنبه اظهار نظر کرده است که: «به نظر می‌رسد منظور از جملات فاضلاب‌های متعفی که از شهر راه افتاده‌اند "سپاه دانش" است و منظور از دانشجویها هم همان کسانی هستند که در حسینه ارشاد زیر نظر شریعتی تربیت شده‌اند». یکشنبه نظر داده است که «شریعتی طرفداران زیادی دارد و در صورتی که دانشجویان دانشگاه‌ها که اکثراً دارای افکار منحرف می‌باشند به دهات راه پیدا نمایند امکان دارد دست به فعالیت‌های مضره خود زده و مردمان ساده روستازاده را از هدف اصلی خود منحرف نمایند، اصلح است دکتر علی شریعتی در این مورد توفیق نیافته، جلوی فعالیت‌های وی گرفته شود و به نحوی نام‌برده را از این کار منصرف نمایند». این مطلب اشاره به ایده و طرحی است که ما در جای دیگری از شریعتی نخوانده‌ایم و مشخص نیست او چه برنامه آشکار یا پنهانی داشته است یا صرفاً در حد یک ایده و طرح بوده است.

در سند صفحه ۱۸۳ شریعتی از شورای گروه تاریخ خواسته است که او را برای مأموریت علمی به مدت یک سال به فرانسه بفرستند. این نامه را شریعتی در اسفند ماه ۵۱ به گروه تاریخ دانشگاه مشهد داده است و به نظر می‌رسد، انگیزه و طرح رفتن به خارج از کشور و به نوعی انتقال حسینه ارشاد به خارج از کشور از همین زمان در ذهن شریعتی مطرح بوده است.

در سند صفحه ۱۸۶ در گزارشی قید شده است: «شریعتی در مشهد فعال بوده و طرفدار جبهه ملی مصدقی بوده است و با عناصر منحرف رابطه داشته است. افکاری منحرف داشته و مقاصد براندازانه خود را تلویحاً به مستمعین تلقین کرده یا با جزوات و کتبش موجب گمراهی را فراهم کرده و اخیراً نیز ممنوع المنبر شناخته شده است. در حال حاضر نیز تقاضا کرده است که به مدت یک سال به عنوان مأموریت علمی به فرانسه برود». در انتهای سند این نظر آمده است که: «شریعتی قبلاً در برخی از کانون‌های دانشجویی تهران مبادرت به ایراد سخنرانی تحریک‌آمیز نموده است، لذا در صورت تعقیب با اعزام به کشور فرانسه مخالفت و در غیر این صورت به هر نحوی که مقرر می‌فرمایید اقدام گردد».

در صفحه ۱۸۹ دوباره ساواک تهران به ساواک شمیران دستور داده است که منبع جدیدی استخدام کنند تا خانه شریعتی به دقت تحت نظر باشد.

در صفحه ۱۹۷ سندی آمده است که می‌گوید: «طبق گزارشات رسیده علی شریعتی جلسات خصوصی با جوانان تشکیل می‌دهد. مخفیانه مشغول فعالیت بوده و جزوات خود را چاپ می‌کند. درباره مراقبت وی چه کرده‌اید. آدرس در پرونده مربوطه نیست. فوراً نشانی و شماره تلفن نام‌برده از طریق منابع و ساواک منطقه شنود و کنترل شود». بعد در انتهای سند آمده است که: سعی کنید در جلسات‌شان رخنه کنید». اما در کل این اسناد هیچ خبری از جلسات خصوصی شریعتی، مگر جلساتی که به شکل مهمانی بوده، وجود ندارد. از این جا موضع و برخورد

ساواک با شریعتی شدیدتر می‌شود و در این مقطع پخش نامه شریعتی به احسان (پسرش) به سوژه جدید علیه او تبدیل می‌گردد. شریعتی در این نامه می‌گوید که جامعه ما نیمی‌شان خوابیده‌اند، نیمی‌شان افسون شده‌اند. ما باید حرف بزیم و این‌ها را بیدار کنیم و به پسرش هم می‌گوید اگر می‌خواهی به دست هیچ دیکتاتوری گرفتار نشوی بخوان و بخوان و بخوان. این نامه موجب می‌شود مسئول ساواک دستور دهد: «چنان چه ارسال چنین نامه‌ای صحت داشته و جعلی نمی‌باشد. علی شریعتی بازداشت شود». این نکته که می‌گوید اول دنبال صحت این نامه باشند نشان‌دهنده آن است که ساواک هنوز تردید دارد که این نامه را شریعتی نوشته باشد!

بعد از این سند یک سری اسناد در کتاب آمده است که مجوز چاپ کتاب‌های شریعتی است. البته در سری اسناد این مرحله اسناد دیگری نیز درباره شریعتی آمده است، مثلاً در صفحه ۱۵۲ شیخان رئیس ساواک مشهد مطلبی علیه شریعتی نوشته است. در صفحه ۱۶۸ از همدان، صفحه ۱۸۱ از آذربایجان غربی، صفحه ۱۵۷ از مامازن، صفحه ۱۶۷ از بروجرد، صفحه ۱۶۴ از ورامین و صفحه ۱۸۵ از آباده گزارش‌هایی درباره بسط اجتماعی شریعتی آمده است. در واقع ساواک از شهرستان‌ها خبرباران می‌شود که افکار شریعتی نفوذ فراوانی یافته است.

سند صفحه ۲۰۷ نامه‌ای است از اداره کل دوم به ساواک مشهد که با مهر "خیلی فوری" از تهران "به صورت رمز" ارسال شده و در آن آمده است که شریعتی مخفی شده است و باید دستگیر شود و اگر امکان‌پذیر است، او را در پوشش مناسبی به دانشگاه احضار کنند و دستگیر نمایند. آن‌ها در واقع خواسته‌اند برای شریعتی تله بگذارند. این نامه را ۴ - ۵ رهبر عملیات امضا نموده‌اند. امضای رهبر عملیات، رئیس دایره عملیات، رئیس بخش ۳۲۳، رئیس اداره دوم عملیات بررسی در این نامه دیده می‌شود.

در تاریخ ۲/۵/۵۲ از ساواک مشهد به ۳۲۳ نامه‌ای داده‌اند که شریعتی فاقد آدرس است و نامه‌ای هم که به گروه تاریخ دانشگاه داده است، آدرس ندارد. شنبه اظهارنظر کرده است که این شخص باید دستگیر شود. در صورت امکان با پوشش مناسبی او را به دانشگاه احضار کنید.

در صفحه ۲۱۳ سندی است که می‌گوید کتابی به نام بررسی و نقد شریعتی پخش شده است. «با توجه به این که توزیع آن از نظر این ساواک مفید به نظر می‌رسد، در این مورد اظهارنظر کنید». این نامه را شیخان به ساواک تهران نوشته است.

در سند صفحه ۲۱۴ از فروش کتاب‌های شریعتی در کتاب‌فروشی گوتنبرگ تهران خبر داده است و ارتشبد نصیری خود به ریاست شهربانی کل کشور نامه نوشته و خواسته است آن‌ها مسئله را پیگیری نمایند، این در حالی است که یک فرد رده پایین هم می‌تواند این کار را بکند، اما مسئله آن قدر حساس است که ارتشبد نصیری خود به ریاست کل شهربانی نامه نوشته است. این امر عصبانیت ساواک را نیز نشان می‌دهد.

در سند صفحه ۲۱۵ نامه‌ای است که در آن ساواک استان خراسان جزوه "بررسی و نقد" را برای بررسی به ساواک تهران ارسال کرده است. سند صفحه ۲۱۶ نیز گزارشی است درباره جزواتی با نام "بررسی و نقد". در این سند می‌گوید: «این جزوه را فردی به نام حسین روشنی پیش‌نماز مسجد اراکی نوشته است و اشخاص دیگری نیز مانند انصاری قمی اسلامی هم هر کدام جزواتی علیه شریعتی نوشته‌اند». در نظریه مندرج در پایین سند آمده است:

«با توجه به این که مطالعه این نوع جزوات ممکن است اشخاص را وادار نماید که به دنبال آثار دکتر علی شریعتی بروند و از طرفی کلیه آثار وی مضر و تحریک‌آمیز است، مستدعی است، در صورت تصویب با توزیع جزوات مخالفت گردد». یعنی بخش باسوادتر ساواک می‌گوید که این جزوات برعکس عمل می‌کند و تأثیر وارونه‌ای دارد و به نفع شریعتی است. تا این جا در بررسی اسناد تا مرحله دستگیری شریعتی؛ یعنی تا انتهای مرحله چهارم پیش آمده‌ایم.

مرحله پنجم، از بازداشت شریعتی (۱۳۵۲) تا یکمین سالگرد مرگ ××× ۱ این بخش از نوشتار متن ویراستاری شده در سگفتارهایی است که در تاریخ ۲۳/۳/۷۹ و ۶/۴/۷۹ مطرح شده است. ×××

در بررسی اسناد ساواک به مرحله جست و جوی ساواک برای یافتن و دستگیری شریعتی رسیدیم و دیدیم که ساواک با توجه به تقاضای شریعتی از دانشگاه مشهد برای اعزام او به خارج، طی نامه‌ای از دانشگاه مشهد خواست تا به همین بهانه شریعتی را به دانشگاه مشهد کشانده تا بتوانند وی را دستگیر نمایند.

در سند صفحه ۲۰۷ نامه ساواک تهران به ساواک مشهد آمده است. این نامه به رمز بوده و با مهر خیلی فوری ارسال شده است. در کتاب مجموعه اسناد این نامه رمز گشایی شده است. در این نامه ساواک تهران از ساواک مشهد خواسته است تا برای شریعتی تله بگذارد.

در سند صفحه ۲۱۰ هم اشاره به دستگیری استاد شریعتی شده است که نشان می‌دهد، ساواک استاد شریعتی را گروگان گرفته تا شریعتی خود را معرفی کند. استاد در تاریخ ۲۰/۴/۵۲ دستگیر شد و تا ۴/۸/۵۳ در بازداشت بود. بعد از مدتی که شریعتی خود را به ساواک معرفی می‌کند، استاد آزاد می‌شود. چگونگی معرفی کردن شریعتی نیز نکته‌ای است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

پس در واقع شریعتی دستگیر نمی‌شود بلکه به شکلی به ظاهر طبیعی به ساواک می‌رود تا اتهام فراری بودن را از خود سلب کند. هر چند در اسناد ساواک آمده است که شریعتی فراری است و باید دستگیر شود اما او، مانند یک فرد معمولی، به همراه آقای میناچی به سازمان اوقاف که آن موقع تحت نظر آزمون بود، می‌رود. در آن جا با آزمون درباره بسته شدن حسینه گفت و گو می‌کنند. در آن وقت همزمان با حسینه ارشاد تعدادی دیگری از مساجد فعال تهران را نیز بسته بودند. در آن جا از موضعی که خالی از طلبکاری هم نیست به آن‌ها می‌گوید: «طرحی بگذارید و حسینه را باز کنید، من هم طرح‌هایی دارم و اگر لازم است درباره این طرح‌ها با سازمان امنیت صحبت شود، قراری بگذارید تا من به آن جا رفته و طرح‌ها را برای ساواک توضیح دهم». خود را به بی‌راهه می‌زند و انگار نه انگار که ساواک به دنبال دستگیری اوست! بعد در ادامه همین ماجرا در تاریخ ۵/۷/۵۲ شریعتی خود به ساواک رفته و همان جا بازداشت می‌شود.

در این مرحله شریعتی پنج بازجویی دارد؛ بازجویی اول در تاریخ ۷/۷/۵۲ دو روز بعد از دستگیری و بازجویی دوم در تاریخ ۱۰/۷/۵۲؛ یعنی به فاصله سه روز، از بازجویی اول انجام شده‌اند. تاریخ بازجویی سوم ۲۰/۸/۵۲؛ یعنی چهار روز بعد از بازجویی قبلی است که این نکته‌ای قابل تأمل است. در سه بازجویی بعدی سبک بازجویی‌ها تغییر کرده است و گفته می‌شود بازجوهای شریعتی نیز به علت تحت تأثیر قرار گرفتن شان چند بار عوض شده‌اند.

در ادامه و در بررسی اسناد سؤال‌هایی را که در این بازجویی و بازجویی‌های بعدی از او پرسیده‌اند، بررسی خواهیم کرد. نوع سؤال‌ها نشان‌دهنده تغییر سبک بازجویی‌هاست. این امر یا مربوط به عوض شدن بازجوهاست یا این که کلاً خط بازجویی عوض شده است. بازجویی چهارم در تاریخ ۲۷/۸/۵۲؛ یعنی هفت روز بعد از بازجویی سوم و بازجویی پنجم در تاریخ ۳۰/۸/۵۲؛ یعنی یک هفته بعد از بازجویی چهارم انجام شده است.

در کل بازجویی‌های شریعتی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول با فاصله سه روز بین هر بازجویی و بخش دوم یعنی بازجویی‌های سوم، چهارم و پنجم با فاصله یک هفته بین هر بازجویی است. بین بخش اول و بخش دوم بازجویی‌ها ۴۰ روز فاصله است. تاریخ آخرین بازجویی ۳۰/۸/۵۲ است و تا ۲۹/۱۲/۵۳ (شانزده ماه بعد) که شریعتی همچنان در زندان انفرادی کمیته مشترک بوده است، هیچ سند مستقیمی از شریعتی در این کتاب موجود نیست و بقیه اسناد فقط تحلیل‌هایی است که افراد هم سلول شریعتی یا به فرض شاگردان شریعتی به نفع یا علیه او نوشته‌اند. در واقع از تاریخ ۳۰/۸/۵۲ به بعد هیچ نوشته‌ای از خود شریعتی در مجموعه اسناد وجود ندارد. حتی موقع آزاد شدن شریعتی هم سندی که نشان دهد وی تعهدی داده است، وجود ندارد. اما ساواک می‌گوید که او تعهد داده است که کار خلاف قانون نکند. این سیر کلی بازجویی‌هاست.

حال نکات مهم بازجویی‌ها را متن خوانی کرده و خطوط برخورد شریعتی را استنتاج می‌کنیم.

بازجویی اول

بازجویی اول صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۳ جلد دوم را به خود اختصاص داده است. پس از پرسیدن سؤال‌هایی معمولی مانند مشخصات فردی، بازجو می‌پرسد: «شما در کدام یک از دسته‌جات مذهبی و جمعیت‌ها عضویت و یا شرکت می‌کنید؟» شریعتی جواب داده است: «تا هنگامی که حسینیه ارشاد رسمیت داشت و فعالیت قانونی، [کلمه قانونی را می‌آورد] در آن جا شرکت داشتم به عنوان سخنگو و مدرس و غیر از آن در هیچ دسته و حزبی نه عضویت دارم و نه شرکت». در همین جا سیاسی بودن خودش را رد می‌کند و بعد از آن گریزی به تاریخچه زندگی‌اش می‌زند و می‌گوید: «در گذشته مبارزات ضد کمونیستی داشته و در آن موقع هم از این مبارزات تقدیر شده است و مدت کوتاهی بازداشت شده و بعد از آزادی به استادی دانشگاه منصوب شدم». بازجو در ادامه، سؤال‌هایی اطلاعاتی را نظیر دوستان کی هستند؟ و در فرانسه با چه کسانی بودی؟ مطرح می‌کند. شریعتی هم افرادی را که یا پرتاند یا آدم‌های کاملاً سوخته‌ای هستند، معرفی می‌کند. این افراد عضو فعال کنفدراسیون‌اند - به قول مردم گاو پیشانی سفید - که در آن جا سخنرانی کرده یا اعلامیه پخش کرده‌اند. در واقع این طور نیست که شریعتی اسامی آن‌ها را به ساواک لو دهد بلکه خود ساواک هم آن‌ها را می‌شناسد. در ادامه سؤالات نیز باز سعی می‌کند، عادی‌سازی کرده و به افراد غیرسیاسی اشاره کند، مثلاً می‌گوید: «دوستان من آقای داریوش ارجمند دانشجوی سابق در مشهد یا آقای مهندس کاظم امینیان استاد فعلی دانشگاه هستند». بعد اشاره می‌کند که: «من با وزارت علوم کار کرده و به آن‌ها طرح تحقیقی‌ام را داده‌ام». شریعتی کتابی دارد که در آن سیستم دانشگاهی را از نظر نظام آموزشی با سیستم حوزوی مقایسه کرده است. این کتاب هم در واقع سخنرانی شریعتی بود که بعدها با کمی دستکاری به صورت

طرح تحقیقی برای تعهد شغلی خود به وزارت علوم داده است! که شریعتی در این جا به آن طرح نیز اشاره می کند. در ادامه بازجو سؤال می کند: «شما به اتهام فعالیت مضره و اقدام علیه امنیت کشور بازداشت شده اید. در این مورد چه توضیحی دارید؟» شریعتی جواب می دهد: «توضیحی ندارم!» به این شکل تنها سؤال سیاسی و امنیتی مشخص این بازجویی را با این دو کلمه پاسخ می دهد. منظورش این است که چنین چیزی وجود ندارد! بازجویی اول با این سؤال خاتمه می یابد.

بازجویی دوم

بازجویی دوم که در صفحات ۲۲۴ تا ۲۴۰ کتاب چاپ شده است، همان گونه که در پیش گفتیم در تاریخ ۱۰/۷/۵۲ انجام شده است. پرسش اول که سؤال معمول همه بازجویی ها است این است که فعالیت های خود و دوستان را از دوره دبیرستان تا این تاریخ با شرح جزئیات آن به طور کامل و مشروح بیان کنید. آن چه که در این جا و در بسیاری از برخوردهای شریعتی مهم است منحرف کردن بازجوست، یعنی بازجو سؤالی می کند و شریعتی پاسخ دیگری می دهد. این شیوه برخورد شریعتی است و در خیلی از بازجویی ها مسئله انحراف بازجویی را می بینیم. در بخشی از پاسخ هایش شریعتی می گوید: «در گذشته روحانیت در پوست خود خزیده بود، ما در مقابل حزب توده بودیم و...». در واقع همان مطالب تکراری را به نوعی دوباره بازگو می کند. شریعتی می گوید: «من در حوزه و مدارس قدیم در محضر استاد قزوینی و دیگران درس اسلامی می خواندم». بعد می گوید: «در حضور آیت الله میلانی بودم و امیدوار بودم ایشان بتواند منشاء تحول عمیقی در حوزه علمیه قدیم بشود. بعد آرام آرام دلسرد شدم. من تمام امیدها را در چهره آیت الله میلانی می دیدم». در ادامه می گوید: «رابطه اجتماعی خود را با ایشان حفظ کردم. [بازجو می گوید فعالیت هایت را بگو شریعتی می گوید من با آیت الله میلانی رابطه داشتم!] و من از همین موقع معتقد شدم که کار و مبارزه سیاسی و تشکیلات سیاسی هر چه باشد، فایده ای نخواهد داشت، مگر این که قبلاً در جامعه و طرز فکر جامعه و فرهنگ و مذهب توده مردم منحنط و سنتی قرون وسطی یک نهضت فکری و رنسانس اسلامی به وجود آید». پس می بینیم، بازجو می پرسد: «چه کار کرده ای؟»، اما شریعتی می گوید: «چه کار می خواستم بکنم و چه کار باید بکنم!» و وارد یک سری بحث های کلی می شود و می گوید معتقد است باید کار فکری و علنی و علمی کرد.

بعد در صفحه ۲۳۰ می گوید: «در ۱۳۳۴ کم کم آن روحیه من سرد شد و کم کم از امیدی که به روحانیت داشتم دور می شدم». در ادامه به فعالیت های علمی دانشگاهی و فعالیت های خارج از کشور می پردازد و به درگیری اش با چپ ها اشاره می کند و می گوید: «پس از بازگشتم به ایران طرحی برای تغییر نظام اداری نوشته بودم و چون از کارهای اداری خوشم نمی آمد و دوست داشتم کار آموزشی انجام دهم - که در خانواده ما موروثی است - به دانشگاه رفتم». بعد می گوید: «در دانشگاه مورد استقبال شدید دانشجویها قرار گرفتم. [در این جا شریعتی می خواهد گزارش هایی را که علیه اش آمده، بی اثر کند. [با این که سیاست آموزشی دولت تأیید روش امثال من بود، من طبیعتاً مورد حسد و بدبینی و کارشکنی قدامت قرار گرفتم. من جامعه شناسی مذهبی درس می دادم]. در این جا

شریعتی کلماتی را به کار می‌برد تا همان خط برخوردی را که قبلاً به آن اشاره کردیم و بیان اختلاف سطح فرهنگی و شخصیتی خود با بازجو بود، ادامه دهد. بعد به مشهد اشاره می‌کند و این که: «این موج نوینی که راه افتاده بود، به تدریج به دانشگاه‌های دیگر هم سرایت کرده و آن‌ها نیز از من دعوت نموده و مقامات دانشگاهی از من استقبال می‌کردند!» در این جا می‌خواهد کار خودش را رسمی نشان دهد و عواقبش را کم‌تر کند. بعد به حسینیۀ ارشاد می‌پردازد و می‌گوید: «معتقد بودم درس علمی بهتر از سخنرانی‌های عمومی است و به جای این که عده زیادی بیایند و در سخنرانی شرکت کنند، سعی کردیم یک دوره علمی گذاشته و تدریس کنم. ولی در کلاس‌ها هم دانشجویان زیادی شرکت می‌کردند که حتی از دست خودمان هم در رفته بود». یعنی کلاس‌های درس هم چیزی شبیه سخنرانی می‌شد. بعد می‌گوید: «دروس تاریخ ادیان و ایدئولوژی برقرار کردیم تا به جای این که جوان‌ها به سمت ایدئولوژی‌های بیگانه بروند به سمت این فرهنگ بیایند. اما در برابر عمل من عده‌ای اعلام می‌کردند که حرف فایده ندارد و باید عمل کرد و کار علنی بی‌ثمر و سازشکارانه است و تنها راه رفتن به سمت مبارزه تند عملی سیاسی و... است». در این جا شریعتی می‌خواهد اختلاف سطحی بین مشی خود و مشی‌های مسلحانۀ ایجاد کند و ساواک را به نفع جریان حسینیۀ از آن‌ها بترساند. در ادامه همان تحلیل‌های قبلی را که در مباحث قبل به آن اشاره کردیم، ارائه می‌کند و می‌گوید: «در ایران نظام فئودالی از بین رفته و بورژوازی ملی می‌خواهد قدرت را به دست بگیرد و همان گونه که در اروپا روح مذهبی و کهنه کاتولیک که با نظام فئودالی سازگار بود، ضربه خورد، در این جا هم باید ضربه بخورد و پروتستان‌تسم ایجاد شود». در این جا باز شریعتی حرف‌هایی را می‌زند که از سطح سواد مأمورها و بازجوهای ساواک خیلی بیش‌تر است. در این قسمت شریعتی برای تدوین مجموعه حرف‌ها و تحلیل‌هایش از همان "تکه" پازلی استفاده می‌کند که گفتیم خارج از چارچوب مورد قبول اوست و می‌گوید: «الان چون مسئولین امور هم از ارتجاع فئودالی با عنوان مذهب و هم از خودباختگی و آسیب‌پذیری نسل جوان در برابر غرب و یا ایدئولوژی‌های بیگانه رنج می‌برند، مسلماً این پایگاه نوین فکری را، که پایگاه سومی در میان این دو جناح است، تقویت خواهند نمود... همه قرائن نشان می‌دهد که دستگاه با کار حسینیۀ مشکلی ندارد، چون آگهی‌های ارشاد در مطبوعات چاپ می‌شد و رادیو تلویزیون نیز آگهی‌هایش را پخش می‌کرد، همچنین شخصیت‌های سیاسی و نظامی با کاروان‌های ارشاد به حج می‌رفتند». شاید پاسبان بازنشسته‌ای در کاروان حج حسینیۀ بوده است! چون آن‌هایی که با کاروان حسینیۀ به حج رفته‌اند، هیچ کدام حضور شخصیت سیاسی یا نظامی‌ای را در کاروان حج ارشاد تأیید نکرده‌اند. اما شریعتی در این جا کلمات سیاسی و نظامی را کنار هم گذاشته است. در این جا شریعتی قصد دارد که بگوید ما کاری عادی می‌کردیم و دستگاه هم به این کار ناظر بود و اشراف داشت. دلیل هم می‌آورد که آگهی‌های حسینیۀ در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و این نشان می‌دهد که حسینیۀ هیچ خطری نداشته است! بعد درباره نمایش‌نامه‌های اجرا شده می‌گوید: «ما نمایشی به نام ابوذر را اجرا کردیم که بعداً همین نمایش‌نامه در انجمن ایران و آمریکا هم اجرا شد». درباره نمایش‌نامه قیام سربرداران می‌گوید: «این نمایش‌نامه یک شب در سالن پایین حسینیۀ برگزار شد که در آن جا عنصر ناجوری شعاری داد که به زودی به وسیله خود دانشجویان ساکت شد [در واقع یک نفر در آن جا احساساتی شده و شعار

داده است که شریعتی او را عنصر ناجور می‌نامد و می‌گوید، در این اجرا مأمورین امنیتی هم حضور داشتند اما سالن نمایش تاریک بود و صلاح ندانستیم اجرای نمایش‌نامه را قطع کرده و برق را روشن کنیم، نمایش‌نامه را ادامه داده اما بعد به وزارت فرهنگ و هنر مراجعه کردیم تا اجازه رسمی اجرای نمایش‌نامه را گرفته و آن را در سالن عمومی اجرا کنیم زیرا در این صورت جمعیت بیش‌تری برای دیدن نمایش‌نامه می‌آمد و دیگر امکان این سوء استفاده‌ها نبود... برنامه‌های معمولی مذهبی و کلاس‌های آموزشی مفید و مؤثری نظیر کلاس عربی و وعظ و خطابه گذاشتیم. [در صورتی که ارشاد کلاس‌های مختلفی داشته است اما شریعتی از همه آن‌ها به کلاس عربی‌اش اشاره می‌کند تا حساسیت کار را کم کند]. از آن جا که به علت تنظیم شکل اداری ارشاد از طرف اوقاف حسینیّه بسته شد، برنامه‌های من نیز در حسینیّه ارشاد تعطیل گردید، اما من همچنان به ادامه کار و آینده این فکر امیدوار بودم». در ادامه می‌گوید: «ما کتاب‌هایمان را به وزارت فرهنگ و هنر می‌فرستادیم و آن‌ها نیز اجازه چاپ این کتاب‌ها را صادر می‌کردند». پس همه چیز قانونی و رسمی بوده است! و در ادامه می‌گوید: «امیدوارم پس از روشن شدن مسائل و ابهامات و با حسن ظنی که هست این فکری که در این عصر توانسته است جاذبه عمیق و اثری وسیع در بازگرداندن نسل جوان به خویش داشته باشد و تکانی در ارتجاع کهنه مذهبی ایجاد کند، به گونه‌ای ادامه یابد که برای مبارزه با غرب‌زدگی متجددان، کهنه پرستی مرتجعان و خودباختگی و آسیب‌پذیری روشنفکران منشاء اثری عمیق‌تر باشد و دعوتی نوین میان دو قطب متضاد مارکسیسم و ارتجاع که جامعه ما را دو شقه کرده است، به شمار آید». از این جا در بازجویی‌های شریعتی با رگه‌ای مواجه می‌شویم (و به نظر می‌رسد یک شیطنت بسیار هوشمندانه است) و آن این که شریعتی سعی می‌کند شاید بتواند ساواک را به بازگشایی دوباره حسینیّه ارشاد راضی کند. یعنی به جای این که از موضع پایین برخورد کرده و فقط بخواهد کارهای گذشته را توجیه کند، به اصطلاح دست پیش را می‌گیرد. از این جا به بعد یعنی از اواخر بازجویی دوم، خطی را در بازجویی‌های شریعتی می‌بینیم که در این خط شریعتی به دنبال این است که شاید بتواند باز به گونه‌ای ساواک را فریب دهد. و ساواک از ترس مشی‌های دیگر حسینیّه ارشاد را باز کند. در اسناد بعد هم خواهیم دید که ساواک فردی را به سلول شریعتی می‌برد و سپس از او بازجویی می‌کند. این فرد نیز عیناً همین حرف‌ها را حتی با کلماتی که مشابه کلمات شریعتی است، بازگو می‌کند. یعنی دقیقاً مشخص است که این امر طرحی کاملاً حساب شده بوده و شریعتی به دانشجویی که او را به سلولش برده بودند، همین حرف‌ها را گفته و از او خواسته است که او نیز همین‌ها را بگوید. یعنی دانشجوی مذکور بگوید اگر ساواک حسینیّه ارشاد را باز نکند همه جوان‌ها جذب کارهای تند می‌شوند! شریعتی از این مقطع به بعد در لابه‌لای بازجویی‌هایش این خط برخورد را به شکلی بسیار هوشمندانه و به نوعی شیطنت‌آمیز پیش می‌برد. این بازجویی دوم شریعتی است.

در همین فاصله مجوز کتاب نیایش و شهادت صادر شده است! (سند صفحه ۲۴۷). در سند صفحه ۲۴۸ گزارش بازدید از کتاب‌فروشی گوتنبرگ آمده است. در این سند نوشته شده که: «کتاب‌های شریعتی مشاهده نشده است». در سند صفحه ۲۵۰ در تاریخ ۳۰/۷/۵۲ کتاب روش شناخت اسلام مجوز گرفته است. در ادامه خواهیم گفت که ساواک با این مجوزها چگونه برخورد کرد و چه تفسیری ارائه داد. در تاریخ ۲۳/۷/۵۲ کتاب آری این چنین بود

برادر مجوز گرفته است. در صفحه ۲۵۱ سندی درباره کتاب قاسطین، مارقین، ناکشین آمده و اظهار شده است که کتاب فاقد مطالب مضره است اما چون بیش تر کتاب های شریعتی مضره تشخیص داده شده است، این مراتب را اعلام کرده و مشخص نمایند با این کتاب چه برخوردی انجام دهند.

در ادامه به سند صفحه ۲۵۵ می‌رسیم که در واقع گزارشی از بازجویی شریعتی است که احتمالاً برای مقامات بالا ارسال شده است. این سند مهر "خیلی محرمانه" دارد. در این سند به وضوح تأثیر بازجویی از افراد و فعالان سیاسی را که در آن هنگام به دست ساواک دستگیر می‌شدند، روی قضاوت ساواک درباره شریعتی مشاهده می‌کنیم. در این سند پس از ذکر مشخصات شریعتی در بخش گردش کار نوشته است که «نام‌برده با نوشتن کتب و جزوات و ایراد سخنرانی‌های انقلابی، افکار جوانان را منحرف وعده‌ای را در جهت پیشبرد مقاصد خرابکارانه گروه مجاهدین خلق آماده ساخته است. مشارالیه در سخنرانی‌های خود در لفافه اشاره به وضع مملکت و مبارزه علیه حکومت و جامعه فعلی ایران می‌نموده و طرز صحبت و نفوذ کلامش طوری زیرکانه بوده که در جوانان تأثیر سوء می‌گذاشته و آنان را برای شورش و عصیان علیه حکومت آماده تا جایی که هنگام تعطیل شدن حسینیه ارشاد تظاهراتی به وسیله همان افرادی که در جلسات سخنرانی‌های نام‌برده شرکت می‌کردند، صورت گرفت و به پلیس حمله‌ور شدند و در تحقیقاتی که از افراد خرابکار گروه مجاهدین به عمل آمد، متفق‌القول اعتراف دارند که آثار قلمی و سخنان متهم در جهت انحراف فکری آنان اثر به سزایی داشته است». بعد خلاصه اظهارات متهم را آورده که گفته است: «من فقط می‌خواهم کار فکری بکنم. حرکت‌های سیاسی را قبول ندارم» و همان حرف‌های شریعتی را بدون تغییر در این بولتن آورده است. خلاصه می‌خواهد بگوید که متهم گفته است، مملکت در حال پیشرفت است و من هم یک نهضت نوین فکری دارم و مبارزه با مذهب ارتجاعی را شروع کرده‌ام. در پایان آورده است که: «نام‌برده اضافه می‌کند کتب و جزوات و سخنرانی‌های من منحرف‌کننده نبوده و خواسته‌ام جوانان را از انحراف فکری باز دارم و اگر عده‌ای نافهم از نوشته‌های من سوء استفاده کرده‌اند گناه من نیست، کما این که نامه‌ای که به پسر من نوشته بودم شخصی به نام جعفری در راه مدرسه پسر ۱۲ ساله‌ام را گول زده و نامه را از او می‌گیرد و بعد نامه را بدون اجازه من پلی‌کپی کرده و منتشر می‌سازد». فردی با نام جعفری وجود خارجی ندارد! در بازجویی‌های بعدی می‌پرسند: «جعفری که بود؟» و شریعتی می‌گوید: «موهایش این رنگی است، مشهدی نیست و...» در ادامه به این سند خواهیم رسید. در این گزارش ساواک می‌گوید، شریعتی خود را بی‌گناه جلوه می‌دهد و می‌گوید به هیچ وجه قصد انحراف نداشته است و مقصر پخش آن نامه را هم که به آن اشاره می‌کنید، فردی است که بچه مرا گول زده و نامه را از او گرفته و کپی کرده است. این گزارش میان بازجویی دوم و سوم است که چهل روز با هم فاصله دارند و همان گونه که قبلاً گفتیم خط بازجویی پس از آن عوض می‌شود. نظری که ساواک در زیر این سند داده است بیانگر آن است که ساواک در کل حرف‌های شریعتی را باور نکرده و هنوز از دست او عصبانی است. این امری طبیعی است، چرا که افراد فعال مجاهدین، دانشجویان یا سایر جوانان را که مرتب دستگیر می‌کنند، همگی می‌گویند، کتاب‌های شریعتی را خوانده‌اند و فعال شده‌اند. در این جا نکته مهم شیوه پاسخ‌گویی شریعتی در بازجویی‌هایی است که همه مدارک آن علیه اوست. او باید چه بازجویی هنرمندانه‌ای پس دهد تا این

بار را از دوش خودش بردارد. این حرکت از بازجویی دوم به بعد آغاز می‌شود. عین نظریه ساواک این است: «با توجه به محتویات پرونده و اظهارات متهم به استحضار می‌رساند، در تحقیقاتی که از نام‌برده به عمل آمد، استنباط گردید که در عقیده و چاپ کتب و جزوات خود سوء نیت داشته است و در پوشش مبارزه با کهنه پرستی و مذهب ارتجاعی و به وجود آوردن یک انقلاب مذهبی افکار جوانان را منحرف کرده و با انتشار نوشته‌های خود که با شیوه خاصی تهیه نموده و با نفوذ کلامش از خود بتی برای افراد منحرف ساخته و عده‌ای را به منظور فعالیت به نفع گروه خرابکار مجاهدین آماده کرده است و در پوشش نهضت نوین اسلامی در جهت پیشبرد مقاصد خرابکارانه گروه مزبور اقدام نموده است. بنابراین فعالیت مشارالیه به نفع گروه مجاهدین خلق ایران محرز و مسلم می‌باشد. اینک که پرونده امر تکمیل گردیده است، در صورت تصویب جهت اقدامات قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد». اما ما در متن اسناد می‌بینیم شریعتی هیچ کدام از اتهامات را قبول نکرد و مدعی بود که کارهایش قانونی بود و به هیچ وجه سیاسی نبوده و کار فکری می‌کرده است. اما نظریه‌ای که ساواک داده این است که شریعتی در این پوشش جوان‌ها را تحریک و منحرف نموده است.

در صفحه ۲۶۴ سندی است که می‌گوید کتاب‌های شریعتی هر سه روز یک بار تجدید چاپ می‌شود. این واقعاً شگفت‌انگیز است. در جامعه کنونی خودمان به جز برخی کتاب‌های بسیار معدود، اگر کتابی هر چهار یا پنج سال یک بار تجدید چاپ شود، مؤلفش باید خیلی خوشحال بشود. اما در این اسناد آمده است کتب شریعتی هر سه روز یک بار تجدید چاپ شده و فروش آن‌ها به حدی است که چاپخانه نمی‌تواند جواب‌گوی نیاز خریداران و مخاطبان باشد (این نظریه شنبه است). نظر یکشنبه هم این است که: «چاپ و توزیع کتاب‌های شریعتی اگر چه غیر مضره و با اجازه وزارت فرهنگ و هنر باشد، از نظر گرایش بیش‌تر افراد ناراضی به افکار وی به مصلحت نمی‌باشد». البته باز هم در سند صفحه ۲۶۵ می‌بینیم که بعد از این تاریخ نیز مجوز کتاب مسئولیت شیعه بودن داده شده است. هر چند بعدها در همین مجموعه اسناد خواهیم دید که ساواک به مسئولان بررسی کتاب‌ها که مجوز برای انتشار آن‌ها می‌دهند، به شدت حمله می‌کند که: «شما کتاب‌های نویسنده‌ها را نمی‌خوانید فقط یک صفحه اولش را می‌بینید و مجوز می‌دهید». گویا فقط برای گرفتن حقوق سر ماه کار می‌کرده‌اند!.

بازجویی سوم

از صفحه ۲۶۶ به بعد بازجویی سوم شریعتی آمده است که پیش‌تر هم گفتیم چهل روز با بازجویی قبلی فاصله دارد. این بازجویی یک بازجویی خاص و کلاسیک است و این از خط برخورد بازجو به خوبی درک می‌شود. در ابتدا فقط سؤال‌های بازجویی را بی‌آن که به پاسخ‌های شریعتی اشاره کنیم، خواهیم آورد تا به خوبی روشن شود بازجوها در پی چه نتایجی بوده‌اند. سؤال اول می‌گوید: «توضیح دهید هنگام مراجعت به ایران به دستور چه افرادی قصد به وجود آوردن یک انقلاب اسلامی داشتید و انگیزه شما در این کار چه بوده است؟»، خلاصه این می‌شود که هنگام ورود به ایران مأمور چه کسانی بوده‌ای. در مطلب بعدی که البته صورت سؤال ندارد می‌گوید: «مطالبی که در فوق نوشته‌اید جوابگوی سئوالات نیست، مجدداً سؤال بالا را مطالعه و جواب صریح بدهید». یعنی جواب

قبلی بی ربط بوده است دوباره جواب بده! در سؤال بعدی می پرسد: «از چه راهی می خواستی، انقلاب اسلامی در ایران به وجود بیاورید». دقت کنید لحن بازجو بین لحن مؤدبانه و لحن عصبانی در نوسان است و با زور می خواهد مؤدب بماند. اول سؤال فعل مفرد و در وسط فعل جمع و مؤدبانه می شود. بعد می پرسد: «چگونه این فکر در مغز شما راه یافت، آیا در ایران کسانی در این زمینه با شما همفکری و یا همکاری نموده اند یا خیر. چگونگی را مشروحاً بیان کنید». این سؤال ها همه با هم ربط دارند اما همان گونه که خواهیم دید جواب ها بی ربط اند. نکته قابل ذکر این است که یا این سؤال ها را از اول به بازجو داده و گفته اند این چند سؤال را بپرس یا این که یک ذهن کاملاً امنیتی که به دنبال یک پروژه توطئه داخلی و جهانی است این پرسش ها را به دنبال هم پرسیده است.

پرسش بعدی این است که: «آیا در این زمینه کسانی با شما همفکری و یا همکاری داشته اند و آیا در سال های اخیر - یعنی در سال ۴۸ به بعد - افرادی با شما در زمینه روشن کردن افکار جوانان صحبت کرده اند یا نه؟» خط سیر بازجویی یافتن هم تیمی های شریعتی و مهره های پشت پرده است که به شریعتی خط داده اند! سؤال بعدی این است که: «نامه شما به فرزند خود چگونه تکثیر شده و متن آن در چه زمینه ای بوده است؟» در سؤال بعدی می پرسد: «مشخصات جعفری را بنویسید و بفرمایید دانشجوی کدام یک از دانشگاه ها می باشد؟» سؤال بعد باز درباره جعفری است و می پرسد: «آیا افراد دیگری مانند جعفری چه در تهران و چه در مشهد به شما مراجعه کرده اند، با شما بحث و گفت و گو داشته اند یا خیر. در صورت مثبت آنان را معرفی کنید». در سؤال بعد می پرسد: «در حسینه ارشاد چه نوع کلاس هایی دایر کردی و در این کلاس ها چه مسائلی مطرح می شد و افراد شرکت کننده از چه طبقه ای بودند، شرایط ورود به کلاس ها چه بود، چگونگی را مشروحاً بیان کنید». سؤال بعد این است که: «شما در تمام مدتی که در حسینه ارشاد سخنرانی می کرد "ی" و یا در کلاس ها تدریس می نمود "ید"، حتی برای یک بار از شاه دوستی و وطن پرستی برای حاضرین در جلسه صحبت کرد "ی" و یا پیشرفت های مملکت را برای آنان بازگو نمود "ید" و توضیح دادید که برخلاف مصالح کشور نباید فعالیت کرد؟» سؤال بعدی این است: «در عمل مشاهده شده سخنرانی های شما و طرز نوشته های شما تماماً تحریک کننده بوده و یک نوع طغیان در حاضرین به وجود می آورده است، کما این که در اثر سخنرانی های شما بود که جریان تظاهرات حسینه ارشاد به وجود آمد و در نتیجه به پلیس و ماشین پلیس حمله کردند. لازم است توضیح دهید، انگیزه شما از به وجود آوردن این اوضاع و انحراف افکار جوانان چه بوده است؟» این ها سؤال های سومین جلسه بازجویی است. سؤال های چهارمین جلسه بدین قرار است: «آقای شریعتی هویت شما محرز است با توجه به این که اعلامیه های گروه های خرابکار توسط شاگردان شما در حسینه ارشاد پخش می گردید، چرا در سر کلاس این موضوع را تذکر نمی دهید و چرا به شاگردان تفهیم نمی کردی که این گونه اعمال خلاف مصالح کشور است؟ [بازجو آرام آرام پذیرفته است که گویی خود شریعتی دخالت زیادی نداشته است. یعنی این گونه نیست که شریعتی مأموریت یا طرح و برنامه و توطئه ای داشته است، برای همین بازجو می گوید چرا شاگردان را کنترل نمی کردی و ادامه می دهد] و بیگانگان یا افراد خرابکار برداشت سوء می کنند چرا شاگردان شما تماماً انقلابی شده اند؟ لازم است به این سؤالات مشروحاً توضیح دهید. باز تکرار می کنم چرا یک بار از وطن پرستی صحبت نکردی؟» سؤال دیگر در این بازجویی این

است: «اصولاً اعتراف دارید که سخنانی‌ها و متن کتب و جزوات شما انقلابی و تحریک‌آمیز بوده است و آیا اعتراف دارید که جوانان با مطالعه جزوات شما به هیجان آمده است به کارهای خلاف مصالح کشور زده‌اند، شما که می‌خواستی یک تز جدید تحت عنوان انقلاب اسلامی و مذهبی در کشور پیاده کنید، آیا برای اجرای منظور خود اوضاع و احوال فعلی مملکت را در نظر گرفته بودید؟ آیا اعتراف دارید که در این جریان تند رفتید و همین شتاب‌زدگی شما باعث انحراف فکری جوانان شده است؟» بعضی از سؤالات دیگر این بازجویی را در طول بحث و هنگامی که به آن‌ها رسیدیم خواهیم آورد. سیر سؤالات نشان می‌دهد بازجوها کلاً از ادعاهای اولیه و سؤطن نسبت به شریعتی یک مرحله پایین آمده‌اند. یعنی از این مرحله که از او می‌پرسیدند می‌خواستی اوضاع مملکت را بر هم بریزی به این مرحله رسیده‌اند که مقداری تند رفته‌ای. در ادامه، در سؤال بعد دوباره بازجو می‌گوید: «جواب سؤالات بالا داده نشده است. مجدداً مطالعه کنید و به طور خلاصه پاسخ دهید». به عبارت دیگر می‌گوید این حرف‌هایی را که نوشتی ربطی به سؤال ندارد. بعد در سؤال آخر می‌پرسد: «آیا کسانی شما را تهدید کردند که به نفع آن‌ها در جهت پیشبرد مقاصد خرابکارانه آنان فعالیت کنید». این نشان می‌دهد بازجو مستأصل شده است و می‌پرسد تو که می‌گویی من مأموریت نداشته و کاری هم نمی‌خواستم انجام دهم، پس شاید کسی تو را ترسانده یا تهدید کرده است!

حال متن بازجویی‌ها و سیری را که در آن‌ها طی شده به همراه پیش فرض‌های مأموری که این بازجویی را انجام داده است، بررسی می‌کنیم. نظر اولیه بازجو این است که تو هنگام ورود به ایران مأموریت داشتی و می‌خواستی انقلاب اسلامی کنی؟ شریعتی می‌گوید: «بله می‌خواستم انقلاب فکری کنم». بعد از آن شریعتی حرف‌هایی را تکرار می‌کند که همیشه می‌گفته است. از جمله این که: «من می‌خواستم کار فرهنگی بکنم. عناصر ناجور آمدند شعار دادند و...». اما دیدیم در اواخر بازجویی‌ها بازجو می‌گوید: «شما مقداری تحریک‌آمیز حرف زدی و تند رفتی». در واقع در آخر بازجویی به این جا رسیده است که او خودش نظر و قصد خاصی نداشته است، پس آیا کسی او را تهدید نکرده است که از این کارها بکند و از این نوع حرف‌ها بزند؟ این سیری است که شریعتی بازجو را از توطئه و مأموریت داشتن تا این جا که کسی تو را تهدید نکرده بود از این کارها بکنی؟ می‌آورد. به هر حال در بازجویی سوم و در صفحه ۲۶۶ او می‌گوید: «من قبل از این که به فرانسه بروم ایمانم را به کار سیاسی، مبارزه مخفی و تشکیلات حزبی و غیره به کلی از دست داده بودم و همچنان که همیشه تکرار کرده و گفته و نوشته‌ام، وظیفه و مسئولیت روشنفکر را کار فکری می‌دانستم نه کار عملی و سیاسی... در خارج از کشور، همه می‌گفتند این تز تو سازشکارانه و به نفع حکومت است». بعد سعی می‌کند مرتب جرمش را کاهش دهد و بگوید ما خطری برای حکومت نداشتیم و همه هم ما را سازشکار می‌دانستند. بر این اساس می‌گوید: «حتی از طرف جمعی به خیانت و محافظه‌کاری و این که می‌خواهد در ایران صاحب اسم و مقامی گردد متهم شدم» (صفحه ۲۶۷). بعد در صفحه ۲۶۹ دوباره همان تز را تکرار می‌کند که: «وضع مملکت عوض شده است و من اطمینان داشتم که کارم مورد تأیید وضع موجود یعنی دستگاه است... حتی افراد سیاسی اکثراً به من به صورت مخالفت و با سوءظن نگاه می‌کردند و مرا تنها گذاشته و مخالفت با مرا آغاز می‌کردند». بعد آن شیطنت و زیرکی

را که به نظر می‌رسد از اواخر این بازجویی شروع می‌شود را آغاز می‌کند. در صفحه ۲۷۰ می‌گوید: «متأسفانه پس از تعطیل ارشاد و سوء استفاده عده‌ای از عناصری که همیشه کار ما را تخدیر و انحراف و سازشکاری می‌نامیدند از محل ارشاد از برداشت‌های انحرافی، نظر مقامات مشروب شد که امیدوارم رفع شود و برای رفع این سوء تفاهم شخصاً با سازمان امنیت آقای دکتر ثابتی تماس گرفتم [این تماس در واقع همان معرفی کردن خودش است]، مسائل را طرح نمودم و امیدوارم در این راه کوشش به نفع مملکت شود تا از این پس وسیله‌ای برای سوء استفاده تبلیغاتی عناصری به وجود نیاید». اما بازجو هم به او گوشزد می‌کند که این‌هایی که نوشته‌ای اصلاً جوابگوی سؤال من نیست. من پرسیده‌ام از اول زندگی‌ات تا حالا چه کار کردی و می‌گویم برای این به ایران آمده‌ای که می‌خواستی انقلاب اسلامی بکنی اما تو حرف‌های دیگری می‌زنی، پس دوباره از اول بنویس. حالا جواب شریعتی چیست؟ شریعتی می‌گوید: «البته باید تصدیق بفرمایید که خاطره و حافظه من که اکنون از چهل سال می‌گذرم از حرف‌ها و یا احیاناً ملاقات‌های ۱۴ □ ۱۳ سال پیش که ۲۰ و چند سال بیش نداشتم مشکل است [حافظه‌ام یاری نمی‌کند تا همه این‌ها را از آن موقع تا حالا برایتان بنویسم. [خاطره‌ای یادم افتاد که می‌گویم در فرانسه شخصی را ملاقات کردم] این فرد یکی از افراد شناخته شده کنفدراسیون است] که به من گفت تو بیا کاری کن تا بین مارکسیست‌ها و جبهه ملی در کنفدراسیون وحدتی ایجاد بشود. تو یک شخصیت علمی هستی. [باز این جا سواد و معلوماتش را به رخ ساواک می‌کشد] پس بیا و این کار را انجام بده و من به او گفتم اگر بخواهم کاری بکنم، حتماً کاری می‌کنم که بین جبهه ملی و حزب توده ائتلاف پیش نیاید. او هم با من قهر کرد و هر موقع مرا در رستوران می‌دید با من حرف نمی‌زد». شریعتی این خاطره را در پاسخ به سؤالی که از دوره کودکی تا حالا چه فعالیتی انجام داده‌ای، می‌آورد! و در ادامه می‌گوید: «بعداً هم که عده‌ای مرا به جبهه ملی دعوت کردند، گفتم من طرفداری دکتر مصدق را که رئیس دولت بود می‌فهمم، اما پس از او جبهه‌ای را که براساس طرفداری از وی به عنوان یک راه‌حل یا کسب مکتب فکری نمی‌فهمم و با رهبران آن اساساً از نظر فکری همگام نیستم و اساساً هم به دنبال این هستم که خلاء فکری و ایدئولوژی را در نسل جوان براساس تز بازگشت به خویش پر کنم». بعد می‌گوید: «این که فقط به دنبال یک هدف سیاسی باشیم فایده‌ای ندارد و کار سیاسی - فکری در شرایط کنونی مفید نیست و باید کار فرهنگی کرد. بازجو می‌پرسد تو می‌خواستی انقلاب اسلامی به وجود بیاوری و شریعتی در پاسخ می‌گوید بله من می‌خواستم یک انقلاب فکری به وجود بیاورم، چرا که ایران به سمت بورژوازی ملی - صنعتی می‌رود [و از این قسم حرف‌های دهن پرکن جامعه‌شناسی] و نو می‌شود و اعلیحضرت هم گفته‌اند که «پشتوانه معنوی تحول اجتماعی، اسلام نخستین است منتهی آن اسلامی که هزار و چهارصد سال پیش حضرت محمد آورده است نه آن چه را بعدها به آن افزوده و برای خود دکان کرده‌اند». ما نمی‌دانیم این جمله را او از کجا گرفته است. در مجموعه بازجویی‌ها چند بار این جمله را تکرار کرده است و در واقع بازگشت به صدر اسلام را از زبان شاه طرح و اضافه می‌کند، شاه این حرف را زده است و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم. جالب آن که وقتی یکی از دانشجویان را به سلول شریعتی می‌برند، او هم وقتی که از سلول شریعتی بیرون می‌آید، در بازجویی‌اش همین جمله را نقل می‌کند! به هر حال در ادامه بازجو می‌پرسد: «در سال‌های اخیر چه کسانی با شما همکاری

می کردند؟» شریعتی دوباره پاسخ‌های بی‌ربط ارائه می‌دهد و می‌گوید با حبیب یغمایی، دکتر محقق، دکتر شهیدی و... فعالیت می‌کردیم. بعد به آقای باهنر، رفسنجانی، مطهری، نوری، خزعلی و... اشاره می‌کند و می‌گوید: «این‌ها از حسینیه ارشاد کنار رفتند.» در ادامه می‌گوید: «بعضی‌ها فکر می‌کنند بزرگ‌ترین صدمه‌ای که من الان می‌زنم حمله به روحانیون است.» این یکی از جاهایی است که شریعتی در واقع می‌خواهد به نوعی نان مخالفتش را بخورد، همان گونه که درباره مخالفت با حزب توده همین مانور را می‌داد. در این جا در رابطه با مخالفت با روحانیون هم همان خط برخورد را دارد، و در واقع می‌گوید: «در شرایط کنونی همه می‌خواهند به سمت سیاست بروند و من همه را از سیاست دور می‌کنم. من مقابل روحانیت به عنوان ارتجاع مذهبی و حامی فئودالیسم قرار دارم و بسیاری معتقد بودند، من مانع نزدیک شدن روشنفکران اسلامی با روحانیون مخالف شده‌ام و شما هم که بر علیه فئودالیسم هستید، پس کار ما مخالفتی با شما ندارد! شریعتی در این جا به نوعی ساواک را درگیر این مسئله می‌کند که آن‌ها پرونده‌ها و فایل‌هایی که برای مخالفین باز کرده‌اند و از روحانیون با عناوین مبارزان مسلح، روحانیون سیاسی و... نام می‌برند، او هم تقریباً با همه این‌ها درگیر شده است و فعالیت او به نفع حکومت است. (در حالی که ما می‌دانیم در واقعیت امر، برخورد شریعتی این گونه نیست، او نه علیه مبارزان و نه روحانیون سیاسی حرفی زده و عملی انجام داده است بلکه علیه سنت متحجر جامعه حرکت کرده است.) باز تکرار می‌کند که: «من به یک فکر علمی و منطقی اسلامی رسیده‌ام» و در صفحات بعد دوباره روی همان خط مشی احتمال باز شدن ارشاد می‌رود! و در صفحات ۲۷۵ و ۲۷۶ به طرز زیرکانه‌ای دوباره حرف‌هایی را می‌زند که نتیجه آن این است که باز شدن حسینیه ارشاد به نفع شماست. این در حالی است که او در سخنرانی حسینیه ارشاد گفته است اگر حسینیه را ببندید هر دلی یک حسینیه خواهد شد، هر خانه‌ای یک حسینیه خواهد شد. در واقع شعارهایش را قبلاً داده است و موضعش معلوم است. مأمورین ساواک در آن زمان درگیر مسائل دیگری بودند و حوزه خاصی از بخش امنیتی کشور به این مسائل می‌پرداخت و به تعبیر جالب دوستی "شریعتی در حال تعریف شدن بود". اکنون شریعتی برای ما تعریف شده و کامل است، یعنی مدلی از شریعتی در ذهن ما وجود دارد که همه ابعادش روشن است، اما برای ساواک هنوز این مدل روشن نیست؛ برای ساواک جایی به نام حسینیه ارشاد وجود دارد که شریعتی در آن جا سخنرانی مذهبی کرده است و بعضی‌ها از این سخنرانی‌ها استفاده کرده‌اند. ساواک با دید بدبینانه‌ای معتقد است شریعتی در این کار تعمد داشته، اما شریعتی می‌گوید اصلاً تعمد نداشته است و کارش هم به نفع آن‌هاست، کار فرهنگی می‌کند و به بچه‌ها می‌گوید کار سیاسی نکنید، جذب روحانیون نشوید، جذب گروه‌های مسلح نشوید و... و این حرف‌هایش به نفع آن‌هاست پس آن‌ها باید اجازه دهند حسینیه ارشاد مجدد باز شود!

در ادامه باز جو به نامه‌ای که شریعتی برای احسان نوشته و این نامه به دست ساواک افتاده بود، اشاره می‌کند و از شریعتی توضیح می‌خواهد. در این نامه شریعتی می‌گوید: «اگر می‌خواهی به دست هیچ دیکتاتوری گرفتار نشوی، بخوان و بخوان و بخوان.» شریعتی می‌گوید من به بچه‌ام همیشه می‌گویم درس بخواند و فکر پیشرفت تحصیلی‌اش باشد، من به فکر کار رسمی و قانونی بودم و اکنون در همین راه هم شکست خورده‌ام. به نظر می‌رسد این جا یکی از زیرکانه‌ترین جاهایی است که شریعتی حرف زده است. در واقع او می‌گوید با بستن ارشاد راه من شکست

خورده، پس جوان‌ها جذب مبارزه مسلحانه خواهند شد!» چون با مانع شدن از کار به وسیله مسئولین این ممکن بود وسیله سوءاستفاده شود که دیدی در ایران کار تحقیق و تدریس کتاب و سخنرانی فایده ندارد و تا هر وقت به نفع دستگاه باشد اجازه می‌دهند و هر وقت خواستند جلوگیری می‌کنند و این مسئله را حتی برای فرزند من هم مطرح سازند که پس باید کار عملی کرد و پنهانی و غیره... من در آن نامه اثبات کرده‌ام که علی‌رغم سرنوشت فعلی من که موقتی است، باز هم معتقدم باید روشنفکر بر کار فکری علنی تکیه کند و از هر کار دیگری پرهیزد». در این جا شریعتی نامه را وارونه تفسیر می‌کند و می‌گوید، من در آن نامه گفته‌ام که کار مخفی نکن و وقتی گفته‌ام بخوان، در واقع توصیه نموده‌ام که فرزندم درس بخواند! در این جا شریعتی درصدد القای این مطلب به ساواک است که در حال حاضر با بستن ارشاد گویی که راه من به بن‌بست رسیده است و موجب آن هم شما هستید و این عمل خود حرف آن‌هایی را که می‌گفتند این راه جواب و نتیجه نمی‌دهد، به کرسی نشانده است. برای توجیه نامه نیز می‌گوید شما حسینی را بسته‌اید و عده‌ای آمده‌اند بچه مرا منحرف کنند که باید کار مخفی و غیرعلنی کرد. من هم آن نامه را نوشته و در آن جا گفته‌ام در همین شرایط، که البته موقتی است، روشنفکر باید همچنان کار علنی بکند. به همین خاطر نوشته‌ام که اگر می‌خواهی گرفتار استبداد و استعمار فکری نشوی بخوان. این در حالی است که در متن نامه اصلاً کلمه استبداد و استعمار فکری وجود ندارد و از کلمه دیکتاتوری استفاده شده که به هیچ شکلی نمی‌توان آن را توجیه کرد! اما تعبیر استبداد و استعمار فکری را می‌توان به گونه‌ای توجیه نمود. در این جا باز با تأکید بر موقتی بودن می‌خواهد راه خود را باز کند و بگوید در آینده قرار است حسینی ارشاد باز شود! در ادامه نیز می‌افزاید: «متأسفانه از بچگی فرزندم، شخصی سوء استفاده می‌کند و با او در راه مدرسه به منزل تماس می‌گیرد که من شاگرد پدرت هستم و بیوگرافی او را می‌نویسم. این نامه را به من بده تا از آن در بیوگرافی‌اش استفاده کنم. من هم موقعی که موضوع را فهمیدم، بچه‌ام را خیلی سرزنش کردم!» بعد می‌گوید وقتی به خانه رفته است پرس و جوی زیادی کرده و فهمیده نام این شخص جعفری است و اصلاً مشهودی هم نیست. بعد چیزهایی می‌گوید و به اصطلاح بازجو را دنبال نخود سیاه می‌فرستد! مثل این که در ایامی که در مشهد استاد بوده با او آشنایی نداشته. (یعنی نمی‌شناسدش) او در مدت دو سالی که در تهران مقیم بوده به مشهد آمده است. حالا تحقیق کنید و اگر این مسئله روشن شود، بسیار متشکر می‌شود! در ادامه بازجو می‌گوید مشخصات جعفری را بنویس و بگو دانشجوی کدام دانشگاه است. شریعتی در پاسخ می‌گوید: «تا آن جا که تحقیق کردم نامش جعفری است، قدی کوتاه دارد و رنگش بور است و اهل مشهد نیست... چنین به یاد می‌آید که می‌گفتند اهل همدان بوده است (احتمالاً اگر حافظه‌ام دست باشد)». می‌بینیم که او در این جا برخی آدرس‌ها و کدهای بی‌ربط می‌دهد. در حالی که این نامه را خودش یا پدرش برای چاپ شدن داده بودند. در ادامه می‌گوید: «یک بار صبح خواب بودم، گفتند کسی آمده تو را ملاقات کند. گفتم کیست گفتند جعفری. گفتم این کیست و چه کاره است. گفتند ما او را نمی‌شناسیم. من از پشت در حیاط نگاه کردم. دم در او را با لباس‌های زرد به خصوصی دیدم و تپیی که برایم عجیب بود. گفتم من خوابم و حوصله ملاقات ندارم و او را نپذیرفته و خانواده هم که از او سخت بدش می‌آمد و می‌گفت من از او می‌ترسم او را با بی‌حرمتی جواب داد و رفت!» در ادامه بازجو می‌پرسد شما چه کلاس‌هایی دایر

می‌کردید. شریعتی می‌گوید می‌خواهیم یک مدرسه عالی دانشگاهی اسلامی ایجاد و تبلیغات عمومی کنیم. جامعه‌شناسی مذهبی درس بدهیم و به جای حرف‌های سطحی و تبلیغاتی حرف‌های جدی و عمیق بزنیم، مارکسیسم را نقد کنیم و تأکید می‌کند که در درس ۲۵ و ۲۶ مارکس را نقد کرده و عقده‌های روانی‌اش را در طول زندگی توضیح داده است! در این جا برخوردش در نقد مارکس شبیه نقدهای بازاری است که علیه مارکس می‌نوشتند و مثلاً می‌گفتند او یهودی‌زاده است و... در حالی که اگر کسی بحث شریعتی را در اسلام‌شناسی بخواند، می‌فهمد که اصلاً سبک سیاقش این گونه نیست. ولی او در این جا سطح بحثش را در حد تحلیل عقده‌های روانی مارکس تقلیل می‌دهد. بعد از این بازجو سؤال می‌کند چرا یک بار از شاه دوستی و وطن‌پرستی حرف نزدی؟ این سؤال خیلی مهم است چون اضطراب و دغدغه‌ای در ذهن شریعتی وجود دارد که از او بخواهند مانند براهنی مصاحبه کند و این یکی از مهم‌ترین چالش‌ها و پارادوکس‌های جدی برخورد سناریویی شریعتی است. این مهم‌ترین خطری بود که بر سر راه این سناریو وجود داشت. حالا ببینیم شریعتی با این خطر چگونه مواجه می‌شود. به نظر می‌رسد در فاصله چهل روزه میان دوبازجویی شریعتی روی این مسئله زیاد فکر کرده است. به شکلی که می‌بینیم بعد از این چهل روز در بازجویی‌هایش خط کاملاً مدون و مشخصی را در این زمینه پیش می‌برد. هر کس را هم که به سلولش می‌آورند، او هم بعدها همین حرف‌ها را تحویل ساواک می‌دهد. این امر نشان از طراحی شدن پاسخ‌ها دارد و به این شکل نیست که پاسخ‌ها همان موقع به یادش بیاید و همان موقع جواب‌ها را بنویسد. باید این نکته را در نظر داشت که مهم‌ترین زیان این سناریو این است که بگویند حال که این حرف‌ها را می‌زنی، اگر راست می‌گویی باید چیزی به نفع حکومت یا به نفع شاه بنویسی یا آن که در مصاحبه تلویزیونی شرکت کنی و شاگردهایت را نصیحت کنی که از این کارها نکنند. این مسئله کل سناریوی او را به هم می‌ریزد. در این جا یا باید بگویند همه این‌ها از اول سناریو بوده و شما را فریب داده‌ام، یا باید به گونه‌ای این خطر را از سر گذرانده و از این "تند پیچ" هم بگذرد. این امر یکی از تند پیچ‌هایی است که در تمام بازجویی‌هایی که با این سبک انجام می‌شود، وجود دارد. چرا که سناریو دو طرف دارد و یک طرفه نیست و ممکن است در این بازی طرف دوم کل سناریو را به بن‌بست بکشانند. در این جا می‌توان ردپای پررنگ خط برخورد شریعتی را دید و محصول آن را در بازجویی‌های بعدی نیز مشاهده کرد. همان گونه که گفتیم سؤال این است چرا یک بار در سر کلاس‌ها از شاه دوستی و وطن‌پرستی حرف نزدی و پیشرفت‌های مملکت را نگفتی. این درست است که می‌گویی مملکت نوسازی می‌شود، اما چرا از پیشرفت‌ها چیزی نگفتی. شریعتی می‌گوید: «درس من در آن جا تاریخ ادیان بود و سپس جامعه‌شناسی اسلامی که به عنوان یک درس دانشگاهی تدریس می‌کردم و کوشش داشتم... لحن درس جنبه سیاسی نگیرد و از هرگونه انتقاد، کنایه‌های معمولی منبرها و نیز طرح مسائل مملکتی روز دور باشم و خدمت را به مصالح مملکت و وضع جامعه و وطنم از طریق فکری و اعتقادی به گونه‌ای انجام دهم که دانشجو مرا به عنوان یک معلم و عالم بی‌طرف و ناوابسته به هیچ جناح سیاسی بشناسد» (صفحات ۲۸۲ و ۲۸۳). این خط برخورد سنگر محکمی است که شریعتی بعدها نیز در پشت آن می‌ایستد و می‌گوید اگر من مصاحبه کنم خواهند گفت او فردی دولتی است و دیگر حرف‌های من خریدار نخواهد داشت. شریعتی در پاسخ این سؤال می‌گوید

اگر بخواهم حرفی بزنم که دانشجویها بپذیرند، باید مرا فردی مستقل بشناسند. اگر به نفع هر طرف حرف سیاسی بزنم، دانشجوی خواهد گفت این فرد هم سیاسی است و به جناحی وابسته است. در ادامه این مسئله را به طور مبسوط توضیح می‌دهد که نباید کار علمی و فکری خود را به سیاست بکشاند و باید مستقل باشد! در صفحات بعد و در پاسخ سؤالات بعدی می‌گوید: «در حادثه تأسف باری که جلوی حسینیہ پیش آمد و عناصر محرکی علیه حکومت شعار دادند، مأمورهای کلانتری هم بودند و این حادثه تأسف بار با طرز عمل کلانتری محل تشدید می‌شد.» او به جای این که بگوید مأموران برای متفرق کردن دانشجویها آمدند، می‌گوید مأموران دانشجویها را دو سه ساعت در حیاط حسینیہ جمع کردند و آنها نیز در این تجمع شعار دادند و در این حادثه مأموران نیز مقصرند و این گونه بخشی از ماجرا را به گردن مأموران می‌اندازد. در ادامه دوباره روی همان خط سیر اصلی می‌رود و می‌گوید: «این عناصر محرک قصدشان این بوده که اولاً از تجمع دانشجویان استفاده تبلیغاتی کنند و ثانیاً آن چه مهم‌تر است با مشوب کردن ذهن مقامات عمداً وضع را به تعطیلی حسینیہ و کار من بکشاند تا با این وسیله زمینه تبلیغاتی به نفع خود و به زیان دستگاه ایجاد کنند و به خصوص این تر خودشان را ثابت کنند که در شرایط کنونی راه اصلی فقط مبارزه سیاسی مخفی است. [در این جا می‌خواهد ساواک را ترسانده و بگوید بستن حسینیہ ارشاد نشان دهنده این است که این راه به بن‌بست رسیده و همه باید کار سیاسی مخفی بکنند.] من تأسف بزرگم این است که آنها از این وضع که پیش آمده سوءاستفاده کنند و ذهن مقامات را به طوری مشوب نمایند که قیافه من به عنوان یک معلم و یک عنصر علمی و فکری که سال‌ها کوشیده است تا نسل جوان را از سیاست به فکر بکشاند، در اذهان عوض کند.» اما شریعتی آرام آرام از جایگاه متهم به سمت جایگاه بازجو می‌رود و از آنها بازجویی می‌کند و در ادامه می‌گوید: «اگر اوقاف تصمیم بگیرد که این فعالیت‌ها دوباره آغاز بشود، بسیار خوب خواهد بود و آن نقاط تحریک هم خشک می‌شود.» شریعتی در این جا به جای بازجویی منفعلانه و مدافعانه، بازجویی تهاجمی پس می‌دهد. یعنی بازجو را به سمتی که خودش تمایل دارد می‌کشانند و می‌گوید اگر حسینیہ باز باشد آن نقاط تحریک خشک شده و جوان‌ها دیگر تحریک نمی‌شوند!

بازجویی چهارم

بازجویی چهارم از صفحه ۲۸۷ تا صفحه ۳۰۴ کتاب آمده است. سؤال‌هایش را قبلاً ذکر کردیم. در سؤال اول بازجو می‌پرسد چرا به شاگردها تفهیم نمی‌کردی که برداشت‌های انقلابی نکنند؟ و در آخر همین سؤال می‌گوید: «تکرار می‌کنم، چرا یک بار از وطن‌پرستی صحبت نکردی؟» شریعتی پاسخ می‌دهد: «باز هم تکرار می‌کنم، کسانی که یکی دو بار در سر جلسه من اعلامیه پخش کردند، به من و حسینیہ بدبین بودند. ما اعلامیه‌ها را جمع کرده و به شما دادیم. من این کار را توطئه‌ای روشن برای خراب کردن من و تعطیل حسینیہ ارشاد می‌دانستم.» شریعتی در این جا به اصطلاح توپ را به زمین حریف می‌اندازد. به عبارت دیگر بازجو می‌گوید، این‌ها در اثر سخنرانی تو تحریک شده و اعلامیه پخش می‌کنند، اما شریعتی می‌گوید، این‌ها اصلاً پخش اعلامیه‌ها را برای مختل نمودن کار من انجام می‌دهند! در واقع او در این جا بسیار تهاجمی و طلبکارانه برخورد می‌کند و می‌گوید

این کارها به دلیل دشمنی ریشه‌دار با طرز کار او بود. در ادامه می‌افزاید: «در آغاز سخنرانی تکرار می‌کردم که دانشجویان اگر به کلاس من علاقه‌مندید، اگر می‌خواهید که این برنامه در این جا باشد، اگر به این طرز کار من اعتقاد دارید و اگر نمی‌خواهید کاری کنید که این جا نباشد، خودتان مسئولیت حفظ این جا و جلوگیری از تحریکات را بگیرید.» در ادامه می‌گوید: «اما توطئه به صورت مخفی ادامه یافت و تمام تلاش این عناصر این بود که کار مرا که در جهت خلاف تبلیغات آن‌ها پیشرفت زیادی کرد و هم مورد تأیید دستگاه بود و هم در میان نسل جوان ایمان و امید تازه ایجاد کرده بود و ضمناً این امکانات نسبت به شرایط مملکت خوش‌بینی در آن‌ها ایجاد می‌کرد نابود کنند.» [یعنی سخنرانی‌های من باعث می‌شد، جوان‌ها به شرایط مملکت خوش‌بین بشوند و این‌ها می‌خواستند جوانان را بدبین کنند!] و در ادامه می‌گوید: «... با تعطیلی کار من در میان طرفدارانم تحریکات کنند و از یأس آنان سوءاستفاده نمایند... امیدوارم با حسن نیت متقابل کاری مؤثر انجام شود.» به این ترتیب می‌بینیم که شریعتی اظهار می‌کند شما کاری کنید که این افراد از یأس جوان‌ها به خاطر بستن حسینیه ارشاد سوءاستفاده نکنند. به عبارت روشن‌تر حسینیه ارشاد را باز کنید! بعد در ادامه در برابر این مسئله که حرف‌های تو انقلابی است و گروه‌های خرابکار از حرف‌های تو استفاده می‌کنند، می‌گوید این‌ها از قرآن و نهج‌البلاغه و تاریخ اسلام هم حرف‌های دلخواه خودشان را برداشت می‌کنند، پس طبیعی است که از حرف‌های من نیز برداشت‌های دلخواه خودشان را کرده باشند. بعد در ادامه چون این سؤال تکرار می‌شود، شریعتی می‌گوید: «این‌ها از قرآن و نهج‌البلاغه هم نارنجک درمی‌آورند و معلوم است که از حرف‌های من هم استفاده‌های خودشان را خواهند نمود.» یعنی برداشت این‌ها ربطی به من ندارد. من ایمان تازه‌ای به هزاران جوانی دارم که در آستانه سقوط اخلاقی - سیاسی بودند و احتمال بسیار می‌رفت که در وضع فعلی به راه‌های مخفی و مسلحانه کشیده شوند و خوش‌بین شدم که می‌توان این کار را انجام داد. بعد در ادامه می‌گوید باز هم عرض می‌کنم، کاری کنید که این بهره‌برداری‌ها نشود، (یعنی کاری کنید که حسینیه ارشاد باز شود). بعد در ادامه می‌گوید برای مبارزه هم با آخوندیسم که اسلام مرتجعانه عصر فتودالی را نگه‌داشته‌اند و هم با افکار تخریبی که نسل جوان در فرار از آخوندیسم به آن پناه می‌برد ما نیاز به مبارزه فکری قانونی داریم. شما چنین راه حل سومی را در حال حاضر تقویت کنید. بعد می‌گوید وزارت فرهنگ و هنر به همه کتاب‌های من اجازه چاپ می‌داد و شما کاری کنید که سرنوشت من به نفع آن‌ها تمام نشود.» در ادامه می‌کوشد برخی از سخنرانی‌هایش را در دانشگاه‌ها به اسم رؤسای دانشگاه تمام کند!

در کتاب کویر شریعتی اشاره به دهی به نام مؤمن‌آباد می‌کند. در یک سؤال بازجو از این نوشته می‌پرسد و شریعتی می‌گوید اگر بتوان از مطلبی که من نوشته‌ام فیلمی تهیه کرد: «به بهترین شکل ترقی و انقلاب و فروریختن همه نظام‌های اخلاقی و سنتی و حتی طرز فکر کهنه مذهبی را که شاهدیم مجسم می‌کند. [در صورتی که اگر مطلب را بخوانید کاملاً چیز دیگری را بازگو می‌کند] و این است که می‌گویم به طور غیرمستقیم می‌توان بهترین خدمت را به وضع نسل مملکت کرد.» این مطلب را هم این گونه توجیه می‌کند!

بعد در توجیه نمایش‌نامه سربداران می‌گوید «سربداران را ما آماده کردیم اما اجازه اجرا ندادند. اما این نمایش‌نامه یکی از اسناد بسیار افتخارآمیز ملیت و تاریخ ایران است!» گفتمان رسمی حکومت در آن زمان متکی بر

ملیت و تاریخ ایران است. در حالی که شریعتی در سربداران حسن جوری و شیخ خلیفه و... و اساساً مبارزه را تبلیغ می‌کند. اما در این جا می‌گویند این نمایش‌نامه بخشی از تاریخ ملی ایران است که نگذاشتید اجرا بشود، یعنی ما می‌خواستیم افتخارات ملی ایران را نمایش دهیم که شما جلوی آن را گرفتید! در ادامه می‌گویند شبی هم بچه‌ها در سالن پایین کار می‌کردند: «در این شب یکی از افرادی که می‌گفتند خل بوده است در تاریکی و ضمن اجرا دادی می‌زند که یا واقعاً اختلال داشته یا قصد اختلال در اجرای نمایش!» و بعدها فکر کردیم که این نمایش‌نامه را در سالن عمومی نمایش دهیم که بتوان آن را کنترل کرد. بعد می‌گویند یک سری متعصبین مذهبی هم به آن‌ها حمله می‌کردند. در ادامه سؤالاتی درباره نمایشگاه عکس و کتاب می‌شود و در جاهایی مستقیم از حسن آلا‌دپوش و مجتبی آلا‌دپوش سؤال می‌شود. شریعتی می‌گویند اصلاً این‌ها را نمی‌شناسد و نمی‌دانسته که سیاسی هستند و در کار آن نمایشگاه هیچ دخالتی نداشته است. در ادامه بازجو می‌پرسد آیا اعتراف می‌کنی شما تند رفتی و شتاب‌زده عمل کردی و باعث انحراف جوان‌ها شدی؟ و او می‌گوید: «اول این که اعتراف دارم بلکه اصرار دارم که نوشته‌ها و سخنرانی‌های اسلامی من علیه ارتجاع مذهبی موجود که یادگار نظام‌های کهنه و فئودالیت ایران است، می‌باشد.» می‌بینیم در این جا بازجو می‌گویند شما جوان‌ها را علیه حکومت تحریک کردی و شریعتی پاسخ می‌دهد که من اصرار دارم که این‌ها را علیه ارتجاع مذهبی که یادگار نظام‌های کهنه و فئودالیت ایران است فعال نمودم! در ادامه می‌گویند از روزی که به این جا آمده است آن‌ها خبرهایی را به او داده‌اند که نشان می‌دهد عناصری می‌خواستند سوءاستفاده کنند و در ادامه مجدد برای باز کردن ارشاد تلاش می‌کند و می‌گویند عده‌ای که از حرف‌های او سوءاستفاده می‌کنند، کسانی هستند که از قرآن محمد و نهج‌البلاغه علی هم نارنجک درست می‌کنند. به عبارت دیگر در این جا ساواک می‌خواهد بگوید ما پرونده‌های زیادی را در اختیار داریم که مربوط به کسانی است که مبارزه مسلحانه می‌کنند و همه آن‌ها می‌گویند، کتاب‌های تو را خوانده‌اند و شریعتی هم می‌گوید اگر قرار باشد بر اساس سوء استفاده افرادی از کارها و نوشته‌های فردی دیگر، او بازداشت شود پس چون این‌ها از قرآن و نهج‌البلاغه هم سوءاستفاده می‌کنند، باید حضرت محمد و حضرت علی را هم دستگیر کنید! بعد می‌گویند این‌ها از نوشته‌های من که پس و پیش آن را انداخته‌اند، تعبیرهای خود را می‌کنند. وقتی "به قول شما" مارکسیسم را که بر اساس ضدخدایی و مادیگری است، به مذهب وصل کنند، چه کار نمی‌توانند بکنند. در واقع می‌خواهد بگوید، مگر شما لفظ مارکسیسم اسلامی را برای آن‌ها به کار نمی‌برید، اگر آن‌ها دین‌داری و بی‌دینی را با هم جمع کنند، مشخص است که بتوانند از کتاب‌های من هم این حرف‌ها را استنتاج کنند! این مسئله را هم این گونه توجیه کرده و دوباره از بورژوازی ملی و همان جمله شاه درباره اسلام نخستین و انقلاب سخن می‌گویند و این که ما هم همین کارها را انجام می‌دهیم. در آخر می‌گویند امیدوار است آن‌ها کاری کنند کسانی که با او مخالف بودند، دوباره خوشحال شوند و دولت باعث نارضایتی و انحراف هزاران جوانی که آمده‌اند نشود.

بعد بازجو می‌گویند شما شتاب‌زدگی کردید و شریعتی پاسخ می‌دهد شتاب‌زدگی‌هایی کرده که دو علت داشته است، یکی جوانان تشنه این فرهنگ و دیگری عوامل ارتجاعی و ملاحی که وضع خود را در خطر دیدند و سعی می‌کردند کار او را فلج کنند. در ادامه مجدد شیطنتی می‌کند و می‌گویند بعد از تعطیلی حسینیه جناب سرهنگ

افضلی در وزارت علوم و شخص آقای وزیر و آقای دکتر فرهنگ‌مهر رئیس دانشگاه پهلوی مصلحت دانستند که یک برنامه سخنرانی در دانشگاه پهلوی داشته باشد تا علیه تلقینات انحرافی در میان دانشجویان شیراز اقدامی شده باشد. احتمالاً از طرف ساواک فشار می‌آوردند که تو که می‌گویی حرف‌هایت هم سو با ماست بیا و برای جوان‌های شیراز که منحرف شده‌اند سخنرانی کن تا هدایت شوند. خطرناک‌ترین قسمت سناریو جایی است که خواسته مشخصی از شریعتی می‌کنند. شریعتی در دو یا سه جا به این قضیه نزدیک می‌شود یکی از آن‌ها همین سخنرانی در دانشگاه شیراز است و البته می‌بینیم که بسیار زیرکانه این خطرات را از سر می‌گذرانند. شریعتی می‌گوید می‌ترسد ازدحام دانشجویان زیاد شود و از این تجمع و هیجان عناصری سوءاستفاده کنند و موجب ناراحتی شود و نپذیرفته است! نمی‌گوید اصلاً اهل این حرف‌هایی که آن‌ها از او خواسته‌اند بگوید، نیست. بلکه می‌گوید آن‌جا خیلی شلوغ می‌شود و عده‌ای سوءاستفاده می‌کنند! بازجو دوباره به موضوع دیگری پرداخته و می‌پرسد آیا کسانی شما را تهدید کردند که به نفع آن‌ها و در جهت پیشبرد مقاصد خرابکارانه آنان فعالیت کنید؟ می‌گوید کسی او را تهدید نکرد، اما اتهام و دشنام زیاد زده و می‌گویند مأمور است و می‌خواهد جوان‌ها را به کتاب و فیلم مشغول کند و به جای این که جوان‌ها را با روحانیون مبارز هماهنگ کند، علیه روحانیون تحریک کند و او در جواب این‌ها تکرار می‌کند، نه تخدیر می‌کند نه تحریک، تنویر می‌کند. در ادامه بازجو می‌گوید آیا شما اعتراف می‌کنی که از کتاب‌های شما گروه خرابکار مجاهدین خلق استفاده کرده‌اند. شریعتی می‌گوید یقین دارد که امثال این‌ها فقط از بی‌امیدی و نارضایتی و خلاء فکری جوان‌ها استفاده می‌کنند و برای همین هم آن‌ها با کمک ارتجاعیون توانستند حسینه را تعطیل کنند. اگر شما می‌خواهید چنین اتفاقی نیفتد حسینه ارشاد را باز کنید. در واقع می‌خواهد به ساواک بگوید دودلیل باعث بسته شدن حسینه ارشاد شده است، یکی پخش اعلامیه و دیگری فشار آخوندها، این دو دست به دست هم داده‌اند و حسینه را تعطیل کردند. از آن‌جا که ساواک هم روی هر دوی این‌ها موضع مخالف دارد، شما با بستن حسینه در تله این دو افتاده‌اید. پس بهتر است حسینه را باز کنید!

بازجویی پنجم

جلسه پنجم بازجویی در تاریخ ۳۰/۸/۵۲ صورت گرفته و در صفحات ۳۰۵ تا ۳۱۰ کتاب آمده است. بعد از این بازجویی شریعتی تا هنگام آزادی (۱۶ ماه بعد) بازجویی ندارد و این بازجویی آخرین سندی است که از خود شریعتی در این کتاب آمده است. در این جا تنها به یک بخش مهم این بازجویی اشاره می‌کنیم. بازجو در سؤالی نظر شریعتی را درباره مارکسیسم اسلامی می‌پرسد و از شریعتی می‌خواهد نظرش را شرح دهد. شریعتی هم می‌گوید: «طرح این اصطلاح را در جامعه به مصلحت مصالح مملکت نمی‌دانم. اولین بار که در روزنامه خواندم فقط خندیدم و تعجب کردم که چرا چنین چیزی را به صورت خبر درج کرده‌اند. [مارکسیسم اسلامی تعبیری بود که هم ساواک و هم شاه به کار می‌بردند و یکی از چاله‌ها و دام‌هایی بود که می‌توانستند جلوی پای شریعتی ایجاد کنند]. سرهم کردن مارکسیسم و اسلام مثل همان ضرب‌المثل کوسه و ریش پهن است و چنین فکر مجهول و

نچسب قابل طرح نیست و فکر می‌کنم چنان بی‌معنی است که نه یک مارکسیست را می‌فریبد و نه یک مسلمان را». در واقع از اول کل مسئله را نفی می‌کند تا بعد از او نخواهند درباره مارکسیسم اسلامی صحبت کند.

در سؤال بعدی بازجو پرسیده است چرا شما همیشه در نوشته‌های خود کلمه "خلق" را به کار می‌برید با توجه به این که کمونیست‌ها همین را به کار می‌برند. از همین سؤال مشخص می‌شود که بازجو چقدر فرد سطحی و دور از آثار شریعتی بوده است. چرا که از تمام نکاتی که در آثار شریعتی است و می‌توانسته‌اند درباره آن‌ها از شریعتی توضیح بخواهند به این نکته پیش پا افتاده اشاره کرده است. شریعتی می‌گوید اگر کمونیست‌ها این کلمه را در فارسی به کار می‌برند، غلط به کار می‌برند. زیرا خلق به خالق ربط دارد و کمونیست‌ها اساساً منکر خالق و خدا هستند. این کلمه مال ماست و او به عمد این کلمه را به کار می‌برد!

در ادامه دوباره سؤالی درباره جعفری می‌پرسد و شریعتی می‌گوید این فرد بچه صغیر! مرا اغفال کرده. او فردی است قد کوتاه، موی بور پر پشت دارد و خودش را لیسانسیه معرفی می‌کند و فکر می‌کنم دانشگاه مشهد یا مقامات امنیتی مشهد او را بشناسند. لازم به توضیح است آن که سفیدپوست متمایل به سرخ‌گون است و کمی چاق. این آخرین بازجویی شریعتی است و بیش‌تر درباره همین نوع مسائل است و نکته ویژه‌ای ندارد. از این جا به بعد سند مستقیمی از شریعتی در کتاب وجود ندارد و بقیه اسناد نکاتی متفرقه است که درباره شریعتی آمده است.

در صفحه ۳۱۱ درباره چاپ و توزیع کتاب‌های شریعتی استعمال شده و عطارپور رئیس اداره یکم گفته است که کلیه آثار وی تحریک‌آمیز و مضر است.

در سند صفحه ۳۱۵ آمده است که جلوگیری از چاپ کتاب‌های شریعتی به طور شفاهی به مقامات مسئول در وزارت فرهنگ و هنر تفهیم گردید. این سند مشخص می‌کند بخشی از کارهای ساواک به صورت شفاهی صورت گرفته است و احتمال دارد به دلیل همین شفاهی بودن، از بعضی مسائل سندی وجود نداشته باشد.

در ادامه گزارش‌های مختلفی از بسط اجتماعی حرکت شریعتی آمده است، مثلاً فلان کس در سپاه دانش فلان شهرک یا روستا درباره شریعتی حرف زده است و اسنادی از این دست.

اسنادی از هم‌سلول‌ها و شاگردان شریعتی

از صفحه ۳۲۱ تا ۳۳۶ سندی وجود دارد که تقریباً بین اسناد آذر و دی سال ۵۲؛ یعنی بعد از بازجویی‌های شریعتی آمده است. این سند مطلبی است که یک شاگرد و هم‌سلول شریعتی نوشته است. شاید هم ساواک به اصطلاح خواسته است با انداختن یک شاگرد نزد استادش او را ببرد و طرفدار رژیم سازد. بنابراین، این سند از این نظر هم جالب است که بینیم یک هم‌سلول شریعتی وقتی بیرون می‌آید، چگونه برخورد می‌کند. آیا تواب می‌شود، آیا ضعف نشان می‌دهد یا او هم با شریعتی همسان می‌شود و با سناریویی به شیوه شریعتی برخورد می‌کند، سناریویی که ما از بررسی مجموعه اسناد ساواک آن را استنباط کرده‌ایم. از یک منظر دیگر هم قابل تأمل است که وقتی دانشجویی که شاگرد شریعتی است و با او هم‌سلول می‌شود، وقتی در این حالت شریعتی سناریو و خط برخوردش را با او در میان گذاشته و به عبارتی به او بگوید در خارج از سلول این حرف‌ها را بزن؛ در این وضعیت او چه

قضاوت و برخوردی با شریعتی خواهد داشت. با بررسی و دقت در این سند متوجه می‌شویم هم سلول شریعتی که یک دانشجوی رادیکال جوان و فعال آن روز بوده است، ذره‌ای انگیزه و ایمانش در مقابل این درخواست شریعتی خدشه‌دار نمی‌شود و تحلیلش نسبت به شریعتی تغییر نمی‌کند. به عبارت دیگر این دانشجو و شاگرد که نگاهی شاید آرمانی و رمانتیک به شریعتی دارد و دوست دارد شریعتی را همیشه در اوج ببیند، وقتی در برابر این درخواست و خط برخورد شریعتی قرار می‌گیرد و شریعتی تمامی این حرف‌ها را به او می‌گوید؛ ذره‌ای از اعتقاد و ایمان و احترام و آرمانگرایی‌اش نسبت به استادش کم نمی‌شود. این امر قابل توجهی است که شیوه برخورد شریعتی برای دانشجوی رادیکال دهه پنجاهی هیچ خلاف اصول و خلاف ارزش تلقی نمی‌شود. یک سری از جملات این فرد درست جملات شریعتی است و این امر بیانگر این است که شریعتی از او خواسته است تا این حرف را بزند. همان شیطنتها و هوشمندی‌هایی که در بازجویی‌های شریعتی هست، به طرز جالبی در گفته‌های این فرد هم وجود دارد. او اول نوشته‌اش را از جایی شروع کرده است که در اصل دغدغه شریعتی است. سطر اول نامه با اظهار تأسف از بستن ارشاد شروع می‌شود. در ادامه می‌نویسد شریعتی معتقد است این کار دولت به زیانش تمام می‌شود و چندین بار هم به او گفته است که اگر ارشاد تعطیل نمی‌شد، بچه‌ها دنبال این ترقه‌بازی که موجب نابودی استعدادها و نیروهای عظیم جوانی در کاری بیهوده گردید، نمی‌رفتند. می‌گوید از وقتی که او را به سلول شریعتی بردند به این نتایج رسیده است. بخشی از نوشته‌ها حرف‌های خودش است و بخشی هم حرف‌های شریعتی است. در جاهایی نیز کپی حرف‌های شریعتی را با تحلیل خودش تحویل می‌دهد. نام این فرد حسین نژاد است و ای کاش اکنون او را می‌شناختیم و می‌توانستیم او را ببایم. او کسی است که ۲۵ - ۲۰ سال پیش این قضیه و خط برخورد و سناریوی شریعتی را می‌دانسته است، چون هم سلول شریعتی بوده و همین داستان را شریعتی برایش گفته است. او هم همین طور برخورد کرده است. حسین نژاد می‌گوید که احساس می‌کند، بعد از تعطیل حسینه ارشاد دانشجویان و جوانان تحصیل کرده مذهبی بیش‌تر دنبال سیاست و کارهای خطرناک رفته‌اند. بعد می‌گوید خودش اعتراف می‌کند که بیش‌تر کارهای اعلامیه نوشتن [این دقیقاً شیطنتی است که شریعتی به او یاد داده است] و این نوع کارهای سیاسی را بعد از تعطیل حسینه ارشاد و با علاقه خاصی به این گونه مسائل انجام داده است. در واقع او اگر می‌خواست حقیقت را بگوید باید می‌گفت من کتاب‌های شریعتی را خوانده و به این کارها کشیده شدم!

در اسناد بعدی نامه‌ای "از فردی بریده" آمده است. او می‌گوید شریعتی به صراحت نمی‌گفت چه کاری انجام دهند ولی کتاب‌هایش را می‌خواندند و می‌فهمیدند باید چه کار کنند. بعد به شریعتی فحش داده و می‌گوید او را منحرف کرده است. وی از موضع یک نفر تواب و بریده حرف می‌زند و می‌خواهد آزاد شود. اما این یکی که هم سلول شریعتی بوده، همان سناریوی شریعتی را پیش می‌برد. یعنی به جای این که بگوید کتاب‌های شریعتی را خواندم و از خواندن این کتاب‌ها به این نتیجه رسیدم، می‌گوید از روزی که حسینه ارشاد بسته شد، ما دنبال اعلامیه نوشتن رفتیم. وی می‌گوید: «اگرچه برداشت‌های بدی از برخی از تزه‌ای دکتر راجع به اسلام و تشیع و حسین و امامت و ولایت و... که ضمن سخنرانی‌هایش می‌گفت، می‌کردیم [باز هم این خط شریعتی است، می‌گوید خود او منظوری نداشت و ما برداشت‌های بد می‌کردیم!] ولی باز سخت سرگرم برنامه‌های او در حسینه

بودیم و کم‌تر فرصت پیدا می‌کردیم که فکر مسائل سیاسی بکنیم. یادم هست برخی مواقع حتی تا ساعت سه صبح با دکتر در حسینه بودیم و سؤال می‌کردیم. [کلمه "دکتر" را معمولاً کسانی که نسبت به او سمپاتی دارند به کار می‌برند] و جر و بحث بچه‌ها با دکتر به قدری شیرین بود (درباره حج و مکه و سمبل‌های طواف و عشق و... و کارهای پیغمبر) ص)) که حاضر بودیم دانشگاه را هم ترک کنیم و فقط دکتر برای ما صحبت کند. خود دکتر هم به این مسئله اذعان دارد که حسینه باعث می‌شد بچه‌ها فقط به مسائل تحقیقی و علمی و فکری بپردازند. به خصوص با برنامه‌های هنری و علمی و تحقیقی که برای آینده طرح کرده بود که مفصلاً در برنامه تحقیقی و علمی حسینه "چه باید کرد" آمده است و به عقیده من اگر حسینه ادامه می‌یافت. مسلماً با برنامه‌های تحقیقاتی آینده‌اش نظریه‌های دکتر کاملاً روشن می‌شد و ما به برخی از برداشت‌های خودسرانه خودمان هم پی می‌بردیم. پس او هم می‌گوید حسینه را باز کنید تا دکتر حرف‌هایش را ادامه بدهد و ما برداشت اشتباه از حرف‌های دکتر نکنیم! بعد تعرضی به آخوندها می‌کند که هر چند خیلی خوشایند نیست ولی شیطنتش قابل احساس است. او در صفحه ۳۲۵ می‌گوید: «ما دانشجویان که افکار غلط سیاسی داشتیم و قائل به مبارزه علیه ناآگاهی و بی‌عدالتی (در اشکال مختلف) بودیم تمام نوشتجات دکتر شریعتی را فی‌الجمله همین نامه [منظور نامه شریعتی به پسرش است] مطابق عقاید غلط خودمان توجیه و تفسیر می‌کردیم [پس او گناهی ندارد این ما بودیم که نامه را غلط تفسیر می‌کردیم!] و این مسئله بسیار کلی است و حتی برخی از روشنفکران به اصطلاح انقلابی از اشعار حافظ و مولوی نیز چنین برداشت‌های سیاسی مطابق با عقاید خود می‌کنند (چنان‌چه از عقاید شریعتی و قرآن و کلمات و پیامبر و علی (ع) و حسین (ع) چنین توجیهات و برداشت‌های غلطی می‌نمایند) [در این جا هم همان توجیه شریعتی را دوباره به ساواک تحویل می‌دهد البته او اشعار حافظ و مولوی را هم اضافه می‌کند و می‌گوید این‌ها از این اشعار و از امام حسین و حضرت علی هم انقلابی برداشت می‌کنند، پس دکتر مقصر نیست]. به عقیده بنده، [در این جا دوباره آینده شریعتی نظر می‌دهد و او را تحلیل می‌کند] دکتر تمام فکر و ذهن خودش را مصروف اسلام‌شناسی و تحقیق در تاریخ و جامعه‌شناسی اسلامی می‌کند و این تخصص او و تنها رشته علمی او است... شریعتی حرف‌هایی می‌زند که ما گول آخوندها و متصدیان رسمی دین را که برای بقای موجودیت خود اسلام را دگرگون جلوه می‌دهند نخوریم... به عقیده من باید خود دولت هم که خواهان مبارزه با بی‌سوادی، جهل و پیکار با عوام‌فریبی است، این نوع روشنفکران را تقویت و تأیید کند [یعنی دوباره همان شیوه طلبکارانه شریعتی را پیش می‌برد!] و به آن‌ها میدان بدهد که کار اصلاحی خویش را در افکار عامه مردم انجام دهند. اگر ما دکتر شریعتی را مسئول کشانده شدن برخی جوانان به راه‌های تخریب و خرابکاری بدانیم... باید قرآن و نهج‌البلاغه و اصلاً کل اسلام را، که تمام جزو‌ها و اعلامیه‌های این نوع گروه‌های خرابکار پر از آن است، نیز مقصر بدانیم و نعوذ بالله قرآن را جمع کنیم». عیناً استدلال شریعتی را می‌گوید و در ادامه می‌گوید «ما هم می‌خواهیم اسلام را به شکلی که اسلام اولیه بوده (چنان‌چه خود شاهنشاه هم به این امر اشاره کرده‌اند) بشناسانیم». در این جا او هم همان نمونه و کدی را که شریعتی در بازجویی‌هایش از قول شاه می‌آورد، عیناً تکرار می‌کند. در ادامه درباره نامه شریعتی به فرزندش می‌نویسد: «به نظر من نامه‌ای بسیار خوب و دارای مضامین عالی انسانی است که حتی مورد استفاده مأمورین

وظیفه‌شناس دولت نیز می‌تواند باشد! [در واقع می‌گویند این نامه خیلی آموزنده و اخلاقی است!] او اصلاً علاقه‌ای به خودنمایی و معرفی پسر و خانواده‌اش ندارد. به من می‌گفت فقط به پسر من نوشته بودم و به هیچ کس نگفته بودم». بعد داستان را همان گونه که شریعتی گفته است، تعریف می‌کند و می‌نویسد شریعتی گفته است این نامه را فردی از دست پسرش گرفته است و در ادامه به یکی از بحث‌های خیلی مهم و اصلی می‌پردازد و می‌گوید: «درباره امکان مصاحبه آقای دکتر شریعتی در تلویزیون و رادیو یا مطبوعات باید عرض کنم که ایشان اصولاً با این کار دولت که عبارت است از مصاحبه مطبوعاتی یا رادیو تلویزیونی با اشخاص معروف و نویسندگانی که دارای نفوذی بین طبقه تحصیل کرده کشور ما هستند، موافق نیست. روزی که روزنامه حاوی نطق آقای دکتر براهنی را پیش ما آوردند [در آن زمان دکتر براهنی از موضع تواب مصاحبه تلویزیونی کرده بود] ایشان بسیار خوش‌شان آمد (از متن نطق) و گفت همه این‌ها درست است ولی هیچ اثری در قشر دانشجوی و تحصیل کرده ما نمی‌بخشد بلکه این قشر که تحت تأثیر قلم او بودند اعتماد خود را به این استادشان از دست می‌دهند و اگر احیاناً قصد راهنمایی آن‌ها را داشته باشد که دنبال کارهای غلط، مانند تروریسم، نروند، دیگر اثری نخواهد بخشید. به عقیده ایشان اگر آقای براهنی همین حرف‌ها را در دانشگاه و در یک محل کاملاً دانشجویی مطرح می‌کردند، بسیار مؤثر بود. به خصوص که بعد از آزادی از زندان مصاحبه یا نطق تلویزیونی یک نویسنده مشهور سوءظن‌های بسیاری را به دنبال خواهد داشت. عده‌ای خواهند گفت لابد برای آزادی از زندان یا ترس یا از زیان مالی و جانی حاضر به مصاحبه و نطق شده و عده‌ای می‌گویند شاید پول گرفته و... و چرا قبلاً در آثار و مقالاتش اشاره به این موضوعات نکرده بود و امثال این حرف‌ها و... همچنین ایشان می‌گویند که این کار برای دستگاه هم خوب نیست، زیرا چنین در محافل عمومی و فکری وانمود می‌شود که دولت برای اثبات برخی عقاید خود و تحمیل آن‌ها بر جامعه روشنفکر نویسندگان را به زور مجبور به اثبات آن عقاید و تأیید آن افکار می‌کند که دولت از اشاعه آن خشنود نیست و از طرفی خود نویسنده نیز از اعتبار و استقلال علمی و فکری در بین طبقه اهل فکر و قلم می‌افتد و تحصیل کرده و نسل جوان ما هم که جز این نویسندگان راهنما و رهبر فکری ندارند، به علت عدم اطمینان به آن‌ها که مذکور شد، رهبری صحیح نمی‌شود و ناچار در مسائل سیاسی و اجتماعی خودسرانه و بدون راهنمایی به قضاوت می‌پردازند...».

بعد در ادامه می‌گوید: «اما در این باره که دکتر شریعتی مایل به بازگشتن به حسینیه ارشاد و سخنرانی در آن جا هستند یا نه، درست نمی‌توانم اظهار نظر کنم ولی بیش‌تر مایل‌اند در خانه باشند [چه لحن مؤدبانه‌ای هم دارد، مثل این که درباره یک استاد اعظم سخن می‌گویند!] و آزادانه به نوشتن و تحقیقات علمی و دینی خود ادامه دهند. گاهی اظهار تمایل به برگشتن به دانشگاه نیز می‌کند ولی به عقیده بنده باز اگر به حسینیه برگردد و این مسائل را که باید در مصاحبه مطبوعاتی مطرح کند و به راهنمایی دانشجویان بپردازد، در آن جا بیان کند؛ چون باز یک محفل دانشجویی مستقل خواهد شد، بهترین تأثیر را خواهد داشت. از وقتی که این جانب با آقای دکتر شریعتی هم‌سلول شدم و صحبت‌هایی که کردم بیش‌تر به غلط بودن کارهایی که کرده بودم پی بردم! من) و شاید همه شاگردان او) فکر می‌کردیم او که روشنفکر تحصیل کرده خارج است، حتماً با کار مبارزه مسلحانه و تشکیل گروه‌ها و... موافق است و تمام سخنرانی‌ها و صحبت‌هایش را این گونه تفسیر و تأویل می‌کردیم». به عبارت دیگر

وی می گوید وقتی مرا به سلول شریعتی بردید، فهمیدم شریعتی اصلاً چنین حرف‌هایی را قبول ندارد و برداشت ما از اساس غلط بوده است. بعد مثال می‌زند که وقتی شریعتی از امام حسین می‌گفت، ما مصداق این حرف‌ها را در جامعه خودمان جست و جو می‌کردیم. «مثلاً وقتی از امام حسین و ایستادگی او در برابر یزید و شهادت آن حضرت می‌گفت ما می‌گفتیم منظورش این است که ما دانشجویان هم باید مثل امام حسین (ع) آرام ننشینیم و منظور از یزید هم مثلاً حکومت فعلی ماست». در ادامه می‌گوید: «من از آن موقع که در سلول با او صحبت کرده و گفتم که خیلی‌ها دستگیر شده‌اند به قدری متأسف شد که به من گفت حیف از این بچه‌ها که دنبال سیاست رفتند. مخصوصاً این کلمه را به کار برد و گفت اگر بچه‌ها دنبال سیاست نمی‌رفتند و در کار سیاست دخالت نمی‌کردند و دنبال کار فکری (عین جمله خودش) [به اصطلاح روی این حرف قسم حضرت عباس می‌خورد] می‌رفتند فکری را که من ارائه دادم (اسلام واقعی) پیش می‌رفت و تمام مردم دین خودشان را (اسلام و تشیع - که منحرفش کرده‌اند) می‌شناختند، من خیلی جا خوردم و از این که دکتر طرز تفکرش این است تعجب کردم». در ادامه می‌گوید: «چون دکتر ابداً با ما دانشجویان خصوصی صحبت نکرده بود». [در حالی که شریعتی بارها خصوصی هم صحبت کرده بود]. در ادامه می‌گوید من تصمیم دارم بیرون که رفتم بگویم شریعتی منظورش این نیست و باز می‌نویسد: «این‌ها را که می‌نویسم، تمام در صحبت‌های خودم با دکتر در سلول برایم کشف شده است».

باید دقت کنیم، سناریویی که شریعتی به این فرد منتقل کرده است، هم به نفع شریعتی و هم به نفع خود اوست. زیرا بدون این که شخصیت خود را خراب کند، می‌گوید آن موقع این گونه فکر می‌کردم و بعد که با خود شریعتی برخورد کردم گفت برداشت‌های من غلط است و من هم قصد دارم در بیرون از زندان این مسئله را به دانشجویهای دیگر هم بگویم. به این ترتیب شریعتی با این سناریو راه آزادی او را هم فراهم می‌کند. بعد در ادامه می‌گوید: «دکتر بسیار متأسف است از این که شاگردانش توجیهی غلط و برداشتی نادرست از گفته‌ها و نوشته‌های او کرده‌اند و دنبال کارهایی رفته‌اند که موجب نابودی آن‌ها و استعدادهای سرشارشان شده است. او به شدت از تظاهرکنندگان و اعلامیه پخش‌کنندگان در حسینیه انتقاد می‌کند که آن‌ها موجب تعطیلی این مؤسسه تحقیقاتی علمی و اسلامی شدند و می‌گوید شماها که دنبال این کارها رفتید مرا انداختید! او از این که از نوشتن بازمانده بسیار ناراحت است. زیرا او همیشه گوشه‌گیر بوده و چیز می‌نوشت. او حالا از کار بچه‌ها (شاگردانش) مطلع شده بسیار تأسف می‌خورد که این مسئله که توجیهی نادرست از گفته‌های او کرده‌اند را با آن‌ها مطرح نکرده بود. او حاضر است آزاد شود و به کار فکری و تحقیقاتی خود در گوشه‌گیری ادامه دهد». در آخر به نکته‌ای اشاره کرده که باز از شیطنتهای خود شریعتی است. او می‌گوید: «شریعتی بسیار احساسی شده است. [در این جا او به نوعی می‌خواهد ساواک را مجاب کند که شریعتی بریده و در عالم هپروت سیر می‌کند و فردی عرفانی شده است و از اساس خود را از این مسائل کنار کشیده است] و مخصوصاً گرایشی تازه به تصوف و عرفان پیدا کرده و اشعار عشقی کتاب‌های آقای کریمی را با احساس و لغ می‌خواند و کیف می‌کند!».

پس از این، سند و متن دیگری در کتاب آمده است که بسیار جالب است. قبلاً به فردی به اسم شنبه اشاره نمودیم که روی آثار شریعتی نظرات دقیق‌تری می‌دهد. شنبه آدم پیچیده‌ای است و باید تحقیق کرد که این شخص

چه کسی بوده است. طبق این اسناد شنبه در مراسم تدفین شریعتی هم شرکت داشته است و این امر نشان می‌دهد او فرد موجهی بوده که توانسته است در این مراسم شرکت کند. در جلد سوم کتاب هم اسنادی آمده است که نشان می‌دهد او مسافرتی به کشورهای خلیج داشته (صفحه ۳۲۰ جلد سوم اسناد) و این مسافرت برای سخنرانی در آن کشورها صورت گرفته است (صفحه ۳۳۲ جلد سوم اسناد). به هر حال او فردی است نفوذی و خیلی موجه که به راحتی در محافل مذهبی روحانی تردد داشته است. این آقا را به سلول شریعتی برده‌اند و او پس از بازگشت از سلول شریعتی گزارشی برای ساواک تنظیم کرده است. در این گزارش او درباره نامه شریعتی به فرزندش می‌گوید شریعتی یک روز سوار اتوبوس شده و در داخل اتوبوس از طریق فردی از پخش شدن نامه مطلع شده است. همین شنبه در پایین گزارشش نظر داده است که آخوندها به شدت با نظریات دکتر در حسینه مخالفت می‌کردند. در ادامه می‌گوید: «هر قدر هیاهوی قم بیش‌تر می‌شد جوانان تحصیل کرده بیش‌تر به حسینه روی می‌آوردند و این امر باعث می‌شد، یک نیروی مذهبی و ایمان داخلی در جوانان مملکت پیدا شود و بار دیگر با مذهب آشتی کنند و از این رو، نیروی عظیمی می‌شد در جهش به سوی ترقی و پیشرفت که خواست دولت است.» این شنبه همان کسی است که پیش از همه درک کرده بود حرف‌های شریعتی خطرناک است. گفتیم که شنبه احتمالاً یک آدم مذهبی و اهل فکر است و در محافل مذهبی تردد دارد. بنابراین بیش از این که ساواک و بقیه زیرمجموعه‌اش بفهمند که شریعتی دارد چه کار می‌کند، می‌گوید به وجود آمدن این جریان سوم در جامعه خطرناک است، ما نباید تنها دنبال گروه‌ها و روحانیون سیاسی باشیم، خطر شریعتی یک خطر جدید است و بهتر است حواس‌تان جمع باشد و... به عبارت دیگر شریعتی برای شنبه به خوبی در حال تعریف شدن بود.

حال این فرد با پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌هایی که باعث شده بود تا یک مرحله زودتر از بقیه ساواک هوشیار شود، هم سلول شریعتی شده و در نظریه‌اش می‌گوید شریعتی نیروی عظیمی را در جامعه ایجاد کرده است و از این نیروی عظیم در جامعه می‌توان در جهت ترقی و پیشرفت که خواست دولت است، استفاده کرد. بعد می‌گوید روشنفکرها روی شریعتی قضاوت غلطی کرده‌اند. این نظریه در مجموع موافق شریعتی و ادامه حرکت شریعتی است. به نظر نمی‌رسد این فرد با شریعتی تبانی کرده باشد. تأکید بر عدم تبانی جزو اسناد هم هست، پس در واقع و به اصطلاح شریعتی به گونه‌ای مغز او را شست و شو داده است که این فرد همه حرف‌های شریعتی را باور کرده است. در این سند یکشنبه درباره شنبه و نظریاتش می‌گوید: «همکار به علت این که مدتی است با شریعتی زندگی می‌کند و دائماً با وی در بحث و جدل بوده، نسبت به وی سمپاتی پیدا نموده لذا در حال حاضر برداشتش از شریعتی و اعمال و رفتار گذشته او چنین است که وی با نوشتن و سخنرانی‌های پی در پی قصد داشته است که اسلام واقعی را به مردم بشناساند و با آخوندها مبارزه می‌نمود، ولی این جوانان بوده‌اند که از صحبت‌های شریعتی و نوشته‌های او برداشت نادرستی نموده‌اند و به راه خلاف کشانیده شده‌اند. نظریه‌های طولانی و مفصل منبع قابل بررسی است، آیا فکر نمی‌کنید متن خبر و نظریه ناشی از یک تبانی بین سوژه و منبع باشد. به هر حال این نظریه این جانب است شاید صحیح نباشد. همان طور که در گزارش قبلی مدیریت کل فرموده‌اند، شریعتی فرد قابل اعتمادی نیست.» با وجود آن که مدیریت کل ساواک هم گفته است که شریعتی فرد قابل اعتمادی نیست، این فرد

(شنبه) دوباره می‌گوید شریعتی فرد قابل اعتمادی است. در انتهای سند آمده است: «همان طوری که در گزارش فوق نظریه یکشنبه به عرض رسید، شنبه به علت تماس نزدیک روزانه با دکتر امکان دارد نسبت به وی سمپاتی پیدا نموده باشد ولی تبانی در کار نبوده است». این مطلب را فردی به نام پازوکی ذیل نظریه یکشنبه نوشته است و احتمالاً مقام بالاتری از یکشنبه دارد. یعنی او در واقع مأمور زیردست خودش را تأیید می‌کند. اما این که یکشنبه درباره شنبه می‌گوید ممکن است او سمپاتی پیدا کرده باشد، خیلی جالب است و نشان‌دهنده تأثیری است که شریعتی روی او داشته است.

در صفحه ۳۴۲ سند دیگری آمده است که یکشنبه توضیح داده است: «از بازداشت دکتر علی شریعتی تفسیرهای مختلفی به عمل می‌آید. ایجاب می‌کند وضع پرونده وی به صورتی درآید که پس از آزادی در بین مردم پایگاه اجتماعی نداشته باشد». در واقع او با تیزهوشی می‌گوید باید شخصیت شریعتی را خراب کنیم. کاری کنیم که شریعتی وقتی از زندان بیرون رفت بی‌آبرو شده باشد.

در صفحه ۳۴۵ سندی آمده است که احتمالاً باز هم گزارشی از یک فرد هم سلول شریعتی است. در این سند آمده است: «نام‌برده بالا ضمن صحبت با دوستانش اظهار می‌داشت، اصولاً با این کار دولت که عبارت است از مصاحبه مطبوعاتی یا رادیو و تلویزیونی با اشخاص که معروف و دارای نفوذی بین طبقه تحصیل کرده کشور هستند موافق نیست... که اگر احیاناً قصد راهنمایی داشته باشد دنبال کارهای غلط، مانند تروریسم نروید دیگر اثری نخواهد بخشید». بعد در ادامه می‌گوید هر کسی مصاحبه را انجام دهد خواهند گفت یا با زور از او مصاحبه گرفته‌اند یا پول گرفته است. بعد ادامه می‌دهد این کار برای خود دستگاه هم خوب نیست. شنبه زیر این گزارش نظر داده و گفته است: «در مورد این که شریعتی مایل به بازگشتن به حسینیه ارشاد و سخنرانی در آن جا می‌باشد یا خیر، اظهارنظری نکرده ولی مایل است در خانه باشد و آزادانه به نوشتن و تحقیقات علمی و دینی خود ادامه دهد. گاهی دلش برای دانشگاه تنگ می‌شود. به نظر من چنان چه به حسینیه و جای دیگر برگشت و این مسائل را که در مطبوعات باید مطرح کند و به راهنمایی دانشجویان پردازد، در آن جا و در فرصت مناسب مطرح نماید، چون یک محفل آزاد است و مستقل، خواهد توانست تأثیر بهتری بگذارد». یکشنبه (درباره سخنرانی براهنی) می‌گوید این گونه افراد پس از ورود به اجتماع چون موقعیت خود را به خاطر مصاحبه و سخنرانی در خطر می‌بینند [ممکن است] به خاطر کسب شهرت از دست رفته خود مجدداً دست به اقداماتی بزنند. بعد می‌گوید کاری کنید تا براهنی در جلسات خصوصی هم همین حرف‌ها را بزند، ولی درباره شریعتی نظری نداده است.

در صفحه ۳۴۲ یک منبع خبری می‌گوید همسر شریعتی گفته است، شریعتی وضع روحی خیلی خوبی دارد. در سند این نکته که همسر شریعتی با او ملاقات داشته یا گفت‌وگوی تلفنی کرده است، مشخص نیست.

سند صفحه ۳۴۴ شایعه کشته شدن شریعتی را مطرح می‌کند که نشان می‌دهد، وضع جامعه ملتهب است و در جامعه تصور می‌کنند، شریعتی در زندان زیر شکنجه است و ممکن است که کشته شده باشد.

در سند صفحه ۳۵۳ نامه‌ای است که در آن نوشته شده، کلیه آثار شریعتی تحریک‌آمیز و مضر است. عین همین نامه در سند صفحه ۳۵۹ نیز تکرار شده است. در ادامه مجموعه اسناد دو بازجویی آورده شده که جالب است.

یکی از این بازجویی‌ها، مربوط به مرحوم محمدجواد تندگویان است که بعد از انقلاب وزیر نفت شد. این بازجویی در صفحات ۳۶۵ تا ۳۷۷ کتاب آمده است.

تندگویان می‌گوید من در سال ۴۸ - ۴۷ در کنفرانس نفت آبادان با شریعتی آشنا شدم. بعد شرحی از تأثیرات کتاب‌های شریعتی داده و می‌گوید او هیچ وقت مستقیم به ما نمی‌گفت که باید چه کار کنیم. همیشه در لفافه حرف می‌زد و مخالف وضع موجود بود. چپ‌گرایی را نفی می‌کرد و آقای خمینی را هم قبول داشت و می‌گفت او با سایر آخوندها فرق دارد. می‌گفت شیعه علیه وضع موجود است، شیعه باید اعتراض کند.

در سند صفحه ۳۷۲ تا ۳۷۶ نیز متن بازجویی فرد دیگری آمده است. این فرد بریده است و نظریاتی راجع به شریعتی می‌دهد. تاریخ بازجویی فروردین ماه سال ۵۳ بود و نام این فرد پرنیان است. او می‌گوید شریعتی اغراض و مقاصد شوم و پلیدی داشت و جوانان را فریب می‌داد. ابتدا، مثلاً زمان امام حسین یا ابوذر را می‌گفت، بعد طرز سخن گفتنش به گونه‌ای بود که انگار درباره زمان حال صحبت می‌کرد. افکار پلید، فاسد، عوام‌فریبانه و شوم و ضدمیهنی داشت. او در شعر و نقاشی استعداد داشت و این خائن، یعنی شریعتی منحرف و مغرض او را منحرف کرد. با نهایت شرمساری تقاضای تخفیف در مجازات خود را دارد. این فرد کسی است که می‌گوید شریعتی موه‌ای بلند و ظاهری امروزی داشته و گولش را خوردیم، ما باید دنبال شعر و نقاشی و هنر می‌رفتیم و به اشتباه سیاسی شدیم ما را ببخشید و به ما در مجازات تخفیف بدهید. نکته جالب این است که در سند صفحه ۳۷۷ که اسم رئیس ساواک تهران (پرنیان‌فر) آمده است، اسم و فامیل او شبیه این فرد است. پس ممکن است با هم فامیل بوده و او هم به این فرد خط داده و گفته باشد این گونه بنویس تا به تو تخفیف بدهیم.

در سند صفحه ۳۷۹ بخشی از مطلب روزنامه مجاهد که نهضت آزادی خارج از کشور آن را منتشر می‌کرد، آمده است. در این روزنامه این جمله معروف شریعتی نقل شده است: «امروز شهیدان پیام خویش را با خون خود گذاشتند و رودرروی ما به زمین نشستند تا نشستگان تاریخ را به قیام بخوانند...». در ادامه سند گزارش‌دهنده گفته است مطلب این قسمت هیچ شکی باقی نمی‌گذارد جز قیام مسلحانه. در پایان گفته است که این مطلب ضمیمه پرونده شریعتی و به دادگاه ارسال شود.

بولتن احمدرضا کریمی درباره شریعتی

سند صفحه ۳۸۳ تا ۴۰۷ مطلبی طولانی از فردی به نام احمدرضا کریمی است که نمونه این کارها را زیاد انجام داده است. دستگاه‌های پلیسی که معمولاً عملیاتی هستند و سواد آن چنانی ندارند، وقتی فرد باسوادی می‌برد معمولاً از او استفاده‌های زیادی می‌کنند. مثلاً هرگاه فرد مطلع و باسوادی دستگیر شود، او را با آن فرد در یک سلول قرار می‌دهند تا بتوانند با توجه به معلومات او فرد دیگر را مورد شناسایی و تحلیل قرار دهند و به اصطلاح بازی‌خوانی کنند. در آن زمان هم از آن جا که خود ساواکی‌ها کم‌سواد بودند و کتاب‌های شریعتی را نمی‌فهمیدند، دسته‌ای از کتاب‌های شریعتی را به او دادند و از او خواستند این کتاب‌ها را بخواند و چکیده نظریات و اهداف شریعتی را برای آن‌ها بنویسد. روشنفکرهایی مثل فردوست، احسان طبری و تیپ‌های این چنینی که تن به

همکاری می‌دهند از این قبیل کارها زیاد انجام می‌دهند. در قبل از انقلاب گروهی از اعضا و رهبران حزب توده که بریده بودند، از این قبیل کارها انجام می‌دادند. این گونه افراد معمولاً عناصر بسیار خطرناکی هم می‌شوند چرا که به دلیل سابقه‌شان می‌توانند بازی طرف مقابل را بخوانند. درباره احمدرضا کریمی هم برخی گفته‌اند که او چنان شده بود که حتی پیش بازجوها برای بازجوهای دیگر هم می‌زد. آن‌ها هم از او بدشان می‌آمد و اذیتش می‌کردند. مثلاً گاه به نگهبان سفارش می‌کردند او را یک روز دستشویی نبرند یا غذای او را که غذای افسری بود قطع کرده و به او غذای معمولی زندان را بدهند! به هر حال احمدرضا کریمی گزارش خیلی مفصلی در بیست و چهار صفحه برای ساواک نوشت و در این گزارش کتاب‌های شریعتی را بررسی کرد و نتیجه را به شکل یک بولتن به ساواک داد. کریمی خود یک زندانی و اتفاقاً آدم بدبختی است چرا که ساواک در ابتدای بولتن متنی را قرار داده است و در آن جا به این مسئله اشاره می‌کند که حسادت کریمی به شریعتی را هم باید مد نظر داشت! حاشیه پایین همین متن فردی که مشخصاتش نامعلوم است نوشته است: «تحلیل کریمی بسیار صحیح است، شخصاً نیز در مطالعه آثار شریعتی به این نتایج رسیدم. منتها فعلاً مدعی است تغییر جهت داده و کارهای بعدی مسئله را روشن خواهد کرد». این مطلب را که شریعتی مدعی است تغییر جهت داده است در هیچ جای این اسناد نمی‌بینیم، یعنی شریعتی هیچ جا نگفته است که من اشتباه کرده و تغییر جهت داده‌ام. به عبارت دیگر هیچ سندی که در آن شریعتی به طور مستقیم یا در بازجویی‌اش گفته باشد که اشتباه کرده و تغییر جهت داده است، وجود ندارد (حتی یک سطر). اما در این سند این فرد مدعی است که تغییر جهت داده و کارهای بعدی او مسئله را روشن می‌کند. بعد از این متن گزارش بسیار مفصل احمدرضا کریمی است که خیلی فشرده به آن اشاره می‌کنم.

وی در ابتدا به زندگی شریعتی اشاره می‌کند و می‌گوید شریعتی برخوردهایی با توده‌ای‌ها داشته است اما می‌خواست مبارزه سیاسی را از انحصار توده‌ای‌ها در بیاورد. او می‌خواست از اسلام و تشیع، فرهنگی انقلابی برای مبارزه بسازد و از همان ابتدا سعی می‌کرد مستقیم درگیر مبارزات سیاسی نشده و زیرسازی فکری کند. در خارج از کشور نیز در دسته‌بندی‌های سیاسی آن جا شرکت مستقیم نداشته اما این امر تاکتیک حسابگرانه‌ای بوده است. وقتی فردی سخنان شریعتی را می‌خواند، احساس می‌کند که با نظریات تازه‌ای روبه‌رو است که حتی پیچ و مهره‌هایش نیز نوین است. [دقت کنید این برداشت یک‌فرد بریده اما روشنفکر است. او ضمن این که قبلاً گفته است شریعتی فلان و بهمان بوده است اما می‌گوید وقتی آثارش را می‌خوانیم با فکری مواجه می‌شویم که گویا همه پیچ و مهره‌هایش هم متعلق به خودش است. مشابه این جمله را درباره مارکس هم گفته‌اند. [خارج از تأثیرات گوناگونی که محیط بر او اعمال کرده به هر حال باید گفت که شریعتی از نظر علمی و فکری به استقلالی رسیده است که می‌تواند تا حدی مثبت و سازنده باشد. ولی رگه‌های اعتراضی که در پوزسیون موجود (در سطح جهانی نه کشوری) فقط در بینش او موج می‌زند، باعث می‌گردد که آثار صرفاً فکری‌اش در هاله‌ای از اعتراض سیاسی قرار داشته باشد. [می‌بینیم حتی کریمی هم دغدغه ساواک را دارد که بالاخره نیت شریعتی چه بوده است و به دنبال این است که در پشت سر او توطئه کمونیسم بین‌المللی یا مشاوره داخلی، تهدید کسی یا ترس از شخص و گروهی را کشف کند. این حرف‌ها که ظاهراً فکری، فرهنگی، سیاسی و دینی است و در آن‌ها از امام حسین و

تأثیرات شیعه بودن و مانند آن گفته می‌شود به کجا وصل می‌شود. [شریعتی فکری دارد که هاله‌ای از اعتراض سیاسی در آن وجود دارد و او را شخصیتی مورد پذیرش از ناحیه دانشجویان و کسانی که پرخاش‌های انقلابی را می‌پسندند، قرار می‌دهد. بعد می‌گوید شریعتی شخصیت مزدوجی دارد و اگر به راستی افراد این دوگانگی را درک می‌کردند، نمی‌توانستند شریعتی و افکارش را بپذیرند و شخصیت ثانوی او که شخصیت اصلی اوست خلسه‌آفرین و یک نوع مخدر و مفری است برای گریز از واقعیات] منظورش لایه کویری شریعتی است. چنین شخصیتی را شریعتی در کویر متجلی کرده است و سپس می‌افزاید: «شریعتی اکنون که به یک نوع بن‌بست رسیده است به طور جدی و خیلی مصمم و حتی با قید قسم» که می‌رساند متعهد است (به من گفت که پس از آزادی از زندان تریاک مصرف می‌کند!). به خوبی روشن است شریعتی خواسته است او را بفریبد و به او القاء کرده است که بریده‌ام چون که من می‌خواستم خدمت کنم و حالا می‌گویند خیانت کرده‌ای، من اگر از زندان بیرون بروم تریاک می‌کشم! این حرف را احتمالاً شریعتی در سلول به کریمی گفته و در واقع خواسته است به طور غیرمستقیم این تصور را به ساواک القا کند که شریعتی بریده و دیگر کاری نخواهد کرد. اما آن چه جالب می‌نماید، این است که شخصیتی با چنین خصوصیت درونی که ذکر شده است، و می‌خواهد بعد از بیرون رفتن از زندان تریاکی شود، چگونه مرتب جهات انقلابی و اسلامی و زندگی حسین‌وار و زینب‌وار را مطرح می‌کند. در ادامه می‌گوید دکتر شریعتی به علت روحیه خاصی که از آن برخوردار است با اجتماع نمی‌جوشد و تصورات ذهنی و تئوریک دارد. در ادامه حرف‌های جامعه‌شناسی شریعتی را بازگو می‌کند و می‌نویسد شریعتی می‌خواهد انقلاب فکری بکند. بعد به سخنرانی "پس از شهادت" شریعتی اشاره می‌کند و می‌گوید: «شریعتی این سخنرانی را در مسجد جامع نارمک پس از اولین اعدام از سری افراد مجاهدین خلق، یعنی ناصر صادق و غیره ایراد کرد و به زعم من و همه کسانی که در آن زمان و در یک مسیر فکری و عملی گام برمی‌داشتیم، بیان مسئله گزارش پیام بعد از شهادت که زینب آن را به انجام رساند - پس از مرگ نزدیکان و شوهر و برادرش - توسط شریعتی در آن شب بود که خویشاوندان و نزدیکان افراد مجاهدین خلق را که همه زن بودند به تبلیغ و مسافرت‌های مانوری و تحریک‌آمیز واداشت. بعد در ادامه هم بعضی اسامی را می‌آورد و می‌گوید همین بحث پیام‌رسانی زینب بود که باعث شد تا خانواده مجاهدین به راه افتاده و پیام‌رسانی کنند.

در ادامه می‌گوید شریعتی توجیه ماهرانه‌ای از اوضاع زمان و کشور دارد و می‌گوید حسین در شرایطی قرار داشت که راه همه گونه مبارزه مسالمت‌آمیز بسته بود و اوضاع اجتماعی‌اش چنین اقتضا می‌کرد. من هیچ شبهه‌ای در این که شریعتی مبارزه مسلحانه را آن هم مبارزه‌ای که در آن کمیت تحت تأثیر کیفیت قرار گیرد، مصممانه ولی غیرمستقیم به جوانان ما به عنوان تنها راه درگیری و مبارزه با باطل زمان و محیط به زعم خودش اعلام می‌نماید. باز در ادامه می‌گوید شریعتی در کتابچه یاد و یادآوران، تقیه، تقلید و شهادت را ذکر می‌کند که منظور از آن‌ها رازداری، اطاعت تشکیلاتی و آمادگی برای مرگ است. بر همین اساس نتیجه می‌گیرد که شریعتی به طرفدارانش آموزش تشکیلاتی می‌دهد. در ادامه به نقش انقلابی یاد و یادآوران اشاره کرده و می‌گوید به واسطه مسافرتش در تابستان ۵۱ به شیراز در آن حضور نداشته است. به گفته همه کسانی که حاضر بودند از عملیات

چریک‌های فلسطینی در المپیک مونیخ که در همان اوان رخ داده بود، تجلیل می‌کنند و این گونه اعمال را یگانه راه مبارزه خلق فلسطین عنوان می‌کنند. این مطالب به علت محضوراتی که مسلماً وجود داشته، در چاپ سخنرانی نیامده است. در ادامه تفسیرهای مفصلی از بحث‌های شریعتی ارائه می‌دهد و می‌گوید اکثر جوان‌ها به واسطه افکار او منحرف شده‌اند، چرا که شریعتی را بت فکری خودشان کرده‌اند. پس از آن‌ها چه توقعی دارید و باز در ادامه می‌گوید دکتر شریعتی به شکل ماهرانه‌ای زمینه‌های فکری انقلابی را در جوان‌ها ایجاد می‌کرد. سپس می‌نویسد از افرادی که تحت تأثیر افکار تلقینی شریعتی قرار گرفتند و به فعالیت‌های سیاسی کشیده شدند، دخترهای مذهبی دانشجوی محصل بودند که قبل از برنامه‌های شریعتی و حسینیه ارشاد هیچ سابقه‌ای نداشتند. به چنین اعمالی تحریک شوند. این مطلب یک اعتراف تاریخی مهم درباره نقش شریعتی در مسئله زنان در ایران است.

بعد این نکته را مطرح می‌کند که چرا شریعتی به شکل ماهرانه‌ای در کلاس‌هایش کتاب‌های انقلابی را معرفی می‌کند و می‌گوید شریعتی بت فکری دانشجویان شده است. شریعتی خودش را ناسیونالیست می‌داند. شریعتی مشی چریکی را تبلیغ می‌کند یا می‌گوید بعد از آن که حنیف‌نژاد و چهار نفر دیگر از اعضای مجاهدین را اعدام کرده بودند، قاری حسینیه ارشاد کراوات سیاه زده بود و آیه ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله... را خواند و بعد به روان پاک مجاهدین اسلام صلوات فرستادند. بعد می‌گوید: «شریعتی آن روز درس نداد و یک سخنرانی کرد خودش تغییر برنامه را چنین اعلام نمود که من تحت تأثیر یک حادثه متوجه مسئله‌ای شدم و آن این که ما باید بنشینیم و بیندیشیم که آیا راهی را که انتخاب کرده‌ایم، صحیح است و ما را از کار اصلی باز نمی‌دارد یا مانعی است برای این کار اصلی». در ادامه می‌گوید: «حال یک تناقض مطرح می‌شود و آن این که شریعتی به طور ضمنی مبارزه‌ای قهرآمیز و حسین گونه را توصیه می‌کند و در جاهای دیگر مبارزه با آخوندها را اساسی می‌داند از طرف دیگر مبارزه قهرآمیز را که با توجه به آن چه نوشتم از نظر او اساسی‌تر است به آن‌هایی غیرمستقیم توصیه می‌کند که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند دست به کارهای تبلیغاتی بزنند و نیز باید توجه داشت شریعتی به واسطه روحیه خاصش وضعیت دوپهلوی ایجاد کرده است که ایراد مستقیمی متوجه‌اش نشود». پس او می‌گوید شریعتی پارادوکسی دارد که از یک طرف با روحانیت و سیاسیون برخورد می‌کند از طرف دیگر هم توصیه به این نوع کارها می‌کند و به گونه‌ای صحبت می‌کند که کسی متوجه او نشود.

در ادامه در صفحه ۴۰۱ می‌گوید: «شریعتی در مورد خمینی نظر مساعدی ندارد و اصولاً بازی‌های سیاسی وی را غیراصولی و مردود می‌داند». در توجیه استدلالش می‌گوید «مبارزه خمینی برای حفظ موجودیت روحانیت است نه به خاطر مصالح عمومی و ملی و می‌دانیم که روحانیت یکی از سه رکن باطل تثلیث حاکم بر تاریخ است (تزویر). همان گونه که دستگاه حاکم برای حفظ موجودیت خویش دست به تلاش می‌زند، خمینی نیز برای حفظ روحانیت مبارزه می‌کند؛ یعنی هر دو تلاش و مبارزه در یک مقوله و مرحله هستند». این را شریعتی به کریمی گفته است تا او نیز به ساواک منتقل کند. در ادامه می‌گوید: «از چیزهای دیگری که شریعتی مستقیم به خود من اظهار نمود این بود که [باز هم زیرکی شریعتی را در این جا می‌بینیم چرا که شریعتی می‌دانست که این فرد سر پل ساواک است] آن چه ساواک انجام می‌دهد فقط برای ناراضی و عصبانی کردن مردم و گروه‌های مختلف است و

خود ساواک راهی جز مبارزه مسلحانه برای جوانان ما نگذاشته است. از طرفی این اقدامات مورد تأیید دقیق شاهنشاه نیست» و می‌توان گفت که ساواک هم دارد شاهنشاه را بدنام می‌کند! حالا باز در آخر می‌خواهد ساواک را به سمتی بکشانند که حسینی را باز کنند.

بعد در ادامه، احمدرضا کریمی کلمه کلمه کویر را در جاهایی که به نوعی اشاره‌ای به حکومت دارد، بیان کرده است. مثلاً می‌گوید در فلان صفحه از تاریخ ۲۵۰۰ ساله با کنایه یاد می‌کند یا در فلان صفحه می‌گوید ۳۰۰۰ سال شکنجه را هم اکنون یک جا حس می‌کنم. بعد کتاب انتظار مذهب اعتراض را نقد می‌کند و می‌گوید شریعتی از امام چیزی ساخته است که چه گوارا هم به گردش نمی‌رسد! بعد می‌گوید به این ترتیب می‌توان یکی از پایه‌گذاران طرز تفکر مارکسیسم اسلامی را شریعتی قلمداد کرد و در پایان گزارش آورده است: «آن چه اکنون می‌توان مطمئن بود این است که در هر حال اعتقادش به این گونه مسائل سست است و مصراً به مبارزه مسلحانه و مارکسیسم اسلامی می‌تازد». این حرف‌ها را شریعتی در سلول به او گفته است و کریمی هم می‌گوید با آن که در کتاب‌هایش این حرف‌ها را گفته است اما اکنون مبارزه مسلحانه و مارکسیسم اسلامی را می‌گوید. همچنین اضافه می‌کند: «در ضمن حاضر است به شکل موجهی که از نظر تبلیغاتی به او صدمه‌ای نزنند با مسائل مذکور مبارزه کند و صریحاً تروریسم و عوارضش را محکوم نماید». این را فردی مثل احمدرضا کریمی توصیه می‌کند و می‌خواهد به نوعی ساواک را تحریک کند تا به شریعتی فشار آورد و او را وادار به مصاحبه کنند. این در حالی است که آن فردی که هم سلول و همدل شریعتی بود می‌گفت مصاحبه مفید نیست و شریعتی هم گفته است مصاحبه فایده‌ای ندارد، براهنی هم از زندان بیرون آمد، هیچ کس حرف‌هایش را باور نکرد و.... او می‌خواست ساواک را به سمتی ببرد که برای مصاحبه به شریعتی فشار نیاورد، اما کریمی ساواک را تحریک می‌کند که از شریعتی مصاحبه بگیرد.

بولتن‌های ساواک درباره شریعتی

در عرفان مفهومی به عنوان "انسان کامل" وجود دارد. شاید کمی طنزآلود به نظر برسد که در سیاست هم انسان کامل تعریفی دارد! در جهان سوم و جهان پیرامونی، انسان کامل در سیاست کسی است که یک شناسنامه و یک پرونده داشته باشد! و بر این اساس شریعتی در سیاست یک انسان کامل بود! حافظ شعری با این مفهوم دارد که باید یک اربعین بگذرد تا می‌قوام پیدا کند. یکی از راه‌های قوام یافتن انسان‌ها در دنیای سیاست در جهان سوم طی کردن پروسه زندان است که ما می‌خواهیم اسنادش را درباره شریعتی بررسی کنیم. کانت هم بحثی درباره حس و مفاهمه دارد. ارتباط برقرار کردن با این اسناد هم جنبه حسی و هم مفاهمه‌ای دارد. جنبه حسی آن به ویژه برای کسانی است که این سیر را طی کرده‌اند. البته این امر واجد هیچ امتیاز خاصی نیست، فقط یک مشخصه و شاید یک تجربه است که درک برخی مسائل را روشن‌تر می‌کند. در فرهنگ عیاران تعبیری با عنوان "لوطی‌های قمه نخورده" وجود دارد. در فرهنگ قدیم محلات هم به تازه پهلوان‌ها "لوطی قمه نخورده" می‌گفتند. به نظر می‌رسد این تعبیر نیز تأکید بر تجربه‌ای مهم در حوزه خاص خود دارد! به هر حال به نظر می‌رسد در جهان پیرامونی و

کشورهای در حال توسعه هم "انسان کامل" در سیاست باید این پروسه را طی کند تا بتواند هم حسی و هم مفاهیم‌ای با مسئله اسناد بازجویی برخورد نماید. البته بدون ارتباط حسی و تنها با مفاهیم؛ یعنی برخورد با گزاره‌ها و دانسته‌ها و آموخته‌ها هم می‌توان با امر بازجویی مواجه شد. اما شاید در یک مواجهه حسی - مفاهیم‌ای بتوان به ادراک دقیق‌تر و عمیق‌تری از مسئله رسید.

ما می‌توانیم با متن اسناد ساواک درباره شریعتی و بازجویی‌های او افزودن بر یک نمونه تاریخی همچون یک نمونه آموزشی و پژوهشی هم برخورد کنیم و از این جنبه هم برای ما نه تنها درس آموز بلکه مفید هم هست. تا این جا بررسی بازجویی‌های شریعتی تمام شد، اما چرا شاگردان شریعتی را در سلول او می‌انداختند؟ شاید تصور ساواک این بود که شریعتی می‌تواند دانشجویانش را در سلول هدایت و ارشاد کند. حتی ممکن است چنین قصدی را به وضوح به خودش نیز گفته باشند. اما او با زیرکی و هوشیاری با این امر مواجه شده است. در عمل نیز برخورد شریعتی با دانشجویانش در سلول به شدت تأثیرگذار، اما هوشمندانه، و حتی برای خود آن‌ها نیز راهگشا و مسئله حل‌کن بوده است و خاطرات به جا مانده از این تأثیرات حداقل در نقل قول‌هایی که مطرح شده همیشه مثبت بوده است. این هم یکی از عواملی است که به صورت عینی می‌توان روی آن مکث کرد؛ یعنی هر کس را در سلول شریعتی انداختند در ادامه‌اش حرکت مثبتی داشته و خاطره خوبی هم در یادش مانده است. این نکته حداقل نشان‌دهنده روحیه بالا و توانمندی شریعتی جدا از سناریویی است که داشت و آن را به بعضی از این افراد هم منتقل کرده بود.

احمد رضا کریمی یکی از کسانی است که مدتی را در سلول شریعتی گذراند و نیازی به وارد شدن به جزئیات زندگیش نیست. او از فعالان آن دوره است که دستگیر می‌شود و به زندان می‌رود و در آن جا با ساواک، همکاری‌های اطلاعاتی - امنیتی می‌کند. گفته می‌شود که احمد رضا کریمی را به سلول براهنی انداختند تا براهنی را به مصاحبه تلویزیونی بکشاند که موفق هم شد و به نظر می‌رسد که می‌خواستند همین کار را با دکتر شریعتی هم بکنند و با همین قصد او را در سلول شریعتی انداختند که دیدیم عملاً به جایی نرسید. در نهایت از قول شریعتی گفت اگر من بیرون بروم تریاک می‌کشم و حرف‌هایی در این حد. بازوها هم طبق شناختی که از وی داشتند یا براساس حساسیتی که روی او داشتند در مقدمه بولتنی که احمد رضا کریمی برای شریعتی تهیه کرده بود، نوشتند این گونه افراد معمولاً حسادت می‌کنند!

در جلد دوم صفحه ۴۱۳ یک بولتن سری درباره استاد محمد تقی شریعتی آمده است که در بخشی از آن به علی شریعتی هم پرداخته شده است. در صفحه ۴۱۳ گفته شده است: «علی شریعتی پس از زندانی شدن به تدریج متوجه شد که چگونه از آثارش سوءاستفاده و سوءبرداشت شده و لذا پس از مذاکرات مفصلی که با او صورت گرفت، سرانجام کتابی تحت عنوان انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین نوشت که طی آن به شدت مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی را مورد تخطئه قرار داده و در این کتاب به طور جامع و مستدل تمامی جنبه‌های تشابه احتمالی مارکسیسم و اسلام را رد و تضاد کامل آن را به اثبات رسانده است. کتاب مزبور آماده شده که در ۲ هزار نسخه به صورت پلی‌کپی و به طرق مقتضی توزیع و در تجدید چاپ با تیراژ وسیعی پخش گردد. ضمناً علی شریعتی در

دنباله این اقدام خود، کتاب دیگری را در دست تحریر دارد تا با بسط نظریات خود جنبه‌های گوناگون افکار مهاجم به جامعه ایران و اسلامی را [با همین ادبیات نادرست نوشته شده] مورد تحلیل قرار داده و در تخطئه و رد کردن این افکار اقدام نماید». در پایین بولتن هم آمده است: «محمدتقی شریعتی فعالیت مضره‌ای ننموده و پیرمردی است متجاوز از ۷۰ سال و اقامت یک ساله در زندان، بیماری‌های سابق او را تشدید ساخته و مستدعی است اجازه فرمایند که مشارالیه از زندان آزاد و بهره‌برداری از وجود پسرش در زندان کماکان ادامه یابد.» این بولتن یک پاورقی خورده که پی‌نوشت نصیری رئیس ساواک است که به صورت دست خط در پایین این سند نوشته است: «از شرف عرض مبارک شاهانه گذشت موافقت فرمودند کتاب زودتر چاپ شود و بهتر است قبلاً به عنوان پاورقی روزنامه‌ها به مرور منتشر شود.» این اولین سندی است که در تاریخ ۲/۵/۵۳ در آن مطرح شده که شریعتی برای ما کتابی (انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین) نوشته و کتاب دیگری هم در دست تحریر دارد که منظور کتاب بازگشت به خویش است.

در این بخش از اسناد باز هم اسنادی وجود دارد که جنبه خبری درباره بسط اجتماعی حرکت شریعتی دارد. صفحه ۴۲۵ از کارخانه ارج، صفحه ۴۲۶ از کارخانه پروفیل نیمه سبک، صفحه ۴۳۲ از کارخانه ماشین‌سازی و صفحه ۴۴۳ از کارخانه ماشین‌سازی جیب و... که همگی نشان از تحرکاتی دارد که تحت تأثیر کتاب‌ها، جزوات و تفکر شریعتی به وجود آمده و اخبارش به ساواک رسیده است. از این جا دیگر ردپای بسط اجتماعی حرکت شریعتی را به طور گسترده در مجموعه اسناد می‌بینیم. از این پس این بسط اجتماعی توده‌ای‌تر هم می‌شود و کم کم به کارخانه‌ها و روستاهای دورافتاده هم کشانده می‌شود.

در صفحه ۴۴۰ در گزارش خبرنگار بی‌بی‌سی درباره مصاحبه شاه گفته شده است: «در همین حال شعبه سازمان بین‌المللی عفو زندانیان سیاسی در اتریش که از طرف زندانیان سیاسی فعالیت می‌کند، از شاه خواسته است که چند تن از زندانیان سیاسی ایران از جمله یک پرفسور سوسیالیست ایرانی به نام علی شریعتی را آزاد کنند.» بعد هم ارتباط شریعتی را با سارتر طرح می‌کند و این که پرفسور شریعتی از سال ۱۹۷۳ تا کنون بدون محاکمه در زندان سیاسی به سر می‌برد. این سند ردپای فشارهای خارجی را روی رژیم شاه برای آزادی شریعتی نشان می‌دهد.

اسنادی هم از چاپ کتاب‌های شریعتی با اسامی دیگر وجود دارد. در صفحات ۴۳۷ و ۴۳۹ از فعالیت و نفوذ اندیشه شریعتی در دبیرستان‌ها و هنرستان‌ها سخن به میان آمده است.

در صفحه ۴۴۴ منبع ساواک نوشته است پخش کتب شریعتی نشانه فعالیت و اشاعه افکار جبهه به اصطلاح ملی در این هنرستان است. قبلاً گفتیم در ساواک روی جبهه ملی توهمی وجود داشت و هر نوع فعالیتی را طبق آن توهم به جبهه ملی نسبت می‌دادند.

در صفحه ۴۴۵ سندی اداری و حقوقی بر این مبنا آمده است که چون شریعتی هفده ماه است که در بازداشت به سر می‌برد و پرونده‌اش تکمیل شده است، به دادگاه فرستاده شود و این پرونده از شعبه یک دادستانی ارتش به دادگاه برود. اما در صفحه ۴۴۶ سندی آمده که از اداره دادرسی است. از طرف ساواک نصیری امضا کرده که شاه دستور آزادی شریعتی را داده است و او باید روز اول فروردین آزاد شود. تاریخ سند ۱/۱۲/۵۳ است.

صفحه ۴۴۸ دوباره بولتن ویژه‌ای درباره شریعتی می‌بینیم که تاریخش ۲۲/۱۲/۵۳ است. این بولتن ویژگی‌هایی درباره شریعتی آورده و گفته است که او در زمان تحصیلش در فرانسه با عناصر منحرف همکاری می‌کرده و بعد درباره فعالیت‌هایش در ایران توضیح داده است که در جریان تدریس خود پیرامون اسلام‌شناسی، مارکسیسم را مورد حمله قرار می‌داده و به تدریج انتقاد خود را متوجه روحانیون و وضعیت کنونی مذهب شیعه کرده و در ادامه گفته که شریعتی تفسیرهای انقلابی و تحریک‌آمیزی نسبت به مذهب اشاعه داده و به تدریج نوشته‌هایش موجب شده است که موجی افراطی به وجود آید و روحیه انقلابی نسل جوان مذهبی تقویت شود و مارکسیست‌های اسلامی هم از آثار شریعتی سوءاستفاده کنند. بعد در ادامه اشاره کرده است که حسینیه ارشاد کانون مذهبی انحرافی‌ای بود که تعطیل شد و با تعطیلی حسینیه ارشاد و تأثیری که نوشته‌های شریعتی در گرایش‌های افراطی مذهبی داشته، وی در تاریخ ۵/۷/۵۲ بازداشت شده است. بعد در پراگ آورده که پدرش قبلاً در تاریخ ۲۰/۴/۵۲ دستگیر شده و در تاریخ ۴/۸/۵۳ با کسب اجازه از پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر از زندان مرخص شده است. بعد در ادامه گفته است علی شریعتی در مدت بازداشت مورد مصاحبه و بازجویی‌های مداوم واقع و سرانجام با قبول این که برخی آثار و نوشته‌های او تأثیر منفی به وجود آورده است، آمادگی خود را اعلام کرد که در رد نظریات مارکسیسم اسلامی و امواج فکری ناسالم علیه ملیت ایرانی اقدام به نوشتن کتاب نماید و دو جلد کتاب با عناوین انسان، اسلام و فلسفه‌های مغرب زمین و بازگشت به خویش نوشته است که کتاب اول به صورت پلی‌کپی تکثیر و منتشر شده و کتاب دوم نیز قرار است که به زودی چاپ و منتشر گردد. در ادامه نیز این نظریه طرح شده است که با عرض این که علی شریعتی طی مدت بازداشت متوجه شده که از آثار او سوءاستفاده به عمل آمده و از این موضوع به شدت نادم است و آمادگی کامل یافته که به جبران گذشته به انتشار آثار ملی و میهنی پردازد، مستدعی است در صورت تصویب اجازه فرمایند از زندان آزاد و تحت کنترل مداوم به نشر مسائل ملی و میهنی اقدام نماید. در زیر این سند باز دست خطی است که احتمالاً مربوط به ارتشبد نصیری است، با همان لحن و ادبیات کج و کوله نوشته است که: «شب عیدی داده شود مرخص شود!» تاریخ این سند ۲۲/۱۲/۵۳ است. این اسناد - که محتوای تفصیلی‌اش را بعد تحلیل خواهیم کرد - سیری را نشان می‌دهد که دستوری از طرف شاه برای آزادی شریعتی آمده است.

داستان این دستور نیز بدین قرار است، شاه برای عقد قرارداد با عراق به الجزایر رفته بود. بومدین رئیس جمهور الجزایر که در فرانسه هم‌کلاس شریعتی بود، به شاه توصیه آزادی شریعتی را می‌کند. در گفت و گویی که با آقای میناچی درباره این اسناد داشتیم، می‌گفت، شاه وقتی که وارد فرودگاه می‌شود در همان جا دستور آزادی شریعتی را می‌دهد. ایشان می‌گفت، از رئیس دفتر شاه هم نقل شده بود که اگر به سرعت روی این موضوع اقدام نمی‌شد بازجوها می‌توانستند به تدریج این نظر را تغییر دهند. البته ایشان به سرعتی در آزاد کردن شریعتی قائل بود که این اسناد نشان می‌دهد، آن تلقی درست نیست. این اسناد یک سیر حداقل ۲۰ - ۱۰ روزه‌ای را برای آزادی شریعتی نشان می‌دهد. از اولین روزی که نصیری گفته است که شاه دستور آزادی شریعتی را داده است (که تاریخش ۱/۱۲ بود) تا این سند که تاریخش ۲۲/۱۲ است، فاصله‌ای حدود سه هفته‌ای مشاهده می‌شود. (تنها یک فرض دیگر هم

قابل تصور است و آن این که شاه یک بار از الجزایر دستور آزادی شریعتی را داده باشد و یک بار هم در فرودگاه آن را پیگیری کرده باشد. البته این نکته را دیگران هم نقل کرده‌اند که شاه از قرارداد الجزایر خیلی خوشحال بود و احساس می‌کرد که این قرارداد به نفع اوست. بنابراین وقتی بومدین این خواسته را مطرح کرد، شاه هم سفارش او را به سرعت عملی می‌کند. ولی آن سرعتی را که آقای میناچی می‌گوید این اسناد نشان نمی‌دهد. حتی ایشان می‌گفت که شریعتی را می‌خواهند و می‌گویند: «شماره تلفن خانه‌ات را بده تا زنگ بزنیم دنبالت بیایند». اما شریعتی هر چه فکر می‌کند، شماره تلفن خانه‌اش را به یاد نمی‌آورد و می‌گوید اصلاً یادم نیست. به هر حال به جاهای دیگر زنگ می‌زنند و شماره تلفن را پیدا می‌کنند. البته ممکن است این خاطره درست باشد، ولی این نکته که از فرودگاه زنگ زده باشند و فردایش هم شریعتی آزاد شده باشد، حداقل این اسناد نشان می‌دهد که به این شکل نبوده است.

سندی در صفحه ۴۵۱ با تاریخ ۲۸/۱۲/۵۲ آمده که نامه‌ای به امضای ارتشبد نصیری از ساواک است که به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی نوشته شده است. دادستانی گفته است پرونده تشکیل شده و چون دیگر بیم تبانی وجود ندارد، خواهشمندیم آزادش کنید برود. در صفحه ۴۵۲ سندی آمده که آزادی‌اش را مقید به قرار التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران کرده است. البته ما در اسناد ساواک هیچ التزامی نمی‌بینیم که شریعتی امضا کرده باشد و بعد هم می‌دانیم که او به مشهد می‌رود و ما خبرهایش را از مشهد داریم. همین اسناد نشان می‌دهد که ایشان از حوزه قضایی تهران خارج شده است. در سند صفحه ۴۵۴ گفته شده است فعلاً به دادگاه فرستاده نشود، یعنی به نوعی می‌توان گفت که پرونده بلوکه شده و جلوی سیر قضایی آن گرفته شده است. صفحه ۴۵۶ هم گفته شده که وی متعهد گردید دیگر مرتکب اعمال خلاف قانون نگردد. البته باز هم سندی وجود ندارد که شریعتی چنین چیزی نوشته و امضا کرده باشد. هر چند این متن یا تعهد که "اعمال خلاف قانون نکند" متن ویژه و به اصطلاح توبه‌نامه نیست. ولی در هر حال در این جا حتی چنین سندی هم وجود ندارد.

در صفحه ۴۶۲ سندی آمده که مربوط به همان نامه معروف شریعتی به احسان است که در بیرون پخش شده بود. شبیه طی گزارشی روی این نامه گفته است که این نامه روح انقلاب را می‌پروراند.

در صفحات ۴۶۷ و ۴۶۸ باز هم سندی است با عنوان "گزارش جلسه اعضای جبهه ملی" که در آن بحث مرحوم دکتر سامی مطرح شده که البته ایشان عضو جبهه ملی نبود. از سامی درباره شریعتی می‌پرسند. سامی پاسخ می‌دهد که شریعتی و دکتر ساعدی وضع روحی افسرده و عجیبی پیدا کرده‌اند و از مردم فراری هستند. کسی را به منزل‌شان راه نمی‌دهند و فعالیت اجتماعی را به کلی مردود و غیرمفید می‌دانند. او که از دوستان نزدیک شریعتی است وقتی به منزل‌شان رفته، دخترش گفته است پدرم در منزل است ولی بعد گفتند منزل نیست و او را نپذیرفت مثل این که آن‌ها را شست و شوی مغزی داده‌اند. شریعتی آدم زیرکی است و سامی تصور می‌کند مخصوصاً این روش را در پیش گرفته که مأموران مزاحم او نشوند و در ادامه گفته است ایدئولوژی مدون و روشنی نداریم خود چریک‌ها هم الان نمی‌دانند چه می‌خواهند؟ می‌گویند هر وقت که پیروز شدیم آن وقت می‌گوییم چه باید کرد. بعد سامی می‌گوید که این راه غلطی است که پدران ما در گذشته رفته‌اند.

در سند صفحه ۴۷۰ از توزیع ۱۰۰ جلد از کتاب‌های شریعتی در بحرین حرف به میان آمده است. سند صفحه ۴۷۵ گفته که شریعتی در جلسه‌ای با عبدالکریم هاشمی‌نژاد بوده است. هاشمی‌نژاد می‌گوید مسئولان امر کارهایی می‌کنند که خودشان هم نمی‌فهمند. نکته‌ای که کشف کرده است این است که بین مقامات امنیتی تضاد وجود دارد. او را در اصفهان دستگیر کرده‌اند، ساواک اصفهان پرونده او را از مشهد خواست ولی ساواک مشهد پرونده را نداد. البته آن موقع ظاهراً قانونی بوده که هر شعبه ساواک مختار بوده و رئیس آن شعبه در آن منطقه استان مثل رئیس ساواک در کل کشور بوده و اختیار زیادی داشته است. ممکن است این موضوع ناشی از آن باشد یا ناشی از کشمکش‌های درونی ساواک که ما اطلاع دقیقی نداریم. بعد منبع ساواک گفته شریعتی در پاسخ هاشمی‌نژاد این مطلب را گفته که به نکته خوبی اشاره کرده‌اید. آن‌ها افراد متفکر و روشنی‌نستند گرچه افراد زیرک و مطلع و سفر کرده به همه کشورهای متمدنی‌اند و از افراد باسابقه ادارات‌اند. ولی باز دید مذهبی نداشته و صاحب‌نظر و عقیده نیستند. بعد سیری را گفته که در سال ۳۶ که زندان بود افراد مذهبی کم‌تر بودند. در سال ۴۳ بعد از ۱۵ خرداد در زندان مفاتیح بیش‌تر از قرآن بود که نشان می‌دهد، مذهبی‌ها سنتی بودند. بعد می‌گوید اما این دفعه که رفته است آن قدر روشنفکر مذهبی و مطلع در زندان بودند که احساس شرمندگی می‌کرده است. بعد در ادامه نکته مهمی را می‌گوید که در صفحه ۴۷۶ چاپ شده است. او می‌گوید: «موردی که در این مدت مایه تسلی من شده این بود که مقامات امنیتی را می‌شناختم و می‌دانستم اشخاص متفکر و روشنفکر مصدر کار نمی‌باشند و آن قدرها عقل‌شان نمی‌رسد که تشخیص دهند چه کسی مفید و چه کسی مضر است؟» بعد در ادامه هم بحث‌هایی درباره به رشد نیروهای مذهبی می‌کند.

نکته جالب این سند همین است که بلاهت ساواک مایه تسلی شریعتی بوده است. به نظر او آن‌ها دوست و دشمن‌شان را نمی‌توانند تشخیص دهند. این برداشت حسی شریعتی از ساواک است. ما هم از سیر اسناد می‌توانیم به همین نکته برسیم که آن‌ها به جز آموزش‌های کلاسیک یا کارهای حسی و تجربی که در عملیات اجرایی به آن رسیده‌اند، برجستگی خاصی ندارند.

در سند صفحه ۴۷۹ ساواک دستور داد که از منبعی جدید با شماره ۱۵۸۵ استفاده شود و نتایج حاصله روزانه به اداره کل اعلام شود. منظور این است که شریعتی را تحت نظر بگیرید و روزانه به ما گزارش بدهید. گزارش روزانه خواستن نشان از حساسیت ویژه‌ای است که ساواک روی فردی خاص می‌توانست داشته باشد.

در صفحه ۴۸۲ سندی آمده که منبع ساواک می‌گوید شریعتی در ارتباط با مقالاتی که ساواک در کیهان چاپ می‌کرد، یعنی انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین یا اسلام ضد مارکسیسم، به همسرش گفته شما اظهار بی‌اطلاعی کنید و بگویید ما خبر نداریم.

صفحه ۴۸۳ از یک گروه‌بان نیروی هوایی خبر آمده که در آن جا بحث از شریعتی شده و او گفته است: «این‌هایی که کیهان چاپ می‌کند همه‌اش دروغ است». این نشان می‌دهد که مسئله شریعتی چقدر بسط اجتماعی پیدا کرده که مثلاً در پایگاه نیروی هوایی هم این بحث مطرح است و منبع ساواک گزارشش را می‌فرستد.

در صفحه ۴۹۳ سندی است از ۹ ه به ۳۱۲ که از قبل با آن‌ها آشنایی داریم. این سند می‌گوید: «دکتر علی شریعتی اخیراً مبادرت به نوشتن سلسله مقالاتی مبنی بر رد افکار و عقاید خویش در روزنامه کیهان نموده که این عمل وی نیز تجدید خاطره و شناساندن مجدد خودش است و به هیچ وجه پاسخگوی آن همه اقدامات خلاف مصالح گذشته‌اش نمی‌باشد». این تحلیلی است که یکی از کارشناس‌های ساواک به یک بخش دیگر نوشته است. ۹ ه هم جزء تحلیل گره‌های به نسبت عمیق‌تر ساواک است و ما سیرش را در این اسناد دیدیم که تحلیل‌های تقریباً دقیقی می‌دهد. بعد پایین همین سند نظریه شنبه، یکشنبه و جمعه آمده است. جمعه گفته: «با توجه به این که دکتر علی شریعتی در اثر ارشاد لازم و و تذکرات طولانی مقامات امنیتی با وی متوجه خیانت‌های خودش به مملکت و هموطنانش گردیده و به نظر می‌رسد درصدد جبران آن‌هاست چنان چه ترتیبی داده شود که در مصاحبه رادیو تلویزیونی اعتراف به نپخته بودن خود در سابق بنماید و صراحتاً اظهار نماید که انسان در اثر تفکر و تجربه و بررسی‌های لازم به کمال خواهد رسید و اکنون وی به این مرحله رسیده و مستقیم یا غیرمستقیم نصایح لازم را به جوانان افراطی مذهبی کشور بنماید مؤثر به نظر می‌رسد».

در پایین این سند مطلبی باز هم به صورت دست‌خط آمده است که شاید خط خود نصیری باشد و امضاء هم ندارد. در آن جا گفته شده: «آقای فجری اگر به مصلحت بود که دکتر در تلویزیون سخنرانی کند تاکنون انجام شده بود، اظهار نظر بی‌اساس است». لحن و حالت تشر و "فضولی موقوف" در این جمله به وضوح مشاهده می‌شود. پس از این که مجموع این اسناد را بررسی کردیم، در این مورد نیز تحلیل محتوا خواهیم کرد.

بعد در سند صفحه ۴۹۹ آمده که درباره جنایت اطفال مدارکی به شریعتی داده بودیم که این‌ها را هنوز تکمیل نکرده است. قرار بود، روی این‌ها کار بکند. مستدعی است در صورت تصویب یک اکیپ به منزل نام‌برده مراجعه و مدارک مورد بحث را اخذ نمایند. احتمالاً چون شریعتی استاد جامعه‌شناسی است، از او خواسته‌اند بر روی جنایت اطفال کار پژوهشی و تحقیقی انجام دهد. او هم نوشته‌ها را گرفته و برده ولی هیچ کاری نکرده است! طبق سند صفحه ۵۰۱ شریعتی در جایی سامی را دیده است، سامی درباره همین مسائل کیهان پرسیده، شریعتی گفته آن‌ها را من نمی‌نویسم و خبری هم ندارم. از درس‌های جامعه‌شناسی دانشگاه مشهد من درآورده‌اند و منتشر می‌کنند. تاریخ این سند ۷/۱/۵۵ است.

در سند صفحه ۵۰۴ اطلاعیه‌ای است در خارج از کشور که انتشار این نوشته‌ها را ایده‌ای از طرف رژیم معرفی می‌کند.

در سند صفحه ۵۰۹ که تاریخش ۲۲/۱/۵۵ است ثابتی گفته که اگر شریعتی تقاضای گذرنامه کرد، قبل از صدور و خروج از کشور، مدیرکل اداره سوم را مطلع کنند؛ یعنی به نوعی دستور عدم خروج و ممنوع‌الخروج بودن او را صادر کرده است.

طبق سند صفحه ۵۱۰ رادیو پیک ایران می‌گوید که مطالبی که کیهان چاپ می‌کند، درس‌های مشهد شریعتی است که عده‌ای از دانشجویان اصفهان جمع‌آوری کرده و بدون اجازه استاد پخش کرده‌اند.

در سند صفحه ۵۱۵ در تاریخ ۱۱/۲/۵۵ عطاپور می‌گوید که اگر کار چاپ را ادامه می‌دهید، دستخطهایش را در روزنامه گراور کنید و بگویید که این‌ها خط او به دست خودش است و در ادامه باز می‌گوید از افکار او سوءاستفاده شده است.

طبق سند صفحه ۵۱۹ یک اعلامیه توضیحی در مشهد پخش شده و همان توضیحات را داده که این‌ها درس‌های مشهد شریعتی است و در اصفهان چاپ شده و حالا به دست ساواک افتاده است. این اطلاعیه می‌گوید چون شریعتی حاضر به مصاحبه تلویزیونی نشده لذا ساواک این‌ها را چاپ می‌کند تا شریعتی را خراب کند.

سند صفحه ۵۲۴ درباره جلسه‌ای در خانه آقای مانیان به تاریخ ۲۳/۲/۵۵ است که دکتر ملکی هم آن‌جا حضور داشته است. من علاوه بر این سند از خود ایشان هم درباره این جلسه سؤال کرده‌ام. این سند می‌گوید دکتر بهشتی از شریعتی راجع به این مسئله می‌پرسد. شریعتی می‌گوید این مقالات از من نیست و این سؤال را هم توهینی به خودم می‌دانم. دکتر ملکی می‌گفت که در آن جلسه آقای بهشتی و خوئینی‌ها و چند روحانی دیگر و نزدیک به شاید ۲۰۰ نفر میهمان حضور داشت. دکتر بهشتی از موضع بالایی برخورد کرد و گفت آقای دکتر توضیح بده که این مسائل چیست؟ شایع است که خود شما این‌ها را داده‌ای. شریعتی هم می‌گوید تعجب می‌کنم که شما چقدر دور از مسائل هستید. این‌ها برای این که آدم‌ها را خراب کنند، چون موفق نشده‌اند مرا به تلویزیون بکشانند، درس‌های من در دانشگاه مشهد را که از طریق بچه‌های دانشگاه اصفهان به دست ساواک افتاده است، پخش می‌کنند. آقای ملکی هم از قول خودش می‌گفت آقای مطهری هم شایع کرده بود نوشته‌ها را خود شریعتی به ساواک داده است.

در سند صفحه ۵۳۲ دوباره تأکید شده که از او مراقبت کنید و در جواب آن هم گزارش آمده که هیچ گونه موارد مشکوکی از شریعتی مشاهده نشده است.

طبق سند صفحه ۵۳۳ شریعتی در یک مجلس تحریم که ظاهراً مربوط به عمویش بوده، به کسی گفته که این‌ها را بدون اطلاع من خودشان دارند می‌نویسند. احتمالاً منظور از "می‌نویسند" این است که "چاپ می‌کنند". البته این الفاظ از منبع ساواک است، نه شریعتی.

در سند صفحه ۵۳۴ دوباره خبری از ۹ / ه به ۳۱۲ است که گفته شایع است شریعتی می‌خواهد به خارج برود. سند صفحه ۵۳۸ هم دوباره از ۹ / ه به ۳۱۲ است، که گفته شریعتی به مزینان رفته و سکونت دائم گرفته و کمافی‌السابق به سخن‌پردازی‌های سوء خود ادامه می‌دهد و اگر محل زندگیش را بازرسی کنیم بلاشک کتب مضره پیدا می‌کنیم؛ یعنی به نوعی تقاضا و درخواست بازرسی محل را داشته است.

سند صفحه ۵۴۰ دوباره دستوری است به ساواک خراسان که کلیه آثار شریعتی مضر است بجز انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین. این نامه را ثابتی امضاء کرده است.

سند صفحه ۵۴۳ خبر جلسه‌ای است که مخبر ساواک از منزل مهندس مفیدی گزارش داده و گفته، شریعتی می‌گوید استعمار دشمن و مارکسیسم رقیب است. و آقای مطهری گفته اسلام با مارکسیسم دشمن است. نکته‌ای را که مخبر ساواک گزارش کرده است، قبلاً به تفصیل در آثار و بحث‌های شریعتی دیده‌ایم.

تا این جا شاهد دو رخداد مهم بودیم. یکی آزادی شریعتی است که سیر آن را در پیش باز گفته‌ایم و سیر اسناد هم نشان داد که به دستور مستقیم شاه این آزادی صورت گرفت و جلوی ارسال پرونده به دادگاه هم گرفته شد. اما مسئله مهم‌تر دو کتاب یا مقاله انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین و بازگشت به خویش است که ساواک ادعا می‌کند شریعتی آن‌ها را در زندان نوشته تا نشان دهد که اشتباه کرده و از افکارش سوءاستفاده شده است و در یکی خواسته است تقابل اسلام و مارکسیسم را بگوید و مارکسیسم اسلامی را نفی کند و در دیگری به بحث ملیت پرداخته است و تهاجم‌هایی را تحلیل کرده است که به ملیت ایرانی می‌شود. در اسناد بعدی می‌بینیم که ساواک این دو مقاله را برای بخشی از حوزه‌های خود نیز فرستاده است.

اما در آن هنگام افکار عمومی این سخن را باور نمی‌کند و می‌پذیرد که این نوشته‌ها همان بحث‌های شریعتی در مشهد بوده و دانشجویان اصفهان آن را تکثیر کرده‌اند و بعد به دست ساواک افتاده و چون ساواک نتوانسته از شریعتی مصاحبه بگیرد، برای خدشه‌دار کردن شخصیت او این‌ها را چاپ کرده است.

در مقدمه‌ای هم که دفتر تدوین مجموعه آثار درباره چاپ مقاله بازگشت به خویش نوشته این توضیح آمده که «این بخش از کارهای قلمی است که تاریخ دقیق تحریر آن معلوم نیست اما به دلیل این که قبلاً غالب مضامینش در کلاس‌های دانشگاه مشهد به طور پراکنده مطرح شده، به نظر می‌رسد که در سال‌های پس از اخراج از دانشگاه یعنی ۵۰ - ۵۱ به نگارش درآمده باشد. در زمان حیات وی از روی نسخه تاییبی آن تعداد محدودی پلی‌کپی می‌گیرند و بعداً همین پلی‌کپی‌ها را به صورت کتاب منتشر می‌کنند ما [منظور دفتر تدوین مجموعه آثار است] ضمن مقابله کتاب مذکور با متن دست‌خط اصلی [این نکته را از آقای امیر رضایی هم سؤال کردیم. ایشان تأیید کرد که مقابله با متن دست‌خط صورت گرفته است] به این نتیجه رسیدیم که معلم شهید در اولین نسخه تاییبی که احتمالاً از بین رفته [یعنی پرینت اول آن] تصحیحات و به خصوص اضافاتی منطقی که گاه به چندین صفحه می‌رسد انجام داده است، لذا دفتر چون اضافات موجود در کتاب فوق‌الذکر را که در متن دست‌نوشته اصلی وجود ندارد، یقیناً جزء آخرین نظرات اصلاحی وی می‌داند، به انعکاس آن‌ها در این مجموعه مبادرت ورزیده است». در این توضیح چند نکته وجود دارد، این کار، نوشته است؛ یعنی محاوره‌ای نیست و مکتوب است. تاریخ تحریرش نیز معلوم نیست. مضامینش به شکلی پراکنده در درس‌های مشهد وجود داشته و تعدادی از نسخه تاییبی آن به صورت پلی‌کپی منتشر شده است اما کسی از دفتر تدوین مجموعه آثار آن پلی‌کپی‌ها را ندیده است. ولی اضافات کتاب مذکور نسبت به متن دست‌خط مضامینی است که به تشخیص دفتر تدوین مجموعه آثار نزدیک به فرهنگ شریعتی است و توضیحاتی است که ضروری به نظر می‌رسد و کاملاً مناسب با مطلب است و آن‌ها این متن چاپی را به متن دست‌نوشته ترجیح داده و براساس آن، این مقاله را در مجموعه آثار آورده‌اند. این توضیحی است که دفتر تدوین مجموعه آثار درباره مقاله بازگشت به خویش در مقدمه مجموعه آثار ۲۷ داده است.

در مقدمه مجموعه آثار ۲۴ هم این توضیح درباره مقاله انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین آمده که «مضامین این بخش در سال‌های تدریس در کلاس‌های دانشگاه مشهد به طور شفاهی از جانب وی مطرح شده و بعد به صورت سیستماتیک به نگارش درآمده است.» یعنی متن مذکور شفاهی نیست، بلکه مکتوب است.

دانشجویان دانشگاه مشهد در همان زمان تعداد محدودی از متن فوق را پلی‌کپی و تکثیر کرده بودند ولی ساواک قبلی آریامهری از آن‌جا که تصور می‌کرد این متن تا به حال منتشر نشده است، جهت لوٹ کردن چهره شریعتی آن را به گونه‌ای مخدوش و با جابه‌جایی بسیاری از پاراگراف‌ها و با افزودن عبارت "مارکسیسم ضداسلام" به عنوان آن در اواخر سال ۱۳۵۴ در چندین شماره ننگین نامه کیهان به چاپ می‌رساند [بعد می‌گوید] این باعث رنجش مضاعف شریعتی شد. در این مقدمه دفتر تدوین مجموعه آثار، نه مدعی است که پلی‌کپی‌های اولیه را دارد و نه مدعی داشتن دستخط شریعتی است و لذا دقیقاً براساس همان متن چاپ شده عمل کرده است.

دو دیدگاه درباره مقالات "انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین" و "بازگشت به خویش" از آن زمان تاکنون درباره این مقالات دو نظر وجود داشته است. یک نظر که تقریباً نظر عمومی و اکثر قریب به اتفاق نیروهای مذهبی و ملی و مارکسیست و نیروهای مبارز بود که معتقد بودند به دلیل آن که شریعتی مصاحبه تلویزیونی را قبول نکرده، ساواک این نوشته‌ها را به طریقی به دست آورده و برای خراب کردن وی به اسم شریعتی چاپ کرده است. دیدگاه دیگر هم که بیش‌تر مخالفان شریعتی طرفدار آن بودند، نوشته‌ها را به خود شریعتی نسبت می‌دادند.

برای مقایسه منطقی و استدلالی این دو نظریه با یکدیگر پیش از هر چیز لازم است این نکته را روشن کنیم که اصلاً متن این دو کتاب درباره چیست؟ آیا محتوای کتاب همان چیزی است که ساواک می‌خواهد یا خیر؟ یعنی در ابتدا به جای بحث شکلی به بحث محتوایی بپردازیم. در این جانتها عناوین و نکات بسیار کلی کتاب را مطرح می‌کنیم.

در انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین شریعتی مباحث مختلفی را مطرح کرده و در آن هم لیبرالیسم و سرمایه‌داری و هم مارکسیسم را از منظر انسان‌شناسی بررسی و نقد کرده است و در نهایت به این جمع‌بندی رسیده که سرمایه‌داری انسان قلابی تربیت می‌کند و مارکسیسم انسان قالبی. در واقع دو دستگاه فکری و دو سیستم سیاسی را نقد انسان شناختی کرده است. البته مباحثش متنوع است. فرهنگ و ادبیات این نوشته‌ها هم دقیقاً فرهنگ و ادبیات شریعتی است. دوستانی که قبل یا بعد از انقلاب کتاب‌های شریعتی را خوانده‌اند، می‌توانند یک بار هم از این زاویه این متن‌ها را بخوانند؛ یعنی جدا از تحلیل محتوایی، از زاویه دید امنیتی و سیاسی - پلیسی هم می‌توان به کتاب نگاه کرد.

در این کتاب مباحث مختلف دیگری هم مطرح شده، مثلاً نقد لیبرالیسم و سرمایه‌داری یا نقد مارکسیسم که بیش‌تر از زاویه فرهنگی - و نه سیاسی - نقد شده و در جایی نیز اشاره به مارکس انسان‌گرا کرده است. (مارکس در دوره‌ای بیش‌تر انسان‌گرا با گرایش فلسفی بوده است.) در چند جا هم آورده که دو ایدئولوژی اسلام و مارکسیسم مقابل یکدیگرند (در صفحات ۹۳ □ ۹۲ و ۱۲۳) و کسانی را که می‌خواهند میان اسلام و مارکسیسم اشتراک پیدا کنند، نفی کرده است. در صفحه ۱۱۹ معنویت‌گرایی متعالی را طرح و ارتجاع مذهبی را نفی کرده است و در انتهای کتاب، پایان یک دوران و آغاز یک عصر نوین را بشارت داده که همه این مباحث از موضع و

منظر انسان‌شناسی است. در صفحه ۱۲۰؛ یعنی در پایان کتاب هم خط‌دهی کرده است؛ یعنی ضمن تبیین استراتژیک، به مخاطبی که این کتاب را می‌خواند، راهکار و برنامه ارائه کرده و گفته است ما باید مذهب را بازخوانی کنیم و میاندار صحنه هم باشیم. بعد گفته است بسیاری از مفاهیم مرقی و روشنفکری امروز، شرقی و اسلامی است و متعلق به خودمان است. مثلاً می‌گوید دیالکتیک یک امر شرقی و عرفانی است. بعد می‌گوید «اسلام و مارکسیسم روی جاده اومانیزم، درست برخلاف جهت یکدیگر در حرکت‌اند». در این جمله بر تعبیر "روی جاده اومانیزم" باید دقت کنیم. شریعتی فرهنگ خاصی دارد. در کتاب‌های دیگرش هم این حرف را زده که ما در مبارزات مان سه مرحله داریم؛ در مرحله اول باید مبارزه ضداستعماری و ملی باشد [این مطلب را باید در ادبیات دهه ۶۰ و ۷۰ یعنی دوره جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری بررسی کرد]. مرحله دوم مبارزه طبقاتی است و مرحله سوم مبارزه اومانیزتی و انترناسیونالیستی است. در این کتاب شریعتی اشاره می‌کند که اسلام و مارکسیسم در جاده اومانیزم درست در خلاف جهت یکدیگر در حرکت‌اند. در واقع می‌خواهد اشتراک این دو را در فاز سوم یا - اگر صرفاً در یک بستر نظری در نظر بگیریم - در بستر انسان‌شناختی نفی کند.

مبحث دیگر مقاله بازگشت به خویش است. این مطلب در مجموعه آثار ۲۷ چاپ شده است. در این مقاله شریعتی مباحث مختلفی را مطرح کرده و لحنش هم لحن نگارشی و مکتوب است. این امری طبیعی است که هر فرد هنگام نوشتن نسبت به زمانی که حرف می‌زند، تأمل بیش‌تری دارد و کیفی‌تر و دقیق‌تر بحث می‌کند. از این نظر مباحث این مقاله، مباحثی کاملاً کیفی و دقیق بوده و شاید یکی از منابع غنی بحث شریعتی درباره مقوله ملیت باشد.

در این جا شریعتی مباحث مختلفی را طرح کرده است که شاید نتوان یک خط یا نقطه ثقل محوری از آن استخراج کرد. مثلاً در صفحه ۸۸ ناسیونالیسم غربی و جاهلی، در صفحه ۱۰۱ الیناسیون فرهنگی در مقیاس ملی، در صفحه ۱۱۵ مسئله بازگشت به ملیت و مذهب را طرح کرده و در صفحات ۱۳۲ □ ۱۲۰ و ۱۳۴ به نقد و حتی نفی انترناسیونالیست‌های مذهبی، انسانی و طبقاتی می‌پردازد؛ یعنی انترناسیونالیسم‌گرایی را چه در رنگ و لعاب مذهبی، چه در رنگ و لعاب انسانی و چه در شکل طبقاتی آن نفی می‌کند. در صفحه ۱۳۸ این بحث را مطرح می‌کند که ملیت نه تنها عامل توجیه طبقات نیست که برعکس تضاد طبقاتی عامل تجزیه ملیت است و ملیت عامل توجیه طبقات نیست؛ یعنی به تبیین نوعی ملیت و ملی‌گرایی عدالت‌طلبانه می‌پردازد. یکی از بخش‌های مختلف تبیین ملیت از دیدگاه شریعتی این است که ملیت شریعتی، ملیتی متکی بر فرهنگ است، نه بر خاک و خون. همچنین ملیت در دیدگاه شریعتی متکی بر مردم است، نه پادشاه و سلسله پادشاهان (همان ملی‌گرایی که در دوره رژیم شاه تبلیغ می‌شد و تأکیدش بر سلسله پادشاهان بود و ملیت و عظمتش را در سلسله‌ها و پادشاهان می‌دید). یکی دیگر از مفاهیم و مبانی ملیت از دیدگاه شریعتی (افزون بر تأکید به مردم و فرهنگ) این نکته است که شریعتی میان عنصر عدالت و عنصر ملیت رابطه برقرار می‌کند و ملیت مورد نظر خود را برخلاف تحلیل مارکسیستی‌اش عامل توجیه طبقات نمی‌داند و در تحلیلی واقع‌گرایانه می‌گوید از قضا فاصله‌های طبقاتی احساس

جمعی و مای جمعی را متلاشی می‌کند. (درباره دیدگاه شریعتی در نسبت به ملیت می‌توانید به مقاله نسبت مذهب و ملیت در آراء شریعتی در کتاب شریعتی؛ راه یا بیراهه؟ از همین نگارنده چاپ انتشارات قلم مراجعه نمایید). در صفحه ۱۵۴ بحث الیناسیون را آورده و مارکسیسم را در صفحه ۲۲۹ نفی کرده است. در صفحات بعد این دیدگاه که "من یک شرقی، مسلمان و ایرانی هستم" را مطرح کرد و میان ملیت و مذهب رابطه برقرار می‌کند. در صفحه ۴۲۵ در مقابل نفی هویت ملی و ارتباط میان ملیت و مذهب گفته است که یکی چگونه بودنم را می‌آموزد و دیگری چگونه رفتنم را.

دیدگاه هیئت منصفه‌ای درباره محتوای دو کتاب

به هر حال در ابتدا و پیش از تحلیل این دو مقاله شریعتی که کی و کجا آن را نوشته است، می‌توانیم در متن و مباحث این دو کتاب تأمل و تعمق کنیم و به اصطلاح بحث محتوایی انجام دهیم و بعد به سراغ این بحث برویم که از بین این دو روایت (که می‌گوید شریعتی در درون یا بیرون زندان این مقالات را نوشته است)، کدام درست است؟

برای این منظور (یعنی قضاوت محتوایی) می‌توانیم خودمان و همه کسانی که این دو کتاب را خوانده‌اند یک هیئت منصفه بنامیم. در امور قضایی نهاد هیئت منصفه منظور شده است که وظیفه آن، بی‌این که اعضای آن الزاماً حقوق بدانند، این است که از طرف افکار عمومی برداشت، احساس و قضاوت خود را بیان کنند. مثلاً وقتی متهمی را روی کرسی اتهام می‌نشانند و می‌گویند، شما نشر اکاذیب کرده‌اید تا به تشویش اذهان عمومی بپردازید، هیئت منصفه باید از طرف جامعه و افکار عمومی قضاوت کند که آیا تشویش اذهان "عمومی" صورت گرفته است یا خیر. البته این نهاد نمی‌خواهد تشخیص حقوقی بدهد. اعضای آن هم گاه یک کارگر، کشاورز، استاد دانشگاه، معلم یا کارمند است. این افراد باید احساس درونی‌شان را بگویند. حال ما نیز برای شریعتی هیئت منصفه‌ای تشکیل بدهیم، و با این دو کتاب - که سال‌هاست افراد مختلفی آن را می‌خوانند - در ابتدا از منظر یک هیئت منصفه برخورد کنیم و ببینیم آیا کسی از این دو کتاب همان برداشتی را دارد که مثلاً با خواندن کتاب کژراهه احسان طبری خواهد داشت؟

اگر ما با این دو کتاب بدین شکل برخورد کنیم، خواهیم دید شاید در طول این سالیان هزاران نفر این دو کتاب را خوانده‌اند، اما هیچ کس این احساس را ندارد که مثلاً شریعتی اعتراض کرده باشد که من در گذشته اشتباه کرده است یا به طرح و نقد و حمله به مارکسیسم اسلامی بپردازد و.... درباره بحث مارکسیسم اسلامی که ساواک روی نفی آن از سوی شریعتی تأکید داشت، در یکی از بازجویی‌های شریعتی دیدیم که گفته بود، وقتی این حرف را می‌شنود خنده‌اش می‌گیرد. «این حرف مثل این است که بگوییم کافر مسلمان یا کوسه ریش پهن. وصل کردن این کلمات متضاد خنده‌دار است.» به نظر می‌رسد که شریعتی به شکلی حسی و تیزهوشانه فهمیده بود که باید همان جا با این مقوله برخورد کند و راه را برای طرح خواسته‌های بعدی ببندد. حال جدا از آن که فرض را بر این بگذاریم که شریعتی این دو کتاب را در بیرون یا داخل زندان نوشته است، وقتی این دو کتاب را تحلیل محتوا

می‌کنیم و این قضاوت را هم همگانی می‌کنیم و داوری هزاران خواننده این کتاب‌ها را در مقام هیئت منصفه جامعه در نظر می‌گیریم، می‌بینیم این هیئت برداشت کژراهه احسان طبری را از این دو ندارد و به نظر می‌رسد فقط دو چشم سالم و یک کوره سواد و ذره‌ای عقل و انصاف برای رسیدن به این داوری کافی باشد.

مطلب دیگر این که حتی دشمن‌ترین دشمنان شریعتی نمونه‌ای از این کتاب‌ها نقل نکرده‌اند که بتوان براساس آن گفت شریعتی در این جا برخورد ضدچپ کرده است، "ضدچپ"، نه "نقد" مارکسیسم. چرا که شریعتی چه در این آثار و چه در آثار مختلف دیگر و شاید از دوره جوانی یکی از دغدغه‌هایش نقد مارکسیسم بوده است. اما کسی از آثار شریعتی برداشت ضدچپ، ضد مبارزه و مبارزان و یا انگیزه‌کشی در مبارزان را نکرده است. کسی نه از این آثار و نه از هیچ جای آثار دیگر شریعتی چنین برداشتی را ندارد. در آثار کسانی که در زندان یا پس از آن مطالب توانانه‌ای می‌نویسند، دو عنصر وجود دارد. یکی ضدیت با عقایدی است که آن‌ها (یعنی حکومت وقت) طالبش هستند و دیگری انگیزه‌کشی؛ یعنی "ضد مبارزه" و "ضدچپ" بودن. همه کسانی که اسناد و نظریات شریعتی را خوانده‌اند مثل یک هیئت منصفه انصاف و داوری داشته و نظرشان را هم در عمل داده‌اند و آن این که آن‌ها هیچ‌گاه این برداشت‌ها را از آثار وی نکرده‌اند. به همین خاطر برایشان باورپذیر نبود که شریعتی آن‌ها را برای ساواک و به این قصد نوشته است که مارکسیسم اسلامی را بکوبد و انگیزه‌های مبارزاتی را بکشد. با اطمینان می‌توان گفت اگر کوچک‌ترین شائبه محتوایی در متن این دو کتاب بود، مخالفان (فردی، سیاسی یا فکری) شریعتی تاکنون آن‌ها را در میلیون‌ها نسخه در سراسر ایران (و بلکه جهان!) توزیع کرده بودند. در اسناد ساواک خواندیم که ساواک می‌گفت: «شریعتی در این آثار تروریسم را محکوم کرده است!» هر چند که باز هم در اسناد ساواک این مطلب آمده بود که می‌گفت: «این نوشته‌ها چیزی از بار گناهان او کم نمی‌کند». اما کسی تاکنون از این متون چنین برداشتی نکرده است. پس در این تحلیل محتوا، ما در ذهن و وجدان و سیر تاریخی حرکت خود در مقام یکی از اعضای هیئت منصفه می‌توانیم (مستقل از این که این آثار در بیرون یا داخل زندان نوشته شده باشد) نظر دهیم که آیا آن چه ساواک خواسته است، محقق شده است یا خیر؟ به نظر می‌رسد حتی یک نفر هم (چه از دوستان و چه از مخالفان شریعتی) در این فاصله زمانی دو دهه‌ای چنین برداشتی نداشته است. حتی مارکسیست‌ها که در عین احترام به شریعتی با او بسیار اختلاف نظر داشتند (و حتی یک نفر از آن‌ها در پیش از انقلاب گفته بود که شریعتی ۴۰ سال جنبش مارکسیستی را در ایران عقب انداخت) چنین برداشتی از آثار شریعتی ندارند. (این یک واقعیت بود که وقتی جنبش مذهبی در دانشگاه‌های ایران رشد کرد، جنبش چپ مقدار زیادی افت نمود. البته همه این امر را نباید به حساب شریعتی گذاشت بلکه این امر ناشی از سیر حرکتی است که جامعه ایران داشته و در عین حال شریعتی هم در آن نقش زیادی ایفا کرده است). در چنین فضای رقابتی، به راحتی می‌توان نقطه ضعف‌های حریف را دستاویز گرفت؛ یعنی اگر این دو کتاب شبیه کژراهه احسان طبری بود تا به امروز صدها بار گفته شده بود که این هم از گل سرسبد شما که با ساواک همکاری کرد، جنبش ضدچپ راه انداخت و در مبارزان انگیزه‌کشی کرد. اما این هیئت منصفه ولو این که رقیب یا مخالف یا دشمن شریعتی بوده‌اند، هیچ کدام چنین تلقی نکردند.

بررسی تحلیلی استدلال‌های دو نگاه و طرح نگاه سوم

ما در این جا استدلال‌هایی را که این دو برداشت دارند، با هم مقایسه می‌کنیم. یک برداشت می‌گوید شریعتی این آثار را در بیرون از زندان نوشته و برداشت دیگر می‌گوید آن‌ها را در زمان بازداشت نوشته است. حال استدلال‌های هر کدام را با هم مقایسه می‌کنیم. کسانی که می‌گویند این آثار در بیرون از زندان نوشته شده است، استدلال‌هایشان چنین است:

- اولین استدلال تشابه این مطلب با دیگر مطالب شریعتی است؛ یعنی این که شریعتی همین مطالبی را که در این آثار نوشته است در آثار دیگرش نیز آورده است و این امر نشان می‌دهد این آثار در بیرون از زندان نوشته شده است.

- استدلال بعد اشارات شریعتی درباره این آثار در بیرون از زندان است. برای مثال در سند صفحه ۴۸۲ به همسرش گفته است که شما درباره این آثار اظهار بی‌اطلاعی کن. در سند صفحه ۵۰۱ شریعتی به سامی گفته است که این‌ها را من نمی‌نویسم و خبر ندارم. آن‌ها مطالبی از درس‌های دانشگاه مشهد را درآورده‌اند. در سند صفحه ۵۲۴ و در خانه مانیان گفته است که این مطالب از من نیست و شما باید این را بفهمید که اگر بخواهند کسی را که نتوانسته‌اند از او مصاحبه تلویزیونی بگیرند، خراب کنند، چگونه خراب می‌کنند. در سند صفحه ۵۳۳ در مجلس ترحیم عمویش گفته است که انتشار این آثار بدون اطلاع من است و خودشان این آثار را چاپ کرده‌اند.

- استدلال دیگر وجود دست‌خط یکی از این آثار در بیرون از زندان است. آقای امیر رضایی (عضو دفتر تدوین مجموعه آثار) هم وجود این دست‌خط را تأیید می‌کرد.

- دلیل دیگر این است که اگر شریعتی این مطالب را برای ساواک نوشته باشد، ساواک باید می‌فهمید که هیچ مطلب ضدچپ و ضد مبارزه در این آثار نیست. همچنین در هیچ جای این آثار شریعتی تعبیر مارکسیست اسلامی را به کار نبرده است و در واقع آن چیزی را که ساواک از شریعتی خواسته است، در این آثار نیست.

- یک دلیل دیگر که شاید از مهم‌ترین دلایل این نگرش است، این است که دست‌خط هیچ کدام از این آثار در اسناد ساواک به دست نیامده است؛ یعنی اگر شریعتی این مطالب را برای ساواک نوشته باشد، باید دست‌خطش هم در اسناد ساواک موجود باشد.

- استدلال دیگر این است که هیچ سندی در ساواک و در اسنادی که چاپ شده است، وجود ندارد که شریعتی گفته باشد: «من اشتباه کرده‌ام و این دو کتاب را برای جبران اشتباهاتم می‌نویسم». اگر چنین سندی موجود بود، قطعاً چاپ می‌شد.

نمودار یاد شده مجموعه دلایل کسانی است که معتقدند این مطالب را شریعتی در بیرون از زندان نوشته است. این روایت را تقریباً تمامی طیف‌های مبارز و تمام فعالان مذهبی و فرهنگی از جمله دفتر تدوین مجموعه آثار شریعتی، رادیوهای خارجی آن زمان، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور و افراد مبارز مذهبی گفته‌اند. طبق این نگاه سناریوی چاپ این آثار چنین است که این آثار در جایی به دست ساواک افتاده و ساواک

نیز آن‌ها را برای خراب کردن شریعتی چاپ کرده است. شریعتی مصاحبه نکرده است، از شریعتی، البته نه در دوران بازداشت، که در احضارهای بعد از آزادی خواسته‌اند که درباره بیانیه منشعبین از مجاهدین ردیه بنویسد و او ننوشته است، از شریعتی خواسته‌اند که بر علیه مارکسیسم اسلامی مطلب بنویسد و او ننوشته است، در نتیجه نوشتن این مطالب برای ساواک نیز منتفی است و این مطالب را برای خراب کردن او چاپ کرده‌اند.

اما افرادی نیز معتقدند که امکان دارد، شریعتی این مطالب را در بازداشتگاه نوشته باشد.

- یکی از دلایل این افراد چاپ متفاوت این دو کتاب است. مثلاً کتاب انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین قبل از انقلاب به شکلی چاپ شده بود که شباهتی به چاپ هیچ کدام از کتاب‌های شریعتی نداشت. چه از لحاظ جلد و چه از لحاظ حروف چینی کاملاً با دیگر آثار شریعتی تفاوت داشت.

- دلیل دیگر این است که اساساً شریعتی در بحث‌های مشهد این گونه بحث‌ها را مطرح نکرده است. از آن گذشته این متن‌ها لحن شفاهی ندارد و لحن متن‌ها کتبی است؛ یعنی اگر این دو کتاب جزء درس‌های شریعتی در مشهد بود، باید لحنی شبیه تاریخ تمدن و تاریخ ادیان داشته باشد؛ یعنی دارای لحنی شفاهی باشد. اما لحن این آثار کتبی است؛ یعنی جملات، جملات نوشته شده است و جملات شفاهی نیست.

- دلیل دیگر اسناد ساواک است و این که چه دلیلی دارد ساواک گفته باشد شریعتی این مطالب را برای ما نوشته است؟

- دلیل دیگر این است که شریعتی در دوره ارشاد و قبل از آن اوقات فراغتی برای "نوشتن" چنین متن‌هایی نداشته و بعد از آن نیز چنین فرصت و فراغتی نداشته است.

- دلیل دیگر استناد به یکی از اسناد ساواک است که در آن سند آمده است: «اگر ادعا کرده‌اند که شریعتی این مطالب را در این جا نوشته است دست‌خطش را گراور کنید.» البته دست‌خطی هم در اسناد ساواک وجود ندارد.

- دلیل دیگر این که از نوشته‌های قبلی که گفته می‌شود به دست ساواک افتاده است، هیچ سند و ردپایی در دست نیست. البته گفته شده است، این نوشته‌ها در اصفهان تکثیر شده یا آقای میناچی گفته‌اند که این مطالب قبلاً در دانشگاه جندی‌شاپور تکثیر شده بود. اما بالاخره حداقل یکی از آن نسخه‌ها باید موجود می‌بود تا به دفتر تدوین مجموعه آثار برسد و این دفتر بگوید ما از این نسخه استفاده کرده‌ایم.

- دلیل دیگر باز هم اسنادی از ساواک است که می‌گوید: «این آثار را به جاهای مختلف فرستاده‌اند.» آقای امیر رضایی می‌گفت: «ما در واقعه‌ای که در سال ۵۷ سفارت ایران در فرانسه را اشغال کردیم یک سری کتاب در آن جا دیدیم که یکی از آن‌ها انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب‌زمین بود که تعداد نسخه‌های موجودش در آن جا بیش‌تر از سایر کتاب‌ها بود.» البته ایشان می‌گفت کتاب کیش شخصیت آقای بنی‌صدر و... نیز در سفارت وجود داشت. در بعضی از مراکز دولتی نیز این کتاب مشاهده شده است.

تا این جا دلایل هر یک از دو گروه را ذکر کردیم. حال به بررسی و نقد این دلایل می‌پردازیم. گروه اول یعنی گروهی که معتقدند شریعتی این مطالب را در بیرون از زندان نوشته است، یکی از دلایل‌شان تشابه این مطالب با دیگر مطالب شریعتی است. این دلیل ویژه‌ای نیست چرا که اگر شریعتی داخل زندان نیز این مطالب را نوشته باشد،

با همان ذهن و فکر نوشته است. پس این دلیل قانع کننده‌ای نیست. مسئله دست خط یکی از مطالب که اعضای دفتر تدوین مجموعه آثار آن را مشاهده کرده‌اند نیز می‌تواند به این طریق قابل توضیح باشد که شریعتی موقع آزاد شدن این دست خطها را با خودش به بیرون از زندان آورده است و متن اولیه‌ای هم که شریعتی بر آن مطالبی را افزوده است، متن اولیه موجود در ساواک بوده و کتاب با استفاده از آن چاپ شده است. البته این‌ها همه فرضیه است. در چارچوب این فرضیه که شریعتی این مطالب را در انفرادی نوشته است، می‌توان چنین تصور کرد که او مطالب را پس از تایپ خوانده و چیزهایی بر آن اضافه کرده است و پس از آزادی دست خط را به بیرون منتقل کرده اما متن تایپ شده را بیرون نیاورده است.

از نظر محتوایی هم این دلیل که مطلب ضدچپ و ضد مبارزه در این کتاب‌ها نیست، پس شریعتی آن‌ها را در داخل زندان ننوشت است، دلیل محکمی نیست چرا که ما حداقل از این نقطه عبور کرده‌ایم که شریعتی به لحاظ محتوایی آن چه را که آن‌ها می‌خواستند، انجام داده است. اما این که باجی به آن‌ها نداده است، دلیلی برای این امر نیست که حتماً این مطالب داخل زندان نوشته نشده باشد و اگر داخل زندان نوشته می‌شد، حتماً شریعتی در آن‌ها باج می‌داد. چرا که ممکن است شریعتی این مطالب را در زندان نوشته ولی باج نداده و به فرض زیرکی به خرج داده باشد.

این دلیل را که دست خطها در ساواک به دست نیامده است، می‌توان این گونه نقد کرد که احتمالاً شریعتی این مطالب را با خود به بیرون از زندان آورده است. البته یکی از دست خطها؛ یعنی دست خط کتاب انسان، اسلام و مکتب‌های مغرب زمین در هیچ کجا نیست و هیچ کس مدعی نیست که این دست خط را در اسناد ساواک یا در بیرون دیده است.

دلیل دیگر تعهد دادن شریعتی برای نوشتن کتاب است که هیچ سندی از آن در این مجموعه اسناد نیست. البته این امر می‌تواند هم به فرهنگ شفاهی ساواک و هم به هوشیاری شریعتی باز می‌گردد؛ یعنی شریعتی هیچ قول مکتوبی به ساواک نداده است و چون در محتوای کتاب هم قصد هیچ نوع باج‌دادنی به ساواک ندارد، پس می‌توان همه این‌ها را به شکل معکوس نیز تحلیل کرد.

درباره دلیل دیگر این گروه که مستند آن توضیحات خود شریعتی به دیگران است، می‌توان گفت که شریعتی ممکن است براساس دلایلی این کتاب را در زندان نوشته باشد ولی در آن موقع و در آن جو این دلایل در کل قابل توضیح برای افکار عمومی نبوده است؛ یعنی شریعتی نمی‌توانسته است، دلایلش را توضیح دهد، چرا که خبر پخش می‌شد و کل سناریو اش (و نه تنها مسئله این دو کتاب) پیش ساواک لو می‌رفت. برای همین به همسرش گفته است اظهار بی‌اطلاعی کند و به بقیه نیز گفته است کار خود ساواک است. البته این شاید دلیل محکمی نباشد ولی در عین حال همان گونه که در جمع‌بندی نهایی خواهیم دید، هر کدام از این دلایل را می‌توان با هم نقد کرد. درباره دلایل گروه دوم که معتقد است شریعتی این مطالب را داخل زندان نوشته است، می‌توان این نقدها را مطرح کرد. مثلاً این که تعداد قابل توجهی از نسخ این کتاب در سفارت پاریس، یا جاهای دیگر دیده شده است، دلیل قانع کننده‌ای نیست چرا که از یک طرف، برای مثال کتاب کیش شخصیت بنی صدر هم در آن جا بوده است.

از سوی دیگر معمولاً مأموران ساواک می‌خواهند به مسئولان بالاتر گزارش موفقیت‌آمیز دهند؛ یعنی همیشه می‌خواهند بگویند که مهره و عنصری را که به دست ما دادید، تسلیم و خرابش کردیم. حساسیت ویژه‌ای هم روی این امر دارند. مثلاً در یکی از اسناد خواندیم که یک نفر از عناصر ساواک گفته بود، باید از شریعتی مصاحبه بگیرید، اما فرد رده بالاتر پی‌نوشت کرده بود که اگر لازم بود، این مصاحبه را می‌گرفتیم؛ یعنی با عصبانیت از نگرفتن مصاحبه یاد کرده بود. به عبارت دیگر این شیوه مسلم است که ساواک دوست ندارد کسی شکستش را یادآوری کند یا خط و ربطی از این شکست باقی بماند. مثلاً باز در اسناد دیدیم که مخبر ساواک درباره اعلامیه‌ای که در حسینیه ارشاد پخش کرده بودند، گفته بود این اعلامیه به دست مردم افتاد و هیچ نسخه‌ای از آن به دست ما نرسید، ولی منبع دیگری نظر داده بود که این اعلامیه‌ها را کلاتری قلهک جمع‌آوری کرده است و آنها از موضوع اعلامیه مطلع‌اند. نتیجه آن که مأموران ساواک تمایل دارند گزارش‌های مثبتی از عملکرد خود به مسئولان بالاتر بدهند یا تمایل ندارند که حداقل در آرشیو اسناد نقطه ضعفی از خود باقی بگذارند. پس اگر این گزینه را بپذیریم که کتاب شریعتی قبلاً در بیرون از زندان و در جایی چاپ شده و به دست ساواک افتاده است، حال ساواکی که نتوانسته است، شریعتی را وادار به مصاحبه کند و نتوانسته است، او را وادار کند ردیه‌ای بر علیه مارکسیسم اسلامی یا مبارزان بنویسد؛ وقتی این مطالب به دستش افتاده است، می‌خواهد با یک تیر دو نشان بزند؛ یعنی آنها خواسته‌اند با چاپ این کتاب هم شریعتی را خراب کنند و هم این که به مقامات بالاتر بگویند، بالاخره شریعتی را هم تسلیم کرده‌اند. پس روی همین گزینه پیش می‌روند و این اسناد را که به دست‌شان افتاده است و در ساواک موجود بود، منتشر می‌کنند و به سفارتخانه‌ها نیز می‌فرستند تا به اصطلاح مارش پیروزی برای خود بنوازند. پس می‌بینیم بر اساس این گزینه نیز می‌توان دستگاه تحلیلی‌ای برای توضیح همه اسناد مربوط به این قسمت ساخت.

دلیل دیگری که گفته می‌شود، شریعتی فرصت نگارش مکتوب نداشته است، نیز بدین ترتیب قابل نقد است چرا که شریعتی ممکن است در لابه‌لای کارهایش چنین فرصتی پیدا کرده باشد. شریعتی فراز و نشیب یا فراز و فرودهای زمانی زیادی داشته است. در یک دوره بیش‌تر سخنرانی می‌کرده و در دوره‌ای دیگر بیش‌تر می‌نوشته است. این مطلب را هم ممکن است در یکی از آن دوره‌ها نوشته باشد.

اما این دلیل که در اسناد ساواک آمده است که دست‌خطش را گراور کنید. توضیحش این است که علی‌رغم این گفته چنین کاری انجام نشده است و اگر چنین دست‌خطی موجود بود، همان وقت در روزنامه گراور می‌شد و همین که این دست‌خط گراور نشده است، نشان می‌دهد دست‌خطی موجود نبوده است.

اما دلیل دیگر که از نوشته‌های قبلی هیچ سند و ردپایی موجود نیست، هم شاید توضیحش این باشد که در آن موقع در دانشگاه مشهد تشکیلات با نظم و نسقی وجود نداشته و هر دانشجو هم از شهری آمده بود. بنابراین مطالبی از این دست توسط دانشجویان به شهرهای هر یک رفته، لذا نسخه‌ای از آن در دست دوستان شریعتی در مشهد یا تهران نرسیده است. به هر حال این توضیح - ولو زیاد هم قانع‌کننده نباشد - حداقل به لحاظ منطقی این استدلال را که چون هیچ ردپایی از این مطالب معلوم نیست، پس حتماً در سلول نوشته شده است، رد می‌کند.

اگر این دلایل را کنار هم بگذاریم، می‌توانیم بر هر کدام از این گزینه‌ها بایستیم و دلایل گزینه دیگر را کاملاً رد کنیم. اما کل این مطالب را می‌توان به این شکل که ما در تحلیل دو کتاب در قالب هئیت منصفه انجام دادیم، نیز جمع‌بندی کرد که با فرض هر گزینه، اما شریعتی اهداف ساواک را برآورده نکرده است. هر فردی اگر تنها با بینشی متوسط و سطح سواد معمولی این مطالب را بخواند، چنین برداشتی خواهد کرد. حتی یک منبع ساواک هم که قدری محتوایی برخورد کرده و گفته است که شریعتی در این مطالب دوباره خود را مطرح کرده و حرف‌های خود را زده است و این‌ها جبران گذشته نیست و باید مصاحبه کند، مسئول بالاترش با عصبانیت گفته است که اگر نیاز به مصاحبه بود خودمان آن را انجام می‌دادیم.

اما به نظر می‌رسد، در چارچوب منظری که ما وارد بحث شدیم، یعنی در منظر سناریو، تعارضی هم وجود ندارد که شریعتی این مطالب را در داخل زندان نوشته باشد، و این امر "می‌تواند" در امتداد همان سناریوی گفته شده هم بگنجد و نقطه ضعف و منفی‌ای هم در برخورد شریعتی با ساواک نباشد. این خود می‌تواند احتمال نگاه سومی را طرح کند. نگاهی که احتمال نوشته شدن مقالات در زندان را هم رد نمی‌کند، اما آن را در چارچوب سناریوی شریعتی و به نفع حرکت و برد او می‌داند و نقطه ضعف و اختلالی هم در این برخورد مشاهده نمی‌کند. در گزینه پنجم؛ یعنی این گزینه که شریعتی براساس یک خط برخورد سناریویی حرکت کرده است، این امر هم قابل تصور است. پس در این نگاه این احتمال هم رد نمی‌شود که احیاناً شریعتی این مطالب را در زندان نوشته و هدف دو منظوره‌ای هم از این کار داشته است. یکی این که از فشار سنگینی که ساواک بر او می‌آورد، بکاهد. این فشار سنگین ناشی از این است که از یک طرف شریعتی خود را از چریک‌ها، روحانیون سیاسی، حزب توده و کلاً از هر نوع فعالیت سیاسی کنار می‌کشد و با آن‌ها مرزبندی می‌کند و از طرف دیگر سیل مسلسل وار اعتراضات افرادی است که می‌گویند ما با خواندن کتاب‌های شریعتی انقلابی شده‌ایم. در چنین موقعیتی اگر یک مقدار حسی و تجسمی برخورد کنیم، خواهیم دید که امری بسیار طبیعی است که ساواک فشار زیادی بر شریعتی بیاورد و بگوید اگر شما با این افراد همدست نیستی پس ردشان کن. این امری بسیار ابتدایی در روند بازجویی است. حتی احمدرضا کریمی را هم به داخل سلول شریعتی می‌فرستد تا این فرد شریعتی را متقاعد به مصاحبه کند. در چنین موقعیتی شریعتی که نه می‌خواهد مصاحبه کند، نه می‌خواهد ضدچپ و علیه مارکسیسم اسلامی مطلب بنویسد، نه می‌خواهد مطلبی بر ضد انگیزه‌های مبارزاتی بنویسد، باید به گونه‌ای خود را از زیر این فشار برهاند و سناریویش را که او فردی فرهنگی و غیرسیاسی است، باورپذیر کند.

اما دومین هدف و منظور شریعتی استمرار و ادامه سناریوی خود بدین ترتیب است که با بهره‌گیری از تیزهوشی و شیطنتی که نمونه‌هایی از آن را در بازجویی‌هایش برای بازگشایی حسینه ارشاد دیدیم (که می‌خواست بازجو را به آن جا برساند که به خاطر منافع خودشان هم که شده حسینه ارشاد را بازگشایی کنند!)، می‌خواهد در این جا نیز از معبری که فکر می‌کند باید از آن عبور کند (معبری که البته در منطقه‌ای مین گذاری شده هم واقع است) همچون منفذی برای رساندن حرف و پیام خود به آن سوی دیوار استفاده کند.

به عبارت دیگر شریعتی می‌خواهد از این تنها منفذی که بین این سو و آن سوی دیوار باز شده است، استفاده‌ای دومنظوره کند. هم این فشار را از روی خود بردارد و سناریویش را باورپذیرتر کند و حتی بهانه‌ای برای آزادی خود فراهم کند - گرچه که به دلیل بی‌دقتی در اسناد نمی‌دانیم، این مطالب در چه مقطعی نوشته شده است - و هم آن که از تربون دشمن و خود پلیس دوباره با جامعه سخن بگوید و این کار هیچ تعارضی با گزینه سناریو و خط برخوردی ندارد که شریعتی در بازجویی‌هایش داشته است.

این نکته را هم در نظر داشته باشیم که شریعتی در این فاصله هر کار اضافی و سفارشی را رد کرده است. مثلاً آقای میناچی می‌گفت: «من چون حقوقدان بودم، در زندان نگهبان‌ها و بازجوها، مشاوره حقوقی از من می‌گرفتند. رضا براهنی تز پایان‌نامه دختر یکی از بازجوها را به انگلیسی می‌نویسد. زندانی‌ها از این نوع کارها زیاد کرده‌اند.» در همین جا این واقعه تاریخی را هم نقل کنیم که همان گونه که می‌دانیم شریعتی بازداشت نشده، بلکه خودش را معرفی می‌کند. آقای میناچی می‌گفت قبل از معرفی این سناریو را با یکدیگر چیده‌اند که به سازمان اوقاف نزد آقای آزمون می‌روند تا شریعتی که مثلاً فردا قرار است خود را معرفی کند، بگوید فردی علنی بوده و مخفی نبوده است. آشنایی آقای میناچی با آزمون هم بر این اساس شکل گرفته است که پسر عموی آزمون یکی از موکلین میناچی بوده است. آقای میناچی تعریف می‌کرد در اداره اوقاف یک موضوع پژوهشی درباره وقف به شریعتی پیشنهاد شد که شریعتی از پذیرفتن آن اکراه داشت، اما با اصرار آقای میناچی این پروژه را تحویل می‌گیرد. آقای میناچی می‌گفت: «استدلال من این بود که پذیرش این پروژه پس از معرفی کردن خودت مفید خواهد بود. چرا که می‌توانی با استفاده از آن مدعی شوی که من فردی علنی بوده و به اداره اوقاف رفته و با فلانی گفت‌وگو کرده‌ام و دلیلش هم این پروژه تحقیقاتی است.» این در حالی است که هدف شریعتی و آقای میناچی از مراجعه به سازمان اوقاف این بود که شریعتی از این طریق خود را معرفی کند؛ یعنی آزمون با ثابتی تماس بگیرد و بگوید آقای شریعتی به این جا آمده است، آیا شما با ایشان قراری دارید. پس از این تماس ثابتی گفته بود: «بگویید برای پاسخ دادن به چند سؤال به ساواک مراجعه کند. آقای میناچی می‌گفت: «ما می‌دانستیم - ۳ تا سؤال داریم یعنی ۳ - ۲ سال. به شریعتی هم گفتم فردا که خودت را معرفی می‌کنی ۲۴ تا ۴۸ ساعت فشار و سختی است. به این هم کاری ندارند که تو کی و چی هستی؟ بلکه می‌خواهند اول ذهنت را مشغول کنند تا چیزهایی که آماده کرده‌ای به هم بریزد. تو هم می‌توانی بگویی که کار ما علنی بود و من هم فردی مخفی نبودم و حتی از اوقاف کار پژوهشی گرفته‌ام.» خلاصه ایشان می‌گفت: «شریعتی هم همین کار را کرده بود و اوراق مربوط به سفارش آن پژوهش را روی میز ریخته بود و گفته بود ما نمی‌دانیم در این مملکت چه کاره‌ایم، یکی به ما کار سفارش می‌دهد و دیگری ما را بازداشت می‌کند و متهم به خرابکاری می‌کند؟!» ایشان می‌گفت در روزهای اول برای فشار آوردن به شریعتی بی‌خوابی می‌دادند. چرا که افراد معروف و سرشناس را معمولاً جرئت نمی‌کردند شکنجه کنند (مثل آقای طالقانی یا آقای خمینی و شریعتی). وقتی شریعتی خود را معرفی می‌کند، این کار پژوهشی را در اختیار داشته است که البته هیچ گاه آن را انجام نمی‌دهد. یک مورد کار پژوهشی دیگر نیز درباره بزهکاری اطفال هم در اسناد جلد سوم مطرح شده بود که باز از جمله کارهایی است که به شریعتی داده‌اند و باز او آن را انجام نداده است. شریعتی در

یکی از آثارش جمله‌ای را می‌گوید که شاید مقداری با این شرایط تناسب داشته باشد. شریعتی می‌گوید، بعضی از کارها وجود دارد که برای همه آدم‌ها مباح است ولی بعضی از انسان‌ها در جایگاهی قرار می‌گیرند که حتی از این کارها نیز باید صرف‌نظر کنند و از قضا مثال کار پژوهشی را هم ذکر می‌کند و می‌گوید کسی که می‌خواهد از طریق کار پژوهشی امرار معاش کند کار مباحی کرده است، اما بعضی از آدم‌ها در جایگاهی قرار می‌گیرند که این کارها را هم نباید انجام دهند. به نظر می‌رسد شریعتی در این جا به خودش اشاره کرده است. حداقل در خاطرات و اسناد ساواک دو مورد از این کارها را می‌بینیم و این در حالی است که شریعتی در آن دوره که تازه به ایران آمده بود، از اداره آموزش و پرورش یا اداره فرهنگ آن زمان کار پژوهشی درباره استان خراسان گرفته و انجام داده بود و این کارها چاپ شده بود. البته اندیشه خود را نیز همراه کار کرده است، یعنی صرفاً برای کسب درآمد هم نبوده و در این کارها حرف‌های خود) از جمله با یاد کردن از جنبش‌های بزرگ سربداران، پسیان و حتی واقعه مسجد گوهرشاد و... (را هم مطرح کرده است. اما در دو مورد قبلی که اشاره شد به خاطر ماهیت پیشنهاد دهنده کارها آن‌ها را انجام نمی‌دهد. به جاست در همین جا این نکته را هم متذکر شویم که بخشی از این زیرکی‌ها) مثلاً تحویل گرفتن پروژه وقف (از آن آقای میناچی است. مثلاً آقای میناچی می‌گفت: «وقتی که به ما ابلاغ کردند که حسینیه ارشاد بسته شود، من به اعضای حسینیه گفتم که حتماً و قطعاً دانشجویها تظاهرات می‌کنند. اگر ما این جا باشیم ساواک خواهد گفت که شما این افراد را تحریک کرده‌اید. به همین دلیل من همه اعضای حسینیه ارشاد را جمع کرده و به شمال رفتم و در طول مسیر تعمد داشتیم در رستوران غذا بخوریم و صورت حساب رستوران را به اسم اشخاص مختلف بگیریم تا بعد با ارائه این فیش‌ها بگوییم که ما در آن زمان اصلاً در تهران نبودیم». از این مسافرت که به تهران برمی‌گردد، خانواده‌اش به او اطلاع می‌دهند از شهربانی یا کلانتری محل دنبال او آمده بودند. ایشان به جای رفتن به کلانتری به کمیته مشترک می‌رود و می‌گوید که شمال بوده‌اند و دلیلش هم صورت حساب‌های رستوران‌های بین‌راهی است. در آن جا ایشان را برای استعفا تحت فشار قرار می‌دهند. ایشان می‌گفت: «من یک متن استعفا حقوقي نوشتم و در همان جا استعفانامه آقای مطهری را به من نشان دادند که یک صفحه طولانی بود و ایشان در آن استعفانامه گفته بود که این کارها به ما مربوط نیست و هر کاری انجام شده است با مسئولیت خودشان است». منظور این است که علاوه بر زیرکی و رندی که در خود شریعتی وجود دارد، بخشی از این زیرکی‌ها و چم و خم‌ها را هم آقای میناچی که وکیل است، به شریعتی یاد داده است.

به هر حال در مجموع به این جا رسیدیم که می‌توان با این آثار شریعتی با روش "محکم - متشابه" برخورد کرد و گفت این مورد هم بخشی از تشابهات زندگی شریعتی است. مثال تاریخی این موضوع شرکت ابوذر در لشکر معاویه در یکی از جنگ‌های مرزی یا ولایت عهدی امام رضا است. مثلاً می‌توان با مسئله شرکت ابوذر در لشکر معاویه به دو طریق برخورد کرد، یکی این که ابوذر بریده بود، دیگر این که ابوذر تحلیلی (درست یا نادرست) داشت و بر اساس آن تحلیل در جنگ مرزی شرکت کرده بود. اما ما باید این تشابهات را به محک‌های زندگی ابوذر ارجاع دهیم. ما می‌دانیم ابوذر حتی در هنگام مرگش می‌گوید: «اگر فردی دولتی در این جمع (یعنی جمعی که می‌خواهند مراسم کفن و دفن او را انجام دهند) وجود دارد، او کفن مرا تأمین نکند». یعنی ابوذر حتی در هنگام

مرگ نیز بر سر موضعش) که مبارزه با قدرت حاکم وقت است(پایداری می‌کند. پس ابوذر در زمان وقوع آن جنگ هم نبریده بود. درباره شریعتی هم مسئله اصلی با توجه به تشابهات موجود در این دو گزینه که هر کدام طرفدارانی نیز دارد، ارجاع این تشابهات به محکمت‌های زندگی شریعتی است و اصل نیز محتوای کتاب‌هاست. اگر شریعتی کثر راه‌ای می‌نوشت، دیگر شریعتی نبود و با همان سرعتی که در ایران بالا رفته بود، سقوط می‌کرد، چرا که تنها "بینش" نیست که انسان‌ها را مطرح می‌کند، "منش" انسان‌ها نیز بسیار مهم است. عنصر "اعتماد" و منش به ویژه در فرهنگ ایرانی حرف اول را می‌زند، حتی بیش‌تر از اعتقاد. به خاطر همین است که اکثر رهبران سیاسی مورد اعتماد مردم در ایران افراد مسن هستند. در ایران معمولاً توده‌های مردم کم‌تر به رهبران جوان اعتماد می‌کنند. چرا که معتقدند باید فرد امتحان پس داده و مشخص شده باشد که آیا بر سر حرف‌هایش هست یا خیر. البته اعتماد و عدم اعتماد در مردم ایران نیز بسیار احساسی و افراطی است. به هر حال این خصیصه مهم جامعه ماست که علاوه بر بینش به منش افراد، یعنی ایستادگی روی حرف‌ها هم اهمیت می‌دهد. حال این ایستادگی اشکال مختلفی دارد که یکی از آن‌ها امتحانی است که فرد باید در متن عمل داده باشد.

نتیجه نهایی آن که ما در قالب یک هیئت منصفه دیدیم هیچ تجدیدنظر و هیچ نقطه مردودی در این دو اثر شریعتی وجود نداشت. اما براساس این تحلیل و با انتخاب گزینه پنجم (یعنی گزینه سناریو) نه بعید است و نه قابل رد کردن که شریعتی این دو اثر را در زندان و در سلولش با دو منظور باورپذیر کردن سناریو و خروج از فشار و دادن حداقل ضایعات (یعنی عدم مصاحبه، عدم کوبیدن مارکسیسم اسلامی و ننوشتن مطالبی بر ضد مبارزه و بر ضد چپ) و نیز به منظور انتقال حرف و پیام‌رسانی نوشته باشد، مانند طرح بحثی جدی و عمیق و نو از منظر خویش درباره ملیت که طی آن باستانگرایی ایرانی را که ایدئولوژی رسمی وقت بود، به دقت و شدت نقد کرده است. کسی که با سناریو پیش می‌رود، هر لحظه باید این دغدغه را داشته باشد که سناریویش لو برود و به همین خاطر این امر نه غیرممکن و نه امری منفی است که شریعتی با این دو انگیزه و حتی فراهم آوردن تمهیدی برای آزادی خود جهت ادامه کار و نیز استفاده از تنها معبری که بین این سو و آن سوی دیوار برقرار شده است، این کار را انجام داده باشد و بدین ترتیب این نگاه سوم را می‌توان همچون یک "فرض" و "احتمال" جدی در نظر گرفت.

مرور تحلیلی بر اسناد جلد سوم

حال به مرور اسناد جلد سوم می‌پردازیم. در جلد سوم صفحه ۸ سندی آمده است که یک منبع ساواک تردد دکتر شریعتی را در شهسوار گزارش داده و گفته است که با عده‌ای غیربومی که در حومه شهسوار ساکن شده‌اند، تماس مشکوک داشته و اقداماتی در زمینه ساختن فشنگ و نارنجک می‌نماید! بعد نظریه سه‌شنبه نقل شده که گفته است تعیین صحت یا سقم خبر مستلزم تحقیق است. البته مشخص است که این خبر بی‌ربط است و مخبر ساواک همان چیزی را که شنیده نقل کرده است. فقط این نکته را ذکر کنیم که آقای میناچی می‌گفت: «یکبار که به همراه شریعتی به شهسوار رفته بودیم، شریعتی که مشغول شنا بود، ناگهان سراسیمه از آب بیرون آمد و گفت یکی از قایق‌های موتوری که خیلی تندرو هم بود به شدت به سمت من می‌آمد و من احساس کردم که سر مرا نشانه

گرفته است». تلقی شریعتی این بود که می‌خواستند، او را بکشند. حال این که آیا واقعاً می‌خواستند، او را بکشند یا نه مسئله دیگری است ولی این نکته مهمی است که خود شریعتی چنین دغدغه و اضطرابی داشته و همیشه در یک غار دموستنس زندگی می‌کرده است. او به لحاظ روحی روانی از یک طرف با ساواک و از طرف دیگر با روحانیت متعصب درگیر بوده است. به لحاظ فکری و به لحاظ ادبیات و نحوه بیان هم همیشه این دغدغه را داشته است که به گونه‌ای سخن بگوید که ساواک جلوی فعالیتش را نگیرد و در عین حال بتواند حرف‌هایش را هم بزند. ما کتاب‌های شریعتی را که می‌خواندیم، فکر می‌کردیم بیانیه مخفی یک گروه سیاسی است، اما در واقع آثار شریعتی نظیر شهادت، حسین وارث آدم، تشیع سرخ و سیاه و... بیانیه یک گروه سیاسی مخفی نیست. این‌ها صحبت‌ها و نوشته‌های یک فرد علنی است. حتی در یکی از اسناد شریعتی به شوخی گفته بود که ممکن است یک وقت با همسرمان دعوا بکنیم و بعد به هتل رفته و خودکشی کنیم یا شنا بلد نباشیم و به داخل رودخانه افتاده و غرق شویم. یعنی داستان تختی و صمدبهرنگی را یادآور شده بود. این امر به لحاظ روانی و برخورد وجودی و تجسمی با شریعتی نکته قابل تأملی است. یعنی او همواره این دغدغه و اضطراب را داشته است که شاید متعصبین مذهبی او را بکشند - همان کاری که فداییان اسلام می‌خواستند با کسروی بکنند - یا ساواک او را سر به نیست کند.

مرحله پنجم) ادامه بررسی اسناد جلد سوم)

موضوع سند صفحه ۹ درباره حضور چند نفر از عناصر جبهه به اصطلاح ملی سابق در منزل شاه‌حسینی یا در واقع باغ آقای شاه‌حسینی است. در آن جا آقای مؤتمنی می‌گوید که طبق یک خبر بسیار محرمانه، گویا امروز دکتر علی شریعتی ایران را ترک کرده و با پاسپورت به خارج رفته است. این خبر در روز ۲۲/۲/۲۵۳۶ (یا ۲۲/۲/۱۳۵۶) مطرح شده و در انتهای این سند آمده است که: «در احمدآباد هر کس مراجعه کرد، بازداشت شود. در جلسه خیابان علایی اگر منبع ندارند، لااقل شماره اتومبیل‌های مراجعه‌کننده را یادداشت و شناسایی نمایند. در مورد شریعتی دستورالعمل لازم به سازمان‌ها داده شود، شاید با مدرک جعلی قصد خروج دارد». (۲۹/۲/۳۶)

در سند صفحه ۱۲ نامه‌ای به مرکز سازمان اطلاعات و امنیت خراسان رسیده است که در آن نوشته شده است: «به قرار اطلاع علی شریعتی مزینانی به مشهد عزیمت کرده و خبر دیگر گویای آن است که او محرمانه از کشور خارج شده است. دستور فرمایید ضمن این که به مراجع مسئول در نواحی مرزی راجع به جلوگیری از خروج احتمالی او توجه لازم داده می‌شود، به نحو مقتضی وی را در نشانی‌های احتمالی در مشهد یافته و به طور غیرمستقیم انگیزه مسافرت او را معین و ابلاغ کنند. سریعاً با شماره تلفن ... آقای حسین‌زاده تماس بگیرید». امضای نامه متعلق به ثابتی مورخ ۲۹/۲/۳۶ است.

با پی‌گیری خط سیر اسناد می‌خواهیم فضای ساواک را درباره مسئله خروج شریعتی از کشور مطرح کنیم. در سند صفحه ۱۳ متن نامه دکتر شریعتی به «استاد و روحانی محترم، علی‌تهرانی» قبل از سفر آمده است. در این نامه شریعتی تعبیر «چه رستمانه می‌روید» را درباره علی‌تهرانی به کار می‌برد و در بخشی از آن هم می‌گوید: «من در آستانه مرحله تازه‌ای که آغاز کرده‌ام و می‌روم مهاجراً الی‌الله سرنوشت دیگری را در ادامه سرگذشت خویش

دنبال کنم و جز لطف خدا که اعجازگر و دشمن فریب بزرگی است و به جز همت یاران همدرد و همراه راهی ندارم». تاریخ امضای نامه ۳۰ اردیبهشت ۵۶ است. در این جا با توجه به تعبیر و صفاتی که شریعتی برای خدا آورده است، می توان رابطه حسی زیادی با سرنوشتی که شریعتی در این مرحله دارد، برقرار کرد. برای خدا صفات زیادی می توان آورد اما استفاده از صفت "دشمن فریب بزرگ" برای خدا به نوعی به خط برخورد شریعتی با ساواک و دغدغه هایی برمی گردد که در این دوران در درون شریعتی وجود دارد.

خروج شریعتی از کشور و مرگ وی در انگلیس

موضوع سند صفحه ۱۵ حضور چند نفر از عناصر جبهه ملی سابق در منزل شیخزادگان است. در این سند آمده است که قاسمی گفت: «موضوع رفتن دکتر شریعتی از طرف حاج مانیان تأیید شده وی گفت او را فرستادیم برود بیرون از دست سازمان نجات پیدا کند». تاریخ این سند ۹/۳/۲۵۳۶ به تاریخ شاهنشاهی (است. می دانیم که شریعتی با این تحلیل که حسینیۀ ارشاد را از تهران به خارج از کشور منتقل کند، به خارج می رود. آقای میناچی سه سری از اسناد و نوارهای شریعتی را به خارج فرستاد و یک بخش را هم خود می برد. تحلیل این بوده است که حسینیۀ ارشاد را به خارج منتقل و از آن جا شروع به فعالیت کنند. شریعتی هم فرصتی داشته باشد که بتواند آثارش را تکمیل کند که البته داستان دیگری پیش می آید و در کل این پروژه قطع می شود. در آن جا این اسناد نزد آقای حبیبی مانده و ۸ شماره اول مجموعه آثار با مسئولیت آقای حبیبی منتشر می شود. براساس شنیده ها وقتی ایشان به ایران می آید، مدعی می شود که همه اسناد را از ماشین من دزدیده اند. ولی گویا در یکی از روزهایی که حبیبی مسافرت بوده است، احسان شریعتی به اتاق حبیبی مراجعه نموده و از اسناد کپی تهیه می کند و این اسناد بعدها تحویل تیم جدید تدوین مجموعه آثار می شود و از مجموعه آثار ۹ به بعد را تیم جدید دفتر تدوین مجموعه آثار منتشر می کند. این دفتر می گوید که آقای حبیبی مجموعه آثار تشیع علوی - تشیع صفوی را به عنوان آخرین مجموعه در نظر گرفته بود و وقتی ما این کار را تحویل گرفتیم، این اثر را به صورت اولین مجموعه آثار جدید، یعنی مجموعه آثار ۹ منتشر کردیم.

در سند صفحه ۱۷ درباره شریعتی گفته شده است که: «ضمناً به احتمال زیاد مشارالیه با گذرنامه و مشخصات جعلی از کشور خارج شده است». این سند را ثابتی در تاریخ ۱۲/۳/۲۵۳۶ یعنی چند روز پس از خروج شریعتی از ایران امضا کرده است.

در صفحه ۲۴ این سند آمده است که: «روز ۱۳/۳/۳۶ داریوش فروهر در منزلش به یکی از دوستانش که به ملاقات او رفته بود، ضمن صحبت پیرامون مسائل مختلف اظهار داشت که بالاخره دکتر شریعتی از قفس پرید و روز سه شنبه ۲۷/۲/۳۶] در این جا مرحوم فروهر نیز یک روز اشتباه کرده است [با در دست داشتن گذرنامه جعلی به نام محمدعلی مزینانی با هواپیما از طریق فرودگاه مهرآباد ایران را به قصد اروپا ترک نموده و امکان دارد به فرانسه رفته باشد». در این جا شنبه نظر داده است که: «چون داریوش فروهر در بین دوستان و آشنایان به صداقت و

حقیقت‌گویی معروف است به احتمال زیاد اظهاراتش درباره مسافرت دکتر علی شریعتی به خارج از کشور صحت دارد». اذعان به صداقت فروهر از سوی ساواک هم خیلی جالب است!

در صفحه ۲۵ در نظریه ۲۰ ه آمده است که: «دکتر علی شریعتی مزینانی گذرنامه‌ای به نام علی مزینانی داشته که آن را در سال ۵۰ اخذ نموده و در سال جاری به اداره گذرنامه مراجعه و آن را تمدید نموده و چون افرادی که دارای گذرنامه می‌باشند، به ساواک اسامی آن‌ها منعکس نمی‌گردد و از طرفی طبق اعلام ساواک دکتر علی شریعتی ممنوع‌الخروج شده مشارالیه موفق می‌گردد، اجازه خروج خود را در تاریخ ۱۰/۲/۲۵۳۶ دریافت نماید و از کشور خارج گردد. در مورد ساعت و روز خروج از لحاظ این که صورت مسافران خروجی پس از ۴۸ ساعت به اداره گذرنامه احاله و بایگانی می‌گردد، به درستی ساعت و روز خروج مشخص نشده است». در پایین این نظریه دستور داده شده است که: «ترتیبی اتخاذ شود که همسر و دخترش ممنوع‌الخروج شوند». تاریخ این دستور ۱۶/۳/۲۵۳۶ است. در بخش پایین‌تر سند دوباره دستور دیگری داده شده است که: «به کلیه نمایندگان‌ها ابلاغ شود که فعالیت او را تحت کنترل قرار داده، گزارش دهد و به هر کشوری که وارد گردید، گزارش دهند». در انتهای سند پانویسی آمده است که: «به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید تاریخ ۱۷/۳/۳۶» یعنی ۱۲ روز پیش از مرگ شریعتی. پس می‌بینیم ساواک چندین روز بعد از خروج شریعتی از کشور از طریق منابع نفوذی و نه از طریق منابع رسمی‌اش می‌فهمد که شریعتی از کشور خارج شده است. با توجه به آن نظریه که داریوش فروهر به صداقت معروف است و این صحبت او نیز حتماً درست است، برای آن‌ها قطعی و مسلم می‌شود که شریعتی از همان طریقی که او گفته از کشور خارج شده است.

سپس در تاریخ ۱۶/۳/۲۵۳۶ دستور داده شد که فهرست مسافرانی را که در تاریخ ۲۷/۲/۲۵۳۶ از مرز فرودگاه مهرآباد خارج شده‌اند، بررسی کنید (هر چند که شریعتی در ۲۶ اردیبهشت از ایران خارج شده بود). حال دیگر ساواک جامانده و به اصطلاح بور شده است و فقط سعی می‌کند به لحاظ اداری این مسئله را حل کند که شریعتی چگونه، از چه طریق و در چه ساعتی ایران را ترک نموده است. ولی دیگر به تعبیر مرحوم فروهر، شریعتی از قفس پریده بود.

در صفحه ۲۷ سندی به تاریخ ۱۷/۳/۲۵۳۶ آمده است که موضوع مطرح شده در آن بسیار احمقانه است. متن سند چنین است: «مدیریت کل اداره نهم از اداره سوم درباره احسان شریعتی فرزند علی ... چنان چه اگر نامبرده بالا درخواست صدور گذرنامه و اجازه خروج از کشور را نمود، مراتب را به این اداره اعلام کنید». این در حالی است که در آن زمان احسان شریعتی در آمریکا بود.

در سند صفحه ۳۰ دستور دیگری آمده است که رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ارتشبد نصیری) به ریاست شهربانی کل کشور نوشته و گفته است که: «درباره سارا شریعتی خواهشمند است دستور فرمایید، قبل از استعلام از ساواک با خروج نامبرده بالا از کشور موافقت نمایند». تاریخ سند ۱۸/۳/۲۵۳۶ است. درباره بی‌بی فاطمه (پوران) شریعت‌رضوی؛ یعنی همسر دکتر شریعتی نیز دستور داده شده است که با خروج وی از کشور موافقت نکنند. تاریخ این سند نیز ۱۸/۳/۳۶ است. در این جا می‌بینیم که رئیس سازمان اطلاعات و امنیت؛ یعنی

بالاترین مقام امنیتی کشور شخصاً دستور داده است که این افراد را ممنوع‌الخروج کنند. در حالی که درباره این موضوع باید مأموری با رده بسیار پایین‌تر تصمیم بگیرد و این خود میزان حساسیت و قدری هم عصبانیت ساواک را نشان می‌دهد.

در سند صفحه ۳۲ آمده است: «به قرار اطلاع نامبرده بالا در تاریخ ۲۶/۲/۳۶ از این جا دیگر تاریخ‌هایشان اصلاح شده است [با گذرنامه و مشخصات جعلی محمدعلی مزینانی از طریق فرودگاه مهرآباد از کشور خارج شده است. یک نسخه گزارش خبر به شماره ۲۱۲۸۴/۲۰ - ۵ - ۱۶/۳/۳۶ - ۱۲ سازمان تهران که ذیل آن تیمسار، ریاست معظم ساواک، اوامری صادر فرمایند جهت اقدام مقتضی به پیوست ایفاد می‌گردد]. این سند نیز در ۱۸/۳/۳۶ امضا شده است.

سند صفحه ۳۳ درباره حضور عده‌ای در منزل داریوش فروهر است. در بخشی از این سند آمده است: «... ابتدا فروهر اظهار داشت حدود ۱۵ روز پیش دکتر علی شریعتی مزینانی با گذرنامه جعلی برای همیشه به پاریس سفر نمود و در گذرنامه وی نام علی مزینانی قید شده بود. من روز جشن تولد مصدق [۲۹ اردیبهشت] از او دعوت کرده بودم که به وسیله یکی از دوستانش پیغام به من رسید که دکتر علی شریعتی به پاریس عزیمت نموده و گفته است به فروهر بگویند از پاریس برایتان نامه می‌نویسم و از این که نتوانسته در این جشن شرکت کند، پوزش خواسته است». در این جا باز شاهد رابطه عاطفی شریعتی با مصدق هستیم که در اسناد ساواک نیز دیدیم که حتی در اوج دورانی که ساواک و شخص شاه روی مصدق و حساسیت روحی - روانی داشتند، شریعتی در بازجویی‌هایش درباره هر چه کوتاه آمد، در این باره سکوت نکرد و این امر نشان می‌دهد شریعتی در هر حال از خط قرمز شخصی‌اش که مصدق بود، عدول نکرده است. بعد در ذیل همین سند و نظریه سه‌شنبه نوشته شده است که: «اظهارات فروهر درباره دکتر علی شریعتی، دعوت او به مجلس جشن تولد مصدق و پیغام او به فروهر و اطلاع فروهر از وضعیت خروج یاد شده به طور غیر مجاز از کشور و عزیمت به پاریس کاملاً حائز اهمیت بوده و نشانه‌ای از ارتباط نزدیک آنان با یکدیگر می‌باشد و شکی نیست که با این ترتیب فعالیت‌هایی از جانب نامبردگان در داخل و خارج از کشور ضمن ارتباط با یکدیگر در شرف تکوین است». در این جا منبع ساواک با عصبانیت تحلیل کرده است که چون فروهر از رفتن شریعتی خبر دارد، این دو با هم ارتباطی دارند و مشغول فعالیت‌اند. در واقع او می‌خواهد از این موضوع یک سناریو بسازد. در حالی که می‌دانیم در اصل نوع کار شریعتی و فروهر ضمن ارتباط احترام‌آمیزی که با هم داشتند، متفاوت بود.

در سند صفحه ۴۳ برای اولین بار خبر مرگ شریعتی آمده است. موضوع سند مکالمه تلفنی یک فرد ناشناس با دکتر ناصر کیاملکی [دکتر محمد ملکی] استاد دانشگاه است. فرد ناشناس می‌گوید: «دکتر علی را دیگر نداریمش» و این اولین باری است که خبر مرگ شریعتی در تاریخ ۲۹/۳/۲۵۳۶؛ یعنی دقیقاً همان تاریخ وقوع حادثه از یک شنود تلفنی گرفته شده است. در ادامه این سند نظریه ۳۸۱ آمده است که در بخشی از آن می‌گوید: «... ضمناً چنان چه موضوع مرگ دکتر شریعتی و حمل جسد وی به ایران صحت داشته باشد، لازم است ترتیبی اتخاذ گردد که تا ورود جسد به ایران بدون سر و صدا و جلب توجه انجام گردد». یعنی بعد از اعلام خبر مرگ می‌خواهند، جلوی

هر حرکت و تظاهراتی را بگیرند. البته چنان چه خواهیم دید، ساواک بعدها روی خط سوءاستفاده از پیکر شریعتی می‌رود تا شاید بتوانند شریعتی را دولتی کنند.

پیامدهای انعکاس مرگ شریعتی

در سند صفحه ۴۵ خبری آمده است که: «در یکی از مراکز آموزش عالی تهران شعاری مبنی بر فوت دکتر علی شریعتی و تحریک دانشجویان مشاهده و عنوان گردیده است که در تمام مراکز عالی آموزشی و مساجد اجتماعاتی به همین مناسبت تشکیل خواهد گردید». این سند در واقع نامه‌ای است که رئیس سازمان اطلاعات و امنیت تهران نوشته و به درستی احساس خطر کرده است.

در سند صفحه ۵۱ یکی از منابع گزارش داده است که به دعوت مهندس مهدی بازرگان و یدالله سبحانی مراسمی به مناسبت فوت پدر شیخ عبدالمجید معادیخواه تشکیل شد و یکی از وعاظ به نام سجادی اظهار داشت، خبر بسیار بدی برای شما دارم و آن این است که شخصیت بزرگ اسلامی دکتر علی شریعتی فوت نموده است. این خبر باعث ناراحتی شدید حاضرین گردید به طوری که اکثریت حضار با صدای بلند شروع به گریستن نمودند. بعد همین منبع از تظاهراتی که بیرون از این مراسم برگزار شده، خبر داده است که پلیس عده‌ای را دستگیر کرده و یکی از افراد پلیس با چاقو مضروب گردیده است. همچنین در همین سند اسامی افراد بازداشت شده‌ها را نوشته است که اکثر آنان دانشجوی و کارمند بوده و برای همه نیز نوشته‌اند که سابقه ندارند؛ یعنی همه آن‌ها افراد تازه سیاسی شده‌ای هستند که سابقه سیاسی‌چندانی ندارند. در ادامه همین سند و در صفحه ۵۲ آمده است که: «یک نفر پلیس به ضرب چاقو مجروح شده و ۱۰ نفر دستگیر شده‌اند و جمع دستگیرشدگان در دانشگاه تهران و بلوار الیزابت و مسجد ارک ۶۴ نفر می‌باشد».

موضوع سند صفحه ۴۸ انجام تظاهرات در دانشگاه تهران است. از این جا به بعد خط خبری اسناد اخبار تشنجات و تحرکاتی است که بعد از مرگ شریعتی در نقاط مختلف کشور اتفاق می‌افتد و شاید ارتباط مستقیمی به بحث نداشته باشد اما به ما در درک مقوله شریعتی‌شناسی و بسط اجتماعی حرکت او کمک می‌کند. در این سند آمده است که: «تعدادی از دانشجویان دانشکده فنی و دانشکده علوم و علوم پایه پزشکی دانشگاه تهران تظاهرات کرده و شعارهایی مانند درود بر شهید علی شریعتی و اتحاد، مبارزه، پیروزی [که عمدتاً شعار مارکسیست‌ها بود] داده و اقدام به شکستن شیشه‌های دانشکده نمودند».

در سند صفحه ۴۹ خبر نصب اعلامیه در دانشکده علوم پایه پزشکی دانشگاه تهران درباره مرگ شریعتی آمده است.

در سند صفحه ۵۰ درباره تظاهرات به مناسبت فوت شریعتی آمده است که: «کلانتری ۷ تعدادی دانشجوی که شعارهای ضدمیهنی در بلوار الیزابت می‌داده و اقدام به شکستن شیشه‌های هتل الیزابت می‌نمایند دستگیر کرده» و اسامی نه نفر از آن‌ها را ذکر کرده و نوشته است که سابقه ندارند.

سند صفحه ۵۳ گزارشی است درباره شریعتی که در خارج از کشور به علت عارضه قلبی فوت شده و همسرش تقاضا دارد که جسد شریعتی به ایران حمل شود. در انتهای گزارش آمده است که به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید.

در سند صفحه ۵۴ بخشی از روزنامه کیهان آن زمان کلیشه شده است. در خبر کیهان آمده است که شریعتی یک محقق اسلامی بود. کیهان سعی می کند شریعتی را یک استاد بزرگ دانشگاه نشان دهد و می گوید دختران او در لندن هنگام حادثه در کنار استاد بودند و جنازه شریعتی به ایران حمل و طبق وصیتش در ایران به خاک سپرده می شود. همچنین شریعتی را از دوستان نزدیک ژان پل سارتر فیلسوف معروف فرانسوی و همکلاس بومدین رئیس جمهور الجزایر معرفی کرده و می گوید شریعتی یکی از مهم ترین آثارش را به صورت سلسله مقالات بازگشت به خویش در کیهان منتشر کرده و سلسله مقالات دیگری از او با عنوان انسان، اسلام و مکتب های مغرب زمین نیز در کیهان چاپ شده است. در پایان نیز آورده است که کیهان در گذشت این نویسنده و محقق ارجمند و همکار خود را به خاندان آن شادروان و کلیه دوستان و دوستانانش تسلیت می گوید. در این جا کیهان سعی می کند تا با مسئله کاملاً رسمی برخورد کند. اما به قول مرحوم مهندس بازرگان اشک چشمت را باور کنم یا دست های خونینت را؟

سند صفحه ۵۸ نامه ای از طرف سازمان امنیت تهران به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۲ است. در این سند که درباره مجلس ختم معادیخواه است، توضیحاتی درباره شریعتی آمده است که نشان می دهد ساواک مجدد تحلیل های سابق را نسبت به شریعتی طرح می کند. چرا که شریعتی که آن ها فکر می کردند سر به راه شده و باز تأکید کرده است که او کاری با سیاست و مبارزه ندارد و حتی در نقد مارکسیسم و تبیین ملیت نوشته است، اینک با مهارت ساواک را فریب داده و ناگهان با فریب دادن آن ها از کشور خارج شده است. بنابراین آن ها که قبلاً گفته بودند، شریعتی فریب خورده و هدایت شده است. اکنون و پس از این اتفاق دوباره به تحلیل های سابق شان برگشته اند که آثار او تحریک کننده بوده و مارکسیست های اسلامی از برخی آثار او استفاده کرده و آن را مبنای اصول ایدئولوژیک خود قرار داده اند و شریعتی به علت فعالیت های ضد امنیتی مدتی در حدود ۲۰ ماه در سال های ۲۵۳۲ و ۲۵۳۳ در بازداشت بود و پس از تألیف دو کتاب در رد مارکسیسم و تروریسم و توصیف ناسیونالیسم از زندان آزاد شد. ما حتی می توانیم چنین فرض کنیم که شریعتی پس از نوشتن کتاب انسان، اسلام، مکتب های مغرب زمین - که به عنوان آن به گونه ای است که ساواکی ها فکر می کنند، شریعتی می خواهد در این کتاب مارکسیسم و مارکسیسم اسلامی را بگوید - و با توجه به سطح عمومی سواد ساواک پیشنهاد نوشتن کتاب دوم را خودش داده باشد؛ یعنی شریعتی قصد داشته، بحث ملیت را تبیین کند و در این فرصتی که به دست آمده است و ساواک هم فکر می کند که بحث درباره ملیت و ناسیونالیسم بحث مفیدی بوده و حتماً به نفع آن هاست، از این تشابه و اشتراک زبانی بیشترین استفاده را برده و دیدگاهش درباره ملیت را هم به این سوی دیوار برساند. البته این امر فقط یک احتمال قابل بررسی و تفکر است.

در صفحه ۵۹ بولتنی درباره شریعتی آمده است. در آن جا نیز باز همین ادعا تکرار شده که شریعتی پس از تألیف دو کتاب در رد مارکسیسم و تروریسم و توصیف ناسیونالیسم از زندان آزاد شده است. در ذیل این بولتن

آمده است: «جناب آقای نخست‌وزیر پی‌نوشت فرمودند، اعلیحضرت همایون شاهنشاه امر و مقرر فرمودند این دو کتاب منتشر شود. مجدداً خلاصه آن در روزنامه». ادبیات نویسنده در همین حد است! بعد در بخش پایین سند هم آورده است که: «به استحضار عالی می‌رساند در اواسط سال ۲۵۳۳ اوامر مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر شرف صدور یافت که کتاب علی شریعتی تحت عنوان انسان، اسلام، مکتب‌های مغرب زمین چاپ و توزیع شود. در امثال اوامر مبارک همایونی کتاب مذکور چاپ و توزیع گردید و متن آن نیز از تاریخ ۲۵/۱۱/۳۴ به صورت پاورقی در روزنامه کیهان چاپ شد». در سند صفحه ۶۴ که نامه‌ای است از طرف رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارتشبد نصیری به ریاست شهربانی ابلاغ شده است که: «از آن جا که احتمال دارد از ناحیه عناصر فرصت‌طلب و مفسده‌جو در جریان تشیع جنازه و مراسم تدفین و مجالس ترحیم در تهران و سایر نقاط تحریکات و اقدامات سوئی صورت گیرد، مراتب جهت استحضار و انجام پیش‌بینی‌های لازم ابلاغ می‌گردد». یعنی حدس می‌زنند چنان چه جنازه شریعتی به ایران بیاید، ممکن است به دنبال ورود جنازه شورشی صورت گیرد. در این جا بالاترین مقام امنیتی به بالاترین مقام انتظامی و پلیس نامه می‌نویسد و می‌گوید آمادگی چنین شورشی را داشته باشند.

دوباره در سند صفحه ۶۵ گراور مطلبی از کیهان آمده است و در این مطلب کیهان مجدد گفته است که شریعتی با بومدین همکلاس بوده است و مصیبت را تسلیت می‌گوییم.

در سند صفحه ۶۶ آمده است که: «در اجرای اوامر تیمسار ارتشبد ریاست ساواک به خانه شریعتی رفته و مراحم تیمسار و آمادگی برای مساعدت به خانواده مشارالیه را به آن‌ها ابلاغ نموده و از نیازمندی‌های خانواده مشارالیه سؤال کردیم. آن‌ها درخواست داشتند که کمک لازم برای انتقال جسد به عمل آید». در ذیل سند آمده است که: «چون شریعتی مدت‌ها به صورت یکی از عناصر مخالف دولت معرفی شده و مدتی هم زندان بوده، احتمال دارد از سوی عناصر مغرض درباره مرگ او شایعات بی‌اساس و دروغ پراکنده شود». در ادامه می‌گوید: «روی دیوارهای دانشگاه صنعتی آریامهر شعارهایی دیده شده که گویا دکتر شریعتی به قتل رسیده است». به هر حال گفته است که باید حواسمان را جمع کنیم. در ادامه همین سند و درباره دفن شریعتی در مشهد بحث شده است که ارتشبد نصیری در انتهای سند نوشته است: «در کجای مشهد؟»

در صفحه ۶۸ سندی آمده که رهبر عملیات نمایندگی ساواک در انگلستان گفته است که پسر شریعتی پیغام داده و گفته است: «هیچ کس حق حرکت و حمل جنازه را ندارد». این برخورد احسان حاصل مشاوره‌ای بوده که برخی از فعالان سیاسی در آمریکا به او داده بودند که اجازه ندهد جنازه شریعتی به ایران حمل شود، چرا که ساواک می‌خواهد، شریعتی را دولتی و مراسم تشیع و دفن را دولتی برگزار کند.

در همین مقطع است که بحث دفن جنازه شریعتی در سوریه (و نه نجف) مطرح می‌شود. در صفحه ۸۴ سندی است که در آن گفته شده است که شریعتی در بعضی از نوشته‌هایش علیه خود مطالبی نوشته است که در جراید درج گردید. بنابراین می‌بینیم این موضع که ما شریعتی را به راه آورده بودیم، خط علنی است که همچنان در ساواک ادامه دارد.

در سند صفحه ۸۵ آمده است که آقای محمدهمایون نامه‌ای به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات داده و در آن عنوان نموده است که: «تا اطلاع ثانوی مجلس ترحیمی برای شریعتی برگزار نمی‌شود». در توضیح این سند و در صفحه ۹۰ سند دیگری درباره مسکوت گذاشتن مجلس ختم شریعتی آمده و مسئولان روزنامه اطلاعات اظهار داشته‌اند: «که "شخصی به نام مهدیان که در بازار تهران آهن‌فروشی دارد، از طرف محمد همایون به روزنامه اطلاعات مراجعه و اظهار داشته است، چون شایع شده دکتر شریعتی بهایی است و احتمال داده می‌شد هنگام برگزاری مجلس ختم در مسجد ارگ بر مبنای همین شایعه عکس‌العمل نامناسبی از طرف متعصبین مذهبی نشان داده شود اعلام عدم برگزاری مجلس به روزنامه کیهان و اطلاعات را داده است».

در سند صفحه ۹۱ خبر ارسال اطلاعات کمیسیون متشکله در وزارت اطلاعات و جهانگردی آمده است. در صفحه ۹۹ گزارش دیگری درباره شریعتی آمده است. اکنون دیگر به فاصله چند روز یکبار در ساواک درباره شریعتی بولتن تهیه می‌شود، یعنی مسئله شریعتی تبدیل به یک سوژه جدی و مورد توجه ساواک شده است. این امر نشان می‌دهد که به اصطلاح ولوله‌ای در ساواک افتاده است و می‌خواهند ببینند که شریعتی چگونه از کشور خارج شده است. چرا که ساواک با آن همه دم و دستگاهش از نظر امنیتی با یک ناکامی بزرگ مواجه شده و هر کس سعی می‌کند، مسئله را به گونه‌ای رفع و رجوع کند.

در سند بعدی آمده است: «نامبرده بالا با مشخصات دکتر علی شریعتی مزینانی فرزند محمدتقی کماکان ممنوع‌الخروج بوده و با مشخصات مزبور تا به حال از کشور خارج نشده است، لیکن با هویت علی مزینانی فرزند محمدتقی خارج شده است»؛ یعنی به شکل کاملاً اداری توضیح داده است به این نام خارج نشده و با نام دیگری خارج شده است! بعد در ذیل این سند متنی است که به ظاهر به خط ارتشبد نصیری است. این متن با عصبانیت تمام می‌گوید که: «علی مزینانی فرزند محمدتقی که شماره شناسنامه او معلوم است، همان دکتر علی شریعتی است. معلوم می‌شود سوابق بایگانی گذرنامه صحیح است، مثل آن که بگویید امیرعباس هویدا با عباس هویدا دو نفرند!»

در سند صفحه ۱۰۵ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که در جو درونی آن تقریباً چپ‌ها وجه غالب را داشتند و جزو محدود جاهایی است که از مبارزان مذهبی حمایت می‌کنند، درباره شریعتی اطلاعیه‌ای می‌دهند و می‌گویند: «آقای دکتر علی شریعتی دانشمند اسلامی میهن‌پرست و محبوبی بود... ما از مبارزه ملی و جسورانه جناب آقای دکتر علی شریعتی می‌آموزیم... دریافت خبر شهادت آقای دکتر علی شریعتی همه ما را در اندوه عمیقی فرو برد... قتل فاشیستی جناب آقای دکتر علی شریعتی کلیه نیروها و عناصر میهن‌پرست خارج از کشور را به عمل متحد و مشترک دعوت می‌کند... برماست که این توطئه رژیم را همانند دیگر توطئه‌هایش در هم شکنیم و خود تشیع جنازه دکتر شریعتی را به عهده بگیریم». در قسمت انتهایی اطلاعیه نیز چنین شعارهایی نوشته است: «دست سفارت رژیم فاشیستی شاه از جنازه جناب آقای دکتر علی شریعتی کوتاه، متحداً به تشیع جنازه جناب آقای دکتر علی شریعتی به پا خیزیم. گرامی باد خاطره جناب آقای دکتر علی شریعتی». این سند را از آن جهت آوردیم که فضای آن دوران تداعی شود. فضایی که در آن می‌توانست میان روشنفکرهای مذهبی و غیرمذهبی احساس الفتی به وجود بیاید. فضای مذهبی آن دوره در جامعه که هنوز شریعت‌گرایی و بنیادگرایی

نفوذ نکرده و حاکم نشده بود، به سمتی می‌رفت که برای مثال بهرام بیضایی سناریوی روز واقعه را می‌نویسد؛ یعنی فردی با یک دستگاه فکری دیگر آن چنان به این فرهنگ مذهبی نزدیک می‌شود که روز واقعه را بنویسد. همچنین ناصر تقوایی انگیزه پیدا می‌کند که فیلم‌نامه میرزا کوچک‌خان را بنویسد که بعدها این فیلم‌نامه دست به دست و حک و اصلاح شد تا در دهه ۶۰ آقای افخمی فیلمش را ساخت. به هر حال فضای جامعه فضایی بود که به اصطلاح نیروهای غیرمذهبی هم به احترام نیروهای مذهبی کلاهشان را برمی‌داشتند.

در سند صفحه ۱۰۸ درباره فوت شریعتی گفته است که: «ضمناً روحانیون هم در منبر به افکار و نوشتجات او استناد و مطالب تحریک‌آمیزی را عنوان می‌نمایند». این امر نشان می‌دهد که جو ضدولایتی بودن شریعتی در بخش مهم و غالبی از روحانیت از این پس آرام آرام تحت‌الشعاع جو دیگری قرار می‌گیرد. چرا که طلبه‌ها و روحانیون جوان و مبارزی که به طور نسبی با شریعتی همدلی داشتند واز ادبیات و فرهنگ شریعتی به صورت مثبت و همدلانه استفاده می‌کردند، در حال رشد و گسترش بودند. در ادامه سند نظریه یکشنبه آمده است که: «فوت نام‌برده برای عده زیادی از مردم که اطلاعی از سابقه بیماری وی نداشته‌اند، غیرقابل قبول و در این مورد شایعه‌سازی می‌کنند».

در سند صفحه ۱۲۰ آمده است که: «کالبدشکافی و علت فوت که در پاریس انجام شده لازم است». البته این کالبدشکافی در انگلیس انجام شده است ولی در این جا به پاریس اشاره می‌شود و بعد در ادامه می‌گوید: «اداره سوم از نماینده انگلیس بخواهد، فتوایی گزارش کالبدشکافی را به دست آورند».

سند دیگری با موضوع حمل جنازه علی مزینانی از لندن به سوریه در صفحه ۱۲۱ و با مهر سری آمده است. در این سند گفته شده است که اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا جنازه شریعتی را تحویل گرفته و سپس با مسئولیت آنان جنازه به سوریه حمل شده است. در ضمن در خارج از کشور شایع شده که قرار است جنازه را به الجزایر ببرند. در ذیل همین سند دست‌خطی وجود دارد که معلوم نیست متعلق به چه کسی است و در آن گفته شده است که: «حرف‌هایی که صحت ندارد، اصولاً نوشته نشود، بهتر است».

در سند صفحه ۱۳۵ با موضوع دستگیری عاملان پخش اعلامیه در مشهد از تعبیر متعصبان مذهبی و طرفداران شریعتی یاد می‌شود. تعبیر «طرفداران شریعتی» واژه‌ای است که به تدریج رد آن در اسناد پرننگ‌تر می‌شود. در سند صفحه ۱۵۲ از شعارنویسی درباره مرگ شریعتی و علیه مقامات عالی کشور [منظور شعار مرگ بر شاه است] در خیابان آقا شیخ هادی خبر داده شده است. در سند صفحه ۱۵۳ اظهارات علیرضا کاهه کارگر تعمیرات پالایشگاه تهران را آورده است و در ادامه گفته شده است که: «ساعت ۱۹ یکصد هزار نفر از دانشجویان جهت تشییع جنازه شریعتی به فرودگاه آمده بودند ولی جسد را نیاوردند». البته مشخص نیست که خبر این منبع چقدر صحت دارد و این موضوعی است که تا به حال شنیده نشده است.

در سند صفحه ۱۶۰ از فردی که نماینده معلمان و اهل سنت ایران است که مرتب هم اطلاعیه می‌دهد، یاد شده که درباره شریعتی اطلاعیه داده است. سندهایی که به آن اشاره کردیم، با این دید انتخاب شده‌اند که بسط حرکتی را نشان دهد که در کارخانجات، اهل سنت، شهرستان‌ها و... در حال اتفاق افتادن است.

در سند صفحه ۱۶۵ این خبر آمده است که مجدالدین محلاتی گفته است: «هنگامی که بومدین رئیس جمهور الجزایر بین ایران و عراق میانجیگری می‌نموده از شاهنشاه آریامهر تقاضا کرده است که دکتر علی شریعتی از زندان آزاد شود و بدین واسطه او آزاد می‌گردد». در ادامه اضافه نموده که: «دکتر علی شریعتی عازم مسافرت به آمریکا بوده و به احتمال زیاد چون قصد داشته اسراری از زندانی بودن خود و خفقان افکار، آزادی بیان و قلم موجود در ایران را در آمریکا فاش کند، کار او را تمام کرده‌اند». این سند ردپایی است که از این جا شروع شده و نشان می‌دهد که در افکار عمومی ایران این فکر آرام آرام در حال شکل‌گیری است که شریعتی کشته شده است. در صفحه ۱۷۷ مجدد سندی آمده است که در آن به "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان منحرف ایرانی (وابسته به جبهه به اصطلاح ملی و طرفدار تروریست‌های داخل کشور!) " اشاره می‌شود. می‌بینیم که باز هم سایه و هاله جبهه ملی که حتی کنفدراسیون دانشجویان را نیز وابسته به آن می‌دانند، در ذهن ساواک وجود دارد که این امر زیاد مطابق با واقعیت نیست.

در سند دیگری در صفحه ۱۸۰ درباره تظاهرات در مراسم یادبود شریعتی در شیراز گفته شده است که در این مراسم هنگامی که نام شریعتی برده می‌شد، همه صلوات می‌فرستادند. بعد جمعیت بیرون آمده و شیشه‌های مغازه و بانک و مشروب‌فروشی و مانند این‌ها را می‌شکستند و پلیس عده‌ای را دستگیر می‌کند.

در سند صفحه ۱۹۴ خبری درباره یک شاخه مذهبی در سروستان که فعالیت علنی دارند، آمده است و گفته شده که آن‌ها شایع کرده‌اند مرگ شریعتی سیاسی است. سروستان یکی از بخش‌های درجه سوم و چهارم کشور بود که این گونه خبرها از آن بخش به ساواک می‌آید.

در صفحه ۱۹۳ سندی است که در آن از مجلس یادبود شریعتی در شیراز خبر داده شده است و از آقای عباس‌زادگان که الان نیز فعال‌اند و نیز شعارهایی که در پایان مراسم درباره شهادت شریعتی داده شده سخن به میان آمده است.

در صفحه ۱۹۸ سندی آمده است که در آن گفته شده است: «در حال حاضر بیش‌تر کتاب‌های شریعتی با نام‌های مستعار منتشر می‌شود». در پایین این سند نظریه جالب چهارشنبه آمده است که: «اصولاً اعضای کمیسیون نظارت بر چاپ کتاب اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر بدون این که از محتوای کتاب آگاهی داشته باشند و فقط شاید با خواندن یک صفحه از اول کتاب به آن اجازه انتشار می‌دهند و به همین جهت تعداد زیادی کتاب‌هایی که دارای محتوای گمراه‌کننده و تبلیغات کمونیستی است، اجازه انتشار گرفته و در دسترس مردم می‌باشد». این هم تلقی ساواک از ممیزان آن روز است و شاید مجوز دادن برای برخی کتاب‌های شریعتی نیز بر همین اساس و روال بوده است.

در سند صفحه ۲۰۲ با موضوع پناهگاه شیرپلا این خبر آمده است که در توالی سومش شعار درود بر روان شریعتی نوشته بود که مخبر ساواک آن را محو می‌کند. خاطره‌ای هم تعریف می‌کند که: «یک بار سارا یا سوسن برای پدرش تعریف می‌کند که ما در توالی‌های مدرسه‌مان شعار نوشته‌ایم و شریعتی گفته است، پس تو جواب از کجا آغاز کنیم؟ را پیدا کرده‌ای!»

در سند صفحه ۲۰۳ دوباره خبری درباره پخش اعلامیه‌هایی درباره شریعتی در قم و کاشان آمده است. در صفحه ۲۱۲ سندی آمده است که در قسمت توضیح آن نوشته شده است که «مارکسیست‌های اسلامی از برخی آثار او استفاده کرده و مبنای تدوین اصول ایدئولوژیک خود قرار دادند». در ذیل این جمله آورده است که: «پس از تألیف دو کتاب در رد مارکسیسم و تروریسم و توصیف ناسیونالیسم از زندان آزاد شد».

در سند صفحه ۲۳۴ باز هم اصطلاح "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان منحرف ایرانی" (وابسته به جبهه به اصطلاح ملی و طرفدار تروریست‌های داخل کشور) آورده شده است.

در سند صفحه ۲۳۵ از قول رادیوی صدای ملی ایران که متمایل به حزب توده بود و در آن زمان در ساعت ۹ شب برنامه پخش می‌کرد، خبر مجلس ختم مسجد ارک تهران را داده و باز از قول همین رادیو گفته است که: «در این مراسم حاضران با صدای بلند قاتل علی شریعتی و نیز [افرادی] نظیر جلال آل‌احمد و صمد بهرنگی را جلادان سازمان امنیت می‌دانستند».

در سند صفحه ۲۶۴ که مهر خیلی محرمانه دارد، از سیدصادق طباطبایی با عنوان عضو فعال انجمن‌های اسلامی در اروپا یاد و گفته شده است که این شخص: «به نجف وارد و ضمن ملاقات با خمینی از وی درخواست کرده اعلامیه‌ای راجع به شهید شدن علی شریعتی صادر نماید، لکن تاکنون مشارالیه از انجام خواسته طباطبایی خودداری ورزیده است». در ادامه مطلب نظریه یکشنبه آمده است که: «خبر به احتمال قوی صحت دارد. پس از فوت شریعتی گروه‌های منحرف شروع به یک سلسله اقدامات جهت بهره‌برداری از این موضوع کرده و تاکنون چند نفری به خمینی مراجعه و تقاضای صدور اعلامیه کرده‌اند که تاکنون موفق نشده‌اند».

در سند صفحه ۲۶۵ از مراسمی به مناسبت فوت شریعتی در یاسوج یاد شده و می‌گوید: «با آمدن سید کرامت‌الله ملک‌حسینی این مجلس ختم برگزار نگردید». در ادامه شبیه نظر داده است که: «حاج خلیفه صلاحی [کسی که می‌خواست این مراسم را برگزار کند] از بازاریان مقیم یاسوج و از متعصبین مذهبی به شمار می‌رود و چون سید کرامت‌الله ملک‌حسینی از مخالفین دکتر شریعتی است موجب آن شده که مجلس ختم منعقد نگردد».

ما می‌دانیم روی مرگ شریعتی در شهرها اختلاف شدیدی میان روحانیون و حوزه‌های علمیه پدید آمد. اکثر این افراد مخالف شریعتی بودند و معدود افرادی که طرفدار شریعتی بوده و سعی می‌کردند به مناسبت فوت او مراسمی برگزار کنند، با مخالفت این عده مواجه می‌شدند. در حوزه علمیه یکی از شهرستان‌ها روز مرگ شریعتی را جشن گرفتند!

در سند صفحه ۲۹۰ آمده است که: «گزارش سفارت شاهنشاهی در بیروت از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذشت». در این سند آمده است که: «شریعتی در لندن فوت نموده و منحرفین ایرانی و چپ‌گرایان برای او مراسمی در کشورهای مختلف اروپای غربی برپا کرده بودند». این سند نشان می‌دهد که در کشورهای اروپایی هم چه افراد مذهبی و انجمن‌های اسلامی و چه گرایشات چپ اظهار همدردی کرده و به مناسبت مرگ شریعتی مراسمی برگزار کرده‌اند.

در صفحه ۲۹۱ سندی آمده که در آن گفته شده است: «اخیراً حاج آقا مصطفی خمینی فرزند خمینی معروف به اتفاق امام موسی صدر رئیس مجلس ملی لبنان و پنج نفر از دانشجویان ایرانی مقیم آلمان به عراق [؟] [مسافرت و به منظور خواندن فاتحه کنار مقبره دکتر علی شریعتی در زینبیه شام مشاهده گردیده‌اند].»

در سند صفحه ۲۹۶ منبع ساواک نام افرادی را که پیرو عقاید دکتر شریعتی هستند، لو داده است. شغل این افراد کارمند بانک ملی، چند نفر کارمند آموزش و پرورش، کارمند بازنشسته شهربانی، بازنشسته ژاندارمری، رئیس مدرسه راهنمایی، دبیر دبیرستان، راهنمای تعلیماتی سپاه دانش، رئیس مدرسه راهنمایی، دبیر مدرسه راهنمایی، آموزگار و... است. این‌ها طیف‌های مختلفی است که منبع ساواک به عنوان طرفدار شریعتی در نی‌ریز یکی از شهرهای استان فارس معرفی کرده است و به لحاظ کار پژوهشی و تحقیقی می‌توان بر روی آن تعمق کرد.

در سند صفحه ۳۰۱ درباره نتیجه کالبدشکافی علی شریعتی مزیانی آمده است که علت مرگ حمله قلبی، انسداد شرایین قلب و نرسیدن خون به قلب بوده است. درباره مرگ شریعتی هم این امر دیگر جافانده است که هیچ سندی در تأیید این که ساواک شریعتی را کشته باشد، وجود ندارد. در این اسناد نیز چنین چیزی به چشم نمی‌خورد و ساواک نیز به دنبال این است که علت مرگ شریعتی را به دست آورد. در کل شریعتی در خارج از کشور این امر را بسیار مراعات می‌کرد که ایرانی‌ها او را نبینند و ساواک ردش را در کشورهای مختلف گم کند تا بتواند استقرار پیدا کند. تا آن جا که وقتی می‌خواهد از مرز انگلیس وارد این کشور شود، قیافه‌اش طوری بوده است که مأموران فکر می‌کردند، او بنا یا کارگر است. بعد یک نفر از اقوام‌شان به دنبال او آمده و می‌گوید او استاد دانشگاه است و با زحمت بسیار او را با خود می‌برد. شریعتی سختی‌های زیادی در خارج از کشور می‌کشد، مثلاً به کشوری وارد شده و در نیمه‌های شب به منزل یکی از دوستانش می‌رود اما با این که این دوست می‌دانسته که شریعتی به منزل آن‌ها خواهد آمد، شریعتی وقتی می‌بیند که چراغ منزل خاموش است، خجالت می‌کشد که زنگ بزند و شب را در پارک می‌خوابد. همچنین می‌گویند، موقعی که برای استقبال از پوران خانم به فرودگاه رفته و می‌بیند که وی نیامده است، در مسیر بازگشت از فرودگاه چندین بار به شدت عرق می‌کند و حتی یکی از اقوام‌شان که به اتفاق شریعتی به فرودگاه رفته بود، به او می‌گوید که اجازه بدهد تا او رانندگی کند، ولی شریعتی قبول نمی‌کند. حتی یک بار ماشین را پارک می‌کند و از آن خارج می‌شود تا عرقش خشک شود. حال این‌ها یا علامت سکنه ناقص بوده یا علائم ناراحتی و عصبانیت زیاد بوده است که بروز کرده و به نوعی می‌توان گفت دلیل آن در واقع استرس‌های ناشی از فشارهای روانی‌اش در این دوره بوده است.

آقای میناچی خاطره دیگری را هم تعریف می‌کرد. وی می‌گفت که: «هوایم‌ای حامل شریعتی هنگام خروج از ایران ۴۵ دقیقه روی باند توقف و تأخیر داشت و شریعتی تصور می‌کرد، این توقف به خاطر اوست». حال روحیه شریعتی را در این زمان در نظر بگیریم که داخل هوایم‌ا نشسته است و پرواز هم تأخیر دارد و شریعتی هر لحظه منتظر است که مأموران به داخل هوایم‌ا بیایند و او را با خود ببرند. وقتی هم به خارج می‌رود، یکی از اقوام‌شان به طور ناگهانی خبر می‌آورد که پوران را دستگیر کرده‌اند. شریعتی به طور طبیعی باید به این نتیجه رسیده باشد که حالا که پوران را گروگان گرفته‌اند، پس او باز هم باید برود خود را معرفی کند؛ یعنی هم در یک فشار عصبی

روانی فردی قرار می‌گیرد و هم همه پروژه و آمال و آرزوهایی که داشته است تا حسینیۀ ارشاد را از تهران به خارج منتقل کند، بر باد رفته می‌بیند. در یکی از آثارش هم که متعلق به سال ۵۶ است می‌گوید: «اگر خدا یقه ما را بگیرد و بگوید که در این دو سال چه کار کرده‌ای ما چه جوابی بدهیم؟» حال فردی که شدت حساسیت و دغدغه‌اش این است که هر هفته و هر روز کاری کند و اساساً فردی عجول، باشتاب و رادیکال است، در چنین وضعیتی با چه میزان بالایی از فشار روانی مواجه می‌شود؟ البته احتمالاً بعد با همسرش مکالمه تلفنی انجام داده و مطمئن می‌شود که او دستگیر نشده است. اما نمی‌دانیم در آن مکالمه هم بر او چه گذشته است.

به هر حال مجموعه این فشارهای عصبی و تأثیر سیگارهای زیادی که شریعتی می‌کشید، سکتۀ او را باورپذیر می‌کند. اما در عین حال بعضی معتقدند که ساواک این نوع عملیات را در آرشیه‌های عادی و معمولی بایگانی نمی‌کند. این‌ها عملیات ویژه‌ای است که در سطح دیگری طبقه‌بندی می‌شود. آقای اشکوری می‌گفت: «یکی از وزرای زمان شاه هم بعد از انقلاب و در خارج از کشور گفته است که ما می‌دانیم ساواک شریعتی را کشته است و از این امر اطلاع داشتیم». اما باید دلایل متقن و محکمی برای اثبات این امر وجود داشته باشد.

در ادامه جلد سوم اسناد در سند صفحه ۳۲۲ اشاره به استعفای عده‌ای از کارکنان آموزش و پرورش مشهود شده است که نسبت به مرگ شریعتی اعتراض داشتند و استعفا دادند.

در سند صفحه ۳۲۴ آمده است: «اخیراً سندی به نام علی شریعتی انتشار یافته و تعدادی از آن در دست افراد سابقه‌دار دیده می‌شود. این نامه را ظاهراً علی شریعتی قبل از این که از ایران خارج شود به پدرش نوشته است». انتهای سند تیمسار ریاست ساواک مقرر کرده است که: «بررسی شود آیا واقعاً این نامه را شریعتی نوشته است یا به نام او تهیه کرده‌اند». به عبارتی گویا حتی بعد از مرگ شریعتی ارتشبد نصیری هنوز او را خوب نمی‌شناسد و در ادامه همان خط تردید و تزلزلی که بخش‌هایی از ساواک روی شریعتی داشته، پیش می‌رود و می‌گوید بررسی شود آیا واقعاً متن نامه را شریعتی نوشته است یا به نام او تهیه کرده‌اند؟

در ادامه سند آمده است: «چون محمدتقی شریعتی به علت فوت پدرش و نیز کهولت سن، مریض بوده و تردد به منزل او نیز به مصلحت نیست، به نحو مقتضی با دکتر روحانی استاد دانشگاه فردوسی تماس برقرار گردد که مشارالیه درباره مفاد نامه مورد بحث از محمدتقی شریعتی تحقیق به عمل آورد». احتمالاً دکتر روحانی مورد اشاره در این سند داماد استاد شریعتی؛ یعنی شوهرخواهر شریعتی است.

در سند صفحه ۳۲۹ که در ظاهر از طریق مرکز عراق برای ساواک ارسال شده است، درباره منبع شنبه (یا منبع خبر) گفته است که: «به علت مسافرت منبع به کشورهای خلیج فارس، مقداری در ارسال این گزارش تأخیر به وجود آمده است». (این منبع) یا شنبه (همان کسی است که در مراسم تدفین شریعتی شرکت داشته است که در سند صفحه ۳۱۶ به این امر اشاره شده است. همچنین در سند صفحه ۳۰۳ به مسافرتش به کشورهای خلیج و در سند صفحه ۳۳۲ به مسافرتش به کشورهای خلیج برای سخنرانی اشاره شده است. قبلاً گفتیم که این فرد احتمالاً فردی مذهبی است که در میان فعالان مذهبی نفوذ داشته و خیلی عادی رفت و آمد می‌کرده است. این سند یکی از جاهایی است که به این مورد اشاره شده است. در ظاهر موضوع مورد بحث در سند درباره ارسال نوار مراسم

تدفین یا مراسم سخنرانی درباره شریعتی است. این منبع نوارهای آن مراسم را به راحتی به دست آورده و برای بررسی به ساواک فرستاده است. در این سند تأکید می‌کند که نوارها را برگردانده تا به صاحبش عودت داده شود. این فرد یکی از نفوذی‌های مهم در درون جریان مذهبی است.

در صفحه ۳۳۱ در حاشیه سند آمده است که: «محترماً منبع از نزدیکان خمینی و گاهی به عنوان رابط او با اروپا انجام وظیفه ...» بقیه عبارت ناخواناست. البته منظور از "منبع" در این سند یا اشاره به همین شنبه معروف است (که روی آن بحث کردیم) یا کسی که نوارها را در اختیار شنبه قرار داده است.

در سند صفحه ۳۳۳ وزارت امور خارجه نامه‌ای به سازمان اطلاعات و امنیت کشور داده که گفته است که بعد از مرگ شریعتی جار و جنجالی در دنیا راه افتاده و مخالفان ایران از مرگ شریعتی بهره‌برداری می‌کنند و در این سروصداها شخص مزبور به صورت دانشمند متفکری دور از سیاست و فارغ از تمایلات کمونیستی قلمداد شد. حال آن که وی حدود ۸ سال قبل که در پاریس به سر می‌برد، با کمونیسم بین‌المللی ارتباط غیرقابل انکاری داشت. خواهشمند است که اسناد این مسئله را در اختیار وزارت امور خارجه بگذارید که ما بتوانیم در کشورهای مختلف پاسخگو باشیم». در انتهای این سند نیز ارتشبد نصیری نوشته است: «اداره کل سوم، سوابق سوء سیاسی و همکاری او با کمونیست‌ها را بیاورید». این نوشته باز هم نشان‌دهنده آشفتگی و تحلیل‌های بسیار پراکنده و غیرمنسجمی است که در سطح فوقانی ساواک روی شریعتی وجود دارد.

در سند صفحه ۳۳۵ از مرکز خطاب به بیروت آمده است: «پوسترها و جزواتی که در مراسم چهلمین روز درگذشت شریعتی در مدرسه عاملیه بیروت پخش گردیده به عرض تیمسار ریاست ساواک رسیده، پی‌نوشت فرموده‌اند این دانشجویان طرفداران خمینی یا شریعتی نیستند که این برنامه تبلیغاتی را طرح‌ریزی می‌نمایند. پیدا کنید منبع اصلی کجاست و چگونه این عناصر را هدایت می‌کنند». تاریخ این سند ۳۰/۶/۳۶ است؛ یعنی در این تاریخ نیز وجود یک جریان مستقل مذهبی که متأثر از دکتر شریعتی و آیت‌الله خمینی است، مورد پذیرش ساواک نیست.

در سند صفحه ۳۳۶ گزارشی آمده است که در پاسخ نامه وزارت امور خارجه و پی‌نوشت رئیس ساواک که پیش از این به سند آن اشاره شده، نوشته شده است. در این سند در پی آن هستند که شریعتی را به کمونیسم بین‌الملل وصل کرده! و پاسخی برای نمایندگی‌های خارج از کشور فراهم کنند تا آن‌ها بتوانند به افکار عمومی و جنبش دانشجویی خارج از کشور پاسخ دهند. در این سند آمده است: «در بازرسی از منزل شریعتی در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی تعدادی کتب مضره از جمله کمونیستی کشف گردید. موقعی که از خارج از کشور هم به ایران آمده است، اوراق مربوط به جبهه به اصطلاح ملی و کتاب‌های کمونیستی همراه داشته است». در ادامه، سیر حرکت شریعتی را در ایران بازگو می‌کند و در صفحه ۳۳۸ می‌گوید: «سخنرانی‌های مذهبی یاد شده در حسینیه ارشاد و سایر محافل و مجامع مورد توجه دانشجویان متعصب مذهبی و عناصر وابسته به گروه‌های برانداز مذهبی (مارکسیست‌های اسلامی) قرار گرفته و برخی از آثار او توسط عناصر مذکور به عنوان اصول ایدئولوژیک مورد

بهره‌برداری واقع شده است» - در این جا نیز به بهره‌برداری از تفکر شریعتی اشاره شده - و در نهایت در صفحه ۳۳۹ به مرگ شریعتی به علت عارضه قلبی اشاره شده است.

در سند صفحه ۳۴۶ ساواک دوباره اصطلاح "هواداران شریعتی" را به کار برده است که همان گونه که قبلاً گفتیم به تدریج ردپایش در این اسناد پررنگ‌تر می‌شود.

در سند صفحه ۳۴۷ به کتابخانه [کتاب‌فروشی] آذر در مقابل دانشگاه تهران اشاره می‌کند و می‌گوید: «این کتاب‌فروشی عکس شریعتی را نصب نموده و آزادانه کتاب‌هایش را می‌فروشد». بعد در ادامه آمده است که بعضی از کتاب‌فروشی‌ها به صورت محرمانه کتاب‌های شریعتی را با نام اصلی یا به نام‌های دیگری می‌فروشد.

در سند صفحه ۳۴۸ باز هم ارتشبد نصیری می‌نویسد: «چرا نکات برجسته کتاب علی شریعتی که جنبه مثبت برای ما و بر علیه مبلغین او است در روزنامه چاپ نمی‌شود؟» یعنی ریاست ساواک که فقط گزارش‌های نهایی را می‌بیند و احتمالاً در جریان گزارش‌های خیلی محرمانه قرار دارد، هنوز طرز و سطح تفکرش این است که شریعتی استاد دانشگاه است و کارهایی انجام داده و عده‌ای از افکارش سوءاستفاده کرده‌اند. حال برای این که جلوی این سوءاستفاده‌ها را بگیریم، قسمت‌هایی از کتاب‌هایش را که به نفع ماست، به روزنامه‌ها بدهیم تا آن‌ها را چاپ کنند. این تصور ریاست ساواک در تاریخ ۲۵/۷/۵۶ است.

در سند صفحه ۳۴۹ باز هم به طرفداران علی شریعتی در مشهد و تهران و شعارنویسی به نفع او اشاره می‌شود. در سند صفحه ۳۵۲ یک منبع ساواک نظر می‌دهد که: «تبلیغاتی به نفع علی شریعتی شروع شده پیش‌بینی می‌شود این شخص که در زمان حیات خود مورد تأیید بسیاری از روحانیون واقع‌بین نبود (مانند آیت‌الله خوانساری) و او را فردی می‌دانستند که علیه مذهب شیعه اقدام می‌کند، در آینده به ناحق یکی از مجاهدین و رهبران و پیشوایان درجه اول شیعه خواهد شد». این نوشته بازتابی از فرهنگ زمانه و جو اجتماعی است که در آن زمان وجود داشت و نشان می‌دهد که شریعتی به سرعت در حال برجسته شدن و بالا آمدن است.

در سند صفحه ۳۵۹ به برگزاری مجلس ختم در بخش آرادان گرمسار اشاره شده و گفته شده است که در آن جا یک روحانی سخنانی کرده و از دکتر شریعتی و مصطفی خمینی نام برده و گفته است که این دو نفر را کشته‌اند. در ادامه از این که این مسائل چه تأثیر نامطلوبی در روحیه روستاییان منطقه دارد، سخن به میان آمده است.

در سند صفحه ۳۶۴ که موضوع آن شیخ حائری شیرازی است آمده است که: «او از روحانیون شیراز بوده و نماینده خمینی در شیراز است. به منظور زیارت به مشهد مسافرت نموده است. نام‌برده بیان داشته که خمینی نامه‌ای به حائری نوشته و اظهار نموده من هیچ گونه تأییدی از دکتر علی شریعتی و یا جوانان وابسته به او نداشته ولی صف‌بندی مسلمانان را در مقابل این قبیل افراد صلاح نمی‌دانم». در انتهای این سند شنبه گفته است که: «خبر فوق صحت دارد» و چهارشنبه نیز گفته است: «به احتمال زیاد خبر فوق صحت دارد و عده زیادی از روحانیون و مذهبیون افراطی خمینی و طرفداران شریعتی را متحد می‌دانند و در شعارهایی که داده شده نام خمینی و شریعتی بوده به همین جهت خمینی نامه فوق را به حائری نوشته و خود را به طور ضمنی کنار کشیده است».

در سند صفحه ۳۶۵ که موضوع آن اظهارات ناصر مکارم شیرازی است، آمده است: «آقای ناصر مکارم شیرازی فردی را برای سخنرانی به حسینیه‌ای فرستاده و آن فرد در منبرش از خمینی تعریف کرده است و به همین دلیل از ادامه سخنرانی وی جلوگیری کردم». این منبع اضافه کرده است که این فرد که برزگر نام دارد، در مسابقه‌ای که برگزار کرده، به دانشجویان کتاب‌های شریعتی را جایزه داده است.

در سند صفحه ۳۶۷ با موضوع نوارهای دکتر شریعتی آمده است: «مسعود مقدم دانشجوی سال چهارم دبیرستان دکتر هوشیار و منوچهر رضایی دانش‌آموز سال سوم دبیرستان فوق نوارهای شریعتی را به یکی از دوستان‌شان دادند» و شنبه در پایین سند توضیح داده است: «توزیع نوارهای سخنرانی دکتر علی شریعتی اخیراً در بین جوانان به ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان افزایش چشمگیری داشته است. ضمناً در بیش‌تر جلسات مذهبی نیز از این نوارها استفاده می‌شود». این سند نشان دهنده فضای ماقبل انقلاب یا یک گام مانده به انقلاب حتی در سطوح دبیرستانی است.

در سند صفحه ۳۶۸ فضای قم و مدرسه خان را که یکی از مدارس علمیه مهم قم است بیان می‌کند و می‌نویسد: «در آن جا مشاجرات لفظی و حتی کتک‌کاری بین طرفداران شریعتی و مخالفین او صورت می‌گیرد... به طوری که در مدارس علمیه کتاب‌های شریعتی به فروش می‌رسد و مخالفین هم جرئت نمی‌کنند، جلوگیری از فروش کتاب‌های مذکور بکنند و حتی مراجع تقلید هم از این جار و جنجال‌ها عاجز شده‌اند و کاری از دستشان ساخته نیست... یکی از مراکز این بحران مدرسه حقانی است. ... با این که از جانب خمینی اعلامیه‌ای بر رد شریعتی داده شده ولی طرفداران شریعتی می‌گویند منظور خمینی، شریعتی نبود بلکه آشوری و سیدابوالفضل برقی بوده است و عده‌ای از آن‌ها اظهار عقیده می‌کنند که آقا شهاب‌الدین اشراقی داماد خمینی که با کلیه طلبه‌های انقلابی مخالف است، این اعلامیه را از جانب خمینی جعل کرده و مربوط به خمینی نمی‌باشد. علامه طباطبایی را تمام حوزه علمیه قبول داشتند ولی اخیراً کتابی در رد شریعتی نوشته است لذا طرفداران شریعتی در حال حاضر به او هم بد می‌گویند. ... شیخ عباس صالحی یزدی می‌گفت قرار است برای چهلم مصطفی خمینی، آقای مرتضی حائری به اتفاق شهاب‌الدین اشراقی به عراق مسافرت کنند و شهاب‌الدین اشراقی در این مسافرت نامه‌ای از خمینی بگیرد که صراحتاً در آن بنویسد شریعتی از ما نیست و او را نفی کند». انتهای این سند از احتمال زد و خورد میان طرفداران شریعتی و مصباح یزدی در مدرسه حقانی خبر داده است. این سند بازتاب اوضاع و احوال آن دوره حتی در حوزه علمیه قم است که مهم‌ترین یا جزء مهم‌ترین مراکز مخالف شریعتی بود و به علت این که در سطوح پایینی حوزه طلاب جوان در حال رشد بودند، توانستند فضا را تحت تأثیر قرار دهند و به اصطلاح جو را در دست بگیرند. این در حالی است که سند می‌گوید مخالفان شریعتی هم دیگر نمی‌توانند جلوی رشد اندیشه‌های او را بگیرند.

در صفحه ۳۷۴ سندی است که در آن از نشریه‌ای با نام سوگ شریعتی در کشور افغانستان خبر داده و گفته است که در افغانستان بین طرفداران خمینی توزیع شده است. این سند نشان دهنده فعالیت مذهبی‌ها و طلاب جوان افغانی است و بیانگر آن است که در آن زمان این فضا به کشورهای همجوار هم سرایت کرده بود.

در سند صفحه ۳۷۶ با موضوع کتاب تشیع سرخ نوشته علی شریعتی آمده است: «این کتاب علناً اصول سازمان‌های زیرزمینی و مخفی را توسعه و تعلیم می‌دهد. این کتاب نحوه تشکیل این گروه‌ها و اصول رعایت شده در این گروه‌ها و نحوه درآمدهای آن‌ها را نیز معین می‌سازد. هدف این کتاب صرفاً ایجاد چنین گروه‌هایی است.» در انتهای سند یکشنبه و دوشنبه نوشته‌اند: «این کتاب آزادانه به فروش می‌رسد.» به هر حال می‌بینیم که در یک رده دیگر از ساواک این تحلیل وجود دارد که تشیع سرخ شریعتی اصول مبارزه مخفی را توضیح می‌دهد، در حالی که ارتشبد نصیری می‌گوید حرف‌های شریعتی را که به نفع ماست در روزنامه‌ها چاپ کنید. این نشانه تشیی و قدری هم بلاهتی است که در سطوحی از ساواک وجود داشته است.

در سند صفحه ۳۷۷ سندی آمده است که سیدمرتضی عسگری (که هم اکنون به نام علامه عسگری معروف است) ملاقاتی انجام داده و اشاره کرده است که نامه‌ای به شیخ شمس‌الدین داده است و در آن نامه به موسی صدر تندی کرده که چرا برای شریعتی سخنرانی کردی و این مسئله دیگر تکرار نشود و رابطه میان موسی صدر و شمس‌الدین نیز تیره شده است.

در سند صفحه ۳۸۰ از اهانت به مقام شامخ سلطنت و تمجید شریعتی در بعضی از اعلامیه‌ها سخن گفته شده و عنوان شده است که این اعلامیه‌ها را افراد ناشناس به داخل محوطه کارخانه روغن نباتی قو ریخته‌اند.

در صفحه ۴۱۵ سندی آمده است که می‌گوید: «راننده یکی از ماشین‌های شخصی مسافرکش که از میدان شوش به شهر ری مسافرکشی می‌کند (و مشخصات ظاهری راننده را نیز عنوان کرده است) در حین مسافرکشی نواری را از مراسم یادبود شریعتی گذاشت و موقعی هم که به انتهای مسیر رسید، خطاب به مسافران گفت پیاده نشوید و این نوار را تا آخر گوش دهید.» این سند فضای آن دوره را به خوبی منعکس می‌کند.

در صفحه ۴۱۶ سندی است که در آن ساواک درباره کتاب بازگشت به خویش نوشته است که: «بدین وسیله تعداد ۳۰ جلد کتاب بازگشت به خویش نوشته علی شریعتی جهت مطالعه کارمندان به پیوست ارسال می‌گردد؛» یعنی کتاب بازگشت به خویش را به کارمندان ساواک داده‌اند تا بخوانند! در انتهای سند هم سهمیه این سی جلد کتاب را که قرار است، میان ادارات مختلف ساواک تقسیم شود، تعیین شده است.

در سند صفحه ۴۲۰ که موضوع آن تکثیر و توزیع اعلامیه از سوی داریوش فروهر است گفته است که: «این دو فقره اعلامیه یکی تحت عنوان اساسنامه کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران و دیگری تحت عنوان بسمه‌تعالی بوده است.» در پاورقی این سند مرکز اسناد متذکر شده است که منبع ساواک "بسمه‌تعالی" را به اشتباه عنوان اعلامیه دانسته است!

در صفحه ۴۳۰ سندی آمده است که درباره نامه مهدی بازرگان و مرتضی مطهری درباره آثار علی شریعتی است که داستانش معروف است. در صفحه ۴۳۱ و در انتهای این سند آمده است که: «مراتب به عرض رسیده» و تیمسار ریاست ساواک پی‌نوشت فرموده‌اند: «یک نسخه از نامه اولیه را به دست آورید. اگر ندارید فتوکپی شود، به حد زیاد در داخل و خارج بین دانشجویان پخش شود.» بعد در ادامه گفته است که: «در اجرای اوامر صادره اقدام و از طریق اداره کل پنجم ۴۰۰۰ برگ از روی نامه مذکور تهیه که ترتیب توزیع آن در داخل و خارج از

کشور داده شده است». یعنی ساواک نامه مشترک آقای مطهری و بازرگان را در تیراژ وسیع تکثیر و در داخل و خارج توزیع می‌کند.

در سند صفحه ۴۳۲ آمده است: «اخیراً دو فقره نامه به نشانی یکی از کتاب‌فروشی‌ها رفته و تهدید کرده است، چنان‌چه یادشدگان نسبت به فروش کتاب‌های دکتر علی شریعتی اقدام نمایند، متحمل خسارات جانی و مالی خواهند شد و اضافه نموده است که کتب شریعتی ضد دین و اهانت‌آمیز نسبت به اهل بیت طهارت و علمای اسلام می‌باشد». این سند نیز در ارتباط با فضای ولایتی‌های آن زمان قابل بررسی است. ولایتی‌ها افرادی به شدت ضد سنی بودند که در آن دوره به این تعبیر شناخته می‌شدند و علیه شریعتی جوسازی می‌کردند.

در سند صفحه ۴۳۷ گزارشی درباره «پخش کتاب‌های علی شریعتی و نوار سخنرانی روح‌الله خمینی در محوطه ستاد پایگاه هوایی بندرعباس آورده شده است». در این سند آمده است این کتاب‌ها و نوار در اطراف خانه‌های سازمانی و محوطه ستاد هوایی پایگاه بندرعباس پخش شده و این نشان می‌دهد، حتی در مراکز نظامی رژیم شاه هم این موج در حال پیشروی است». به عبارت دیگر اسنادی که درباره گسترش این موج در همه جا از دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها گرفته تا پناهگاه شیرپلا و افغانستان و حتی مسافرکش خیابان آمده است، دقیقاً نشان از جهش انفجاری و رشد این حرکت در ایران دارد. در انتهای این سند باز هم تیمسار ریاست ساواک می‌نویسد: «در یکی از کتاب‌های شریعتی مطلبی درباره مارکسیسم و مارکسیست اسلامی از آن استنباط می‌شده است، آن پاراگراف را بیاورید». بعد در قسمت بعدی سند گفته شده است که در آثار شریعتی نظرات گوناگون و فراوانی درباره ارتباط و انطباق مارکسیسم و اسلام مشاهده می‌گردد. بعد در ادامه می‌گوید این نکات در کتاب اسلام‌شناسی علامت‌گذاری شده است و تقدیم می‌گردد.

در صفحه ۴۴۴ سندی درباره فزونی مطالعه آثار دکتر علی شریعتی در افغانستان است. در این سند آمده است: «اخیراً جهت خرید آثار دکتر علی شریعتی در افغانستان جنجالی برپا شده است و همه مردم اعم از طلاب حوزه علوم دینی و دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشگاهی و تجار و بازاریان خواهان مطالعه کتب وی شده‌اند و چنین استنباط می‌گردد که صدها پسر جوان دانشگاهی و غیره که در اثر تبلیغات سوء و پخش آثار مارکس، لنین و مائوتسه دونگ به پرتگاه کمونیسم نزدیک بودند، با مطالعه این آثار دوباره متمایل به اسلام گردیده و حتی بعضی از جوان‌ها اعتراف کردند که اگر آثار شریعتی وجود نداشت، جز سقوط در آغوش مارکسیسم جای دیگری نداشتیم». در ذیل این سند نظریه منبع آمده است که می‌گوید: «در حال حاضر ۹۰٪ مطالعه‌کنندگان افغانی نسبت به شریعتی معتقدند و کتاب‌هایش را مطالعه می‌نمایند، به طوری که هم اکنون طرفداران مکتب شریعتی به طرفداران مکتب مارکس فزونی یافته و بالاخره می‌توان متذکر شد که شرایط افغانستان با شرایط ایران کاملاً متفاوت است. زیرا همان نواری که برای دانش‌آموزان و دانشجویان و مردم مطالعه‌کننده ایرانی زهر محسوب و آن‌ها را به کمونیست‌ها گرایش می‌داد، برای مردم افغانستان دارد به حساب می‌آید و نتیجه برعکس داده و چنان‌چه این سنگر بزرگ در مقابل مارکسیست‌ها تقویت گردد، نتایج مطلوبی حاصل خواهد شد». در ادامه نظریه رهبر عملیات بخش آورده است که می‌گوید فروش فوق‌العاده آثار دکتر علی شریعتی در افغانستان از طریق منبع

دیگری نیز واصل گردیده بود. البته این امر بیش تر در مراکز شهری و شیعی نشین افغانستان به وقوع پیوسته بود. هر چند که در بعضی از مراکز سنی هم چنین گرایشاتی وجود داشت. تا آن جا که یک گروه ملهم از شریعتی هم در افغانستان تشکیل شد. بعدها به علت رشد بنیادگرایی در ایران و متعاقب آن تقویت گرایش های بنیادگرایانه جنبش های اسلامی منطقه این نوع گرایشات نیز مورد توجه قرار نگرفتند.

در سند صفحه ۴۴۸ که یک بولتن است، آمده که: «در تحقیقاتی که از افراد خرابکار وابسته به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق به عمل آمد، متفق القول اعتراف نمودند که آثار قلمی و سخنان دکتر شریعتی در جهت انحراف فکری آنان اثر به سزایی داشته است. لذا وی دستگیر و در مورخه ۷/۷/۲۵۳۲ بازداشت، لکن نظر به تحقیقات انجام شده و رفع بیم تبانی از ناحیه متهم با صدور قرار تبدیل تأمین مورخه ۲۸/۱۲/۲۵۳۳ همان بازپرس از زندان مرخص و متعاقب آن براساس سوابق موجود یاد شده با اسم مستعار محمدعلی مزینانی موفق به اخذ گذرنامه شده و خروج از کشور خارج و در تاریخ ۲۹/۳/۲۵۳۶ به علت سکنه قلبی در انگلستان فوت نموده است». در پایان هم آمده است که بهتر است خانواده اش تحت کنترل باشند.

در سند صفحه ۴۷۲ خبر اجتماع عده ای از دانشجویان برای برگزاری مجلس یادبود به مناسبت سالروز فوت علی شریعتی و تظاهرات اخلاف گرانه در شهر کرج آورده شده است. در اولین "سالگرد" هم التهاب و به تعبیر ساواک اغتشاش در جامعه پدید می آید. این سند می گوید در کرج افرادی دستگیر شدند که در بازرسی بدنی آنها تعدادی اعلامیه مضره و چند جلد کتاب از کتب علی شریعتی کشف و ضبط گردیده است.

در سند صفحه ۴۸۶ نیز خبری مشابه آمده است. موضوع این سند درباره برگزاری جلسه سالگرد دکتر علی شریعتی از سوی اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپاست. در این سند هم به گروهی اشاره کرده است که به شریعتیون معروف هستند.

بالاخره در صفحه ۴۹۳ سندی آمده است که می گوید اخیراً اعلامیه ای تحت عنوان "به مناسبت سالگرد مجاهد شهید دکتر علی شریعتی" بدون لفاف به داخل صندوق های پست انداخته شده است. این ها اقدامات ابتکاری و خودجوشی است که بی هیچ نظم تشکیلاتی مشخصی در سراسر کشور در این فاصله انجام شده است.

به این ترتیب مرور اجمالی ما بر سه جلد اسناد به پایان می رسد و در بخش بعد به جمع بندی تحلیلی مجموعه بحث ها و برخورد شریعتی و ساواک می پردازیم.

فصل سوم

شریعتی شناسی در پرتو مجموعه اسناد ساواک

نقد و بررسی پنج الگوی تحلیل اسناد ××× ۱ این بخش از نوشتار متن ویراستاری شده درسگفتارهایی است که در تاریخ ۲۰/۴/۷۹ و ۳/۵/۷۹ مطرح شده است. ×××

ما در ابتدای بررسی اسناد به پنج الگویی که می‌توان با آن‌ها به بررسی اسناد پرداخت، اشاره کردیم. این الگوها به طور اجمال چنین بودند:

الگوی اول، الگوی مأموریت است؛ یعنی شریعتی فردی مأمور از طرف ساواک یا مراکز جهانی و مزدور بوده است که برای راه انداختن یک موج سنی‌گری و وهابی‌گری و ضدیت با روحانیت وارد ایران شده بود و این اسناد هم این امر را نشان می‌دهد.

الگوی دوم، الگوی همسویی استراتژیک شریعتی با ساواک و رژیم شاه است. به عبارت دیگر شریعتی با رژیم شاه نوعی هماهنگی فرهنگی داشته است.

الگوی سوم، الگوی ضعف نشان دادن شریعتی است؛ یعنی شریعتی همانی که خود می‌گوید، نیست. در بازجویی‌ها و نامه‌هایی که برای ساواک فرستاده ضعف نشان داده است و به علت ضعف شخصیتی‌اش مسائلی را مطرح کرده است.

الگوی چهارم، الگوی توبه تاکتیکی است؛ یعنی شریعتی برای این که بتواند از چنگ ساواک بیرون بیاید، توبه تاکتیکی کرده و این حرف‌ها را گفته است.

و بالاخره الگوی پنجم، این است که شریعتی براساس سناریویی که به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه و حسی یا تلفیقی از این دو طراحی کرده، با ساواک برخورد کرده و این مسیر را تا انتها ادامه داده است. این الگویی است که ما بیش‌تر روی آن مکث کردیم.

حال با در نظر گرفتن این الگوها و پس از مروری تفصیلی که بر اسناد داشتیم، می‌توانیم بار دیگر و براساس این الگوها اسناد را بررسی کنیم و بینیم کدام یک از این الگوها در تفسیر این اسناد بیش‌تر کارآیی دارد و به فهم و تفسیر اسناد کمک می‌کند.

نقد الگوی اول

الگوی اول را معمولاً خیلی جدی نگرفته‌اند؛ یعنی از همان ابتدا که در جامعه ایران مطرح شد که شریعتی مأمور خارجی‌ها یا سنی‌هاست و وهابی و کمونیست است، مسئله واقعی تلقی نشد. به همین دلیل خیلی سریع از آن عبور می‌کنیم، هر چند شاید هم پرداختن محتوایی به این مسئله برای ما مطبوع نباشد اما در عین حال در مقابل این الگو، این سؤالات مطرح است که اگر کسی مأمور باشد و بخواهند بازداشتش کنند، پدرش را گروگان نمی‌گیرند، پس چرا پدر شریعتی را گروگان گرفتند؟ یا اصلاً چرا خودش را بازداشت کردند؟ چرا این مأمور به خروج غیرقانونی از کشور دست زد؟ چرا کتاب‌هایش ممنوع‌الانتشار شد؟ چرا در آن دوره و به گفته آقای میناچی داشتن کتاب‌های ممنوع‌الانتشارش پنج سال حبس داشت؟ چرا همسر و فرزندش را ممنوع‌الخروج کردند؟ چرا وقتی به خارج از کشور رفت و شماره تلفنی را که باید با آن تماس می‌گرفت، اشتباه یادداشت کرده بود، چند روز در آن جا آواره بود، در حالی که یک مأمور خیلی راحت به سفارت‌خانه کشور متبوعش می‌رود و خود را معرفی می‌کند تا در بهترین هتل‌ها یا حداقل یک مسافرخانه درجه پنج سکناش دهند! و بالاخره این که این همه نظریه‌ها و گزارش‌هایی که علیه شریعتی در ساواک آمده برای چیست؟ و این چه مأموری است که تیشه به ریشه صاحبان اصلی‌اش می‌زند؟ به هر حال همه کسانی که او را مأمور دانسته‌اند یا بسیار ابلهانه و بلاهت‌آمیز با این قضایا برخورد کرده و دور از ماجرا بوده‌اند یا به هر حال خود مأمور و مزدوراند، نه مأمور و مزدور خارجی که مأمور و مزدور زر و زور و تزویر که شریعتی منافع‌شان را به خطر انداخت.

نقد الگوی دوم

اما الگوی دوم الگوی همسویی استراتژیک یا هماهنگی فرهنگی شریعتی با حکومت شاه است. آقای رسول جعفریان در نشریه صبح شماره ۱۰۵ به تاریخ ۲۸/۷/۷۸ مقاله‌ای نوشته است که شاید از معدود مقالاتی باشد که در آن به بررسی این اسناد پرداخته شده است. وقتی این مقاله را می‌خوانیم، می‌بینیم نویسنده مقاله حداقل یک دور این اسناد را خوانده و با این الگو به بررسی آن‌ها پرداخته است.

در این مقاله نویسنده می‌گوید شریعتی هیچ گونه وابستگی به رژیم نداشته است اما گاه نوعی همسویی میان دیدگاه‌های او و سیاست‌های فرهنگی رژیم به چشم می‌خورد. این عصاره نظر آقای رسول جعفریان است که معتقد است شریعتی هماهنگی فرهنگی با رژیم پهلوی داشت.

آقای جعفریان دو زمینه مشترک را میان سیاست فرهنگی شریعتی و رژیم پهلوی مطرح می‌کند. وی اولین زمینه را پر کردن خلأ فکری جامعه می‌داند و می‌گوید جامعه با خلأ فکری مواجه شده و روحانیت نیز پاسخگوی نیازهای فکری نسل جدید آن دوره نبود. رژیم پهلوی هم به خاطر ماهیت غیرفرهنگی خود از استحکام لازم برای پاسخگویی به این نیازها برخوردار نبود. این خلأ فرهنگی باید پر می‌شد و شریعتی این خلأ را پر کرد.

نکته و زمینه دومی که وی روی آن مانور زیادی می‌دهد و در واقع محور و اساس بحث آقای رسول جعفریان است تعارض با روحانیت است. او می‌گوید شریعتی در تعارض با روحانیت با سیاست رژیم پهلوی همسو بود.

بنابراین می‌توان همه اسناد ساواک را در این کادر و با این الگو بازخوانی کرد. وی مستندات را هم مطرح می‌کند. عصاره و فشرده مستندات مطرح شده بدین شرح است:

- اولین مستند آقای جعفریان عدم سخت‌گیری حکومت روی حسینیۀ ارشاد است. جعفریان می‌گوید اساساً ساواک حسینیۀ ارشاد را تحمل می‌کرد. نظریه وی این است که بستن حسینیۀ ارشاد هم بیش‌تر بر اثر فشار روحانیون سنتی بود. او می‌گوید این اتهام که ساواک و رژیم پهلوی حسینیۀ ارشاد را "تحمل" می‌کنند، اتهامی است که همان زمان هم به شریعتی می‌زدند.

- مستند دوم ایشان تماس‌هایی است که شریعتی با آزمون ریاست اوقاف و ثابتی "از مقامات برجسته ساواک" داشته است. جعفریان می‌گوید مطالبی که در این تماس‌ها از سوی شریعتی بیان شده است، احتمال تقیه را نفی می‌کند و بیانگر آن است که شریعتی به یک اشتراک استراتژیک و همسویی در برخی مسائل با ساواک رسیده بود.

- نکته سومی که ایشان مطرح می‌کند، این است که علی‌رغم گزارش‌هایی درباره تأثیر شریعتی در مخالف‌خوانی‌ها، حکمی برای او صادر نمی‌شود. درباره آن چه که ایشان مخالف‌خوانی می‌نامد، در ادامه صحبت خواهیم کرد. اما در این جا جعفریان می‌گوید علی‌رغم این که در پرونده شریعتی گزارشاتی وجود دارد که به تأثیرات شریعتی در "مخالف‌خوانی‌ها" اشاره می‌کند، حکمی درباره او صادر نشده است. وقتی اسناد را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که حکمی برای شریعتی صادر نشده و شریعتی محکوم نشده است.

- مستند چهارم ایشان آزادی شریعتی است. ایشان معتقد است آزادی شریعتی به دلیل رسیدن به توافقات در برخی زمینه‌ها بوده است و البته همان جا اضافه می‌کند، این بدان معنی نیست که شریعتی برای ساواک کار می‌کرد بلکه به معنی استفاده رژیم پهلوی از دکتر برای نوگرایی منهای روحانیت است. روحانیتی که دشمن اصلی و مهم رژیم بود. نظریه محوری وی این است که روحانیت دشمن اصلی و مهم رژیم بود. پس در واقع ایشان می‌گوید شریعتی به رژیم شاه وابستگی نداشت بلکه نوعی توافق و هماهنگی بین سیاست‌های فرهنگی این دو وجود داشت و این توافق و هماهنگی در زمینه‌های خاصی از جمله "مبارزه با روحانیت" و "مبارزه با سنت‌گرایی" شکل گرفت.

- مستند پنجم ایشان اعتقاد شریعتی به نزدیکی حکومت به شعارهای نسل خود و تلقی او از شرایط در سال ۴۸ است. وی جملاتی را مطرح می‌کند و می‌گوید شریعتی "انگیخته‌ها" یش را در حسینیۀ ارشاد می‌گفت اما "انگیزه‌ها" یش را نمی‌توانست در آن جا توضیح دهد بلکه انگیزه‌هایش را برای ساواک توضیح داده است. او مدعی است اگر شریعتی برخی از انگیزه‌هایش را در بیرون توضیح می‌داد، موجب برافروختن خشم خواص می‌شد. تحلیل شریعتی درباره بورژوازی و ورود ایران به دوران بورژوازی و نقشی که روحانیت در دفاع از فئودالیسم دارد، از جمله این انگیزه‌هاست. وی در بخشی از مقاله‌اش هم جملاتی را از شریعتی نقل کرده است و اعتقاد دارد که شریعتی واقعاً به تحلیلی که درباره حکومت شاه در نامه‌اش به ساواک آورده است، معتقد بود. جعفریان در این باره از کلمه اعتقاد و معتقد استفاده می‌کند. این در حالی است که ما معتقد بودیم، این جملات جزء بخش‌هایی از پازل شریعتی است که وی به آن اعتقاد نداشته و تنها برای ترکیب‌بندی پازلش مطرح کرده است. او معتقد است شریعتی

به این مسائل معتقد بود و با نقل پاراگرافی از طرف شریعتی می‌گوید: «برداشت شریعتی از شرایط ایران در سال ۴۸ این است که هیئت حاکم برخاسته از یک طبقه مشخص اجتماعی نیست بلکه مجری اوامر است... شخص ایشان (یعنی شاه) را نمی‌توان در چارچوب طبقاتی محدود کرد بلکه فوق طبقاتی‌اند، نه مدافع یک طبقه خاص؛ یعنی شریعتی شاه را فوق طبقاتی می‌داند نه مدافع یک طبقه خاص». در ادامه از قول شریعتی می‌گوید: «بنابراین همه طبقات با حفظ شکل سیاسی و رژیم موجود می‌توانند بدون یک کار تند انقلابی به تغییرات اساسی و عمیق اجتماعی به نفع خود دست بزنند... آن چنان که در چند ساله اخیر (منظور انقلاب سفید به تصمیم شخص شاه است) به اثبات رسید، این مسئله به سمت نابودی فئودالیسم رفت». آقای رسول جعفریان معتقد است این‌ها جزء معتقدات شریعتی است و شریعتی در این حوزه به وحدت استراتژیک با ساواک رسیده بود.

- مستند ششم آقای رسول جعفریان اشاره به برخی تحلیل‌ها یا تصریحات خود شریعتی درباره اشتراکاتش با رژیم پهلوی است. در این جا نیز جملاتی را از شریعتی مبنی بر برخورد با روحانیت، سنت‌گرایی، آخوندزدگی، غرب‌زدگی و... نقل می‌کند.

پس در درون بحث آقای جعفریان این شش استناد و استدلال را می‌بینیم. اما می‌توان به نقد این شش استدلال پرداخت. دو یا سه مستند از این شش مستند مسائل عملی است که می‌توان تفاسیر دیگری هم از آن‌ها داشت. برای مثال آیا تحمل حسینیۀ ارشاد علامت وحدت استراتژیک حرکت شریعتی با رژیم پهلوی بود؟ وی تفسیرش این است. اما فرد دیگری هم می‌تواند تفسیر دیگری داشته باشد و بگوید رژیم هنوز شریعتی را نمی‌شناخت و حسینیۀ ارشاد برایش تعریف شده نبود. اما از آن زمان که فهمید، حسینیۀ ارشاد در حال انجام چه کاری است، حسینیۀ را بست. یا درباره تماس با آزمون و ثابتی آقای میناچی توضیح داده است که چند روز قبل از این که شریعتی خود را معرفی کند، به پیشنهاد آقای میناچی به ملاقات آزمون (که ریاست اوقاف بوده و حسینیۀ ارشاد نیز در ظاهر به دست اوقاف بسته شده بود) می‌رود و دلیلش هم در پیش ذکر شده است که بهتر است در اوقاف یک ملاقات علنی داشته باشند و فردا هم که شریعتی خود را به ساواک معرفی می‌کند، می‌تواند بگوید که اصلاً مخفی نبوده است و دلیلش نیز ملاقات وی با آقای آزمون است و در این دیدار هم آزمون یک پروژه تحقیقاتی راجع به وقف به وی داده است!

موضوع دیدار با ثابتی باز هم به گفته آقای میناچی این بوده که ساواک بسیار سعی می‌کرد تا شریعتی با احسان نراقی و مقدم دیدار بکند. اما شریعتی مرتب از احسان نراقی فرار می‌کرد و بالاخره ثابتی خود به ساختمان مقابل حسینیۀ ارشاد که محل سکونت شریعتی بود، می‌آید و با شریعتی ملاقات می‌کند. آقای میناچی می‌گفت: «پس از رفتن ثابتی، شریعتی در راه حسینیۀ ارشاد آقای پرویز خرسند را دیده و می‌گوید ثابتی الان به این جا آمده و می‌گفت که تو استاد دانشگاه و فارغ‌التحصیل سوربن هستی، اما آمده‌ای این جا و مثل آخوندها روی منبر می‌روی و برای افراد مذهبی روضه‌خوانی می‌کنی. این کارها برای تو خیلی سبک است. تو به خارج برو و در آن جا تحقیقات را انجام بده. روی هر موضوعی که می‌خواهی کار کن و مخارجت را ما متقبل می‌شویم. موضوع تحقیق روی مارکسیسم را هم پیشنهاد می‌دهد. شریعتی به خرسند می‌گوید وقتی ثابتی این حرف‌ها را زد که تو خودت را

سبک کرده‌ای و مانند روضه‌خوان‌ها به منبر می‌روی و حرف‌های مذهبی می‌زنی، فهمیدم که به هدف زده‌ام و کارم گرفته است.» پس برخورد با ثابتی و آزمون به معنای ارتباط نبوده و این موضوع که آقای رسول جعفریان در پی اثبات آن است که گویا شریعتی خود را با ساواک چک می‌کرد، واقعیت خارجی ندارد.

نکته سوم و چهارمی که وی می‌گوید که برای شریعتی حکمی صادر نشده یا آزادی شریعتی به خاطر توافقات‌شان بوده است، باز از جمله نکاتی است که می‌تواند تفسیر دیگری داشته باشد. در این مورد که برای شریعتی حکمی صادر نشده است، می‌توان گفت علتش این بود که شریعتی زیر بار هیچ کدام از اتهامات نرفته بود. ما در سیر اسناد در دو جا دیدیم که درخواست شده بود، پرونده شریعتی به دادگاه برود. اولین بار در صفحه ۳۷۹ پس از بازجویی دوم و قبل از بازجویی سوم شریعتی است (این دو بازجویی همان گونه که دیدیم چهل روز فاصله دارند) که در ذیل سند آمده بود، پرونده تکمیل است و می‌توان آن را به دادگاه ارسال کرد. اما این که چرا پرونده به دادگاه ارسال نشده است، قابل بحث است. در جای دیگر وقتی که گزارش این جمله شریعتی "شهیدان در مقابل ما نشسته‌اند و..." به دست ساواک می‌رسد، این متن را ضمیمه پرونده‌اش می‌کنند و می‌گویند پرونده به دادگاه برود. تاریخ این سند ۱۱/۲/۵۳ است. اما مسئله جدی‌ای که وجود دارد این است که پرونده شریعتی به دادگاه نمی‌رود. شاید دلیل این کار این باشد که وقتی این پرونده را می‌خوانیم، می‌بینیم، به لحاظ حقوقی هیچ جرمی از داخل این پرونده بیرون نمی‌آید. این نکته را نیز آقای میناچی نقل می‌کرد که «ما با شریعتی این بحث را داشتیم که تو باید تبدیل به یک زندانی فکری شوی و اگر کارت به دادگاه کشید، این دادگاه، دادگاه پر سروصدایی خواهد شد». حال می‌توان این گونه تحلیل کرد که در حقیقت یکی از دلایلی که پرونده شریعتی به دادگاه نمی‌رود و معطل می‌ماند تا به آزادی‌اش منجر می‌شود، این است که در درون این پرونده هیچ جرم حقوقی‌ای وجود ندارد. شریعتی هیچ کدام از اتهامات را به عهده نگرفته است و اگر پرونده‌اش به دادگاه می‌رفت، او باید به عنوان یک زندانی فکری محاکمه می‌شد که با توجه به شهرت داخلی و جهانی که شریعتی داشت، تشکیل این دادگاه به هیچ وجه به نفع رژیم نبود. ما در بررسی سیر اسناد دیدیم که حرکت شریعتی به طور روزافزونی در حال بسط اجتماعی است و به طور مرتب از کارخانه، پایگاه هوایی، فلان روستا و... گزارش می‌رسد که کتاب‌ها و نوارهای شریعتی در حال ردوبدل شدن است، هنوز پایش به زندان نرسیده است که شایعه شکنجه شدنش در جامعه پخش می‌شود. یک هفته پس از دستگیری‌اش در جامعه شایعه شده است که او را کشته‌اند. حال در چنین فضای ملت‌هپی محاکمه شریعتی، هم بازتاب داخلی و هیجان فوق‌العاده سیاسی و اجتماعی و هم بازتاب جهانی خواهد داشت. به همین دلایل به نظر می‌رسد مسئله عدم ارسال پرونده شریعتی به دادگاه به این امر برمی‌گردد که در این پرونده اساساً حکومت پهلوی و ساواک گرفتار سردرگمی شده بود، چون هیچ عمل مجرمانه‌ای در درون پرونده شریعتی نیست. مثلاً بازجو می‌گوید از کتاب‌های شما فلان استفاده را می‌کنند و شریعتی پاسخ می‌دهد که: «این‌ها از قرآن و نهج‌البلاغه هم نارنجک درمی‌آورند، این استفاده به من ربطی ندارد»؛ یعنی شریعتی هیچ عمل مجرمانه‌ای را به عهده نگرفته است.

البته این نکته را هم ذکر کنیم که در هیچ جای این اسناد مشاوره‌ها، بحث‌ها و بررسی‌های داخلی ساواک نیامده است. به نظر می‌رسد بخش مهمی از این امر به شفاهی بودن این مذاکرات برمی‌گردد و بخش دیگری از آن هم شاید اسناد سری بوده است که در پرونده‌ها و فایل‌های اطلاعاتی دیگری طبقه‌بندی شده‌اند؛ اما در هیچ جای این اسناد بحث‌ها و جلساتی که مسئولان ساواک درباره شریعتی و تصمیم‌گیری درباره او داشته‌اند، نیامده است و هیچ سندی درباره تصمیم‌گیری درباره آزادی شریعتی یا چگونگی ادامه بازجویی او یا تحلیلی که ساواک روی این بازجویی‌ها داشته است، در این اسناد به چشم نمی‌خورد. این اسناد در واقع یک سری سندهای رسمی درباره شریعتی است. مثلاً سازمانی به ساواک نامه داده و ساواک نیز پاسخ این نامه را داده است. برای مثال دیدیم که وزارت امور خارجه به ساواک نامه داده بود که می‌گویند: «شریعتی با کمونیسم بین‌الملل در ارتباط است. شما اسناد ارتباطات را برای ما ارسال کنید و ارتشبد نصیری هم پی‌نوشت کرده بود که در کتاب‌های شریعتی و پرونده او بگردید و اسناد ارتباطات او با کمونیسم بین‌الملل را بیابید. به عبارت دیگر هیچ سندی درباره تصمیم‌گیری و مشورت‌های جمعی که در ساواک انجام شده است یا دستورالعمل‌هایی که خط‌دهنده بوده و از بالا رسیده باشد، در این مجموعه اسناد نمی‌بینیم. کلاً در این اسناد آن چه که با نام دستورالعمل قابل بررسی است، مجموعه پرسش و پاسخ‌ها است؛ یعنی یک طرف درباره مسئله‌ای تقاضایی کرده و طرف دیگر به او دستورالعمل و پاسخ داده است. خلاصه این که جلسات مشورتی و تصمیم‌گیری‌های ساواک درباره عنصر سیاسی معروف و مهمی، مانند شریعتی، که ساواک هر چند ماه یک بار درباره او بولتن می‌دهد و شخصیت و نوع کارش از سطح مخبر و شنبه و یکشنبه ... گذشته است، در این اسناد وجود ندارد. بنابراین براساس قرائن موجود می‌توان تنها حدس زد که این تصمیم‌گیری‌ها چگونه تصمیم‌سازی شده‌اند.

به نظر می‌رسد که شریعتی یک زندانی فکری بود و اگر به دادگاه هم می‌رفت به لحاظ حقوقی نمی‌توانستند، او را محکوم کنند. همچنین به لحاظ سیاسی، تبعات - سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی - وسیعی برای حکومت پهلوی داشت و در سیر اسناد هم دیدیم که در مرگ شریعتی از افراد مذهبی گرفته تا چپ‌ها و ملیون و جنبش فلسطین و جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه و کنفدراسیون و ... همه به نوعی با شریعتی و مرگ شریعتی برخورد جدی و فعال کردند. تا آن جا که کانون نویسندگانی که درباره هیچ نویسنده مذهبی سخن نمی‌گوید، پس از مرگ شریعتی و در یکی از مراسم‌های برگزار شده از سوی کانون، فردی از باقر مؤمنی سؤال می‌کند: «شما برای پنج نفر اعلام یک دقیقه سکوت کردید، در حالی که دو نفر از آن‌ها (یعنی شریعتی و جلال آل‌احمد) افراد فئاتیکی هستند» و آقای مؤمنی ضمن حملاتی که به شریعتی داشته است، می‌گوید: «این‌ها جزء مبارزین با سانسور و قربانیان سانسور بودند و اگر من می‌خواستم از بین این پنج نفر، فقط دو نفر را انتخاب کرده و فقط برای آن دو نفر اعلام سکوت کنم، این افراد شریعتی و آل‌احمد بودند»؛ یعنی چنین اظهار هم‌دردی وسیعی در داخل وجود دارد که حتی مرزهای ایدئولوژیک را نیز در می‌نوردد و در سطح منطقه نیز با توجه به ارتباطاتی که در آن زمان اپوزیسیون خارج از کشور ایران به ویژه بخش مذهبی‌اش که به شدت دل‌بسته و حتی شیفته شریعتی است، با نیروها و افراد منطقه داشتند، این امر بدیهی است که اگر می‌خواستند شریعتی را به طور علنی محاکمه کنند، جنجال وسیعی علیه

حکومت پهلوی ایجاد می‌شد. پس آن‌ها در ارتباط با شریعتی دو راه داشتند، یا باید او را می‌کشتند که همین تبعات را داشت یا باید کاری می‌کردند که شریعتی تسلیم شود و دیدیم که ساواک در راه دوم نیز موفق نشد و نتوانست شریعتی را تسلیم و مانند دیگران با او مصاحبه تلویزیونی کند یا از او توبه‌نامه و غلط کردم نامه بگیرد. تنها راهی که تبعاتی برای رژیم پهلوی نداشت، این بود که شریعتی خود شخصیت خود را خراب کند. این راه هر چند به لحاظ سیاسی زیاد به نفع حکومت تمام نمی‌شد ولی شریعتی هم دیگر به نقطه پایان عمر فکری و سیاسی‌اش می‌رسید. اگر شریعتی حتی یک خط علیه خود و افکارش می‌نوشت یا مصاحبه تلویزیونی می‌کرد، دیگر تمامی حرف‌هایی که زده یا نوشته بود، مثل کف روی آب می‌شد. شریعتی نیز در جایی می‌گوید گاهی اوقات یک نفر سمبل ایمان یک نسل می‌شود. تنها کاری که باید بکند این است که بایستد و نیفتد، فقط همین و می‌گوید در این راه خیلی از چیزهایی که برای دیگران مباح است، ممکن است برای چنین شخصی ناپسند باشد، مثلاً تحقیقات. شاید در پس ذهن شریعتی درباره مثالی که می‌زند، همان کارهای تحقیقاتی باشد که ساواک به خودش پیشنهاد می‌دهد.

پس در سیر اسناد دیدیم که یکی دو پرونده شریعتی تکمیل شد و در حال ارسال به دادسرای نظامی بود. اما این عمل اتفاق نیفتاد تا این که سفر شاه به الجزایر پیش آمد و شاه خود دستور آزادی شریعتی را داد؛ یعنی خود ساواک هم تصمیم به آزادی نداشت است و شاه خود این دستور را می‌دهد. بنا به گفته آقای میناچی بعد از آزادی شریعتی هم ثابتی به دلیل مخالفتش با آزادی او مرتب به دنبال پرونده‌سازی علیه شریعتی بود. پس این که آقای جعفریان مدعی است علی‌رغم همه گزارش‌هایی که درباره تأثیر شریعتی در مخالف‌خوانی‌ها وجود دارد، حکمی درباره او صادر نشده است، نیز داستان دیگری دارد.

در همین جا بگوییم که منظور آقای جعفریان از "مخالف‌خوانی‌ها" حرکات سیاسی و چریکی آن دوره بوده که شریعتی بر روی آن‌ها تأثیر گذاشته است. زیرا در اسناد ساواک مرتب از تأثیرگذاری شریعتی روی افرادی سخن رفته است که به جرم ارتباط با گروه‌های خرابکار دستگیر شده‌اند. از نظر آقای رسول جعفریان جنبش چریکی مساوی با "مخالف‌خوانی" است؛ یعنی کل جنبش چریکی در نظر ایشان اعتراضات و حرکات پراکنده‌ای است که می‌توان به آن عنوان مخالف‌خوانی داد. بر این اساس وقتی جنبش چریکی را مخالف‌خوانی بخوانیم، آیا می‌توانیم سخنرانی و منبر رفتن و کمک مالی به جنبش چریکی را پیچ سیاسی بنامیم؟!

به هر حال برخی موارد عینی و عملی مانند تحمل ارشاد، آزادی شریعتی و عدم صدور حکم برای او موارد متشابهی است که می‌توان تعبیر دیگری نیز، طبق الگوی خود از آن داشت.

اما به بررسی دو مورد دیگر از مواردی که ایشان به آن اشاره کرده و مسائل ذهنی و تحلیلی است، بپردازیم. اول این که آیا تحلیل شریعتی از حکومت شاه در این اسناد تحلیل واقعی شریعتی بود؟ آیا واقعاً نوعی همسویی میان ایدئولوژی شاهنشاهی و ایدئولوژی شریعتی وجود داشته است. به عبارت دیگر آیا دید شریعتی نسبت به حکومت شاه همانی است که در اسناد آمده است؟ ما در الگوی خودمان به صراحت گفتیم که این گونه نیست و این قسمت از اسناد جزء بخش‌هایی از پازل شریعتی است که او برای باورپذیر کردن کل سناریویش باید مطرح می‌کرد.

شریعتی هیچ جا در تحلیل‌های خارج از ساواکش چنین بحث‌هایی را ارائه نکرده است و حتی دقیقاً عکس این بحث‌ها را ارائه داده است. هر چند شاید برای بعضی از دوستداران شریعتی و کسانی که با آثارش آشنایی دارند، این مسائل امری کاملاً بدیهی باشد اما در عین حال اگر بحث را به یک بحث صرفاً سیاسی روی شخص شاه یا حکومت شاه تقلیل بدهیم، در این جا به ذکر چند نمونه و کد می‌پردازیم تا نشان دهد علی‌رغم این که شریعتی بحث‌های سیاسی زیادی ندارد ولی چه مواضع صریح یا تلویحی روی حکومت شاه داشته است. یکی از این نمونه‌ها مقاله‌ای است به اسم "نعل وارونه، انقلاب شاهانه" که شریعتی آن را در سال ۴۳ در خارج از کشور نوشته و در کتاب یادنامه شهید جاوید (از انتشارات نهضت آزادی خارج از کشور) چاپ شده است. این مقاله طولانی است و تنها به چند جا از مطالبش اشاره می‌کنیم. در این مقاله شریعتی با لحن طنزآلودی انقلاب سفید و شخص شاه را به تمسخر گرفته است. ذکر این نکته نیز لازم است که شریعتی در همین دوره یعنی سال ۴۳ وارد ایران شده است. در این مقاله تحلیل شریعتی از حکومت شاه و انقلاب سفید روشن است. شریعتی ابتدای مقاله را با این شعر شروع می‌کند که: «تا نشان سم اسبت گم کنند - ترکمانا نعل را وارونه زن». بعد می‌گوید: «این روزها داستان‌های حیرت‌بخشی از ایران می‌شنویم و حیرت‌بخش‌تر از همه خبر برپا شدن انقلاب است... ما دانشجویان چنان شیفته انقلابات الجزایر و کوبا، مصر و عراق و یمن شدیم و به قدری از عظمت انقلاب اکبر و انقلاب کبیر فرانسه به گوش ما خواندند که هر چه را متعلق به کشور خودمان باشد، کوچک می‌شمیریم. من هیچ وقت تحقیقات عمیق تئورسین گروه دانشجویان ملی را که در عالم مثل افلاطونی تشکیلات وسیعی دارند [می‌بینم که همه چیز را مسخره می‌کند. منظور از دانشجویان ملی دانشجویانی است که شاه و ساواک ادعا می‌کردند طرفدار حکومت و انقلاب سفید هستند] و هنوز چشم حلال‌زاده‌ای به دیدار یکی از آن‌ها روشن نشده است! فراموش نمی‌کنم... چندی پیش کتابی به نام رژیم‌های سیاسی را می‌خواندم، یک مرتبه کشفی و الهامی به من دست داد و آن این بود که متوجه شدم در مدت پنج، شش سال اخیر در ایران خودمان انواع و اقسام رژیم‌های سیاسی را که در آن کتاب یادآور شده بود، داشته‌ایم. رژیم خلافت [بعد توضیح داده که حضرت آیت‌الله چهل ستونی گفته که این سلطان ظل‌الله است و انشاءالله عمرش تا دوره ظهور امام زمان برقرار باشد. پس ما رژیم خلافت داریم چون علما تأییدش کرده‌اند]، رژیم جمهوری [این را هم با تمسخر توضیح داده است]، رژیم دو حزبی [بعد گفته است که این‌ها دو حزب ملت و حزب مردم‌اند]. به قول یک شاعر لطیف و هوشیار ایرانی که گفت حزب ملت مخالف مردم - حزب مردم مخالف ملت [می‌خواهد بگوید هر دو حزب ضد مردمی‌اند]». در ادامه امینی را مسخره می‌کند و بعد از آن به انقلاب سفید اشاره کرده و می‌گوید: «ژاندارم‌ها در دهات به عناصر چپی تندرو تبدیل گردیدند [ژاندارمری کمونیست دوآتشه شده و فتودالیسم را از بین می‌برد]... خلاصه رژیم ما اگر راستش را بخواهید، یک رژیم شاهنشاهی سوسیالیستی انقلابی است و مسلم طبق حساب‌های مارکس چند هفته یا چند ماه دیگر بدل به یک رژیم شاهنشاهی کمونیستی خواهد گردید!» و همین طور با تمسخر مقاله را ادامه داده و می‌گوید: «زمامداران ایران نیز خوشبختانه از این سرعت تبدیل به حد اعلاء برخوردارند و در فاصله چند ماه از چومبه [قاتل لومومبا] به فیدل کاسترو و از تزار به لنین می‌توانند تبدیل شوند».

پس می‌بینیم که در این مقاله انقلاب سفید را با چه لحن نیش‌داری مسخره می‌کند. مقاله دیگری دارد که باز هم در سال ۴۳ و با نام "آزادی"، نوشته است که شعر "آزادی، خجسته آزادی" را در ابتدایش آورده است. در بخشی از این مقاله می‌گوید: «یورش‌های اخیر به جناح آزادی در ایران یک بار دیگر به روشنی نشان داد که رژیم ایران آماده است که به هر کاری دست بزند، هر طریقی را پیشه بگیرد و به هر اصلی و اساسی پشت پا بزند و در همه این ماجراها یک هدف دارد و بس و آن ایجاد شکست و تزلزل در صف متحد و نیرومند مردم و در نتیجه ادامه حکومت جبارانه و سبانه فردی. ما ۲۵۰۰ سال حکومت شاهنشاهی داشتیم؛ یعنی در طول تاریخ باستانی ایران همواره شاهی بر ما حکومت میرانده است... ما قربانی‌هایی داده‌ایم و این همه فداکاری کردیم، انقلاب مشروطیت به وجود آمد که هدفش محدود کردن نفوذ شاه بوده است. آیا تعجب‌آور نخواهد بود که پس از نیم قرن که از این انقلاب می‌گذرد نه فقط دیکتاتوری فردی را [می‌بینیم شاهی را که در اسناد ساواک فراطبقاتی می‌داند در این جا با عنوان دیکتاتوری فردی از او یاد می‌کند.] باز در ایران می‌بینیم، بلکه به شهادت خود شاه از قبل از مشروطیت نیز عقب‌تر رفته‌ایم. وجود مجلس و قانون اساسی که همه مظاهر دموکراسی در ایران‌اند، قدرت شاه را پس از مشروطیت به مراتب از شاهان قرون وسطی و حتی قبل از میلاد در ایران افزون‌تر ساخته است. چنانچه خود شاه در کتاب مأموریت برای وطنم می‌گوید، در تاریخ کشور ایران من اولین پادشاهی هستم که از قدرت خود به حد کمال استفاده کرده‌ام. نخست‌وزیر و وزیران از طرف من انتخاب شده‌اند... آن همه فداکاری‌ها برای آن که شاه را مقامی غیرمسئول بشناسند و آن همه کوشش‌های مصدق برای اجرای این اصل قانون اساسی بی‌ثمر ماند و با یک تعبیر شگفت‌آوری شاه نتیجه می‌گیرد که وقتی قانون اساسی شاه را مسئول نمی‌شناسد، مقصودش این نیست که شاه شخص غیرمسئول است، این چه طور جمله‌ای است مثل این است که کسی بگوید وقتی می‌گویند کسی سواد ندارد، معنی‌اش این نیست که فلانی بی‌سواد است. پس معنی کلمات چیست و در این صورت به چه جمله‌ای، به چه قانونی، به چه تعبیری می‌توان در ایران اطمینان کرد... همه کلمات معنی دیگری می‌دهند. دموکراسی معمولاً حکومت مردم است بر خودشان و مظاهر آن احزاب است و مجلس و مطبوعات و آزادی‌های فردی و اجتماعی....

۲۰۰۰ میلیون دلار [۲ میلیارد دلار] قرض داریم. عدالت اجتماعی در ایران عبارت است از ریختن نیمه شب‌ها به خانه‌های مردم، ربودن افراد از منازل و محل‌های کار، هجوم چاقوکش‌ها به دانشگاه و ضرب و جرح استاد و دانشجو... در حالی که مردم ما در فقر و گرسنگی و بیماری می‌میرند، سهم بزرگ مخارج پیمان بغداد را پرداخته‌اند. چند کارخانه ملی که تنها سرمایه ملت فقیر است، به یک مشت فئودال دهقان‌کش و جنایت‌گری که نسل‌ها بر روی سرزمین ما خون مردم را می‌مکیدند، تسلیم کردن و اراضی غصبی را به دهقان فروختن و نامش را تقسیم اراضی گذاردن [بینید تحلیل واقعی و اصلی‌اش روی انقلاب سفید و وضعیت مملکت این جملات است نه آن‌هایی که در نامه‌ها و بازجویی‌های ساواک وجود دارد.] و بعد همین بازی را بهانه ساختن و مترقی‌ترین روشنفکران مبارز کشور را وحشیانه مورد حمله قرار دادن و به زندان افکندن، در برابر این همه شعبده‌بازی‌های حکومت برای ایجاد نفاق در سطح مبارزان و آزادی‌خواهان ایران آن چه نوید است، این هست که مردم ایران

دارند آگاه می‌شوند... سرزمین کوروش و فریدون، ابومسلم و یعقوب، نادر و خوارزم شاه و عباس میرزا و امیرکبیر و محمد مصدق همچنان در کار آفریدن مردانی است که پاسداران سیاهی و ستم را بمیرانند...».

این تحلیل بسیار روشنی است که شریعتی در سال ۴۳ در خارج از کشور نوشته و می‌بینیم که انقلاب سفید را چگونه به لجن کشیده است. حال چگونه آقای رسول جعفریان می‌گوید حرف‌های شریعتی در اسناد ساواک حرف‌های واقعی شریعتی است.

در آثار دیگر شریعتی هم از این گونه بحث‌ها زیاد به چشم می‌خورد. آری این چنین بود برادر (که معروف است در آستانه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله نوشته شده است) مثال کاملاً روشن دیگری است. تفسیر سوره روم که بعد از سرکوب یک سری از جنبش‌ها و حرکت‌ها و زمانی که اوج ناامیدی در ایران است، نوشته شده است و شریعتی در آن پیام امید به روشنفکر مسئول می‌دهد، نمونه دیگری است. حال چطور می‌توانیم بگوییم که شریعتی با رژیم پهلوی همسو است.

نمونه‌های فراوان دیگری نیز وجود دارند، از جمله کل بحث و تلقی شریعتی از توحید، نقد زور و زر و استبداد و استعمار، مطرح کردن مسئولیت شیعه بودن، مبارزه سیاسی را یکی از وجوه ضروری هر روشنفکر دانستن، مطرح کردن حسین وارث آدم، تقوای ستیز و تقوای پرهیز، تشیع سرخ و سیاه، مباحث و سخنرانی‌هایی مانند شهادت و پس از شهادت و ...

همچنین شریعتی در برخی از آثارش به صراحت به شاه حمله می‌کند، مانند این جمله که می‌گوید: «اگر خدا و سایه‌ها و آیه‌هایش بگذارند». آیه‌هایش که معلوم است، تعبیر سایه‌هایش هم الهام گرفته از همان "السلطان ظل الله" است. یا در قصه حسن و محبوبه می‌گوید: «دهی بود که ملا و ژاندارم و کدخدایی داشت... طلبه‌ای که آن جا بود با خان ده ارتباط دارد و وقتی بزرگ می‌شود، مرجع می‌شود و با خان مملکت ارتباط پیدا می‌کند؛ یعنی شاه را تشبیه به خان مملکت می‌کند و این از تصریحات دیگر شریعتی است یا همین گزارش‌هایی که در اسناد ساواک آمده است یا آقای میناچی در خاطره‌ای تعریف می‌کند: «در جلسه‌ای که آقای فلسفی هم در آن حضور داشته و موضوع آن نقد آثار شریعتی درباره شیعه بوده است، وی به شریعتی اعتراض می‌کند که چرا شما در کتاب‌هایت بدون هیچ لقبی می‌نویسی "محمد" و حضرت محمد نمی‌نویسی. شریعتی می‌گوید در این مملکت که "حضرت" مقامی نیست، الان "اعلی‌حضرت" بالاتر از حضرت داریم! وقتی اعلی‌حضرت را به یک کس دیگر می‌دهند، حضرت که مقامی نیست». در آن جا هم به اعلی‌حضرت نیش می‌زند. یا بعدها وقتی که سازمان سیا از انقلاب ایران جا می‌ماند، کمیته شریعتی‌شناسی تشکیل می‌دهد، همین امر نشان می‌دهد که آن‌ها هم فهمیده‌اند در شکست‌شان شریعتی چه نقش مهمی داشته است، نه این که او با رژیم‌شان همکاری و همسویی استراتژیک داشته است! مطلب جالب‌تر، مسائلی است که آقای احسان نراقی در کتاب خشت خام می‌گوید. در این کتاب آقای نراقی در ۴ یا ۵ صفحه نظراتش را درباره شریعتی بازگو کرده است. البته مقداری حساسیت‌های فردی‌اش! را هم نسبت به شریعتی بروز داده و می‌گوید: «شریعتی اصلاً زبان فرانسه‌اش خوب نبود تا بفهمد که گوروچ چه می‌گوید!» در حالی که به گفته همه و از جمله دکتر غلامعباس توسلی، که وی نیز در فرانسه و دانشگاه سوربن تحصیل جامعه‌شناسی کرده

است، شریعتی گوروپیچ شناس کلاشش بوده است. از این مطالب حاشیه‌ای که بگذریم، آقای نراقی یک روشنفکر راست میانه‌رویی بود که در آن دوره در صف حکومت ایستاده بود. ایشان در این مطلب سه برگی شش بار شریعتی را موجب سرنگونی رژیم شاه معرفی کرده است! یعنی یک فرد بی طرف که البته قدری مسئله شخصی هم با شریعتی دارد، این مطالب را می گوید. در صفحه ۱۳۱ می گوید: «بیان زیبا، گیرا، شیوا و جذاب برای نفی سلطنت». دوباره در پایین همین صفحه می گوید: «این که می گویند روحانیت انقلاب کرد واقعیت ندارد، این شریعتی بود که انقلاب کرد». در سطور پایین تر می گوید: «شریعتی در یک خانواده مذهبی شیعه بزرگ شده و به سنت اعتراضی شیعه آشنا شده بود و برای مبارزه با رژیم شاه این سنت اعتراضی را با سس ناسیونالیستی مخلوط کرد». دوباره چند سطر بعد می گوید: «او فقط برای مقابله با رژیم شاه دنباله این اعتقاد را گرفت». سپس می گوید: «از نظر تاکتیکی و تاکتیک سیاسی بسیار خوب عمل کرد ولی از نظر جنبه مذهبی دادن به جریان اشتباه بود». در این جا نمی‌خواهیم محتوای این نظریات را بررسی کنیم و فقط توصیفی را که از واقعیت می‌کند، در نظر می‌گیریم. دوباره در این صفحه برای پنجمین بار می گوید: «همه این ویژگی‌ها را جمع کرد و شد، آیین اعتراضی‌اش در مقابل سلطنت و حکومت محمدرضا شاه». دوباره در سطرهای پایین تر با لحن طعن آلودی می گوید: «ما هم در این وضع صاحب یک مارکس وطنی شدیم که از سس مذهب استفاده کرد و رژیم را به این معنا سرنگون کرد». پس می‌بینیم که آقای نراقی در این شش تعبیر در واقع می گوید شریعتی همه چیز را علیه سلطنت و پادشاه می‌چرخاند و این انقلاب هم کار شریعتی بود. این هم اعتراف فرد دیگری است. حال با وجود همه این‌ها و در این فضا چگونه می‌توان گفت شریعتی با رژیم شاه همسویی داشت!

این مدعا را با استناد به متن شریعتی نیز می‌توان بررسی کرد که آیا واقعاً ایدئولوژی شریعتی و ایدئولوژی شاهنشاهی تشابه داشته است؟ همان طور که در قبل هم گفتیم، این مسئله برای دوستداران شریعتی مسئله ساده و قابل عبوری است، اما در این جا برای یادآوری و بیش تر برای استفاده کسانی که آثار شریعتی را نخوانده‌اند، چند تعارض جدی میان ایدئولوژی شریعتی و ایدئولوژی شاهنشاهی را به صورت تیتروار ذکر می‌کنیم:

در دیدگاه شریعتی ملیت مبتنی بر فرهنگ است و در ایدئولوژی شاهنشاهی مبتنی بر خاک و خون. شریعتی به صراحت آن دیدگاه را نقد می‌کند و می‌گوید ملیتی که از آن سخن می‌گوید، ملیتی مبتنی بر فرهنگ است نه مبتنی بر خاک و خون. یا در جای دیگری می‌گوید ملیتی که از آن سخن می‌گوید مبتنی بر مردم است نه بر پادشاهان. امروزه وقتی که بر ملیت و ناسیونالیسم تأکید می‌شود، سلسله پادشاهان را برمی‌شمارند. پس می‌بینیم دیدگاه شریعتی درست در مقابل دیدگاه رژیم شاه است. همچنین در ایدئولوژی شریعتی ملیت مبتنی بر دموکراسی و عدالت است. البته این بحث به طور مفصل در مقاله نسبت مذهب و ملیت در آراء شریعتی آمده است که می‌توان به آن مراجعه کرد. ××× ۱ شریعتی؛ راه یا بیراهه؟ انتشارات قلم، ۱۳۸۱. ×××

تفاوت جدی دیگر این است که ایدئولوژی شریعتی مقابل غرب زدگی و ایدئولوژی شاهنشاهی مقابل عرب زدگی است. در آن دوره مقابله با عرب زدگی در مجلات و نشریات و رادیو و تلویزیون و رمان‌ها و فیلم‌ها بسیار به چشم می‌خورد. برای نمونه در همان زمان مجله‌ای به نام دختران و پسران منتشر می‌شد. در این مجله سلسله

داستان‌های فراوانی از جنبش‌های ایرانیان علیه اعراب به چاپ می‌رسید. رژیم شاه می‌کوشید، به غرب‌زدگی دامن بزند، در حالی که ایدئولوژی شریعتی ضدغرب‌زدگی بود. همان گونه که در مقاله یادشده آورده‌ایم، وی در یکی از آثارش مقابله با غرب‌زدگی را نقد کرده و می‌گوید در این زمان ضدیت با اعراب نعل وارونه است، اگر در زمان‌های گذشته ناسیونالیسم ایرانی ویژگی ضدعربی داشت، به دلیل سلطه‌گری اعراب بود. اعراب سلطه‌گران آن دوران بودند و بنابراین ناسیونالیسم ایران وجهه ضدعربی داشت. اما اکنون این استعمار غرب است که سلطه‌گر است و به این ترتیب حتی دست رژیم شاه را هم رو می‌کند.

تعارض دیگر این دو ایدئولوژی تأکید شریعتی بر فرهنگ ایران به ویژه ایران بعد از اسلام است. شریعتی می‌گوید بخش مهمی از فرهنگ ایران قبل از اسلام برای ما حالت اسطوره‌ای و تاریخی دارد و امروزه زنده و سیال و اثرگذار نیست. این در حالی است که ایدئولوژی شاهنشاهی اساساً بر روی ایران قبل از اسلام تأکید می‌کرد و می‌خواست ایران بعد از اسلام را سرکوب و منکوب کند. شریعتی در جاهای مختلفی بازگشت به گذشته به سبک شاهنشاهی را به مسخره می‌گیرد. برای نمونه در مجموعه آثار ۴ می‌گوید این آقایان در اتاق‌شان پالان و مهره خر زده‌اند و مثلاً معنایش را این می‌دانند که به گذشته خودمان بازگشت می‌کنیم و بعد به مسخره می‌گویند همه جا رد پای "خر" را می‌بینیم؛ یعنی این نوع بازگشت به گذشته شاهنشاهی را نوعی خریت ترسیم می‌کند. همچنین شریعتی خواهان حفظ مذهب است اما ایدئولوژی شاهنشاهی سعی دارد بگوید مذهب و به ویژه اسلام نوعی ارتجاع است.

ایدئولوژی شاهنشاهی به دنبال حفظ وضع موجود است در حالی که ایدئولوژی شریعتی به دنبال تغییر وضع موجود است.

ایدئولوژی شاهنشاهی توجیه‌گر استبداد است و در مقابل، ایدئولوژی شریعتی از انسان‌شناسی‌اش گرفته تا نظریه سیاسی‌اش موافق آزادی و علیه استبداد است و.... به هر حال این نکات هر چند جزء بدیهیات است ولی ذکرش مفید است.

در بررسی سند تحلیل طبقاتی رژیم نیز بحث کردیم که آیا شریعتی واقعاً جامعه ایران را تحلیلی به کل طبقاتی می‌کند و معتقد است که جامعه ایران در حال گذار از فئودالیسم به سمت بورژوازی است و آیا اساساً شریعتی این متدولوژی را قبول دارد؟ و می‌دانیم که متدولوژی شریعتی دیالکتیکی است و به تأثیر متقابل سیاست، فرهنگ، اقتصاد و نیز به اصل جهش و همچنین مسئولیت روشنفکر معتقد است و اساساً این دوران‌بندی و به اصطلاح فرامسیون‌هایی را که مارکس می‌آورد، نقد می‌کند و می‌گوید در هیچ جای دنیا این اتفاق نیفتاده است. شریعتی اساساً از منظر آن چارچوب تحلیل طبقاتی به مسائل نمی‌نگرد و به همین دلیل معتقد نیست داریم از دوره فئودالیت به دوره بورژوازی وارد می‌شویم و در نتیجه باید بورژوازی را تقویت کنیم. شریعتی در مواردی به شدت به این تحلیل حمله می‌کند و می‌گوید، اگر این فرامسیون‌ها همین طور به دنبال هم اتفاق می‌افتند، پس روشنفکران چه کاره‌اند. نتیجه این که شریعتی از اساس چنین تحلیلی را قبول ندارد.

مسئله دیگری که آقای جعفریان به آن اشاره می‌کند و در این جا به بررسی آن می‌پردازیم، مسئله روحانیت و سنت‌گرایی است. ذکر این نکته ضروری است که آقای رسول جعفریان پیش فرض مهمی دارد و آن این است که: «دشمن اصلی و مهم رژیم شاه روحانیت است». این پیش فرضی است که بسیار قابل خدشه است و واقعیت تاریخی ندارد. آقای جعفریان ابتدا باید این پیش فرض را که دشمن اصلی و مهم شاه روحانیت بوده است و بقیه در حد مخالف‌خوانی بوده‌اند، به لحاظ تاریخی اثبات کند؛ یعنی آیا جنبش چریکی ایران و حرکت فعالان سیاسی در حد "مخالف‌خوانی" است. اگر ما این حرکت‌ها را مخالف‌خوانی بنامیم، آیا نباید حرکت دیگران را پی‌پی‌سی سیاسی نامگذاری کنیم! به هر حال این مسئله‌ای تاریخی است و می‌توان آن را بررسی کرد. خود آیت‌الله خمینی هم می‌گفت که: «خون دلی که این‌ها به دل من کردند، بیش‌تر از خون دلی بود که ما از شاه خوردیم». یعنی اسکلت اصلی سازمان روحانیت مبارز نبود بلکه برخی طلبه‌های جوان فعال بودند که تعدادشان معدود و انگشت‌شمار بود و متصل به آیت‌الله خمینی بودند و با فرهنگ نوگرایی دینی نیز ارتباط داشتند و فضای درون حوزه‌ها اساساً فضای مبارزه نبود. لیست حقوقی را هم که آقای دکتر یزدی در نشریه جامعه به آن اشاره کرد، هیچ کس تکذیب نکرد. حتی در نزدیکی‌های انقلاب ساواک به آقای فلسفی پول می‌دهد تا بین طلاب توزیع نماید. واقعاً آیت‌الله خمینی آبروی روحانیت را خریده است. البته اقلیتی از روحانیت فعال بودند و این اقلیت نیز رابطه‌شان با نحله نوگرایی دینی نزدیک‌تر، دوستانه‌تر و هم‌سوتر بود تا با روحانیت رسمی که مخالف آیت‌الله خمینی هم بودند. در این مورد خاطرات و حکایت‌های فراوانی وجود دارد که به طور مستقل باید به تحلیل آن پرداخت. به هر حال در تاریخ نمی‌شود دست برد!

اما گذشته از این امر مهم و تاریخی، شریعتی با کدام بخش از روحانیت مخالف بود؟ آیا شریعتی با روحانیون سیاسی مخالف بود. ما اثری از این امر در فرهنگ شریعتی نمی‌بینیم. شریعتی در جاهای بسیاری از روحانیت سیاسی با احترام یاد کرده است و روحانیت را به پاک و پوک و پلید تقسیم کرده و از روحانیون سیاسی تجلیل کرده است. اگر شریعتی هم‌سو با ساواک بود، باید با آن روحانیت سنتی اوقافی و آن روحانیتی که حداقل می‌توانیم بگوییم سکوت کرده بود، هم‌سویی می‌داشت و به روحانیون سیاسی حمله می‌کرد. این در حالی است که شریعتی به روحانیون سیاسی احترام می‌گذارد و به دیگران حمله می‌کند. پس استنتاج‌های آقای جعفریان از اساس نادرست است.

از طرف دیگر آقای جعفریان مبارزه با سنت‌گرایی را مطرح می‌کند. آیا واقعاً سنت‌گرایی در جامعه ما دارای محتوا و درونمایه ضد شاه و ضد رژیم بود که اگر کسی با آن سنت مقابله می‌کرد، با رژیم هم‌سو می‌شد؟! در سنت ما، حتی متولیان‌ش، می‌گفتند زنبورها شاه دارند، پس ما هم باید شاه داشته باشیم. مگر این سنت ضدشاه بود که اگر کسی با این سنت مقابله می‌کرد، با شاه هم‌سو می‌شد.

آقای جعفریان تناقضاتی هم در تحلیلش دارد که جالب است. وی ضمن این که می‌خواهد بگوید شریعتی وابسته نبود اما به خاطر مخالفت با روحانیت، با رژیم پهلوی هم‌سویی فرهنگی داشت، اما در چند جا به سردرگمی ساواک روی شریعتی اشاره می‌کند و می‌گوید ساواک نتوانست درباره شریعتی تصمیم قاطعی بگیرد، چرا که

گزارش‌هایی، مبنی بر تأثیرات اساسی شریعتی در این مخالف‌خوانی‌ها (بخوانید جنبش سیاسی و چریکی در ایران و اساساً آزاد کردن انرژی برای فعالیت اجتماعی) به ساواک ارسال می‌شد. این مسائل موجب شد که ساواک سردرگم شود و نتواند تصمیم بگیرد. اگر شریعتی با رژیم شاه همسو بود، دیگر سردرگمی معنا نداشت.

او در جای دیگر می‌گوید: «در نیمه راه فرهنگی راهشان جدا می‌شد». حداقل ایشان این قدر انصاف دارد که نگوید تا آخر راه با هم بودند. اما این نیمه راهی که راهشان جدا می‌شود، کجاست. این نقطه را توضیح نمی‌دهد. یا در جایی دیگر باز هم به مردم شدن ساواک اشاره می‌کند و در جای دیگر می‌گوید: «روشن بود رژیم اصلاح دین نمی‌خواست و شریعتی یک اصلاح‌طلب مذهبی بود». اگر شریعتی یک روشنفکر مذهبی بود، پس محور و اسکلت‌بندی تفکرش هم مذهبی بود، پس آن جا که وی می‌گوید این‌ها با هم همسو هستند با جایی که می‌گوید اساس‌شان با هم فرق می‌کند، در تضاد است. طبق نظر صریح آقای جعفریان شاه مخالف مذهب بود اما شریعتی روشنفکر مذهبی بود، این دو چگونه با هم جمع می‌شوند؟ بعد در جای دیگری می‌گوید: «سال‌های ۴۵ تا ۵۰ سختگیری نسبت به شریعتی زیاد نیست اما با گزارش‌های داده شده سختگیری آغاز می‌شود». وی اصلاً نمی‌خواهد به بسته شدن حسینه ارشاد پردازد و حتی می‌گوید بستن حسینه ارشاد به دلیل فشار روحانیت سنتی بود. حال این پرسش مطرح است که با توجه به این که روحانیت سنتی همسایه حکومت بود، گزارش‌هایی که باعث شد، سختگیری آغاز شود، چه گزارشاتی است که از قبل نبوده است؟ چنان چه همین جمله را باز کنیم خواهیم دید که مسئله همسویی کاملاً منتفی است و در نتیجه متشابهاتی که آقای جعفریان به آن‌ها استناد می‌کند، به مدل و الگویی که ما می‌گوییم نزدیک‌تر می‌شود و الگوی ما واقعیت را بهتر و منصفانه‌تر توضیح می‌دهد. ما می‌گوییم مواجهه شریعتی با ساواک سناریویی بود که در ابتدا ساواک آن را نفهمید و بعد که به حرکت شریعتی پی برد، حسینه ارشاد را بست. آقای جعفریان نیز در این جا سربسته همین مطلب را بیان می‌کند! و در واقع به سمت الگوی ما نزدیک می‌شود.

اما جعفریان در پایان مقاله تحلیل بسیار عجیبی ارائه می‌دهد. وی در پایان مقاله بیش‌تر به مخالفت‌های شریعتی با روحانیت می‌پردازد، اما چرایی این مخالفت را تحلیل نمی‌کند و حتی تحلیل نمی‌کند چرا حسینه ارشاد دوباره باز نشد. اگر شریعتی با رژیم شاه همسو بود، باید حسینه ارشاد دوباره باز می‌شد. او در همان چارچوب تحلیلی خود حداقل باید می‌گفت شریعتی طی یک دوره با رژیم شاه همسو بود و بعد تغییر جهت داد و به همین دلیل نیز حسینه ارشاد را بستند و دیگر باز نکردند. این تحلیل مقداری معقول‌تر به نظر می‌رسید. ولی وی از جایی که حسینه ارشاد را می‌بندند، تفسیرش را رها می‌کند. چون الگوی تحلیلی‌اش از این به بعد را دیگر جواب نمی‌دهد! آقای جعفریان در پایان با ارائه تحلیلی از شریعتی می‌گوید: «شریعتی روز به روز سختگیری‌اش نسبت به روحانیت بیش‌تر می‌شد، در حالی که روحانیت هر روز سیاسی‌تر و فعال‌تر می‌شد». این در حالی است که شریعتی در عرصه سیاسی بیش‌تر با روحانیت سنتی مخالفت می‌کند، اما وی برای دفاع از خود و پروژه‌اش اعمال روحانیت سیاسی را مثال می‌آورد! به عبارت دیگر شریعتی به سمت دیگری حمله می‌کند و وی برای بدنام کردن حمله شریعتی از جای دیگری مثال می‌آورد. جعفریان می‌گوید: «مقاله "تولد دوباره اسلام" و "حسن و محبوبه" نشان می‌داد که

شریعتی مدام بر علیه روحانیت تندتر می شود و بیشترین تلاش را در حمله به موضع استوار روحانیت و مرجعیت صورت می دهد... تحلیل شریعتی، این بود که روحانیت از صفویه به بعد با سلطنت ساخته است.» در این جا دیگر تحلیل وی بسیار عجیب و غریب می شود. جعفریان می گوید شریعتی برای کمک به حکومت شاه با روحانیت مخالف است اما تحلیل اش این است که از صفویه به بعد روحانیت به سلطنت نزدیک شده است! به عبارتی وی استدلالی می آورد که درست عکس ادعای خودش است. جعفریان می گوید: «شریعتی تحلیلش روی این حساسیت بود که روحانیت از صفویه به بعد با سلطنت ساخته است اما وی به روابط علما با سلطنت و ضوابط و قواعد آن آشنا نبود و تنها از دید تشیع سرخ خود ساخته به قضایا می نگریست و راهی برای انعطاف و تقیه و مدارا باقی نمی گذاشت.» وی در کل تحلیل اش مدعی است شریعتی با سلطنت همراه و همسو بوده است ولی جملات پایانی مقاله به توجیه همراهی روحانیت با سلطنت پرداخته است!

با تمام این اوصاف مدلی که جعفریان ارائه می دهد، مدل و الگویی است که حداقل درباره آن مقاله مکتوب وجود دارد و روی آن کار شده است. اما نتیجه گیری ما این است که همسویی های مذکور به قدری صوری و سطحی است که با کمی دقت می توان تفاوت محتوایی و بنیادی آن را فهمید و تنها هوشمندی شریعتی موجب فریب ساواک شد. به عبارت دیگر همسویی هایی که برای شریعتی تصویر می شود، بسیار سطحی است و اگر فردی اندکی با آثار و زندگی شریعتی آشنایی داشته باشد، به راحتی صوری و سطحی بودن این همسویی ها را متوجه می شد.

اما بیایم در پایان اصلاً بحث نظری نکنیم و به طور کارکردی به بحث بنشینیم؛ یعنی به این پرسش پاسخ دهیم کسانی که آثار شریعتی را مطالعه کردند، چه تأثیری از این آثار گرفتند؟ پاسخ بسیار آسان است چرا که می توان به آسانی تأثیرات شریعتی را در حرکت اجتماعی و انقلاب مشاهده کنیم. در یک تحلیل کارکردی و پراگماتیستی دیگر فرض کنیم میان شاه و شریعتی همسویی هایی وجود داشت؛ یعنی ائتلافی صورت گرفته و شرکت سهامی ای ایجاد شده بود. اما پرسش این است که این ائتلاف و شرکت سهامی به نفع چه کسی تمام شد، به نفع حکومت یا به نفع شریعتی؟ فکر می کنم تاریخ جواب این پرسش را بسیار روشن داده است. چند ماه بعد از تشکیل این شرکت سهامی همه کاخ های سلطنتی فرو ریخت (و البته روحانیت حاکم شد و نه تنها به نفع سلطنت نشد، که به نفع روحانیت هم شد!). این ساده ترین پاسخی است که می توان به این تحلیل داد. البته ما روی شخص ایشان بحث نمی کنیم، اما به نظر می رسد این نوع ورود "روحانیت محورانه به تاریخ" باعث تحریف آن می شود. البته هر کس می تواند براساس محوری خاص وارد تاریخ شود. اما نباید واقعیت تاریخ را دستکاری کند. مثلاً اگر کسی با بینش "چریک محور" وارد تاریخ شود، در این دیدگاه همه پشت جبهه اند و تنها افراد حاضر در حرکت چریکی در صف مقدم جبهه قرار دارند. جعفریان هم روحانیت محورانه وارد تاریخ می شود، اما چون محورش نادرست است در نتیجه تاریخ را تحریف می کند. می توان به فعالیت روحانیت از سال ۴۳ تا ۵۶ توجه کرد و اطلاعیه های شان را خواند. همچنین آمار زندانی ها و شهدای قبل از انقلاب (غیر از مقطع تظاهرات مردم) را ببینید. این آمار در کتاب ایران بین دو انقلاب اثر آبراهامیان (ترجمه گل محمدی و فتامی در صفحات ۵۹۳ و ۵۹۴) آورده شده است.

براساس این آمار کل شهداء و کشته‌شده‌ها در مبارزات خیابانی و زندان‌های قبل از انقلاب ۳۴۱ نفرند. جزئیاتش به ترتیب زیر است: «چریک‌های فدایی، ۱۷۲ نفر؛ مجاهدین خلق، ۷۳ نفر؛ پیکار، ۳۰ نفر؛ گروه‌های کوچک مارکسیست، ۳۸ نفر و دیگر گروه‌های اسلامی) مانند مؤتلفه، منصورون، موحدين و... (، ۲۸ نفر». این آمار نشان می‌دهد وضع حرکت و مبارزه در ایران چگونه بوده است. ضمن این که ما برای هر کسی که فعالیت سیاسی کرده باشد، (اعم از روحانی و دانشگاهی و...) احترام قائلیم. اما نمی‌توانیم تاریخ را به نفع یکی از این گروه‌ها مصادره کنیم. به نظر می‌رسد، ورود به بررسی و تحلیل اسناد از این منظر نوعی عقده‌گشایی صنفی و فکری نسبت به شریعتی و نوعی انتقام‌گیری از اوست. در واقع در حال حاضر روی مسائلی عقده‌گشایی می‌شود که شریعتی نسبت به آن‌ها روشن‌گری کرده است، به عبارت دیگر از آن جایی که برخی نمی‌توانند با شریعتی بحث نظری کنند و مواجهه تئوریک داشته باشند و در مقابل مطالب شریعتی از تفکر خود دفاع کنند، شریعتی را به منبعی نجس می‌چسبانند تا او را هم نجس کنند! مطرح کردن همسویی با ساواک از سوی برخی افراد از این زاویه مطرح می‌شود.

این نکته را هم در آخر اضافه کنیم که برخورد شریعتی با چپ‌ها نیز واقعاً همسو با حکومت نبود. هیچ‌گاه ادبیات شریعتی "ضدچپ" نبود. او چپ‌ها را نقد می‌کرد ولی تئوری او حتی پس از ماجرای پیکار در درون مجاهدین و ترور برخی افراد مذهبی درون مجاهدین این بود که مارکسیسم رقیب است نه دشمن (در این دوران آقای مطهری سرمایه‌داری و مارکسیسم را دو تیغه یک قیچی می‌دانست. برخی نیز مارکسیسم را شیطان اکبر می‌دانستند و بعضی از زندانیان سیاسی - متعلق به جریان مذهبی سنتی - در زندان‌های آن رژیم برای شاه "سپاس" گفتند تا آزاد شوند تا بتوانند با مارکسیست‌ها مبارزه کنند). اما شریعتی در نگاه و نگرش به آن جا رسیده بود که گفت: «من گاندی آتش پرست را از خیلی‌ها شیعه‌تر می‌دانم». طرفداران شریعتی نیز همین تفکر را از او می‌گرفتند. در جای دیگری می‌گوید: «اگر من شرقی و ایرانی و مسلمان نبودم، حتماً یک مارکسیست می‌شدم». مقاله‌ای را در شماره ۵۲ کیان، آقای علی رهنما نوشته‌اند. ایشان که فردی غیرمذهبی است، تحلیل خود را از شریعتی ارائه کرده است. دیدگاه وی در این مقاله تحلیلی - انتقادی است؛ یعنی از موضع طرفداری از شریعتی به بررسی او نمی‌پردازد. آقای رهنما در این مقاله بحثی را درباره روش‌شناسی شریعتی روی اجتهاد و عقل ارائه می‌کند و می‌گوید شریعتی بینشی تکثرگرا داشت و معتقد به چند صدایی فرهنگی بود. تعبیر او این است که در دوره حسینیّه ارشاد شریعتی با ایدئولوژیک کردن دین به تک صدایی رسید ولی بعد از این مرحله عبور کرد و دوباره به چند صدایی رسید. جدا از درست بودن یا غلط بودن این تحلیل، ایشان می‌گوید شریعتی در این زمینه به رقابت ایدئولوژی‌ها رسید و برای این مدعا نیز نمونه‌هایی تاریخی می‌آورد و می‌گوید: «علی‌رغم این که مجاهدین مارکسیست شده شریعتی را تلویحاً جاهل، نادان عوام‌فریب و خائن خوانده‌اند اما شریعتی آن‌ها را تکفیر نکرده بلکه اعلام می‌کند که اگر چه نگرش‌شان با اسلام متضاد است، اما خصمانه نیست. او [شریعتی] می‌گوید در این رقابت است که صداقت و لیاقت هر کدام برای تحقق شعارهایشان و میزان راستی و صدق ارزش‌شان مشخص خواهد شد و واقعاً استعدادشان برای این کار در زمان معین خواهد گردید». یعنی حتی درباره مارکسیست‌ها و در

دوره‌ای که آن‌ها شریف واقعی و صمدیه لباف را هم کشتند و جو ایران به میزان زیادی ضدمارکسیستی شده بود، و کتاب‌هایی، نظیر وقتی مارکسیست‌ها خیانت می‌کنند، یا وقتی مارکسیست‌ها تاریخ می‌نویسند و کتاب‌های دیگری از طرف روشنفکرانی، مانند مهندس بازرگان و روحانیت سنتی نوشته می‌شود و همه وارد جامعه می‌شد؛ در چنین فضایی شریعتی بر بیانیه منشعبین ردیه نمی‌نویسد. در حالی که ساواک این کار را از او می‌خواهد. شریعتی در چنین فضایی به قول آقای رهنما - که خود گرایش به گروه چپ دارد به چند صدایی و رقابت ایدئولوژی‌ها رسید در حالی که همان موقع آن‌ها او را تلویحاً - به قول ایشان - عوام‌فریب، جاهل و نادان و خائن خواندند. یعنی شریعتی هیچ گاه در این مسیر نه در ایدئولوژی و نه در استراتژی‌اش - ضمن این که چپ‌ها را نقد می‌کند - حالت "ضدچپ" ندارد. البته درباره بخش‌هایی که شریعتی در اسناد ساواک ضدچپ یا ضدحزب توده سخن گفته است، در ادامه جمع‌بندی خواهیم کرد ولی در واقعیت بیرونی و تأثیری که شریعتی روی خوانندگان کتاب‌هایش داشت، می‌بینیم که هیچ یک از خوانندگان کتاب‌های شریعتی "ضدچپ" نمی‌شد. در استمرار حرکت شریعتی آقای طالقانی را با فرهنگ خاص خود و مهندس بازرگان را با روحیه ضدچپ می‌بینیم. آیت‌الله طالقانی آیه "الذین یقولون النبیین به غیر حق و..." را برای مارکسیست‌ها تفسیر کرد. شریعتی نیز در جاهای بسیاری اسامی افراد مختلفی را، مانند چارلی چاپلین و ابودر، در کنار هم می‌گذارد که این نشان دهنده بلندنظری اوست. وی بارها می‌گفت که به غیرمذهبی‌های باشعور احساس نزدیکی بیش‌تری دارد تا مذهبی‌های متعصب و بی‌شعور و تئوری محوری‌اش "مارکسیسم رقیب نه خصم" بود.

نقد الگوی سوم

الگوی سوم الگوی "ضعف" است. ابتدا به تفاوت میان الگوی ضعف و الگوی توبه تاکتیکی اشاره می‌کنیم. در الگوی ضعف، فردی که تحت بازجویی است، به نوعی می‌ترسد و با ضعف مواجه می‌شود و به موضع خواهرش و التماس از دشمن و پلیس می‌افتد. اما در الگوی توبه تاکتیکی، فرد به دنبال فریب دشمن است؛ یعنی می‌خواهد دشمن را فریب دهد و از زندان آزاد شود تا کارش را ادامه دهد. در الگوی ضعف فرد معمولاً اشکالات خود را می‌گوید و از دشمن برخورد دوستانه می‌طلبد. این الگوی فرد ضعیف است. معمولاً فرد ضعیف بعد از آزادی‌اش به دنبال زندگی می‌رود. چرا که ضعف خود را یک بار دیده است. او می‌خواهد همه چیز را رها کند و به دنبال زندگی برود.

حال این پرسش مطرح است که اگر مجموعه این اسناد را کنار هم بگذاریم، شریعتی کدام یک از ویژگی‌های یک فرد ترسو یا جاخورده را دارد؟ شریعتی با اختیار خود به ساواک رفته و خود را معرفی کرده است، در حالی که می‌توانست از سر ترس نرود و بگوید: «بالاخره پدرم را که نمی‌کشند. او هم که نمی‌تواند پاسخگوی من باشد». اما با این وصف و با اختیار کامل خود را معرفی می‌کند. همچنین شریعتی در هیچ کجای این اسناد به خود بد نمی‌گوید. معمولاً روان‌شناسی کسی که ترسیده و جاخورده است به خود بدگفتن در بازجویی و گفتن عباراتی از این دست است که اشتباه کردم، گول خوردم، فلان جا منظورم این نبود یا فلانی گولم زد. نمونه‌اش را در همین

مجموعه اسناد نیز دیدیم. سندی که از بازجویی فردی به نام پرنیان فر خواندیم، نمونه‌ای برای این قبیل افراد است. در حالی که شریعتی با غرور با بازجوهای ساواک برخورد می‌کند. او نمی‌گوید من تغییر کردم بلکه می‌گوید شما به من رسیده‌اید! تعبیرش این است که رژیم به شعارهای نسل ما نزدیک شده است. این برخورد، برخوردی از موضع یک فرد مغرور است، نه فردی ضعیف و ترسوی جاخورده.

همچنین دیدیم شریعتی از مصدق دفاع می‌کند. یک ترسو و بزدل جرئت آن را ندارد که روی نقاط دارای حساسیت یک حکومت تکیه کند. شاید یکی از جاهایی که شریعتی هیچ گاه از آن کوتاه نیامد و به شدت حالت عاطفی و روانی خاصی روی آن دارد، "مصدق" است. البته تمام نسل دوران مصدق و کسانی که در نهضت ملی فعالیت داشته‌اند، این روحیه و رابطه را درباره مصدق دارند. در واقع افراد این دوره رابطه‌ای کاریزمایی با مصدق دارند و در سیر اسناد هم دیدیم با وجود این که امکان داشت این امر قدری هم سناریوی شریعتی را خراب کند اما او روی این نقطه حساس و حتی هیستریک شخص شاه دست می‌گذارد. شریعتی از این موضع اصلاً کوتاه نمی‌آید. این برخورد حاکی از روان‌شناسی فردی ترسو و بزدل و ضعیف در بازجویی‌هایش نیست.

یکی دیگر از ویژگی‌های فرد ضعیف این است که در بازجویی‌ها اطلاعات می‌دهد. چرا که یا می‌خواهد به اصطلاح خودشیرینی کند یا این که بگوید من بریده‌ام و کاری نمی‌کنم. اما شریعتی در بازجویی‌هایش هیچ اطلاعاتی نداده است، حتی تا آن جا که می‌تواند به همراهش و افراد دیگر نیز کمک می‌کند. درباره فردی که شریعتی با ماشین او وارد کشور شد، می‌گوید: «او کاره‌ای نبوده و حتی اسم من را هم درست نمی‌توانست تلفظ کند». یا درباره جعفری نامی که خودش تراشیده بود هم سندش را خواندیم. همچنین شریعتی برخی از بچه‌های مجاهدین را می‌شناخت. آقای میناچی تعریف می‌کرد که در روی پله‌های حسینیۀ ارشاد احمد رضایی با شریعتی صحبت می‌کرد و به شدت نیز عصبانی بود و حتی به شریعتی تندی کرد و گفت: «تو عامل ساواک هستی و اصلاً این دکان، دکانی است که ساواک ساخته است». اما شریعتی بدون این که عصبانی شود، به او گفت: «شما اشتباه می‌کنید. اگر شما الان کاری بکنید، همین بقال و قصاب شما را می‌گیرند و تحویل می‌دهند. اما کاری که من می‌کنم این است که بقال و قصاب به جای این که تو را تحویل بدهند به تو پناه می‌دهند». شریعتی این افراد را می‌شناخت، یک ترسو و بزدل به ساواک سر نخ می‌داد و آن‌ها نیز امتیازات زیادی به او می‌دادند. در کل این اسناد یک جمله اطلاعات نیست، نه درباره مجاهدین، نه درباره افراد مهم و فعالان حسینیۀ ارشاد، در حالی که به هر حال شریعتی مدیریت ارشاد و نیز افراد فعال در آن را می‌شناخت. هنگام خروج از کشور هم چون قرار بوده است شریعتی در خارج با افرادی تماس بگیرد، آقای میناچی شماره تلفنی به او می‌دهد و می‌گوید: «وقتی رسیدی با این تلفن تماس بگیر تا بیایند تو را ببرند». در این جا شریعتی که می‌خواهد به طور قاچاقی از کشور خارج شود، مضطرب است و می‌خواهد به صورت رسمی سوار هواپیما شود و برود و می‌دانیم که هواپیمای حامل شریعتی ۴۵ دقیقه روی باند توقف کرده و تأخیر داشته است. فردی که در چنین حالتی باشد، همه چیز را در سیاه‌ترین حالت تفسیر می‌کند. به هر حال قرار می‌شود که در فرودگاه نیز کسی همراهش نباشد تا مبادا از روی همراهانش شناسایی شود. در همین جا شریعتی آن شماره تلفن را روی کاغذ سیگارش می‌نویسد و می‌گوید وقتی به محل تحویل

پاسپورت و مدارک برسم سیگار را درمی آورم. اگر در آن جا شناسایی ام کردند، سیگار را روشن می کنم یا روی زمین می اندازم تا شماره تلفن از بین برود. کسی که چنین روحیه ای دارد و از دوره جوانی اش تا زمان اقامتش در فرانسه با الجزایری ها به تظاهرات می رود و در همه وقایع زندان و تمام تاریخ حضورش در ایران و نیز شجاعتش برای بدعت شکنی های مذهبی در دوره ای که کسی نمی تواند به اصطلاح به علامه مجلسی بگوید بالای چشمش ابرو است و شریعتی آن گونه با او برخورد می کند تا جایی که پدرش نیز می بُرد و می گوید علی روی مجلسی کوتاه بیا! و شریعتی آن نامه معروف را برایش می نویسد فردی ترسو نیست. بسیار ساده بود حادثه مرگ کسروی برای او تکرار شود یا مرگ تختی وار و بهرنگی وار (آن گونه که افکار عمومی تلقی می کرد) در انتظارش بود و...، او در آن دوران امتحان خود را پس داده است. این اعمال حاکی از روان شناسی فردی ترسو، جاخورده و بزدل نیست. اگر شریعتی اشتباهی هم کرده باشد، نمی شود به ترس و ضعف و بریدنش نسبت داد. باز دیدیم اسناد اشاره می کند که شریعتی ساواکی ها را به بازی می گرفت و برای عدم تماسش با آن ها توجیهاتی می آورد. مثلاً اگر قرار بود به ملاقات احسان نراقی برود، می گفت فکر کرده است بهتر است با آقای فلانی تماس بگیرد؛ یعنی آن چه را که آن ها می خواستند انجام نمی داد و اساساً سعی می کرد، پایش در دام احسان نراقی و مؤسسه مطالعات اجتماعی آن دوره نرود و بعد هم عدم مصاحبه را می بینیم که اوج برخورد اوست. اساساً مهم ترین پرتگاه سناریوی شریعتی مصاحبه خواستن از اوست که شریعتی با زیرکی از آن دام هم فرار می کند. در حالی که کسی که بریده باشد و ضعف نشان دهد، خواهد گفت برای بیرون آمدن از زیر بار فشار، مصاحبه می کنم. اما این امر برای او جنبه اخلاقی و ارزشی داشته است. در مجموعه آثار ۲۳ صفحه ۳۵۳ خطاب به مارکسیست ها که به دلیل ماجراهای درون مجاهدین از دست آن ها عصبانی است، می گوید: «شما بعد از شصت، هفتاد سال به کجا رسیده اید. شما که بهترین ائمه تان را ما همیشه در تلویزیون زیارت می کنیم». یعنی عدم مصاحبه برای شریعتی دارای باری کاملاً آرمانی و ارزشی است و روی آن ایستاده است. این جا هم کسانی را که این ارزش را زیر پا گذاشته اند، نقد می کند. شریعتی هیچ نوشته ای به نفع آن ها ننوشت، شریعتی هیچ کژراهه ای نگاشت؛ همه این ها علامت است. هیچ ردیه ای بر مبارزه و حرکت سیاسی ننوشت. حتی ردیه بر بیانه منشعبین ننوشت (البته این متعلق به دوره بعد از آزادی اش و در احضارهای بعدی او به ساواک است)، در حالی که اگر می نوشت هم اتفاق ویژه ای نیفتاده بود و به هر حال یک جواب ایدئولوژیک بود. ولی خودش در جایی می گوید: «وقتی لبخند حسین زده را دیدم (در این اسناد اسم مستعار حسین زاده، عطارپور است) منصرف شدم». در حالی که نشان می دهد قصد داشته است، چنین ردیه ای را بنویسد ولی فهمیده است که اگر چنین مطلبی را بنویسد، درست مثل همان نامه آقایان مطهری و بازرگان که در سندش آمده بود «۴۰۰۰ عدد از این اعلامیه را پخش کنید»، ساواک ردیه شریعتی را در تیراژ ۰۰۰/۴۰۰ عدد پخش می کرد. حتی آقای میناچی می گفت: «سر راه شریعتی زن هم فرستادند. در مراسم حج خانمی را فرستادند که خیلی هم به او ابراز ارادت می کرد و بعد فهمیدیم که او افسر شهربانی است». یعنی آن ها از هر طریق می توانستند شریعتی را پیچانند، اما موفق نشدند. بنابراین، برخی تحلیل های سیاسی که شریعتی به ساواک ارائه می کند، ناشی از سناریویش است نه از روی ضعف. اگر در جایی می گوید رژیم فلان و بهمان است یا در جای دیگری می گوید

شخص شاهنشاه این را می‌گوید، نه از روی ضعف است - که باید در جاهای دیگر هم آن را نشان بدهد - بلکه ناشی از یک سناریوست. ما می‌توانیم رویکرد او را رد کنیم و بگوییم که شریعتی اساساً نباید از این راه می‌رفت - این بحث دیگری است - اما نمی‌توانیم بگوییم شریعتی روی ضعف و ترس و بزدلی این کار را کرده است. چون در موارد دیگر هم هیچ وضعی از شریعتی نمی‌بینیم. هیچ سندی وجود ندارد که مبنی بر پذیرش اشتباه باشد، هیچ سندی وجود ندارد که شریعتی تقاضای عفو کرده باشد، درباره روحیه‌اش در زندان نیز هیچ کس خاطره بدی از او حکایت نکرده است، باز نشدن حسینیه ارشاد و خروج او از کشور نیز نشان داد که شریعتی در هیچ هنگام ضعف نشان نداده و آدم ضعیفی نبوده است.

نقد الگوی چهارم

الگوی چهارم توبه تاکتیکی است. این الگو فریب دشمن است برای آزادی و ادامه راه. یعنی فردی می‌خواهد دشمن را فریب دهد تا آزاد شود و به حرکت قبلی‌اش ادامه دهد. در این رویکرد، فرد معمولاً به بطلان خود و حقانیت دشمن اعتراف می‌کند. اما ما چنین مضمونی را در آثار شریعتی نمی‌بینیم و اساساً توبه تاکتیکی برای شریعتی معنا ندارد. توبه تاکتیکی در مبارزه مخفی کاربرد دارد. یک فرد مخفی می‌خواهد از چنگ پلیس فرار کند تا دوباره در بیرون از زندان کار مخفی‌اش را ادامه دهد. برای فردی که جنس کارش علنی است، دیگر توبه تاکتیکی معنی ندارد، چرا که فرد علنی نمی‌تواند توبه کند و بعد در بیرون دوباره به کاری که از آن توبه کرده است، به طور علنی ادامه دهد. به همین دلیل این الگو از پایه درباره فرد علنی، معلم و سخنران عمومی معنی ندارد. ضمن این که گفتیم شریعتی هیچ گاه اقرار به اشتباه نکرد و این نکته بسیار مهمی است. در کل این اسناد حتی یک جمله وجود ندارد که در آن شریعتی گفته باشد، اشتباه کرده است.

بررسی الگوی پنجم

اما الگوی پنجم یا الگویی که ما در این سلسله بحث‌ها دنبال کردیم، با نام الگوی سناریو مطرح شد. درباره این الگو به چند نکته اشاره می‌کنیم. این نکات به شکلی جمع‌بندی بحث نیز هست:

حاکمیت فرهنگ چریکی - رمانتیک بر مقوله بازجویی و زندان

نکته اول این است که ما شاهد حاکمیت فرهنگ چریکی بر نگاه به بازجویی و ادبیات آن بوده‌ایم و هستیم؛ یعنی نوعی ادبیات چریکی - رمانتیک درباره مسئله زندان و بازجویی بر فرهنگ سیاسی ما حاکم است. در این نوع ادبیات مقوله سناریو جای زیادی ندارد. در برخی موارد ما به صورت تک مضراب و تک مورد این مقوله را می‌بینیم ولی در این ادبیات بیش‌تر رابطه میان ما و دشمن جز سکوت و خشم چیز دیگری نیست؛ یعنی ما یا باید سکوت کنیم یا خشمگین باشیم و نفرت بورزیم. فقط در استثنائاتی چون فرار رضا رضایی از زندان، به نوعی شاهد مقوله سناریو بودیم. البته بازجویی‌های رضا رضایی را ندیده‌ایم ولی احتمالاً پروسه‌ای طی شده و او چیزهایی گفته

است که آن‌ها باور کرده‌اند که رضا رضایی حاضر به همکاری است و بالطبع آن‌ها را فریب داده است. ولی این فریب دادن و اجرای این سناریو برای چیست؟ در ادبیات چریکی، "سناریو فریبی است برای فرار". اما در ادبیات مبارزه سیاسی و فرهنگی و نوع کاری که شریعتی می‌کرد، فریب نمی‌تواند برای فرار باشد. فرار به کجا؟ او که نمی‌خواهد کار مخفی بکند. سناریو در این جا "فریب برای تداوم" است نه برای فرار. موفقیت سناریو زمانی است که فرد می‌تواند پلیس و دشمن را فریب دهد تا بتواند به کار علنی‌اش تداوم بخشد. تفاوت سناریو در فرهنگ چریکی با سناریو در ادبیات خاص این نوع حرکت‌های علنی در این است که در فرهنگ چریکی، سناریو زمانی موفق است که چریک بتواند فرار کند و مجدد به مبارزه مخفی متصل شود ولی در فرهنگ کار علنی فریب برای تداوم یک حرکت علنی است. هر چند ممکن است این دو سناریو، در متن بازجویی، درون‌مایه مشترکی داشته باشند ولی اساساً ادبیات و رویه و کارکرد متفاوتی دارند. به هر حال سناریو را در حرکت چریکی بیش‌تر به صورت تبصره و استثناء می‌بینیم. فرض کنید اگر رضا رضایی نمی‌توانست فرار کند و مجدد به جنبش چریکی بپیوندد و ما بازجویی‌هایش را می‌دیدیم می‌گفتیم که او بریده است چرا که گفته است: «من اشتباه کردم و حاضرم دوستانم را به شما معرفی کنم، مرا از زندان بیرون ببرید تا من شما (ساواک) را به آن‌ها وصل کنم». اما وقتی این حرف‌ها را بخوانیم و در استمرارش ببینیم که او فرار کرد و مجدد به حرکت چریکی پیوسته است، به او نمره قبولی می‌دهیم. اما درباره این تبصره و استثناء، در آن ادبیات فرهنگ سازی نشده است و ادبیات حاکم بر مقوله زندان و بازجویی در جامعه ما، به ویژه از دهه ۵۰ به بعد، ادبیاتی کاملاً چریکی و رمانتیک است و گفتیم در این نوع ادبیات میان ما و دشمن جز سکوت و خشم چیزی نیست. ما یا قهرمانیم یا خائن.

ولی آیا واقعاً همه بازجویی‌ها همین گونه بوده است؛ یعنی یک فعال سیاسی یا یک چریک یا یک سخنران که علیه حکومت منبر رفته است، هیچ چیزی نمی‌گفته است؟ یا تنها اطلاعات طلایی و استراتژیک را نمی‌داده است؟ در فرهنگ رمانتیک، به ویژه فرهنگ کسانی که خودشان بازجویی نشده‌اند، چنین تصویر روایی از بازجویی وجود دارد که گویا چریک از موقعی که وارد زندان می‌شود تا لحظه اعدام علیه رژیم شعار می‌دهد و روی ورقه بازجویی هم هیچ اطلاعاتی نمی‌نویسد. این فرهنگ اساساً با واقعیت منطبق نیست؛ یعنی پایه‌های این فرهنگ روی زمین نیست. "واقعیت" بازجویی‌های رهبران سیاسی اعضای جنبش چریکی و فعالان سیاسی روحانی و غیرروحانی در کل این گونه نیست. بازجویی‌های این افراد که گاه به صورت پاره پاره و بریده بریده خودشان یا دیگران منتشر کرده‌اند، با این نوع نگرش تفاوت دارد. همچنین رد بعضی دستگیری‌ها را که دنبال کنیم، خواهیم دید که به هر حال برخی از این دستگیری‌ها براساس بازجویی‌هایی انجام شده، صورت گرفته است. ساواک فشار آورده یا بلوف زده و از فردی حرفی گرفته و به دیگری زده و از این راه اطلاعات کسب کرده است؛ یعنی این گونه نیست که از لحظه اول تا پای جوخه اعدام سکوت و خشم و شعار بوده است. در این جا هم ما موقعی به یک چریک یا فعال سیاسی نمره قبولی می‌دهیم که بتواند نقطه یا نقاط اصلی، طلایی و استراتژیک خود را حفظ کند؛ مثلاً کسی را لو ندهد و باعث دستگیری کسی نشود. اما آیا نقطه طلایی و استراتژیک برای چریک، متفکر، هنرمند، سخنران یا حتی روحانی یکسان است و با هم تفاوت نمی‌کند؟ یعنی اگر ببینیم چریکی که به او گفته می‌شود: «تا ۲۴ ساعت

مقاومت کن، پس از آن اطلاعات را بده» و اطلاعاتی داده است، خواهیم گفت او فرد واداده و بریده‌ای است؟ قطعاً این گونه نیست. در ادبیات چریکی به فردی که در خانه تیمی زندگی می‌کرد، می‌گفتند: «شما باید قرار سلامتی بزنی و هر موقع که قرار سلامتی‌ات را نزدی، می‌فهمیم دستگیر شده‌ای. باید ۲۴ ساعت به ما فرصت دهی تا ما بتوانیم جا به جا شویم. بعد می‌توانی همه اطلاعات را بگویی». یعنی ادبیات امنیتی حتی در جنبش چریکی، فرهنگ رماتیک و رویایی و اسطوره‌ای فرد زندان و بازجویی ندیده و بی‌تجربه نیست، بلکه فرهنگی است که به هر حال بر واقعیت‌ها استوار است. در این فرهنگ، تنها نقاط طلایی و استراتژیک نباید گفته شود، مثلاً اگر ردی قابل پاک کردن نیست این رد را نباید بگویند یا فرض اگر کاری و عملیاتی می‌خواهد صورت بگیرد، آن را نباید لو دهد. ممکن است نداند، افراد از این خانه تیمی به کدام خانه تیمی رفته‌اند ولی می‌داند که مثلاً می‌خواهند فلان امریکایی یا فلان مسئول ساواک را ترور کنند، این مطالب را نباید بگویند؛ یعنی اگر این مطلب را نگویند ما به او نمره قبولی می‌دهیم ولو این که بعد از ۲۴ ساعت بگویند، ما کجا بودیم و یک سری اطلاعات سوخته دیگر بدهد. پس ما باید قدری از فرهنگ رماتیک به سوی واقعیت بیاییم.

اما بینیم "سناریو" درباره شریعتی و نوع حرکت او، چه معنایی می‌دهد. گفتیم که در برخورد یک چریک (مثل رضا رضایی)، موقعی سناریو معنی می‌دهد که فریبی صورت گیرد و چریک بتواند موفق به فرار شود و مجدد به حرکت چریکی متصل شود، اما در یک حرکت علنی آیا موقعی که فرد ساواک را فریب دهد و فرار کند، موفق شده است؟ خیر، او فقط بزدلانه خود را نجات داده است و باید خانه‌نشین شود. در این جا فریب برای تداوم یک حرکت علنی است. آن جا می‌خواهد از دست ساواک فرار کند و در صورت فرار سناریویش موفق است. اما این جا زمانی سناریو موفق است که در مشق رژیم و ساواک بتواند کارش را ادامه دهد و این بسیار دشوارتر است؛ یعنی در آن جا فرد باید از چنگال ساواک فرار کند. پس از فرار دیگر او مخفی شده است. اما در این جا فرار از زندانی کوچک‌تر به زندانی بزرگ‌تر است.

شریعتی چه راه دیگری داشت؟

در اصل معنای پروژه سناریو این است و داعیه ما این بود که شریعتی این کار را کرده است. اما می‌توانیم این پرسش را بپرسیم که اگر شریعتی این راه را نمی‌رفت، باید چه راه دیگری را انتخاب می‌کرد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توانیم به صورت ذهنی مدل‌سازی کنیم و بگوییم شریعتی چریک نبود و همان بود که می‌شناسیم، ولی می‌توانست گونه دیگری هم حرکت کند. پس می‌خواهیم بینیم مدل ایده‌آل بازجویی برای تیپ‌های امثال شریعتی در رژیمی به شدت پلیسی و سرکوب‌گر در ذهن ما چیست یا اگر آن رفتار و اعمالی را که فکر می‌کنیم، نقطه ضعف‌های شریعتی بوده است، برداریم و بگوییم شریعتی نباید این کار را می‌کرد، در آن حالت بگوییم چه کار باید می‌کرد؟

معمولاً مدل ایده‌آل و تیپ ایده‌آل برای این نوع بازجویی‌ها این است که اولاً فرد اطلاعات ندهد. دوم این که اهدافش را آشکارا اظهار و از آن‌ها دفاع کند. ما از این نوع افراد خیلی خوش‌مان می‌آید که وقتی دستگیرشان

می‌کنند، با صدای بلند بگویند، ما هدف‌مان چه بود و به وضوح نیز از آن دفاع کنند. وقتی بازجویی‌ها و محاکمات آن دوره را می‌خوانیم، می‌بینیم در دادگاه‌ها برخی از دفاع‌ها حقوقی و برخی سیاسی است و کلاً ما از افرادی که دفاع سیاسی می‌کنند، بیش‌تر خوشمان می‌آید تا کسی که فقط دفاع حقوقی کرده است.

نکته سوم این است که اگر فرد به طور علنی از اهدافش دفاع نمی‌کند، حداقل اعمال خود را توجیه کند، نه این که امتیاز دهد. مثلاً درباره کسی که منبر رفته و شاه را با یزید مقایسه کرده است، ما دوست داریم که اگر این روحانی را دستگیر کردند، او از رژیم شاه تعریف نکند بلکه بگوید من منظورم شاه نبود. یعنی فقط عمل خود را توجیه کند ولی هیچ امتیازی به طرف مقابل ندهد. این افراد تیپ‌های ایده‌آلی است که ما می‌توانیم در ذهن خود بسازیم؛ یعنی بازجویی ایده‌آل می‌تواند چنین ویژگی‌هایی داشته باشد، اطلاعات ندهد، اهدافش را آشکارا اظهار و از آن‌ها دفاع کند یا حداقل اعمالش را توجیه کند و امتیاز ندهد.

اما در بازجویی‌ها و برخوردهای شریعتی برخی از این‌ها را نمی‌بینیم. شریعتی اطلاعات نداده است، این برای همه مسلم است. مطمئن بدانید اگر کوچک‌ترین اطلاعاتی داده بود که باعث خسارت و دستگیری کسی شده بود، تا به حال از طرف مخالفان و دشمنانش در بوق و کرنا شده بود. در بحث ضعف هم گفتیم که شریعتی نه درباره فعالان حسینی، نه درباره دوستانش، نه درباره مجاهدین و نه درباره روحانیونی که با آن‌ها ارتباط سیاسی داشت، هیچ‌جا اطلاعاتی نداده است. از این جنبه او نمره قبولی دارد. ولی شریعتی نه اهدافش را آشکارا اظهار و از آن‌ها دفاع کرده است و نه صرفاً اعمالش را توجیه کرده و امتیاز نداده است. شریعتی حداقل در پنج مورد امتیاز داده است.

حال این شکل ایده‌آل و آرمانی را در کنار سناریویی که گفتیم منطبق بر بازجویی‌های اوست، بگذاریم و آن‌ها را مقایسه و تحلیل کنیم.

اول باید ببینیم آیا شریعتی می‌توانست اهدافش را به طور علنی اظهار و از آن‌ها دفاع کند؟ البته او می‌توانست این کار را انجام دهد، این عملی قهرمانانه بود اما عمل قهرمانانه در "نقطه پایان" معنی می‌دهد. به نظر می‌رسد اگر شریعتی می‌خواست حرکتش را ادامه دهد، مسلماً دیگر نمی‌توانست این کار را انجام دهد. در نقطه پایانی (یعنی آن زمانی که شریعتی می‌توانست موضع نهایی‌اش را به طور علنی ابراز کند) او تبدیل به یک قهرمان می‌گردد، ولی دیگر حرکت اجتماعی‌اش هم تمام می‌شود. هر چند شاید برخی افراد برای این کار ارزش قائل شوند و بگویند: «اشکال نداشت که شریعتی مثلاً سه کتاب منتشر می‌کرد و قهرمان می‌شد». اما سوی دیگر قضیه این است که شریعتی سال ۴۸ که تا ۵۵ و ۵۶ این سناریو را پیش برد، در آن هنگام دیگر شریعتی‌ای نبود که الان می‌شناسیم و یک دوره تاریخی را از خود متأثر کرده است. او یک نویسنده متوسط قهرمان بود. آیا شریعتی در سال ۴۸ می‌توانست اهداف خود را آشکارا بیان کند. چنان چه شریعتی می‌گفت که من وارد ایران شده‌ام و می‌خواهم از طریق تغییرات فرهنگی به تغییرات اجتماعی برسم و نظرم درباره رژیم ایران هم همان نظری است که در نشریه ایران آزاد خارج از کشور نوشته‌ام»، این کار شریعتی بیش‌تر بلاهت بود تا عملی قهرمانانه. هر چند اگر شریعتی این کار را می‌کرد شاید بسیار خوشایند و دوست داشتنی بود! حتی چریکی که در جایگاهی نیست که همه مسائلش را

پلیس بداند، هیچ موقع همه اهدافش را علنی بیان نمی‌کند، تا حکم سنگینی بگیرد. بلکه موقعی که او مطمئن است پلیس کاملاً می‌داند که او چه کاره است و چه کارهایی کرده است، در دادگاه از خود و عملش دفاع می‌کند. هر چند که در چنین حالتی نیز بعضی‌ها دفاع حقوقی می‌کنند و بعضی‌ها به دفاع سیاسی می‌پردازند. این عمل قهرمانانه است؛ یعنی عملی است که نقطه پایان مثبت و در اوجی را بر روند حرکت یک فرد ثبت می‌کند. به عبارت دیگر عمل قهرمانانه وقتی انجام می‌شود که هیچ راه دیگری برای ادامه حرکت وجود نداشته باشد. اما دیدیم هر گاه شریعتی نامه‌ای نوشته یا بازجویی شده است، قدری مسیر را برای خود هموار کرده است. در سیر اسناد دیدیم، هر گاه ساواک آرام آرام روی او حساس می‌شد (مثلاً گزارش می‌رسید دانشجویان هوادار شریعتی شده‌اند یا این که گفته می‌شد، شریعتی مودیان و در لفافه حرف‌هایی می‌زند)، در چنین مواقعی شریعتی با نوشتن نامه یا مواجهه‌ای که در بازجویی‌ها با ساواک داشت، آب سردی روی التهاب ساواک می‌ریخت و ادامه حرکت را برای خود تسهیل می‌کرد. ما سناریو را دقیقاً به همین معنا به کار می‌بریم؛ یعنی فریب نه برای فرار بلکه برای استمرار.

اما اگر شریعتی اعمال خود را توجیه می‌کرد و امتیازی هم نمی‌داد، مثلاً نمی‌گفت حکومت پهلوی، نوگرا شده است و ما با هم همسو شده‌ایم یا نمی‌گفت که من می‌خواهم برضد آخوندها و مارکسیست‌ها کار فرهنگی کنم و این گونه امتیازات را نمی‌داد (این حرف‌ها واقعاً امتیاز دادن است) و اگر شریعتی این سناریو را نمی‌ساخت، او فقط می‌توانست شخص خود را نجات دهد، اما نمی‌توانست سؤزن ساواک را برطرف کند و بنابراین حرکتش هم استمرار پیدا نمی‌کرد. وقتی یک روحانی را دستگیر می‌کردند و می‌گفتند منظورت از یزید شخص شاه بوده است، او به گونه‌ای این مسئله را توجیه می‌کرد و خود را نجات می‌داد. ولی سؤزن ساواک نسبت به او از بین نمی‌رفت و تا مدتی مانع ادامه کارش می‌شد. تجربه عملی هم این امر را نشان داده است که ساواک او را محدود و مثلاً ممنوع المنبر می‌کرد. اگر شریعتی نیز فقط به توجیه اعمال خود می‌پرداخت و آن سناریو را نمی‌ساخت و باورپذیر نمی‌کرد، خود را نجات داده بود اما مسیر را برای استمرار حرکتش هموار نمی‌کرد. ساواک باید به این نقطه می‌رسید که ادامه حرکت شریعتی به نفع آن‌هاست و شریعتی ساواک را به این نقطه رساند یا این که حداقل آن‌ها را در مرز تردید و یقین نگاه داشت و گرنه ساواک به ویژه در سال‌های ۴۹ □ ۴۸ و ۵۰ که جنبش چریکی رشد کرده بود، آن چنان خشن و قاطع عمل می‌کرد که حذف شریعتی برای او هیچ زحمتی نداشت. ساواک می‌توانست به راحتی صد تا مثل حسینیه ارشاد را ببندد و به اصطلاح آب هم از آب تکان نخورد. با شروع تدریجی سرکوب جنبش مسلحانه از سوی ساواک، رژیم به نقطه‌ای رسیده بود که شاه فریاد مستانه قدرت می‌کشید و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را راه می‌انداخت و می‌گفت ایران زیر نگین ماست. در چنین فضایی برخورد با شریعتی برای ساواک اصلاً مشکلی نبود. اگر ساواک اندکی هم درباره شریعتی احتمال خطر می‌داد، در همان لحظه جلوی شریعتی را می‌گرفت. اگر شریعتی فقط خود را توجیه می‌کرد، شاید اینک تنها درس‌های مشهودش را در کارنامه‌اش داشت و ما الان فقط اسلام‌شناسی مشهود، سلمان پاک و تاریخ تمدن و همین سه چهار اثر را از او داشتیم. به عبارت دیگر چنان چه شریعتی نه تنها از اهدافش دفاع نمی‌کرد که فقط به توجیه خود نیز می‌پرداخت، ساواک را فریب نمی‌داد که من نه تنها خطری ندارم که حرکتم به نفع شماست. در این حالت تنها خود را نجات

داده بود. آقای میناچی می گفت: «وقتی داشت جنبش مسلحانه سرکوب می شد، شریعتی گفت ساواک دارد به ما نزدیک می شود و دیگر نوبت ماست». ایشان می گفت این پیش بینی شریعتی بسیار زود به وقوع پیوست و ساواک حسینه را بست. بخشی از این گفته شریعتی هم که مرتب تکرار می کرد، "وقت کم است"، ناظر بر همین جنبه امنیتی مسئله بود. ساواک فکر می کرد، حسینه ارشاد می تواند دکانی جلوی جنبش مسلحانه باشد و شاید بتواند از این دکان استفاده کند. اما بعد فهمید نه تنها استفاده نشد که به ضرر ساواک نیز تمام شد.

در بازجویی نیز همانند مسائل جنگی سه نوع برخورد مثبت داریم که می توانیم براساس آن ها به فردی نمره قبولی دهیم. در مسائل جنگی یک کار "دفاع کردن" است؛ یعنی نیروی مدافع سر مرز خود سنگر بندی و از سرزمین خود دفاع می کند. این حالت؛ یعنی دفاع، همانند همان وضعیت توجیه اعمال است. مدافع امتیازی نمی دهد ولی اعمال خود را توجیه و از حریم خود دفاع می کند.

دومین نوع عمل تهاجم فدایی وار است. در این حالت جنگجو آشکارا شیپور جنگ را می نوازد و به قلب سپاه دشمن می زند و می خواهد شکستش دهد.

سومین نوع عمل پیشروی زیرکانه است که معمولاً همراه با عادی سازی و هم رنگ سازی صورت می گیرد؛ یعنی سرباز ایرانی حتی مجبور می شود، مانند عراقی ها لباس بپوشد و حرکت کند و در سپاه و سرزمین حریف پیشروی کند. اگر یک دوست هم وی را در آن دوره و در آن لباس ببیند، شاید بسیار ناراحت شود و او را عامل و مأمور دشمن بداند و چنین اتهامی را به وی وارد کند. اما آن دوست نمی داند که وی در حال پیشبرد یک سناریو است. ولی این عمل مرز حساسی دارد. در ادبیات جنگی معروف است که می گویند: «زمین بده و زمان بگیر». یعنی یک مقدار عقب نشینی کن و به دشمن امتیاز بده تا از او زمان بگیری، تا خودت را تقویت و دشمنت را نابود کنی. در این حالت برای یک فرمانده جنگی نتیجه و کارکرد عمل برایش مهم است و نه نیتش. اما اگر فرمانده ای امتیاز بدهد (زمین بدهد) و بعد دشمن پیشروی بیش تری کند، این فرمانده متخلف و حتی خائن است و باید محاکمه جنگی شود. اما اگر فرمانده ای عقب نشینی کرد و زمین داد و زمان را گرفت و بعد هم دیدیم که دشمن را عقب زد، در این جا جدا از نیت او به این کارکردش نمره قبولی خواهیم داد. بازجویی نیز چنین حالتی دارد. البته فرهنگ ما در این مورد بیش تر تحت تأثیر ادبیات چریکی - رمانتیک دهه ۵۰ است. اما اگر زاویه دیدمان را تغییر دهیم و با ادبیات غیرچریکی یا ادبیاتی غیر از ادبیات دوره انقلاب، به بررسی این مسئله بپردازیم، باید به عمل شریعتی از زاویه کارکردی نمره قبولی دهیم.

شاید سناریویی که شریعتی شروع کرد، در سال ۳۶ تجربه ای ناخودآگاه بود که بعدها تبدیل به یک سبک شد. گاهی اوقات یک کارگردان فیلمی می سازد که در مرحله اول این اثر برایش تنها یک فیلم است، مثل بقیه فیلم هایش. اما بعدها که این فیلم با اقبال داخلی یا جهانی مواجه می شود، ممکن است او درون مایه فیلمش را (خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه یا آمیزه ای از هر دو) عصاره کشی کند و این تک فیلمش را تبدیل به یک "سبک سینمایی" برای خود کند. (همان طور که می گوئیم سبک کیارستمی). شریعتی در سال ۳۶ که جوانی ۲۴ ساله است، نامه ای برای پلیس امنیتی آن زمان می نویسد، این نامه در حال حاضر موجود نیست، اما در بررسی اسناد

دیدیم، شریعتی اشاره کرده بود که در سال ۳۶ نامه‌ای نوشته است و بعدها شنیده که حتی درباره خود و دوستانی که با او دستگیر شدند، بسیار مؤثر واقع شده است. این نامه مربوط به قبل از حرکت مسلحانه است. شاید بعدها وقتی نتیجه موفقیت‌آمیزی از این نامه حاصل می‌شود، این عمل؛ یعنی نامه نوشتن، برای شریعتی تبدیل به یک سبک می‌شود. استنباط ما از این مجموعه اسناد آن است که شریعتی این نامه را در آن موقع که جوانی ۲۴ ساله بوده است با دید خیلی استراتژیک و طراحی شده و تحلیل‌گرانه نوشته است بلکه به نظر می‌رسد به صورت ناخودآگاه و حسی این نامه را نوشته باشد. حال این که در آن نامه چه نوشته بود - چون نامه را در اختیار نداریم - نمی‌توانیم به دقت اظهار نظر کنیم. اما حدس و گمان ما بر این است که این نامه را موقعی که در بازداشت به سر می‌برده نوشته و توضیح داده است که ما چه و که هستیم و برای چه ما را دستگیر کرده‌اید. احتمالاً قابل پیش‌بینی است که چنین مفاهیمی در آن نامه بوده است و نمی‌دانیم بعدها از چه کانالی شنیده است که این نامه موفق و مؤثر بوده است. در این جا شریعتی نیز مانند کارگردانی که تجربه‌اش بعدها تبدیل به یک سبک شده است، به نامه‌نگاری ادامه داده است. چند نامه نوشته و در بازجویی‌هایش نیز براساس همین سبک سناریو عمل کرده و شاید این امر، پروسه‌ای از ساده به پیچیده و کامل شدن را هم طی کرده است.

اما بینیم اصل نامه نوشتن به پلیس و دشمن چگونه است؟ در فرهنگ رمانتیک و چریکی (رمانتیک نه با بار منفی بلکه همچون توصیفی از واقعیت؛ یعنی فرهنگی که درون‌مایه‌ای احساساتی و تلقی آغشته به احساسات از واقعیت دارد)، نامه نوشتن خطایی نابخشودنی است. اگر کسی اصل این سرمشق و پارادایم شریعتی یعنی مواجهه سناریویی با پلیس را قبول نداشته باشد و از بیرون از این الگو نامه نوشتن را نقد کند، خواهد گفت که اساساً این کار اشتباه است. اما این نقد، نقد از بیرون و نقد کل رویه و روش است. اما از این نقد نمی‌توان بزدل و ترسو بودن یا بریده بودن شریعتی را استنتاج کرد. چرا که این نقد بیرونی و مخالف کلیت برخورد شریعتی است. در این جا نقد نامه‌نگاری شریعتی، نقد کل رویه و متدلوژی اوست.

درباره نامه این نکته روانی را هم بگوییم که "نوشتن" برای شریعتی جایگاه ویژه‌ای دارد که شاید برای ما زیاد قابل حس و تجربه نباشد. یعنی این عمل برای شریعتی صرفاً یک نامه نوشتن معمولی نیست. شریعتی در جایی می‌گوید من سه نوع کار دارم سخنرانی، معلمی و نوشتن. آن چه که فقط مردم می‌پسندند، سخنرانی است. آن چه که هم مردم و هم خودم می‌پسندم معلمی است و آن چه که با آن زندگی می‌کنم نوشتن است یا پس از تقسیم‌بندی آثارش به سه دسته اجتماعیات، اسلامیات و کویریات همین نکته را می‌گوید. آن چه را که فقط مردم می‌پسندند، اجتماعیات است. آن چه که هم مردم و هم خودم می‌پسندم، اسلامیات است و آن چه را که من خود می‌پسندم و با آن زندگی می‌کنم کویریات است. ××× ۱ مجموعه آثار ۱۳، صفحه ۲۰۹. ×××

شریعتی دارای شخصیت ویژه‌ای است. او اصلاً شخصیت فرد سیاسی را ندارد. انسان خاصی است و نوشتن برای این انسان حالت ویژه‌ای دارد. یک بازجو فقط با مشت و لگد می‌تواند طرف مقابلش را تحت تأثیر قرار دهد. دیگری با وعظ و سخنرانی می‌تواند مخاطبش را تحت تأثیر قرار دهد، اما شریعتی حسش را با نوشتن منتقل می‌کند. اثرگذارترین شکلی که شریعتی با کسی ارتباط برقرار می‌کند، نوشتن است. تلقی شریعتی از نوشتن تلقی

ویژه‌ای است. شاید آن‌ها که آثار شریعتی را خوانده‌اند، حالت خاص و سحر کلام شریعتی را احساس کرده باشند. شریعتی در آثار و در بیانش رقص کتان به انسان نزدیک می‌شود و دست انسان را می‌گیرد و به صحنه می‌کشد و در نهایت انسان را به سمتی می‌برد که خود می‌خواهد. سحری در این کار نهفته است که به نظر می‌رسد، راز و رمز در این است که شریعتی هم با عقل و هم با عاطفه انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند. به علاوه آن که صداقتی در کلامش وجود دارد که همه حرکاتش را طبیعی احساس می‌کنیم. به همین دلیل است که می‌تواند دست ذهن و احساس و کل وجود ما را بگیرد و وارد فضای اندیشه‌اش کند و به سمتی ببرد که خودش می‌خواهد. ما این اثر مسحورکننده را روی ساواک هم می‌بینیم.

می‌دانیم که شریعتی پنج بار بازجویی شده است. دو مورد از بازجویی‌هایش با سه مورد بعدی یک فاصله زمانی طولانی دارد. تلقی ما این بوده که بازجوهایش را عوض می‌کردند. تغییر بازجوها درست است. حسین زاده به آقای میناچی گفته بود: «شریعتی همه را فریب می‌داد، بازجوها تحت تأثیرش قرار می‌گرفتند و ما یکی از بازجوهای خر و احمق‌مان را) به تعبیر حسین زاده (به اسم کمالیان مسئول شریعتی کردیم».

کلام و بیان شریعتی در نامه‌هایش نیز همین گونه است. وقتی بازجو یا فرد مسئول ساواک آن مطلب را با آن بیان ویژه می‌خواند، به شریعتی حق می‌دهد و پیش خود می‌گوید شریعتی دارد همه چیزهایی را که در درون و وجودش است، صادقانه به من می‌گوید! پیچیدگی شریعتی در همین جاست که آن را بعداً تفسیر خواهیم کرد. به هر حال کمالیان را مسئول شریعتی می‌کنند اما بعد از مدتی همین آقا تحلیلش روی شریعتی این است که شریعتی می‌خواهد نامش در تاریخ بماند! یعنی برداشتش از شریعتی این است که او فردی شهرت‌طلب است. حتی احمد رضا کریمی نابغه! در آخر به این جا می‌رسد که شریعتی می‌گوید از زندان که بیرون بروم تریاک خواهم کشید!

به هر حال شریعتی سحر کلامی دارد که ما در آثار این سوی زندانش (یعنی در بیرون) با آن زیاد مواجه شده‌ایم. البته این نکته را که گفتیم نکته‌ای فردی است و می‌خواستیم قدری با درونیات شریعتی ارتباط برقرار کنیم و جایگاه نوشتن را نزد شریعتی بشناسیم. اما به هر حال نوشتن نامه تجربه‌ای است که بعدها تبدیل به سبک شده است.

در فرهنگ غیرچریکی و در کادر برخورد سناریویی نامه نوشتن هم نوعی عادی‌سازی و هم‌رنگ‌سازی است و مانند عمل کسی است که وارد جبهه دشمن می‌شود و باید لباسش هم‌رنگ آن‌ها باشد. در طبیعت نیز می‌بینیم که نوعی مکانیسم دفاعی هم‌رنگ‌سازی میان برخی حیوانات و جانواران با محیط اطراف‌شان است. این عمل یعنی هم‌رنگ‌سازی با محیط نوعی مکانیسم دفاعی است.

ریسکی برای حفظ ایمان یا فرصت‌طلبی برای حفظ مؤمن

در فرهنگ غیرچریکی و در کادر برخورد سناریویی و عادی‌سازی، نامه نوشتن یک ریسک است. اگر از درونیات و روانیات شریعتی هم خارج شویم، کل عمل سناریو نوعی ریسک و مستلزم یک سری پایداری‌هاست

که باید تا انتها پیگیری شود و محصولش نیز موفقیت‌آمیز باشد. تنها در صورتی که با موفقیت همراه باشد، پذیرفتنی است. دیدیم که در عمل هم، نوشتن هر نامه تکه‌ای از مسیر را برای شریعتی هموار می‌کرد. در این روش، زمانی امتیازدهی قابل قبول است که با بقا سر و کار داشته باشد. البته بقای حرکت نه بقای شخص. به قول شریعتی تقیه برای حفظ ایمان است نه حفظ مؤمن؛ یعنی عمل سناریویی موقعی قابل قبول است و می‌توان به آن نمره قبولی داد که با موفقیت همراه باشد. البته اساساً تمام این بحث‌ها در حالتی مطرح می‌شود که ما این الگو و پارادایم را پذیرفته باشیم. اگر در چارچوب الگو و پارادایم دیگری به مسائل بنگریم، این کار از اساس غلط است. اما این الگو و پارادایم را باید با منطق درونی خود نقد کنیم. به عبارت دیگر یا باید بیرون از الگو بایستیم و بگوییم که این کار از اساس غلط است، یا اگر اصل الگو را پذیرفتیم، باید با منطق درونی خودش آن را نقد کنیم. به هر حال همان طور که گفتیم این کار زمانی قابل قبول است که موفقیت‌آمیز باشد و به اصل بقا کمک کند. بقا برای حفظ ایمان، نه حفظ مؤمن. در غیر این صورت این عمل و رویه یک فرصت‌طلبی و ضعف فردی بیش نیست. کسی که بخواهد امتیاز بدهد و هیچ دستاورد عملی نداشته باشد و حرکتش استمرار نیابد و به جای بقای ایمان تنها به بقای مؤمن برسد، فقط فرصت‌طلبی کرده است. چنین نتیجه‌ای نشأت گرفته از ضعف کسی است که بازجویی می‌شود. اما آیا همه افراد چنین زیرکی و پیچیدگی و استمرار و مقاومتی را دارند؟ یعنی آیا سناریویی حرکت کردن با شخصیت همه افراد هماهنگ است؟ به نظر نمی‌رسد که این گونه باشد. همه افراد توانایی و پیچیدگی ورود به این میدان و رویه را ندارند. بنابراین از اساس نباید وارد این مقوله شوند، چون که احتمال موفقیت‌شان اندک است. این روش را تنها با موفقیت‌هایش می‌سنجند، نه با نیت‌ها.

آیا روش سناریویی با منش شریعتی هماهنگ است؟

حال ببینیم آیا سبک برخورد سناریویی با هر منش، روان و شخصیتی هماهنگ است یا خیر. آیا ویژگی‌های فردی شریعتی‌ای که ما می‌شناسیم، فردی ساده و شفاف و صادق و خودمانی با این نوع مواجهه و رویه هماهنگ است؟ حتی آقای احسان نراقی درباره ویژگی‌های شخصی شریعتی می‌گوید که او خونگرم، رفیق انسان، شیرین، خوش‌بین و یک بدعت‌گذار بی‌باک بود! ظاهراً با تصویری که ما در کادر مواجهه او با ساواک مطرح کردیم، حتی ممکن است با اعتراض مواجه شویم که مثلاً چهره‌ای که از شریعتی ترسیم می‌کنیم، چهره چرچیلی است که نشسته است و دارد شطرنج بازی می‌کند، آیا این چهره با خصوصیات شریعتی هماهنگ است یا خیر.

برداشت ما این است که این چهره با خصوصیات شخصیتی شریعتی هماهنگ است و از منش شریعتی این ویژگی و رویه برخورد قابل استنتاج است، البته نه با آن نگاه اغراق‌آمیز که شریعتی را چرچیل بدانیم.

تلقی ما این است که شریعتی استعداد و ظرفیت برخورد سناریویی را داشته است. حال استدلال‌هایمان را می‌گوییم. در نهج‌البلاغه سخنی است که می‌گوید اگر از کسی چیزی دیدی، منتظر اعمال مشابهش نیز باش. این یک امر تجربی است. یعنی اگر کاری را از کسی دیدید فکر نکنید که این کار مقطعی و ناگهانی است. این کار می‌تواند استمرار داشته باشد؛ یعنی اگر کار خوب یا بدی را از کسی دیدید احتمالاً کارهای مشابهی را هم از او

خواهید دید. این تجربه حضرت علی است. شاید همه ما هم بتوانیم این امر را تجربه کنیم که اگر از کسی چیزی دیدیم، منتظر کارهای مشابهش نیز باشیم.

با این مقدمه می‌توان کارهایی را از زندگی شخصی شریعتی نشان داد که با برخورد سناریویی سنخیت دارد. این کارها نشان می‌دهد که الگوی سناریو با شخصیت شریعتی هماهنگ است.

شریعتی در بین فامیل‌شان به حاضر جوابی معروف بوده است، مثلاً در جایی سوسن (یا سارا) به پدرش می‌گوید: «ما در توالد مدرسه‌مان شعار نوشتیم» و شریعتی در جا می‌گوید: «پس بالاخره از کجا آغاز کنیم؟» نام یکی از آثار شریعتی (را فهمیدیم!) یا در زندان ظاهراً همین کمالیان درباره آیه فضل‌الله مجاهدین علی‌القاعدین اجراً عظیماً، فکر می‌کرد که فضل‌الله مجاهدی و علی قاعدی نام اشخاص است و برای همین از شریعتی می‌پرسد که این‌ها چه کسانی هستند و شریعتی می‌گوید فضل‌الله مجاهدی را نمی‌شناسم ولی علی قاعدی خودم هستم که این جا نشسته‌ام! یا وقتی درباره مسئله دست زدن در حسینیه ارشاد به او انتقاد می‌کنند، او می‌گوید: «چرا شما که به دست زدن اعتراض می‌کنید به دست بوسیدن اعتراض نمی‌کنید». این تکه‌پرانی‌ها و به کار بردن کلمات مشابهی که ذهنیت‌سازی می‌کرد، از ویژگی‌های شریعتی است. یکی از خواهران شریعتی فرزند عقب‌مانده‌ای دارد، او تعریف می‌کرد که شریعتی بچه‌ها را جمع می‌کرد و می‌گفت: «من یک موضوع را مطرح می‌کنم، شما درباره آن یک جمله قصار و کوتاه بگویید». بعد می‌گوید درباره این کودک عقب‌مانده جمله بگویید. هر کسی یک جمله می‌گوید. خود شریعتی هم می‌گوید که «فلانی بودنش مایه رنج است و نبودنش باعث غم». از این تکه‌های برگزیده در ادبیات شریعتی زیاد دیده می‌شود. یا در جایی به ظاهر ثابتی از او می‌پرسد که «آخر در قرن بیستم دیگر کدام احمقی امام زمان را قبول دارد، چه کسی این حرف‌ها را می‌پذیرد؟» شریعتی می‌گوید: «شاهنشاه آریامهر، او در کتاب مأموریتی برای وطنم گفته است که من داشتم از اسب می‌افتادم و امام زمان مرا گرفت». در برخورد با یکی از شوهرخواهرهای شریعتی که در این جا ذکر خیرش را کردیم، خانواده شریعتی تعریف می‌کردند و می‌گفتند که شریعتی از وی زیاد خوشش نمی‌آمد و هر موقع که او می‌آمد و می‌گفتند فلانی آمده است، شریعتی از دری، پنجره‌ای، دیواری می‌پرید و می‌رفت. ما شاید خجالت بکشیم که مثلاً از پنجره وارد کوچه بشویم. آقای میناچی هم تعبیری را درباره شریعتی به کار می‌برد و می‌گفت: «او در سیستم فرار نابغه بود». وی می‌گفت: «او را به خانه‌ای می‌بردیم و همه چیز را هم برایش فراهم می‌کردیم. اما می‌دیدیم که یکباره از خانه بیرون می‌رفت و هیچ کس هم نمی‌فهمید». یا خاطره دیگری از او نقل می‌کنند که تعدادی از روحانیون که ظاهراً به اسلام‌شناسی مشهود (یا از هجرت تا وفات) اعتراض داشتند، جمع شده بودند تا اعتراضات و انتقادات‌شان را بگویند تا شریعتی پاسخ دهد. در حالی که همه حضرات نشسته بودند شریعتی می‌گوید: «من بروم و جای بیاورم» و به همین بهانه از خانه بیرون می‌رود. البته در این حکایت شاید شریعتی مقداری غیرطبیعی نیز عمل کرده باشد چرا که در جایی که همه نشسته‌اند تا این آقا جواب‌شان را بدهد، حداقل ادب ظاهری حکم می‌کند که بیاید و جواب بدهد. به هر حال شریعتی از این کارهای عجیب و غریب و شیطنت‌آمیز زیاد داشته است.

نکته مهم دیگری که شاید همه دوستان هم با آن برخورد کرده باشند، موضوع "شاندل" است. الان دیگر همه می‌دانند که شاندل خود شریعتی است؛ یعنی شریعتی با طرح متفکری به نام شاندل همه ما را به نوعی سر کار گذاشته است! شاندل یا چندل در زبان فرانسه به معنای شمع است و شمع هم نام مستعار شریعتی است. اگر بخشی از مطالبی را که شریعتی درباره شاندل گفته است، بخوانیم، خواهیم دید که این مسئله خود یک سناریو است و به عبارت بهتر شیطنت و بازی‌ای است که با همه‌مان کرده است.

شریعتی در مجموعه آثار ۳ صفحه ۳۳۸ درباره شاندل می‌گوید: «پروفسور شاندل که در هیچ قالبی نتوانستند محصورش کنند، به قول آل‌احمد هر جایی، طوری بوده است، هر جا یک طور، هر لحظه جلوه‌ای دیگر داشت و همه تجلی‌های رنگارنگ و شگفتش یک روح آشکار بود و همواره از بودا تا دکارت در نوسان بود و شرق و غرب را و گذشته و آینده را و زمین و آسمان را زیرپا می‌گذاشت و لحظه‌ای آرام نداشت و در حادثه صبح ۲۸ فوریه سال ۱۹۶۷ برای همیشه آرام گرفت». یا در مجموعه آثار ۲۰ صفحه ۱۴۲ می‌گوید: «پروفسور شاندل که آدمی است چند بعدی، از یک طرف از مدارس اسلامی مغرب و شمال آفریقا درجه اجتهاد دارد و از طرف دیگر یکی از نویسندگان و متفکران برجسته قرن حاضر است و از رفقای آلبر کامو، سارتر و امثال این‌هاست. این مرد به خاطر این که زبان دوگانه دارد به همان میزان که سخنش برای غرب مجهول و نامفهوم است، برای شرق سنتی زبانش آن قدر نوست که مجهول می‌باشد و برای آن گروهی که در جهان امروز دو فرهنگ می‌اندیشند، یک انسان بزرگ و یک اندیشمند بسیار مثبت است و طرحی نو در انداخته است. کتاب‌های پروفسور شاندل [در صورتی که تحقیقات افراد گوناگون نشان داده است که چنین شخصیتی اصلاً وجود خارجی ندارد. دوستداران شریعتی در فرانسه همه دایرةالمعارف‌ها را بررسی کرده‌اند و دیده‌اند در اصل چنین کسی وجود خارجی ندارد تا این کتاب‌ها را بنویسد! اما می‌بینیم شریعتی با چه اطمینان خاطری درباره او سخن می‌گوید و در واقع همه را به بازی می‌گیرد! [یکی جامعه‌شناسی تقلید است، یکی دلهره بودن که کمی شباهت به حرف‌های اگزیستانسیالیست‌ها دارد. اما یک اگزیستانسیالیسم شرقی] یک بار می‌گوید که شاندل افریقایی است و در این جا می‌گوید که اگزیستانسیالیسمش، اگزیستانسیالیسم شرقی است! [یکی تکیه‌گاه ما کجاست و دیگری اصل عدم قطعیت در زندگی. اصل عدم قطعیت در فکر انتلکثوئل حاکم بر قرون جدید نبود، چون همه چیز برای او قطعی بود و به وسیله علم قطعیتش روشن می‌شد. اما امروز کشف شده است که در فیزیک و شیمی و علوم طبیعی، اصلی به نام اصل عدم قطعیت وجود دارد و این خودش ضربه شدیدی بر پیکر سیانتیسم بود». در مجموعه آثار ۲۴ صفحه ۱۴ می‌گوید: «شاندل می‌گوید دنیای امروز تمام زندگی‌اش را وقف کرده است تا ابزار زندگی بسازد. دنیای امروز به مسیح دیگری نیاز دارد». در حالی که هنر در انتظار موعود، بحث خود شریعتی است. در مجموعه آثار ۳۳، صفحه ۷۰۸ می‌گوید: «شاندل در سال ۱۹۳۳ در طلسمن (الجزایر) به دنیا آمد. [در جای دیگر می‌گوید تونس‌سی است و این جا می‌گوید الجزایری است! مادرش ریشه مغولی داشت و پدرش آمیزه‌ای از عرب (مادر) و فرانسوی (پدر) بود، مادرش تا پایان عمر روح ایلاتی خود را حفظ کرده بود و خلق و خوی زنان خانواده‌های رؤسا و خوانین ایلات کوهستان‌های محبوس و مغرور شرق الجزایر را داشت. اما پدرش که از خانواده علمای روحانی فرقه پروتستان

بود، تربیت عالی علمی و مذهبی گرفته بود. مردی هوشمند، پرجوش، متفکر و پاکدامن بود که زندگی اش را همه در کشمکش های سیاسی و فکری به خاطر جامعه الجزایر و عقاید اجتماعی و مذهبی خویش داده بود. جز نام و کتاب و ایمان هیچ نیندوخته بود. [این جملاتی است که در جاهای دیگری درباره محمدتقی شریعتی می گوید در حالی که خود شاندل را هیچ کس نمی شناسد، در این جا پدر و مادر و همه اصل و نسبش را به ما معرفی می کند! همه موفقیت هایش در طول زندگی این بود که پایش در لجنی فرو نرفته بود و دامنش به پلیدی نیالوده بود. شاندل در این خانواده زاد و رشد کرد و بار آمد و لطافت عرفانی آمیخته با خشونت و تحمل و آمیخته با نرمی روح و ظریف بینی نژاد زرد [معلوم نیست نژاد زرد در افریقا چه می کند؟! [را از مادر و اندیشه علمی و منطقی و روح سیاسی اخلاقی را از پدر به ارث گرفته بود. باز در صفحه ۷۱۳ می گوید: «سخنانش که هر کدام جز عمق فکری، طعم و بوی خاص، خلق و خوی ویژه ای دارد، مرا سخت سیراب می کند. او منطق فلسفی یونانی را با احساس اشراق شرقی در آمیخته است و با علوم و متد علمی امروزیین مجهز کرده است و از هنر و به ویژه شعر بدان پیرایه ها بسته و تزیین کرده و برای خویش یک نگاه ساخته که با آن می بیند، یک زبان ساخته که با آن می گوید و یک روح که با آن زندگی می کند و این همه از لابه لای سخنانش پیدا است. در جای دیگری می گوید: «پروفسور شاندل متفکر بزرگی بود. قدری فیلسوف، قدری شاعر، قدری سیاستمدار، قدری نویسنده و خیلی چیزهای دیگر. او هم چهره مادی و عینی انسان و جهان محسوس را خوب می شناخت و هم چهره روحانی و جهان معنوی را». بعد در ادامه می گوید: «بر روی شاهکار معروفش همین سؤال را به عنوان طرح روی جلد چاپ کرده بود. [این طرح روی جلد مجموعه آثار ۳۳ است. شریعتی دو دفتر با جلد های سبز و خاکستری داشته که گفت وگوهای تنهائیش را در آن دفترها نوشته است و در جایی گفته است، شاندل یک کتاب سبز و یک کتاب خاکستری دارد و طرح روی جلدش را هم خودش کشیده است که این جا به آن اشاره می کند. شاندل معتقد بود که ارزش علمی هر عالمی تنها به میزان اطلاعاتش بستگی ندارد بلکه بیش تر به سؤالات و به خصوص نوعی سؤالاتی است که برایش مطرح است... احیای روح اسلام و فرهنگ عرفانی، آزاد و لطیف شرق.». ۱ × × × مجموعه آثار ۳۳، صص ۷۴۴ - ۷۲۱. × × × در مجموعه آثار ۱۲ صفحه ۲۶ هم می گوید: «پروفسور شاندل کتابی به نام انسان یک بعدی دارد».

به هر حال این نوع شیطنت ها و رفتارها را در زندگی شخصی و خصوصی شریعتی هم می بینیم. درباره شریعتی از این دست خاطرات زیاد است. خواهر بزرگ شریعتی (طاهره خانم) شاید بتواند ده ها مورد از این خاطرات و شیطنت های شریعتی را برای ما باز گوید. معمولاً تصور ما این است که این نوع افراد که روحیه رمانتیکی دارند، باید آدم های خیلی آرام و ساده و کم تحرکی باشند. در حالی که شریعتی این گونه نبود. کسی که چنین منشی دارد، حاضر جوابی ها و شیطنت هایی نظیر فرار از خانه، خروج از اتاق، ساختن شخصیت جعلی شاندل یا پیچیدگی هایی دیگری دارد که مثلاً می بینیم از جلسات خانگی او هیچ کس خبر ندارد (در اسناد ساواک هیچ خبری از جلسات خانگی او نیست)، ساختن چنین سناریویی برای برخورد با ساواک نیز با منش او همخوانی دارد. مثل کسانی که تست بازیگری می دهند، بعضی ها واقعاً و اساساً نمی توانند به جز شخصیتی که هستند باشند. اما شریعتی در مجموعه آثار ۳۳، صفحه ۳۲۵ می گوید من مثل بازیگران رادیو شده ام که در یک نمایشنامه به جای

پنج یا شش نفر صحبت می‌کنند. البته ما نمی‌خواهیم پیچیدگی شخصیت شریعتی را خیلی پررنگ و اغراق‌آمیز کنیم ولی به هر حال کسی که چنین استعدادی دارد و چنین رگه‌ای در رفتار و کردار اوست، بالطبع می‌تواند سناریویی را طرح کند و پیش ببرد.

همچنین در بازجویی ما شاهد تقابل "نبوغ" شریعتی و "بلاغت" ساواک بودیم. البته ما اجزاء و ابعاد مختلف ساواک را تحلیل کردیم اما مسئله‌ای را که باید در حاشیه به آن پرداخت، این است که مأموران ساواک نیز محصول دوره انسداد بودند؛ یعنی دوره‌ای که فضا بسته بود و خود آن‌ها نیز محصور در آن دوره بودند و به اصطلاح چشم و گوش‌شان بسته بود. بعدها چشم و گوش همه باز شد، چرا که همه دست‌ها و روش‌ها و کلک‌ها رو شد. اینک بازی‌خوانی‌ها خیلی راحت‌تر از آن موقع صورت می‌گیرد. اما مأموران ساواک نیز از ابتدای تشکیل آن در سال ۳۸ تا سال‌های ۵۱ - ۴۸ که با شریعتی مواجهه داشته‌اند، خود نیز تربیت شده دوره انسداد سیاسی بوده‌اند.

بازجویی‌های مهم شریعتی از سال ۴۳ تا ۵۱ است؛ یعنی از سی و یک سالگی تا چهل سالگی شریعتی. شریعتی در این دوره از جوانی به میانسالی و کمال نزدیک می‌شود و تجربه ابتدایی شریعتی (که تبدیل به سبک شده است) هم به صورت آگاهانه و طراحی شده و به صورت حسی و تجربی کامل‌تر و پیچیده‌تر می‌شود.

همچنین دیدیم که تعابیر برخی گزارشگران ساواک که با متن کتاب‌های شریعتی یا جلسات شریعتی آشنایی داشتند، تعبیرهای جالبی بود و از کلماتی نظیر زیرکانه، ماهرانه، مودبانه، و مانند این‌ها استفاده می‌کردند و می‌گفتند که او به طور زیرکانه‌ای سعی می‌کند، این گونه بگوید یا او به طور ماهرانه‌ای چنین سخنرانی‌ای می‌کرد.

بستر اجتماعی دوران شریعتی

نکته دیگری که البته در طول بحث نیز به آن اشاره کردیم، بستر اجتماعی این دوره تاریخی است. در این دوره ساواک و رژیم شاه در چه فضایی بودند؟ فضای دوره ۵۰ - به ویژه اواخر حرکت شریعتی و اوج حرکت حسینیّه ارشاد - فضایی است که در آن طبقه متوسط در حال رشد است و حرکتی به سمت طرح مطالباتی سیاسی در درون رژیم شاه دیده می‌شود. البته این حرکت در کادر موجودیت و استمرار همان رژیم است. همچنین می‌توان برخی نوجویی‌ها را نیز در رژیم شاه دید. برای مثال در آخرین برنامه طراحی شده در زمان شاه و در متن رهنمودها و خطوط کلی برنامه عمرانی ششم این جمله دیده می‌شود که واقعاً قابل توجه است: «غول اقتصادی ایران لباسش تنگ شده است و کمی با خجالت به لباس خود نگاه می‌کند. خجالت نکشید، نوسازی اقتصادی به نوسازی سیاسی می‌انجامد». این جمله در روزنامه رستاخیز مورخ ۲۵/۱۱/۵۵ به چشم می‌خورد و در نوشته‌ای با عنوان رهنمودها و خطوط کلی برنامه عمرانی ششم (که قرار بود از سال ۵۷ تا ۶۱ اجرا شود) آورده شده است. این یکی از درون‌مایه‌هاست. هر چند که این تاریخ مربوط به اواخر زندگی شریعتی است اما این حالت آرام آرام در درون جامعه پدید آمده بود و رژیم پهلوی نیز در کادر منافع و استمرار قدرت خود در حال اثرپذیری از آن جو بود. قبلاً

نیز اشاره کردیم که رژیم پهلوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان یا مؤسسه مطالعات اجتماعی یا مؤسسه فرهنگی راه می‌انداخت و حتی کتاب‌هایی نظیر کتاب‌های صمد بهرنگی نیز در برخی از این کانون‌ها چاپ می‌شد. در همان نوشته و در فصل ترسیم چشم‌انداز بلند مدت ایران از دیدگاه سیاسی این مضامین دیده می‌شود: ۱ - مشارکت افراد جامعه در امور مملکتی در جهت تحکیم مبانی و هویت ملی ۲ - گسترش خودیاری و تعاون متقابل براساس اصول دموکراسی ۳ - گسترش نظارت و مشارکت مردم در امر برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری و نظارت مردم شهر و روستا بر ارائه خدمات و اجرای مصوبات از طریق حزب رستاخیز ملت ایران و انجمن‌های دموکراتیک و سایر نهادهای سیاسی و اجتماعی ۴ - کاهش تمرکز به معنای واگذاری اختیارات لازم از طرف وزارت خانه‌ها و سازمان‌های مرکزی به استان‌ها، شهرستان‌ها، بخش‌ها، روستاها با تأمین امکانات شایسته اجرایی، مالی و تقسیم متناسب منابع ۵ - گسترش تشکل اجتماعی به معنای ایجاد ساخت‌های ارتباطی و تقویت آن از طریق تجهیز سیاسی و اجتماعی ۶ - تقویت انجمن‌های دموکراتیک از طریق برخورداری ساختن آنان از قدرت و اختیار کافی برای جهت دادن به فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در چارچوب سیاست‌ها و برنامه‌های ملی.

این متن را معاونت برنامه‌ریزی سازمان برنامه و بودجه، در مرداد ماه سال ۵۵ تهیه کرده است و مدارکش در سازمان برنامه و بودجه موجود است. در متن جامعه نیز یک جریان نوگرا و فضای نوظلم در کادر بسته درون رژیم پهلوی پدید آمده بود که این فضا مقداری بستر برخی تحرکات فرهنگی، هنری، ادبی و... را مساعد و برای حکومت وقت قابل تحمل می‌کرد. مثلاً فیلم گوزن‌ها در چنین فضایی ساخته شده و اجازه اکران می‌گیرد. در حالی که زندگی یک چریک مبارز را نشان می‌دهد. در درون ساختار قدرت هم توقعی (با همان تعبیر که نوسازی اقتصادی به نوسازی سیاسی نیازمند است) پدید آمده است. البته این نوسازی سیاسی با حفظ نظام و منافع رژیم شاهنشاهی است.

نکته دیگری که در این بستر اجتماعی قابل توجه است، شروع حرکت مسلحانه است که نقطه اوج‌گیری‌اش همراه و همزمان با نقطه تحمل حسینیۀ ارشاد است. در این زمان پدیده شریعتی برای رژیم "در حال تعریف شدن" بود. شریعتی پدیده‌ای نو بود که مشابه جهانی نداشت تا ساواک تجربه آن‌ها را درباره شریعتی به کار ببندد. شریعتی نه چریک، نه منبری، نه سیاستمدار حرفه‌ای و مثلاً عضو شورای مرکزی یک حزب سیاسی بلکه پدیده‌ای در حال تعریف شدن و مدلی بدون مشابه بود. ما دیدیم و در اسناد هم خواندیم که حتی برخی از منابع و گزارش‌گران و تحلیل‌گران ساواک می‌گفتند که به هر حال جامعه ما نیازمند این قبیل افراد است. جامعه ما مذهبی است و از این حرف‌ها استقبال می‌کند. این نکته را که آقای رسول جعفریان دریافت کرد، (و البته نادرست تعبیر می‌کند) یک واقعیت است. در آن دوره جامعه یک خلأ فرهنگی داشت. اما این که رژیم شاه به اهداف شریعتی آگاه بود و آگاهانه به او اجازه فعالیت می‌داد یا شریعتی با رژیم پهلوی همسویی استراتژیک داشت، نادرست است. این واقعیتی است که جامعه در حال پوست انداختن بود و برخی کارشناسان اجتماعی، سیاسی و پلیسی رژیم هم به برخی از این نقاط رسیده بودند. در چنین بستری بود که شریعتی توانست سناریویش را به پیش برد. شاید در یک دوره سرکوب شدید، این سناریو را از شریعتی نمی‌پذیرفتند. یک جایی از اسناد هم مطلبی خواندیم که

احتمالاً دست خط ارتشبد نصیری بود و می‌گفت شریعتی باید تکلیفش را معلوم کند یا این طرف، یا آن طرف، چرا او یک جمله به نفع ما حرف نمی‌زند؟ این ادبیات سرکوب گرانه وحشی است که می‌خواهد نسق بکشد و تعیین بکند که یک نفر یا این طرفی است یا آن طرفی. اگر این ادبیات حاکم باشد، کسی نمی‌تواند سناریو بسازد. یا باید از همه چیز بُرد یا مقاومت قهرمانانه بکند یا توبه تاکتیکی. اما در بستر و فضایی که حرف از نوسازی و تغییر جامعه (البته در کادر حفظ و منافع نظام و قدرت حاکم) است، این سناریو قابل طرح است.

کالبدشکافی مجموعه نامه‌ها و بازجویی‌ها

برای آن که ببینیم شریعتی روی چه مواضعی ایستاده و روی چه نکته‌هایی امتیاز داده است، چه حرف‌هایی نزده و چه حرف‌هایی زده است، چه کارهایی نکرده و چه کارهایی را انجام داده است، باید یک کالبدشکافی کلی روی اسناد انجام دهیم.

در مجموعه این اسناد می‌بینیم که شریعتی ترسی از بیان گذشته خود و دفاع از آن را ندارد. او می‌گوید در نهضت ملی فعال بوده است و همه جا هم به مصدق احترام می‌گذارد. هیچ جا حمله و توهینی به مصدق نمی‌کند. همچنین می‌گوید: «من تغییر نکرده‌ام، شما تغییر کرده و به من رسیده‌اید». یا می‌گوید: «من می‌خواهم با غرب زدگی و استعمار مبارزه کنم». این‌ها وجوهی است که با ادبیات و فرهنگ رسمی اصلاً همخوانی ندارد. رژیم حاکم اساساً خود ژاندارم منطقه برای کشورهای غربی است.

شریعتی روی هویت می‌ایستد و این هویت هم چیزی است که در مقابل حاکمان و اربابان قدرت مطرح است. او روی مذهب و ملیت می‌ایستد و می‌گوید که من در مقابل این تندباد حوادث و سیر نو شدن جامعه می‌خواهم روی مذهب و ملیت بایستم. اما حکومت مذهب و ملیت را با تعبیر شریعتی قبول ندارد. حتی اگر درباره ملیت اشتراکی ظاهری و صوری بین رژیم و شریعتی وجود داشته باشد، روی مذهب این گونه نیست. رژیم پهلوی اساساً از مذهب خوشش نمی‌آید.

همچنین شریعتی بر لزوم کار فرهنگی برای حرکت و تغییر اجتماعی تأکید می‌کند. این‌ها مسائلی است که شریعتی در مجموعه اسناد بارها بر آن‌ها تأکید کرد. می‌توان به این فهرست باز هم اضافه کرد، اما به هر حال این‌ها جزو محکماتی است که شریعتی در بازجویی‌هایش روی آن‌ها ایستاده است.

از دیگر محکومات شریعتی این است که اطلاعات نداده و مصاحبه نکرده است (که نقطه پایانی و قهرمانانه شریعتی است). مصاحبه نکردن در حرکت یک سخنران و معلم و کسی که کار فرهنگی می‌کند، به معنای ایستادن و نیفتادن یک چریک در فرهنگ چریکی است. شریعتی کژ راه‌ای ننوشته است و حتی کاری پژوهشی برای اوقاف یا درباره کودکان بزهکار برای رژیم را که در اسناد به آن اشاره شده است انجام نداده است. این جاست که آن جمله شریعتی معنی پیدا می‌کند گاه برای برخی افراد چیزهای مباح هم حرام می‌شود. شریعتی می‌گوید یک نفر که سبیل ایمان یک نسل است، فقط باید بایستد و نیفتد.

شریعتی نه ذره‌ای به آن‌ها اطلاعات می‌دهد و نه یک قدم عملی برای آن‌ها برمی‌دارد. این‌ها یک سری از محک‌های اوست.

اما چه امتیازاتی داده است. البته این‌ها امتیازاتی نیست که آن‌ها را آشکارا در سخنرانی‌هایش گفته باشد بلکه امتیازاتی است که در متن اسناد و در این سناریو وجود دارد. همچنین باید بررسی کنیم که چه کارهایی که نباید می‌کرد و انجام داده است.

در این باره می‌توان پنج نکته از اسناد استخراج کرد و البته هرکس می‌تواند نکات دیگری را که در نظرش نامطلوب است به آن‌ها اضافه کند.

یک نکته برخی سخنان شریعتی درباره شرایط عمومی کشور و تحلیل طبقاتی رژیم و شخص شاه و عملکرد مثبت پلیس است. الان که ما این مطالب را می‌خوانیم، این نکات به نظرمان ناپسند می‌آید و می‌دانیم این‌ها امتیازی است که شریعتی داده است.

نکته دوم، برخی سخنانش درباره سیاست و کار سیاسی است. این که او می‌گوید سیاست خوب نیست و ماجراجویی است و ما می‌دانیم شریعتی به این حرف‌ها اعتقاد ندارد.

نکته سوم، برخی سخنان شریعتی درباره بعضی فعالان سیاسی و مبارزان مسلح است که گاهی اوقات با تعبیر غیرمثبت با آن‌ها برخورد کرده است.

نکته چهارم، برخی سخنانش درباره چپ‌ها و البته اغلب حزب توده است. سخنانی از این دست که ما از ابتدا ضدچپ بودیم و در کنفدراسیون هم برای آن که چپ‌ها رأی نیاورند، رأی دادیم. به طور کلی یک خط ضدچپ در کل ادبیات شریعتی در اسناد ساواک وجود دارد و این امتیاز دیگری است که در ظاهر شریعتی داده است.

نکته پنجم، برخی سخنانش درباره بعضی روحانیون است که در این جا هم امتیاز داده است، مثلاً در جایی تعبیر تندى درباره روحانیون داخل حسینیه ارشاد به کار می‌برد که مطمئناً جزو اعتقادات شریعتی نیست. این‌ها امتیازاتی است که شریعتی به رژیم و به ساواک داده است.

ما در ابتدای مطلب تفسیری اجمالی از این امتیازها ارائه کردیم و گفتیم اگر شریعتی فقط اعمال خود را توجیه می‌کرد و امتیازی نمی‌داد، خود را نجات داده بود؛ اما حرکتش استمرار پیدا نمی‌کرد. به عبارت دیگر پایه و اساس استدلال ما این بود که در این صورت شریعتی در همان سال ۴۸ تمام می‌شد و نمی‌گذاشتند، به کارش ادامه دهد. اما می‌توان تمام پنج نکته‌ای را که در این جا مطرح کردیم، در دو محور، دسته‌بندی کرد. این دو محور عبارت‌اند از حکومت و مخالفانش. به عبارت دیگر تمام پنج موردی که شریعتی در آن‌ها امتیازهایی داده است، حول این دو محور می‌چرخد. شریعتی در این موارد تفسیر خاصی روی حکومت و مخالفانش ارائه داده است و در نهایت هم می‌خواهد بگوید من مخالف حکومت نبوده‌ام بلکه مخالف مخالفان حکومت هستم و مخالفان حکومت نیز در این جا شامل همه طیف‌ها (چپ‌ها، چریک‌ها و روحانیون) می‌شود. به نظر می‌رسد همه این پنج نکته برای باورپذیر کردن سناریو بوده است. مجدد تکرار و تأکید می‌کنیم که اگر شریعتی فقط کار خود را توجیه می‌کرد و می‌گفت منظورم از سخنانی که شما بدان استناد می‌کنید، حرف‌هایی نیست که شما می‌گویید، او خود را نجات می‌داد اما

راهگشایی نمی‌کرد. در این حالت حرکت شریعتی اساساً سناریویی برای تسهیل حرکت آینده‌اش نبود، بلکه این کار او تنها نوعی تقيه برای حفظ و نجات خودش تلقی می‌گردید. حرکت شریعتی فقط زمانی می‌توانست استمرار یابد که بتواند ساواک را به نقطه اعتماد برساند و فریب دهد. این در صورتی ممکن بود که آن‌ها سناریوش را بپذیرند. در ابتدا نیز بحث‌مان این بود که شریعتی پازلی را درست کرده است که بخش عمده‌ای از آن متعلق به خود اوست و این امر از صداقت و شفافیت وی و نه صرفاً سناریوسازی نشأت می‌گیرد. البته بخشی از این پازل نیز واقعاً سناریو و صادق‌نمایی بوده و به منظور تحمل‌پذیر کردن خودش برای ساواک انجام شده است.

شریعتی باید به ساواک می‌فهماند که با حکومت، حداقل، خیلی مشکل ندارد و او و حکومت همسو هستند. آقای جعفریان چنین چیزی را جزء اعتقاد شریعتی می‌گیرد و ما آن را جزء سناریوی شریعتی می‌دانیم. «من با مخالفین حکومت هم خوب نیستم و اساساً می‌خواهم سیاسی‌ها هم بیایند و کار فرهنگی بکنند، چریک‌ها نیز به دنبال این هستند که از قرآن و نهج‌البلاغه، بمب و نارنجک در بیاورند، برخی روحانیون هم که می‌خواهند روی منبر بروند و تکه پرانی کنند اما من معتقدم در چارچوب همین حکومت، بدون تغییر انقلابی، و براندازی نیز، به دلیل آن که فراطبقاتی است، می‌توان اصلاحات انجام داد!». شریعتی فقط در این حالت می‌توانست ساواک را فریب دهد و حرکتش را استمرار بخشد و گرنه در کادر همان مدل تقيه برای حفظ خود باقی می‌ماند.

اما اگر ما پروژه سناریو و مفهوم "فریب برای استمرار" را بپذیریم، خواهیم دید که بدون این امتیاز دادن‌ها، سناریوی شریعتی باورپذیر نمی‌شد. اما آیا واقعاً شریعتی ضدچپ بود؟ آیا واقعاً ضد روحانیون بود؟ ضد چریک‌ها بود؟ آیا جزو معتقدات شریعتی بود؟ اگر ما این‌ها را با مواضع بیرونی شریعتی مقایسه کنیم، خواهیم دید که این گونه نیست.

شریعتی از روحانیون سیاسی، مبارزان مسلح، حنیف‌نژاد، حسن و محبوبه و... ستایش‌های فراوانی کرده است. شریعتی نسبت به حرکت مسلحانه ضدیت ندارد بلکه از آن انتقاد می‌کند و آن مشی را قبول ندارد.

اما آیا شریعتی برخی مرزهای انصاف و اخلاق را زیر پا نگذاشته است؟ روی این مسئله قضاوت نهایی نمی‌کنیم، چون شریعتی هم خالی از لغزش نیست. اگر ما در بیرون از الگو و پارادایم سناریو با شریعتی برخورد کنیم، بحث دیگری باید انجام داد. اما در درون این پارادایم باید با منطق خودش آن را نقد کرد. شریعتی ممکن است چه در این جا و چه در جاهای دیگر لغزش هم داشته باشد، اما این لغزش (اگر اساساً آن را لغزش بدانیم) ناشی از ضعف نیست. برای مثال برخورد شریعتی با مصدق را با برخوردش با مجاهدین و روحانیون سیاسی و فعال آن دوره مقایسه کنید. شریعتی درباره مصدق اصلاً کوتاه نیامده است. این در حالی است که اسم مصدق برای شخص شاه حساسیت برانگیز بود و حساسیت عاطفی و روانی ساواک را هم به شدت برمی‌انگیخت. اما در برخی موارد دیگر تعابیری به کار برده است که شاید امروز برای ما ناخوشایند باشد. شاید برخی فکر کنند که شریعتی باید این کار را می‌کرد و اشکالی هم نداشت و برخی هم فکر کنند که او در این جا لغزیده است. اما این دو قضاوت - علی‌رغم این که هر کدام‌شان امکان صحت دارند - در اصل روش چندان تعیین‌کننده‌ای نیست، چه معتقد باشیم شریعتی لغزیده است (و ای کاش این کار را نمی‌کرد و شاید این کار امتیاز دادنی زیاده از نیاز بوده است، و برخی تعابیرش

تند است و لازم نبوده است که چنین تعبیری را به کار برد، و چه چنین اعتقادی نداشته باشیم؛ قضاوت‌مان درباره کل سناریو تغییر نمی‌کند بلکه حداکثر می‌تواند لغزش‌هایی جزئی و موردی در کادر یک سناریو و استراتژی صحیح باشد.

نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که کنار کشیدن از مجاهدین و روحانیون لازمه سناریوی شریعتی بود. شریعتی با خیلی از این افراد دوست بود و شاید یک "دوست" با درک ضرورت یک برخورد و عمل خاص از طرف شما کم‌تر از دیگران از تعبیر یا برخوردهایتان ناراحت شود تا مثلاً مصدقی که بالا رفته است و تقدس کاریزماتیک پیدا کرده است. مجاهدین یا روحانیون در آن دوران هنوز این رابطه کاریزماتیک را پیدا نکرده بودند و به قول معروف می‌گویند «با کریمان کارها دشوار نیست». شریعتی در جایی مثالی درباره ملک المتکلمین و فرزندش می‌زند که شاید طرح آن در این جا جالب باشد. مضمون آن چنین است ملک المتکلمین را دستگیر کرده‌اند و پسرش نیز در همین شلوغ کاری‌ها و جنبش اجتماعی بین جوانان دستگیر شده است. این دو نفر در یک جا با هم روبه‌رو می‌شوند. شریعتی این مطلب را در تاریخ خوانده است، شاید اگر ما بخوانیم خیلی راحت از کنارش بگذریم. اما شریعتی روی آن مکث کرده است و تفسیر روانی، عاطفی و احساسی ویژه‌ای از آن ارائه می‌کند که نشان می‌دهد، برای خودش خیلی حساس است. او معتقد است این جا یکی از صحنه‌های عجیب و سخت تاریخ است. این که شما دوستی‌ات را انکار کنی، پدری فرزندش را ببند ولی چشمش را ببندد، شریعتی روی انکار دوستی در این صحنه خیلی مانور داده است. البته نمی‌دانیم که این مطلب را با چه نیت و چه حساسیتی نوشته است. ولی یک مقدار قابل مقایسه با بحث فعلی ماست. شاید این امر که شریعتی بیاید و حسن و محبوبه خودش را انکار کند، قابل مقایسه با آن واقعه باشد. شریعتی در جایی می‌گوید: «دوست داشتن از عشق برتر است» مثال می‌زند مرغ وقتی جوجه‌اش آرام آرام بزرگ می‌شود، برای این که او روی پای خودش بایستد، در عین دوستی‌ای که با جوجه دارد، وقتی جوجه به طرفش می‌آید تا از نوک مادر دانه بگیرد به او نوک می‌زند. اما او در در حالی که به جوجه‌اش نوک می‌زند، دلش هم برای او می‌سوزد، ولی می‌بیند مجبور است این کار را بکند. این جاست که شریعتی می‌گوید "دوست داشتن از عشق برتر است". شاید بتوان در این جا هم این نسبت را بین شریعتی و کسانی که با آن‌ها رابطه دوستی و عاطفی داشت، دید. به عبارت دیگر درست است که شریعتی مشی جداگانه‌ای داشت ولی رابطه‌اش با چریک‌ها نزدیک بود و برایشان مرثیه می‌نوشت و مرثیه می‌خواند. وقتی او در ساواک این تعبیر را به کار می‌برد، شاید بتوان همین صحنه‌ها را به خاطر آورد، صحنه‌ای که مرغ مادر به جوجه‌اش نوک می‌زند. اگر ملک المتکلمین را نمی‌کشتند و آزاد می‌کردند، وقتی فرزندش را می‌دید، او را در آغوش می‌کشید و احساساتش را نشان می‌داد و می‌گفت من آن جا مجبور بودم که آن بی‌توجهی را نشان بدهم و این به نفع تو هم بود. به نفع ایمان مشترک‌مان بود. آن‌ها نباید به رابطه ما پی می‌بردند به همین دلیل باید محبتم را پنهان می‌کردم. به نظر می‌رسد وجه تشابه زیادی میان این وقایع وجود دارد چون که شریعتی هم در جاهای دیگر چنان ستایش‌هایی کرده است که از آن روح لطیف چنین تعبیری در نمی‌آید مگر آن که ضرورتی آن را ایجاب کرده باشد. اما این ضرورت ناشی از ضعف نیست. هر چند که در بررسی مطالب و تعبیر گفته شده باید با دید خوشبینانه

برخورد کرد، اما حداکثر و در نهایت می‌توانیم این تعبیر را لغزش‌های شریعتی بدانیم. شاید امکان‌پذیر بود که از ذکر برخی از این تعبیر - چه درباره چریک‌ها و چه درباره روحانیون - پرهیز کرد. اما در مجموع این امتیاز دهی‌ها - جدای از برخی از لغزش‌ها - لازمه باورپذیری سناریوی شریعتی است. همچنان که گفتیم شریعتی نه اطلاعاتی به ساواک داد و نه یک قدم برای آن‌ها برداشت. بحث آن دو کتابی را هم که شریعتی نوشت، مطرح کردیم و گفتیم حتی اگر این احتمال را بپذیریم که شریعتی این کتاب‌ها را در زندان نوشته است، در عمل و در یک هیئت منصفه مردمی مشاهده کردیم که شریعتی در این کتاب‌ها یک قدم برای رژیم شاه برنداشته و یک جمله به نفع آن‌ها ننوشته است، بلکه به نقد بنیان‌فکن ناسیونالیسم باستان‌گرایی که ایدئولوژی حکومت شاه را تشکیل می‌داد، نیز پرداخته است. همین جا می‌توانیم به این نکته هم توجه کنیم که به هر حال در صورت پذیرش این سناریو، وی آن کتاب‌ها را برای چاپ در کجا نوشته است؟ آیا منظورش آن بوده است که این کتاب‌ها همان موقع که خودش در زندان است، چاپ شود یا آن‌ها را در زندان نوشته است تا در بیرون از زندان چاپ کند؟ چون بعدها که کیهان اقدام به چاپ مطالب می‌کند، شریعتی بسیار عصبی می‌شود. اگر این سناریو را بپذیریم، نباید شریعتی خیلی عصبی بشود. حتی در جایی از این عمل کیهان با تعبیر بی‌شرمی‌ها و بی‌شرفی‌های کیهان یاد می‌کند، به همین دلیل است که شاید بتوان این فرض را هم مطرح کرد که این کتاب‌ها را در زندان نوشته بود تا در بیرون منتشر کند یا به فرض قرار بوده است که دست نوشته‌هایش به صورت کتاب منتشر شود، نه به صورت چیزی که تداعی‌کننده بریدن شریعتی باشد. در حالی که به هر حال محتوی آن کتاب تداعی‌کننده چنین امری نیست.

خط برخوردهای شریعتی با ساواک

به طور اجمالی یک خط برخورد مشترک که در تمام این اسناد وجود دارد، این است که شریعتی در پی عادی‌سازی، بی‌خطر و حتی مفید جلوه دادن حرکت خود برای حکومت است. کارکرد این خط برخورد یا ما به ازای عینی و دست آورد آن توجیه و فریب دادن ساواک است. این امر درونمایه همه اسناد است.

اما شریعتی خط برخوردهای جزئی‌تری نیز دارد که چون در طول بحث به آن‌ها اشاره کرده و به طور مستند آن‌ها را توضیح داده‌ایم، در این جا تنها تیتروار از آن‌ها یاد می‌کنیم. شریعتی در مجموع می‌خواهد خود را چنین بنماید: ضدچپ (در فرهنگ و عمل سیاسی)، ضدسیاست، ضدحرکات تند، مخالف روحانیون، فردی بریده به ویژه در پاریس، همسو با اصلاحات و اذعان به تغییرات در کشور (البته با این تبصره که من تغییر نکرده‌ام، این حکومت است که تغییر کرده و به من نزدیک شده است)، تحلیل طبقاتی حکومت و عملکرد خوب مأموران آن، غیرسیاسی و غیرتشکیلاتی معرفی کردن شخص خود، سعی در کشاندن جوانان از حوزه سیاسی به حوزه فرهنگ، صادق‌نمایی و بی‌طرفی، دادن اطلاعات سوخته و فرعی و ندادن اطلاعات مهم، نجات هم‌پرونده‌ها و دوستان، سعی در ایجاد هم‌زمانی با پلیس و دشمن (مثلاً دیدیم که در جایی می‌گفت ما تحت‌تأثیر سربداران را اجرا کردیم و این تأثیر بازگویی سند افتخار ملیت و تاریخ ایران است در حالی که در تأثیر سربداران شیخ خلیفه و حسن جوری و کلاً مبارزه را تبلیغ می‌کند! اما شریعتی با دستمایه قرار دادن ملیت و تاریخ ایران به دنبال ایجاد نوعی هم‌زمانی و وجه

مشترک صوری با پلیس است)، به رخ کشاندن اطلاعات آکادمیک و سعی در فکری کردن بازجویی‌ها (برای بازجویان بی‌سواد!) و تلاش در جهت تبدیل شدن به یک زندانی فکری، با ایجاد اختلاف سطح میان شخصیت خود و بازجو و شخصیت‌تراشی برای خویش (مثلاً می‌گفت من کسر شأن خودم می‌دانم که اطلاعیه پخش کنم و تلاش می‌کرد، خود را یک استاد دانشگاه بی‌خطر و مغرور و حتی شهرت‌طلب نشان دهد)، دیگر گونه تفسیر کردن کارها و حرف‌ها و به تعبیری "توجیه" اعمال خود (که موارد متعدد از این امر را دیدیم. مثلاً آن جمله معروف بخوان و بخوان و بخوان را به درس خواندن توجیه می‌کرد! یا زمان ورود به کشور هنگامی که از داخل ساکش اطلاعیه‌هایی را کشف کردند، آن‌ها را بدین شکل توجیه کرد که به خاطر رشته تحصیلی‌اش روی آن‌ها تحقیق می‌کند و...) (انحراف در بازجویی) که واقعاً یک خط برخورد بسیار جدی شریعتی است. در بررسی مجموعه اسناد دیدیم که بازجو به ویژه در بازجویی‌های سال ۵۲ به او می‌گوید: «این‌ها جواب سؤالی که من از تو پرسیدم نیست»، اما شریعتی دوباره همان پاسخ قبلی خود را می‌نویسد. این شیوه به صورت تکراری در بازجویی‌های شریعتی دیده می‌شود، به رخ کشیدن استقبال اجتماعی و بسط اجتماعی حرکت خود (شریعتی به تدریج متوجه این حساسیت می‌شود و از حرکات و احساسات مأموران رژیم این گونه برداشت می‌کند که از بسط اجتماعی حرکت او هراسی در دل پلیس افتاده است و به همین دلیل سعی می‌کند مرتب روی آن مانور دهد. به عبارت دیگر مرتب وزن این استقبال را بالا می‌برد)، ترساندن ساواک از مشی مسلحانه به نفع مشی خود (این امر را به ویژه در زیرکی‌های او برای عنوان کردن ضرورت بازگشایی حسینه ارشاد مشاهده می‌کنیم)، اتخاذ برخی مواضع تهاجمی و طلبکارانه و در عین حال اقناع‌کننده (که این امر را نیز در ارتباط با بازگشایی حسینه دیدیم یا مشاهده کردیم وقتی که از خارج از کشور برمی‌گردد، می‌گوید اگر کسی بخواهد فعالیت سیاسی بکند، همان‌جا می‌ماند، به داخل کشور نیامده‌ام تا کار سیاسی کنم. هر آدم عاقلی این را می‌فهمد. به قول معروف دست پیش را گرفتن)، نفی خط مصاحبه (که این امر را به طور جدی دیدیم و مسئله بسیار قابل توجهی است).

خط برخوردهای ساواک با شریعتی

اما خط برخوردهای ساواک چه بود؟ خط برخوردهای ساواک را نیز به طور مفصل در طول بررسی اسناد بازگو کردیم. در این جا نیز تنها تیتروار این خط برخوردها را مرور می‌کنیم:

خط برخورد ساواک در هنگام ورود شریعتی به ایران، سعی در حل "ابهام" و "کنجکاوی" بود.

در دوره فعالیت‌های شریعتی در مشهد، خط برخورد ساواک مقداری "تحلیل" کردن و باز هم "عدم اعتنا" و نیز طرح "امکان بهره‌برداری" بود. در اواخر این دوره "حساس شدن" روی شریعتی نیز به چشم می‌خورد.

در دوره فعالیت شریعتی در ارشاد باز هم شاهد "تحلیل" کردن، دنبال کردن مسئله "امکان بهره‌برداری"، "هراس از برخورد تند" (با شریعتی) به دلیل بسط فکری و جریان اجتماعی شدن تدریجی حرکت او (هستیم).

در دوره پس از ارشاد ساواک سعی در "فهم" حرکت ارشاد، اما با نوعی کج‌فهمی در حرکت نوین اسلامی دارد. دیدیم حتی تا اواخر عمر رژیم پهلوی و ساواک این کج‌فهمی ادامه داشت و رده‌های بالای ساواک

می گفتند خمینی و شریعتی و آن‌هایی که تظاهرات می‌کنند، کسی نیستند، باید دید پشت این حوادث چه افراد و جریان‌هایی قرار دارند؟! یعنی تا آن اواخر هم آن‌ها همچنان می‌خواستند ببینند پشت این قضایا کیست و چیست و در نهایت نیز به طور وسیعی شاهد "بهت یک شکست" در ساواک هستیم.

در این جا بد نیست که به نکته‌ای دیگر هم اشاره کنیم و آن مسئله شکنجه شریعتی است. ما می‌دانیم معمولاً سازمان‌های امنیتی که به طور عمده دارای کارکرد عملیاتی هستند، بیش‌تر با شیوه‌های فشار آوردن به زندانی آشنا هستند تا بحث و گفت و گو با او. درباره شریعتی هم نقل قول‌ها و خاطراتی در این باره طرح شده است. مثلاً آقای میناچی می‌گوید: «به شریعتی بی‌خوابی می‌دادند» یا آقای لاهوتی در چندین جا که نمونه آن در نشریه‌ای زیراکسی نیز درج گردیده است که هیئت واگذاری زمین مرکز ساری که به یاد شریعتی و مطهری منتشر کرده، گفته بود: «شریعتی سهمیه شلاق داشت و یک روز که شلاق نخورده بود، می‌گفت که من خودم را امروز به خدا دورتر احساس می‌کنم».

اما از آن جا که شریعتی در تمام مدت در انفرادی بود و این نوع اخبار نیز به طور پراکنده نقل شده است، درباره آن‌ها نمی‌توان بحث تحلیلی دقیقی کرد. ضمن آن که ما می‌دانیم، در اسناد ساواک درباره شریعتی ۱۶ ماه حلقه مفقوده وجود دارد و ما نمی‌دانیم در این ۱۶ ماه شریعتی چه کار کرده است و بر او چه گذشته است. فقط می‌دانیم آن‌ها می‌خواستند، شریعتی را خراب کنند.

احمد رضا کریمی گفته بود باید از شریعتی مصاحبه بگیریم. بعد می‌بینیم که شریعتی خراب نمی‌شود. اما در اسناد ساواک هیچ ردپایی از این فعل و انفعالات و این که آن‌ها با شریعتی چه حرف‌هایی مطرح کردند و چه فشارهایی روی او آوردند و... نیست. برخی خاطرات را هم شنیده‌ایم. مسئله بی‌خوابی را آقای میناچی می‌گوید و موضوع شلاق را هم آقای لاهوتی مطرح کرده است. آقای لاهوتی فرد وارسته‌ای بود و اهل دروغ نبود. اما احتمالاً این مسئله جزء مسموعات نه مشاهدات ایشان بوده است. ضمن آن که باید توجه کنیم، برخی افراد در چنان ارتفاع شخصیتی یا شهرت اجتماعی یا جهانی هستند که ساواک معمولاً جرئت نمی‌کند، آن‌ها را شکنجه کند. در این باره آیت‌الله خمینی، آیت‌الله طالقانی و دکتر شریعتی قابل توجه‌اند. این‌ها اگر شکنجه هم شده باشند، اخبار دقیقی درباره آن در دست نیست.

این مجموعه خط برخورد‌های ساواک با شریعتی بود که در طول بحث توضیح دادیم.

استنتاجاتی از پشت صحنه امنیتی - پلیسی زندگی شریعتی

در این قسمت می‌توان چند استنتاج نیز از سیر بررسی اسناد داشت، ما با شریعتی از مرز ایران تا زینبیه همراه شدیم و از زاویه دیدی خاص شریعتی را از زمان بازداشتش در مرز ایران تا خاکسپاری در سوریه در نظر گرفتیم و تحلیل کردیم. این اسناد مانند دوربینی مخفی بود که یک لایه خاص از شخصیت و زندگی شریعتی و در واقع پشت صحنه زندگی شریعتی را به ما نشان می‌داد. دیدن این پشت صحنه‌ها، مانند دیدن پشت صحنه برخی فیلم‌ها، گاهی اوقات حس کنجکاوی ما را نیز برمی‌انگیخت؛ پشت صحنه‌ای که شاید تا قبل از انتشار این اسناد کسی با این دقت

از آن خبر نداشت. ای کاش می‌شد در یک وجه و لایه دیگر، زندگی "شخصی و خصوصی" شریعتی را هم مرور می‌کردیم که این امر نیز یک برش مهم دیگر در شناخت شخصیت اوست. اما به نظر می‌رسد، هنوز دوره و زمانش فرا نرسیده باشد.

اما دیدن این پشت صحنه و مرور آن چه نتایج داشت؟ ما وقتی پشت صحنه فیلم محمد رسول‌الله را می‌بینیم، عظمت این فیلم و زحماتی که برای آن کشیده شده است، بیش‌تر خود را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر پرسش این است که ما وقتی پشت صحنه امنیتی - پلیسی زندگی شریعتی را مرور کردیم، چه نکاتی را می‌توانیم از آن استنتاج کنیم و به شریعتی‌شناسی مان کمک می‌کند که با متن‌خوانی آثارش یا با خواندن سرگذشتش به آن‌ها نمی‌رسیم و این‌ها را تنها می‌توان از دریچه این دوربین مخفی دید؟

هنرمندی شریعتی در کلام

به نظر می‌رسد یکی از نتایج این امر و آن چه اسناد به خوبی نشان داد هنرمندی شریعتی در کلامش است. مثل کسی که روی سکوی یک تالار ایستاده است و سخنرانی می‌کند و ما خبر نداشته باشیم که از آن سوی پرده‌ای که در پشت او به دیوار آویزان شده، اسلحه‌ای پس گردن او را نشانه رفته است. ما از متن صوتی و مکتوب کلام شریعتی چنین چیزی را اصلاً احساس نمی‌کنیم. اینک شریعتی در زمان ما همچون انقلابی‌ای شورآفرین شناخته می‌شود؛ یعنی کسی که می‌توانست با هنرمندی تمام شورآفرینی کند. اما در عین حال می‌بینیم او خود به شدت تحت نظر و فشار بوده است و در مجموع هم بهانه مهمی به دست حکومت و ساواک نداده است! این همان هنرمندی او در کلامش است. ممکن است در جاهایی که او بحث علمی می‌کند، اصلاً مأموران ساواک این بحث‌های علمی را نفهمند، ولی وقتی که شهادت، پس از شهادت، هابیل و قایل، تشیع سرخ و سیاه و مانند این‌ها را می‌گوید و وقتی برخی کتاب‌های او را می‌خوانیم و احساس می‌کنیم که شب‌نامه یا بیانیه سیاسی است؛ باید بدانیم این‌ها را آشکارا در جایی می‌گوید که عوامل ساواک هم نشسته‌اند و ممکن است همه نوارهایش به دست ساواک نیز برسد. به هر حال خواندن این اسناد ما را به زاویه‌ای از زندگی شریعتی نزدیک می‌کند که نشان می‌دهد، شریعتی بامهارت و هنرمندی توانسته است، حرف‌هایی بزند و اثری را که می‌خواهد بر مخاطب بگذارد و از طرفی بعد هم بتواند از آن‌ها در مقابل پلیس و ساواک دفاع کند. وقتی حرف‌های شریعتی را می‌خوانیم احساس می‌کنیم که هر چه را خواسته، گفته است، اما به گونه‌ای آن‌ها را گفته یا نوشته است که بعد بتواند از آن‌ها در مقابل پلیس امنیتی دفاع کند. این زاویه‌ای جدید در بررسی زندگی و آثار و احوال شریعتی است.

زیرکی فوق‌العاده در دوران بازداشت

اما استنتاج دوم، داشتن نوعی زیرکی در دوران بازداشت است که پیش از خواندن اسناد با این امر نیز کم‌تر آشنا بودیم. چون در زندگی شریعتی ما بیش‌تر با متن شریعتی سروکار داریم. هر چند زندگی‌نامه‌های کلاسیک و مفیدی از زندگی شریعتی منتشر شده است و چیزهای زیادی از زندگی‌اش می‌دانیم اما با خواندن اسناد، اگر

بخواهیم از تعبیری که شریعتی درباره خدا به کار برد و او را دشمن فریب بزرگ نامید استفاده کنیم، باید بگوییم که واقعاً خود شریعتی نیز دشمن فریب بزرگی بود.

وقتی مجموعه اسناد را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم شریعتی پازلی ساخته است که از یک طرف ترکیبی از صداقت و شفافیت و هوشمندی و از طرفی دیگر فریب و توجیه است. جمله‌ای از مسیح نقل می‌کنند که چون کبوتر ساده و چون مار هوشیار باشید. مجموعه این پازل خود سبیل این جمله است. شریعتی هم سادگی کبوتر و هم هوشیاری مار را دارد. او حرف‌هایش را می‌زند، مثلاً می‌گوید: «من کار مخفی نمی‌کنم، باید کار فرهنگی کرد، باید رنسانس و پروتستان‌تیسیم انجام شود و...» به ظاهر این حرف‌های اصلی اوست که برای همه هم بازگو می‌کند. ولی شریعتی در بازجویی‌ها و نامه‌هایش دو، سه نکته را به این پازل می‌افزاید و با همین‌ها تمام حرف‌ها را معکوس جلوه می‌دهد. این جاست که پیچیدگی و هوشمندی شریعتی را می‌بینیم. مثل نقاشی که چهره‌ای از خود نقاشی کند که در ظاهر شبیه چهره خود اما در حقیقت کاملاً متضاد با چهره خود باشد! این کار پیچیدگی و زیرکی زیادی می‌خواهد. شما فلشی بزرگ را در نظر بگیرید، این فلش جهتی دارد. عمل شریعتی همانند این است که کسی با ظرافت خاصی بدنه فلش واقعی را حفظ کند و فقط سر فلش را وارونه کند! بر این اساس است که وقتی بازجویی‌های او را می‌خوانیم، می‌بینیم با بیش از هفتاد درصد از حرف‌های شریعتی همدلی داریم و فکر می‌کنیم حرف‌های جدی و واقعی شریعتی است و تنها با بیست، سی درصد آن مشکل پیدا می‌کنیم. شریعتی با این بیست، سی درصد به گونه‌ای هفتاد، هشتاد درصد مابقی را پوشانده است که وقتی ساواک حرف‌های بیرونی شریعتی را بررسی می‌کند، تصور می‌کند این حرف‌ها همان حرف‌هایی است که شریعتی در بازجویی‌اش هم آن‌ها را طرح کرده است. به عبارتی او می‌خواهد به آخوندها و غرب و مارکسیست‌ها حمله کند. البته شریعتی غرب را هم ذکر کرده است، در حالی که خود حکومت طرفدار غرب بود. شریعتی می‌گوید من می‌خواهم با غرب و مارکسیست‌ها و آخوندها مخالفت کنم و ساواک می‌بیند که به ظاهر در بیرون هم همین گونه حرکت می‌کند. اما این بدنه فلش است و او درباره "جهت" فلش به ساواک گفته است که حرف‌ها و کارهای من هم جهت با اوضاع و احوال نوسازی و اصلاحات شماست ولی جهت واقعی فلش افکار او، آن چیزی است که آقای احسان نراقی به خوبی درک کرده است و طرح می‌کند. جهت واقعی به سمت دیگری است، به سمتی که در نهایت ریشه‌های حکومت را می‌زند ولی در ظاهر پازل بازجویی‌ها را طوری چیده است که فقط نیازمند آن است که جهت فلش را جابه‌جا کند! و این امر ظرافت و هنرمندی و هوشیاری بسیار می‌خواهد.

درد جانکاه پنهان

یک نکته دیگر درباره شریعتی به ویژه با تیپ شاعرانه‌ای که دارد و شخصیتش احساسی، رمانتیک و شاعرانه است و روحی لطیف و حساسی دارد، این است که وقتی می‌بینیم چنین شخصی در درون این بازی خطرناک قرار می‌گیرد، به درد جانکاهی که در پشت صحنه زندگی شریعتی وجود دارد، پی می‌بریم. درد جانکاهی که همیشه همراه با نوعی اضطراب و دغدغه است. دغدغه‌ای که اگر این اسناد منتشر نمی‌شد، ما آن را نمی‌فهمیدیم. شاید

برای تیپ‌های عقلی، خشک، علمی و کلاسیک تحمل کردن برخی چیزها راحت‌تر باشد. شریعتی در جایی می‌گوید: «شما نمی‌توانید برای غصه خوردن و گریه کردن زمان‌بندی بگذارید، مثلاً بگویید من مادرم مرده است و از ساعت ۴ تا ۵ گریه می‌کنم، از ساعت ۵ تا ۶ کار اداری‌ام را انجام می‌دهم و...» این حرف را مسخره می‌کند و البته اشاراتی هم به بعضی از افراد دارد. یک بار مهندس بازرگان به او اعتراض می‌کند که تو چرا این قدر شلوغ هستی، سر وقت نمی‌آیی، سر وقت نمی‌روی، قرارهایت را در دفترچه‌ات بنویس. شریعتی می‌گوید: «می‌نویسم اما یادم می‌رود به آن نگاه کنم!» شریعتی چنین تیپی دارد: احساسی و عاطفی.

در مباحث قبلی به ماجرای ملک‌المتکلمین و برداشتی که شریعتی از آن دارد، اشاره کردیم. در این نوشته ما کاملاً احساس شریعتی را می‌بینیم. حال وقتی چنین شخصی در یک بازجویی خیلی خشک و پیچیده سیاسی قرار گیرد، مثل این است که یک دونده یا یک شاعر را در رینگ بوکس قرار دهیم. چنین فردی وقتی پیچیدگی و سختی بازی یا هنگامی که اسلحه و چاقوی پشت صحنه را می‌بیند، احساس می‌کند که در چه بازی سختی وارد شده است. در این وضعیت، او درد جانکاهی خواهد داشت. این امر شاید یکی از پیچیدگی‌های زندگی شریعتی است. کسی که می‌گوید اگر بورسیه مردم نبودم، ادبیات و هنر و فلسفه می‌خواندم، در عرصه اندیشه مجبور می‌شود، جامعه‌شناسی بخواند و کسی که شاید دوست داشت در گوشه‌ای و کنجی باشد و در حوزه‌های عرفان و فلسفه و شعر یا حداقل در عرصه فکری به سان یک محقق سخت‌کوش کار کند، حالا مجبور است وارد پیچیده‌ترین عرصه‌های سیاسی بشود که یک چریک و سیاستمدار و رهبر حزبی و این قبیل تیپ‌ها باید وارد آن شوند. در عرصه اجتماعی نیز به جای این که همانند یک نظریه‌پرداز یا معلم در کنجی باشد و فراغ بالی داشته باشد، وارد این قبیل بازجویی‌های پیچیده و نامه نوشتن و پازل ساختن شد. در این جاست که واقعاً می‌توان فشاری را که روی روح و روان شریعتی وارد می‌شود به خوبی احساس کرد.

این‌ها نکاتی است که این دوربین مخفی و مرور اسناد با باز کردن یک لایه پنهان از شخصیت شریعتی به ما نشان داد، یکی هنرمندی کلام شریعتی و پیچیدگی و سختی این عمل هنرمندانه، دیگری تیزهوشی و دشمن‌فریبی‌اش در ساواک و بالاخره درد جانکاهی است که یک عمر با خود داشت. او این راز بزرگ را در سراسر زندگی‌اش با خود حمل کرد. تا وقتی این اسناد منتشر نشده بود، این امر در زندگی شریعتی یک راز بود و هیچ کس خبر نداشت که شریعتی با ساواک چه بازی‌ای کرده است. هر چند بعضی‌ها خواستند از این اسناد سوءاستفاده کنند. ما را با آن‌ها کاری نیست. ولی شریعتی این راز بزرگ را یک عمر در سینه‌اش حمل کرده بود. مثل رازهای کوچک‌تری همچون ماهیت شاندل و چیزهای دیگر که با خود داشت. شریعتی در یکی از مجموعه آثارهایش می‌گوید پنج ماه بعد از این که اسلام‌شناسی مشهد را نوشته است، در حالی که نوشته‌ها را برای چاپ به چاپخانه داده بود و چاپخانه نیز دو فرم آن را چاپ کرده بود، ناگهان تغییر و تحولات فکری پیدا می‌کند. می‌بیند در این پنج ماه به اندازه پنج قرن فکرش تغییر کرده است. بنابراین نمی‌تواند دست به کاری زند که دلش آن جا نباشد... به مذهبی رسیده بود که فکر نمی‌کرد بتواند مطرحش کند و می‌گوید، شاید به فرانسه بنویسد! شریعتی در عرصه‌های تئوریک و نظری، مذهب‌شناسی و اسلام‌شناسی ناگفته‌های زیادی داشت و رازهایی را با خود حمل می‌کرد. در

گفت و گوهای تنهایی‌اش رگه‌هایی از این رازها را می‌بینیم که در ادامه مباحث شریعتی‌شناسی و در بحث بینش شریعتی بیش‌تر به آن‌ها خواهیم پرداخت. رگه‌هایی از این دیدگاه‌ها که درباره تشیع، خدا، هستی و معاد دارد، در گفت و گوهای تنهایی به چشم می‌خورد. این‌ها از جمله رازهای فکری است که با خود حمل می‌کرد. در آن جا شریعتی می‌گوید: «من در کار ساختن مذهب خویشم». و در جایی می‌گوید این مذهب را نمی‌توانم به زبان فارسی بنویسم و شاید به زبان فرانسه نو شتم ××× ۱ مجموعه آثار ۲۷، صص ۲۶۵ - ۲۶۳ ×××. اما همان گونه که شریعتی در عرصه‌های نظری رازهایی را با خود حمل می‌کرد، در عرصه‌های زندگی فردی و امنیتی و سیاسی‌اش نیز رازهایی داشت و آن‌ها را یک عمر در سینه داشت. حال وقتی برخی از این رازها را رمزگشایی کنیم، می‌بینیم یکی از پشت‌صحنه‌های این امر درد جانکاهی است که روحی لطیف و احساسی و شاعر مسلک با ورود به این بازی پیچیده در طول عمر داشته است و از آن با هیچ کس هم سخن نگفته است.

درس‌هایی از مجموعه اسناد

اما آن چه که این اسناد بر جای گذاشته است یا درس‌هایی که می‌توان از آن گرفت، چیست؟

یک منبع غنی برای آشنایی با نظریات صریح سیاسی شریعتی

یکی از محصولاتی که این اسناد بر جای گذاشت، این است که این مجموعه همان گونه که در طول بحث هم گفتیم، منبعی غنی برای طرح نظریات صریح سیاسی شریعتی است. شریعتی در هیچ جا به این صراحت بحث سیاسی نکرده است. در خارج از کشور چند مقاله سیاسی نوشته است که به دو مورد آن اشاره کردیم. البته ما تأکید کردیم که باید این اسناد را غربال کنیم یا حداقل بخش‌هایی از آن پازل را که برای باورپذیر کردن سناریوش مطرح کرده است، تفکیک کنیم.

این اسناد یکی از منابع غنی آشنایی با نظریات سیاسی شریعتی با شرط غربال کردن آن است. البته این غربال و چگونگی انجام آن محکماتی می‌خواهد. آقای رسول جعفریان گفت که بعضی از این‌ها حرف‌هایی است که شریعتی جرئت نمی‌کرد، در بیرون از زندان بگوید اما حرف دلش بود. بعضی از چیزهایی که ما در غربال‌مان به عنوان نخاله کنار می‌گذاشتیم، جعفریان اصل نظریه شریعتی محسوب می‌کرد.

اما ملاک غربال اسناد چیست؟ ملاک ما محکمات نظری و عملی شریعتی است؛ یعنی تحلیل و گزینش ما باید مستند به بقیه آثار و متن شریعتی و نیز رفتار عملی و سیاسی او باشد. ما براساس این غربال دیدگاه‌های آقای رسول جعفریان را نقد کردیم. مثلاً شریعتی درباره روحانیت و روی شخصیت‌های بزرگ روحانی نظریاتی داده است. حال باید بگوییم این نظریات نظر اصلی شریعتی یا نظر تقیه‌ای او است. در غربال‌مان چگونه می‌توانیم بفهمیم که شریعتی در این جا راست گفته است و این حرف‌ها جزء سناریوی شریعتی است یا جزء اعتقاداتش. این متون را باید به محکمات نظری و عملی شریعتی، به رویه او و ساختار متن آثارش ارجاع دهیم.

یک کلاس آموزشی

محصول دیگری که این اسناد بر جای می‌گذارد، این است که سیر اسناد، مانند یک کلاس آموزشی برای یک الگوی بازجویی است و البته برای افرادی مفید است که به دنبال حرکت فرهنگی و علنی باشند. از این منظر این اسناد برای الهام‌گیری - و نه تقلید - یک شاهکار است. شریعتی خود دشمن تقلید بود. این که کسی بتواند چنین سناریوی پیچیده‌ای را در همه اجزایش تا آخر پیش ببرد و از لبه پرتگاه‌هایی، مانند پرتگاه نامه، مصاحبه، غلط کردم نامه‌نویسی و... بیپچد و سقوط نکند، واقعاً یک شاهکار عملی است، آن هم شاهکار کسی که کار فرهنگی و علنی می‌کند و در عین حال زیر ذره‌بین پلیس هم هست.

تلفیق هوشمندی و اخلاق

نکته دیگر تلفیق هوشمندی و اخلاق است. شریعتی در این جا هوشمندی را با اخلاق به یکدیگر می‌پیوندد، حتی اگر برخی از تعبیرهایش هم لغزش به حساب آید. بد نیست به برخی از تعبیری که شریعتی درباره بعضی از فعالان حسینه یا جنبش چریکی آورده مروری داشته باشیم: ناجور، نافهم، کار بیهوده، حادثه تأسف بار (این تعبیر را درباره تظاهرات جلوی حسینه ارشاد به کار می‌برد. هر چند در باطن با آن موافق بود اما در ظاهر به ساواک می‌گوید حادثه تأسف بار)، عناصر محرک، سوءاستفاده، نقاط تحریک، توطئه، نارنجک از قرآن و نهج‌البلاغه در آوردن، فردی که خل بود (این لفظ را درباره کسی به کار برده بود که در یکی از جلسات اجرای تئاتر شعار داده بود)، ترقه‌بازی. این‌ها تعبیری است که شریعتی به کار برده است و ممکن است ما احساس کنیم، برخوردی تند داشته یا لغزش کرده است. ما وارد ارزش‌گذاری این امر نمی‌شویم، چون به طور قطع همه اجزای یک سناریو درست از آب در نمی‌آید و ممکن است دچار زیاده‌روی شود. اما آیا شریعتی با اعصاب و روح و روان آرام و راحتی این تعبیر را به کار برده است. آیا او وقتی دوستی‌هایش را انکار می‌کند و از آن‌هایی که دوست‌شان دارد و با تعبیر منفی یادشان می‌کند، احساس خوشایندی دارد؟ به نظر می‌رسد قطعاً چنین نیست. همان گونه که گفتیم شریعتی روی یک نقطه از زندگی ملک‌المتکلمین حساسیت خاصی دارد، به نظر می‌رسد او نیز در وضعیت مشابهی با ملک‌المتکلمین قرار داشته است. اجازه دهید این متن زیبا را با هم مرور کنیم. شریعتی در مجموعه آثار ۳۳، صفحه ۹۶۵ می‌گوید:

چه دردهای نوظهوری! هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم...

در انقلاب مشروطیت حادثه دردناکی هست که نویسندگان از آن به سادگی می‌گذرند و من ساعت‌ها و گاه شب‌ها همان جا می‌مانم و می‌اندیشم و رنج می‌برم و توانایی آن که از آن بگذرم و بقیه حوادث را دنبال کنم ندارم.

ملک‌المتکلمین، چهره درخشان انقلاب است. من او را از همه انقلابیون دنیا بیش‌تر دوست دارم؛ مردی بود مذهبی و در عین حال روشن‌بین و در عین حال دارای روحی به رقت عشق و لطافت خیال و داغی تصوف!... و چه بسیار دل‌های معنی‌یاب و سرشار که در برابر جاذبه مرموز روح‌های نیرومند بی‌طاقت

می‌شوند، در طول سال‌های خونین و پرهراس ۱۹۱۰ - ۱۹۰۰ گرفتار کشمکش‌های پنهانی با خویش بوده‌اند و در تلاش رهایی از چنگ جاذبه این چهره نیرومند، و نتوانسته‌اند!

یکی از این دل‌ها سرگذشتش نقل کوچه و بازار شد و داستان او و ملک در خلال اخبار جنگ و کشتار و تبعید و قیام و زندان و اعدام و انقلاب همه جا بازگو می‌شد. در این جا نمی‌خواهم از سرگذشت دردناک عشق شاهزاده خانم دربار قاجار و ملک‌المتکلمین سخنی بگویم که خود داستانی دراز است و پر کشمکش و رنج‌آور، پیداست که عشق و زندگی مردی که سیمای انقلاب و مظهر آزادیخواهی و قهرمان مبارزه بود چه می‌کرد و چه می‌شد و قصه‌اش چه درد و داغی و درد و داغ‌هایی شگفت و نگفتنی و نفهمیدنی دارد...

من از عشق نمی‌توانم بگویم، از شهادت می‌گویم.

شبهانه قزاقان و سربازان دربار محمدعلی شاه به خانه‌ها ریخته و آزادی‌خواهان را دستگیر کردند و به باغ شاه آوردند و به کنده و زنجیر بستند! شب بود و باغ شاه و قریب پنجاه تن از شخصیت‌های بزرگ و کوچک انقلاب که دایره‌وار حلقه زده بودند و به زنجیر بسته بودند و به فردا می‌اندیشند؛ فردا فردای مرگ بود. داشتند یکه چین می‌کردند تا آن‌هایی را که برای امنیت و خلافت خطرناک بودند و تسلط محمدعلی شاه را بر آزادی و غضب حاکمیت را بر ایران عزیز تحمل نمی‌کردند برای اعدام و شکنجه تعیین کنند. پیداست که ملک‌المتکلمین خطرناک‌ترین مجرم بود و ملک می‌دانست که چند ساعتی دیگر فرصت نیست، ناگهان چهره فرزندش را دید در برابرش! او را هم گرفته بودند و به زنجیر بسته بودند! مرحوم محمود ملکزاده، پسر ملک، تنها پسر ملک، تنها فرزند ملک،...! امشب آخرین شب است، پدر فردا صبح اعدام می‌شود و شب مرگ، فرزندش، تنها و تنها فرزند دلبندش را در برابرش، زانو به زانویش، پیشش می‌بیند! در شب مرگ برای پدری که تنها یک فرزند دارد و فرزندش را هم در برابرش می‌بیند چه نیازی دردناک‌تر و لذت‌بخش‌تر و دیوانه‌کننده‌تر از گفت و گوی با فرزندش هست؟ چه نیازی؟

اما، پدر است، کسی تا پدر نشده است و چنین پدری نشده است و چنان فرزندى نداشته است نمی‌داند! ملک بر سر این نیازش دندان می‌نهد، دندان غفلت بر جگرش می‌فشارد، نباید آشنایی بدهد، نباید درخیمان بفهمند که او فرزند ملک‌المتکلمین است! نباید! خطرناک است، خطر مرگ! ملک به او چشم می‌دوزد، اما می‌کوشد تا نگاه پدرانه‌اش را از چشمانش بدزدد، مخفی کند، تلاش می‌کند تا دو نگاه عادی و بی‌اضطراب و بی‌مهر فرزندى و بی‌عشق خویشاوندی به دو چشمش آورد! شب مرگ است، شاید دیگر او را فردا نبیند، شاید تا لحظه‌ای دیگر او را بردند، این دو را از هم جدا کردند، دیگر پیش هم نیاوردند، برای همیشه از هم دور ماندند، چگونه می‌تواند فرزندش را نگاه نکند؟ او را نگاه می‌کند، اما می‌کوشد تا نگاه پدرانه‌اش را از چشمانش بدزدد، مخفی کند، تلاش می‌کند که نگاه عادی و بی‌اضطراب و بی‌مهر فرزندى و بی‌عشق خویشاوندی به دو چشمش آورد. می‌کوشد تا دو نگاه از همان نگاه‌ها که برای دیگران به چشمش می‌دهد، از همان نگاه‌هایی که فقط رؤیت می‌کنند، از همان نگاه‌هایی که فقط تصویر هیکل را به چشم برمی‌گردانند، آری، از همین نگاه‌های آینه‌ای فیزیکی چشم پزشکی بر چهره فرزندش بیفکند؛ نه، این هم خیلی مشکل نیست، از جان کردن که مشکل‌تر نیست، مشکل‌تر آن است که

همین نگاه‌ها را به سراغ چشمان فرزندش بفرستد، همین نگاه‌ها را با نگاه فرزندش در آمیزد، این سخت است! مثل این است که خواهرم به من پیغام می‌دهد، معشوقم به من خبر می‌دهد که با تو حرف دارم، خیلی حرف دارم، دیوانه می‌شوم، باید درد مرا بشنوی، باید از دل من آگاه شوی، خودت را برسان، من پشت در نشسته‌ام و چشم از در بر نمی‌دارم تا بیایی و من به خاطر مصلحتی ناچار شوم که سرایدار اداره‌ام را به جای خودم بفرستم! نه، خیلی از این مشکل‌تر است، بدتر است، کی می‌تواند مجسم کند؟ ملک برای این که نفهمند که این جوانی که در برابر او به زنجیرش بسته‌اند، فرزند او است، فرزند دل‌بند او است، نور چشم او است، میوه دل او است، این همان فرزند ملک است که ملک آن همه به او دل بسته است، همان فرزندی است که آن همه در انقلاب دست داشته است، از خود ملک هم تند و تیزتر است، با محمدعلی شاه مخالف‌تر است، با حکومت غصب دشمن‌تر است، آزادیخواه‌تر است، انقلابی‌تر است و همه شنیده‌اند و می‌دانند و حتی می‌گویند که او ملک را انقلابی کرده است و ملک در آغاز مرد سخن و ایمان و علم بوده است، برای این که نفهمند این جوان فرزند ملک است، ملک با نگاه بیگانه در او می‌نگرد، می‌پرسد: «آقا جان اسم شما چیست؟ شما را که شاگرد مدرسه‌اید چرا گرفته‌اند؟ شما را اشتباهی گرفته‌اند؟ خوب، فردا آزاد می‌شوید، راحت می‌شوید، غصه نخورید، لابد آقاجان‌تان ناراحتند؟ شما راستی پدر دارید؟ چه درسی می‌خوانید؟...».

ما تمام این متن را خواندیم برای این که با چالش‌های روحی و روانی خود شریعتی هم آشنا بشویم. شاید موقعی که ما کلمات شریعتی را درباره بعضی از شاگردهایش و مجاهدین و حتی بعضی روحانیون می‌خواندیم (هر چند در مثل مناقشه نیست و نسبت شریعتی با آن‌ها مانند نسبت ملک و پسرش نیست) یاد این جمله شریعتی و حساسیت و احساس ویژه او در این باره می‌افتیم. شریعتی هم همین داغ و درد و همین احساس را نسبت به حسن و محبوبه، چریک‌ها و حتی برخی از روحانیون دارد ولی در آن موقعیت مجبور است که برخورد خاصی داشته باشد و هر نوع آشنایی فی‌مابین را انکار کند.

به هر حال و در مجموع ما معتقدیم شریعتی در بازجویی‌هایش هوشمندی را با اخلاق تلفیق کرده است. برای نمونه دیدیم که شریعتی سعی می‌کرد دوستی را که با هم وارد ایران شده بودند، نجات دهد. نامی از فعالان حسینه نبرد، برخوردهای داخل حسینه را در آن جا مطرح نکند و مهم‌تر از همه مصاحبه است که از آن می‌گریزد. او حتی می‌گوید اکثر توده‌ای‌ها قصد خدمت داشتند، اکثر افراد نهضت ملی افراد خوبی بوده و قصد خدمت داشتند و... پس می‌بینیم ضمن این که شریعتی در همه بازجویی‌هایش می‌خواهد خود را ضد حزب توده نشان دهد ولی در عین حال چنین جمله‌ای را هم می‌آورد که این‌ها هم قصد خدمت داشتند، هر چند بعضی از آن‌ها وابسته بودند. این یعنی پیوند دادن هوشمندی با اخلاق. گاهی اوقات فردی که این نوع کارهای سناریویی و تاکتیکی را انجام می‌دهد، می‌تواند به راحتی با انسان‌ها برخورد ابزاری داشته باشد و از آن‌ها همچون نردبانی برای رسیدن به اهداف فردی، جمعی یا ایدئولوژیکش استفاده کند. اما می‌بینیم کسی وجود ندارد که از شریعتی گله‌مند باشد و بگوید شریعتی مرا لو داده یا چیز بدی درباره من گفته است. در این بیست و پنج سال هیچ کس چنین ادعایی نکرده است و این نشان دهنده تلفیق هوشمندی و اخلاق به وسیله اوست.

واقع گرایی یک آرمانگرا

نکته دیگر واقع گرایی یک آرمان گراست. شریعتی اکنون به وسیله برخی افراد در جامعه ما همچون یک آرمانگرای ذهنی و حاد و تند که اصلاً به واقعیت کار ندارد، مطرح می شود. کسی در نقد گذشته اش می گفت ما آینده تاریخ را تحلیل می کردیم و می دیدیم اما جلوی پایمان را نمی دیدیم. گاهی اوقات چنین تحلیلی از شریعتی وجود دارد که گویا او آینده ها و دوردست ها و آرمان ها را می بیند اما جلوی پایش را نمی بیند. بسیاری از طرفداران شریعتی یا افراد الهام گرفته از ادبیات شریعتی روحیه ضد استثمار بی شمار شدیدی داشتند و حتی حاضر نبودند، پایشان را به خانه فردی پولدار یا بازاری بگذارند ولی شریعتی خیلی از جلساتش در خانه این قبیل افراد برگزار شده است! بسیاری از افراد الهام گرفته از شریعتی حتی حاضر نبودند یک کلمه از بلوک غرب تعریف کنند، غرب سرمایه داری مطلق و سمبل شیطان مجسم بود. یک سری اشکالات شرق را نیز نادیده می گرفتند. اما شریعتی چنین نبود و این واقع گرایی یک آرمان گراست. در آثارش خوانده ایم که می گوید حتی یک جهان سومی انقلابی هم وقتی از کشورش فرار کند، به بلوک غرب می رود نه بلوک شرق. یا می گوید آن ها شرف شان بیش تر است و اگر در جایی فاجعه ای انسانی رخ دهد، باز از همان کشورهای غربی صدای اعتراض بیرون می آید. ××× ۱ رجوع کنید به مجموعه آثار ۵، ص ۲۶۵ و مجموعه آثار ۲۳، صص ۳۵۰ - ۳۳۸. برای توضیح کامل تر می توانید به مقاله "شریعتی و غرب" در کتاب نوگرایی دینی؛ نگاهی از درون از همین قلم مراجعه کنید. ××× یعنی در عرصه سیاسی این بلوک رابتر از آن بلوک می داند. در فضای آن دوران طرح بعضی از نظریات شریعتی درباره بلوک شرق خیلی واقع گرایی و جسارت می خواست. از این مثال ها در زندگی شخصی اش هم وجود دارد که الان نمی توان به این عرصه وارد شد.

اما این اسناد نشان داد در نزد نسل جوان زیر بیست سالی که شریعتی را برایشان همچون فردی آرمان گرا و بسیار رمانتیک و ارزش گرا و مطلق گرا معرفی می کنند، در عمل بسیار واقع گرایانه برخورد کرده است. مثال هایی که ذکر شد، نشان دهنده این امر است که شریعتی سمبل واقع گرایی یک آرمان گراست؛ یعنی فرد آرمان گرایی که نه برای حفظ مؤمن که برای حفظ ایمان هزینه - فایده و تقیه می کند. او اگر می خواست خود را حفظ کند، نباید ریسک می کرد و به خارج از کشور می رفت، چون از آن جا به بعد دیگر سناریو به هم می ریزد و ساواک می فهمد که شریعتی آن ها را فریب داده است. از این مرحله به بعد است که ساواک دشمن خونی شریعتی می شود. از این جا دیگر ساواک جدای از مسائل امنیتی و سیاسی، از نظر احساسی و عاطفی نفرت خاصی نیز از او به دل گرفته بود درست شبیه فردی که وقتی می بیند کسی او را فریب داده است و حتماً می خواهد انتقام بگیرد.

شریعتی که تا حد بالایی آرمان گراست در عین حال این واقع گرایی های جدی را هم دارد. تقیه اش نیز برای حفظ ایمان بوده است نه برای حفظ خود و به همین دلیل برای حفظ حرکتش و استمرار آن به خارج از کشور می رود و حاضر است همه خطرات این ریسک ها را به جان بخرد. در فرهنگ سیاسی آن روز واقعاً هیچ کس حاضر نبود، برای ساواک نامه بنویسد، هر چند در پشت صحنه غلط کردم نامه های زیادی نوشته شده است! شریعتی یک جمله

از این غلطکردم‌نامه‌ها ننوشته است. یکی از دلایلی که بعد از انقلاب اسناد ساواک منتشر نشد، این بود که دست بسیاری را رو می‌کرد. بسیاری که ادعا و پز انقلابی داشتند، در پشت صحنه از این کارها زیاد کرده‌اند و در جلوی صحنه پز انقلابی داده‌اند! ولی شریعتی در پشت صحنه غلط کردم‌نامه ننوشته است، سناریو بازی کرده است و این واقع‌گرایی‌ای است که این اسناد آن را به خوبی نشان می‌دهد.

شریعتی حسرت یک آخر را بر دل‌شان گذاشت

اما در پایان؛ شریعتی ۱۸ ماه در انفرادی بوده است. او یکی از پرسابقه‌ترین بلکه جزء پرسابقه‌ترین زندانیان سیاسی است که در انفرادی بوده است و به هر حال چه پرونده‌اش خوب باشد و چه بد، عمرش تمام شده و رفته است. همچنان که گفتیم اگر بازجویی‌های دیگران اعم از روحانیون، چریک‌ها و بسیاری دیگر منتشر بشود، می‌توان درباره شریعتی هم بسیار راحت‌تر قضاوت کرد. البته برخی خاطرات و نانوشته‌هایی وجود دارد و گفته شده است که الان قابل ذکر و انتشار نیست. اما پرونده شریعتی جلوی چشم ما روی زمین است و حداقل این چیزی است که به چاپ آن‌ها رضایت داده شده است.

و در مجموع ما همچون وجدانی منصف و همان‌طور که گفتیم به‌سان هیئتی منصفه می‌توانیم به او نمره قبولی بدهیم، حتی اگر معتقد باشیم که او لغزش‌هایی نیز داشته است. به هر حال در هر سناریویی لغزش‌هایی نیز وجود دارد، اما این لغزش‌های احتمالی هیچ‌گاه امری مهم و استراتژیک نبوده است. مهم‌ترین دام و مهم‌ترین دره مقابل این سناریو مصاحبه و خراب کردن کسی است که سمبل ایمان یک نسل شده است و شریعتی این کار را نکرد. این امر را به دقت و قاطعیت در مقام هیئت منصفه مردمی می‌توانیم نشان دهیم.

به علاوه تاریخ هم نمره قبولی به او داده است؛ یعنی به صورت عملی و کارکردی نیز در این بازی خطرناک ساواک شکست خورده و شریعتی پیروز شده است. اگر سال ۳۶ را کنار بگذاریم، شریعتی از سال ۴۳ تا ۵۲ حداقل ۱۰ - ۹ سال توانسته است، بازی‌اش را ادامه دهد و دیدیم آراء و آثار او چه نتایج عملی‌ای برای رژیم پهلوی در پی داشته است. به نظر می‌رسد و باز هم می‌شود روی این امر تأکید کرد که شریعتی روی آرمان‌ها و پیمان‌هایش با مردم وفادار ماند. به بیراهه و کژراهه نرفت، سازش نکرد، ایمان یک نسل را خراب نکرد و حرف‌هایش را پس نگرفت. اگر شریعتی می‌گوید: «حسرت یک آخر را بر دل‌شان گذاشتم»، آخر شریعتی این بود که در مصاحبه تلویزیونی بگوید من اشتباه کردم یا حتی بگوید منظور من این‌هایی نبود که برداشت شده است. جوان‌ها بروید درس بخوانید و به مملکت خدمت کنید؛ یعنی حتی نگوید غلط کردم، بگوید این گونه عمل کنید.

اینک ما می‌توانیم شهادت دهیم که شریعتی واقعاً حسرت یک آخر را هم به دل‌شان گذاشت. و به خاطر همین وفاداری‌ها و موفقیت‌هایش بود که با انتشار این اسناد دیدگاه کسانی که علاقه‌مند به او بودند؛ یعنی یا پیرو نظریات او بودند یا رابطه عاطفی و احساسی با او داشتند (که ملغمه و آمیزه‌ای است از فکر و عاطفه و عمل)، نه در نسل گذشته و نه در نسل جدید نسبت به شریعتی خدشه‌دار نشد. ما در همین دوران شاهد بودیم وقتی که فیلم کنفرانس برلین پخش شد روی عده‌ای تأثیر گذاشت ولی این اسناد در ایمان نسلی که شریعتی را دوست دارد، هیچ تأثیری

نگذاشت. اگر باز هم به طور کارکردی نگاه کنیم، این ارتباط رابطه کارزمایی نیست، بلکه رابطه‌ای آگاهانه است. بازجویی‌های میرزارضای کرمانی را در کتاب سیدجمال‌الدین اثر آقای صدر واثقی بخوانید. از میرزا رضای کرمانی که ناصرالدین شاه را ترور کرده است، بازجویی می‌کنند. بازجو می‌خواهد رابطه او را با سیدجمال به هم بزند، چون او دوستدار و شیفته سیدجمال است. سیدجمال نیز خیلی اثرگذار و پر انرژی بوده است. شاید در تاریخ معاصر ایران هیچ کس را با انرژی و اثرگذاری شخصی و شخصیتی سیدجمال نداشته باشیم. بازجو می‌گوید: «سیدجمال تو را تحریک کرده است تا ناصرالدین شاه را بکشی و الان او دارد به ریش تو می‌خندد». میرزارضای کرمانی پاسخ می‌دهد: «حتماً ریش من عیبی دارد که سیدجمال دارد به آن می‌خندد!» بازجویش می‌گوید: «دیدي چقدر جمعیت پشت سر جنازه ناصرالدین شاه آمده بود و داشتند چه می‌کردند. میرزارضای کرمانی در پاسخ دربار را به درختی تشبیه می‌کند که مور و ملخ و عقرب در زیر آن جمع شده‌اند. همیشه در تاریخ ایران، هر وقت اصلاحاتی می‌خواست انجام بشود، دربارها مقابل آن ایستاده‌اند (برای نمونه دربار ناصرالدین شاه در مقابل امیرکبیر، دربار محمدرضا در مقابل مصدق). میرزا رضا دربار ناصری را به درختی تشبیه می‌کند که مور و ملخ و عقرب زیر آن جمع شده‌اند. بعد می‌گوید: «شما احساسات مردم را تحریک کردید که این قدر به تشییع جنازه ناصرالدین شاه آمدند. من در قفقاز و جاهای دیگر فقر و بدبختی ایرانی‌ها را دیده‌ام». این جمله نشان می‌دهد او فردی تحلیل‌گر است و تنها احساسی عمل نمی‌کند که کسی تحریکش کرده باشد تا ناصرالدین شاه را بکشد. او این امر را باور کرده است. آدم‌های احساسی زود می‌بُرنند و به این نتیجه می‌رسند که اشتباه کرده‌اند.

نسبت و رابطه دوستداران شریعتی با شریعتی هم پس از انتشار اسناد خدشه‌دار نشد. دیدگاه دوستداران و طرفداران او هم صرفاً احساسی نیست. به ویژه این که بیش از پیش به او، به طور معرفتی و تاریخی نگاه می‌کنند، نه یک شخصیت محبوب. این قضاوت نیز بحثی کارکردی است و نه نظری؛ یعنی اگر بخواهیم به طور کارکردی جمع‌بندی کنیم، باید بگوییم ایمانی که به صورت عقلی، حسی و عاطفی نسبت به شریعتی وجود داشت، با انتشار این اسناد هیچ خدشه‌دار نشد و این خود باز بیانگر نمره قبولی دیگری است که در عمل و از سوی هیئت منصفه مخاطبان آثارش خود به خود به شریعتی داده شده است.

اما روح لطیف شریعتی درگیر زمختی‌های یک بازجویی شد. البته نمی‌گوییم شریعتی فرشته بود و نوسان روحی نداشت، اصلاً این گونه نبوده است. اما شریعتی انگیزه و ایمانی درونی داشته است و ممکن است در خطی هم که پیش برده لغزش و نوسان روحی هم داشته باشد. ما اساساً نمی‌خواهیم با او این گونه برخورد کنیم بلکه می‌خواهیم بگوییم که این امر شاید به لحاظ روان‌شناسی سخت‌ترین صحنه زندگی شریعتی است. حتی به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم و شاید مهم‌ترین دلیل و حتی شاید تنها دلیل مرگ شریعتی همین اضطراب‌ها و استرس‌هایی بود که او در این بازی پیچیده متحمل می‌شد.

فصل چهارم

پرسش و پاسخ

دکتر شریعتی می‌گوید قضاوت درباره اشخاص باید با توجه به ادوار مختلف زندگی‌شان انجام گیرد. آیا در برخورد دکتر شریعتی با ساواک نباید دوران زندگی دکتر را هم در نظر گرفت. شاید بعضی حرف‌هایی که او در آن دوران زده، در آن هنگام فکر واقعی‌اش بوده و ما الان به خاطر شناختی که در حال حاضر از ایشان داریم، به قول شما آن را به حساب بخش از پازلی که جزء اعتقادات واقعی دکتر نیست، می‌گذاریم و می‌گوییم مثلاً تقيه است، در حالی که اگر آن دوران را در نظر بگیریم، دیگر تقيه محسوب نمی‌شود.

به لحاظ منطقی بحث شما درست است و غربال کردن تقيه‌ها و اعتقادات شریعتی در این اسناد کار آسانی نیست. مثلاً در جایی از اسناد ساواک شریعتی درباره آیت‌الله خمینی اظهار نظر کرده است اما مشخص نیست که نظر واقعی اوست یا تقيه است؟

در این باره؛ یعنی در تفکیک اعتقادات و تقيه‌ها می‌توانیم از شیوه محکم - متشابه استفاده کنیم. از این طریق شاید تا حدودی بتوان این دو مقوله را از یکدیگر متمایز کرد.

من نمی‌خواهم در بررسی اسناد، ادوار زندگی شریعتی و تحولات او را نادیده بگیرم. مثلاً شاید دزدگی شریعتی از سیاست در مراحل اول این اسناد کاملاً واقعی باشد؛ یعنی در آن هنگام احتمالاً او تا حدی از سیاست دلزده شده است. اما هر چقدر پیش می‌رویم، این دزدگی از میان می‌رود و اگر در این مرحله هم به ساواک می‌گویید من سیاسی نیستم قطعاً می‌خواهد آنان را بفریبد. اما به نظر می‌رسد تحلیل او از حکومت ایران از این جنس نیست. این مسئله را می‌توان با تحلیل‌هایی که شریعتی در خارج از کشور نوشته است، اثبات کرد! مثلاً مقاله "ترکمانا نعل را وارونه زن" که با انقلاب سفید با تحلیلی‌ترین اما شدیدترین بیان برخورد کرده است. این تحلیل و برخورد دیگر جزو محکومات سیر سیاسی شریعتی است. در ادبیات داخل کشور هم باز همین امر استمرار دارد (مثلاً در بازگشت به خویش و جاهای دیگر). پس مثلاً این نکته که در رژیم سلطنتی شاهنشاهی هم می‌شود اصلاحات کرد، از بخش‌های غیراعتقادی آن پازل است و در همان دوران شریعتی به شدت آن را نقض می‌کند. در تمام این دوران به تئوری آزاد کردن انرژی برای تحول انقلابی از طریق امور فرهنگی می‌اندیشد. پیش از این هم که از خارج از کشور برای مصدق نامه می‌نویسد، به این امر می‌رسد که ما باید آموزش نظامی ببینیم و افراد دو شاخه شوند. یک عده تعلیم نظامی بگیرند و حتی خلبانی بیاموزند و... این مطالب نشان می‌دهد که او باوری به که اصلاح‌پذیری رژیم ندارد. البته چون این نکات به نظر من جزو بدیهیات حرکت شریعتی است سعی نکردم برای آن کدها و نمونه‌های زیادی از متن آثار شریعتی بیاورم ولی در محوری که زندگی شریعتی را توضیح می‌دادیم، برخی کدهایش را خواندیم. اما به لحاظ منطقی درست است که در هر بخش از اسناد که بخواهیم بگوییم شریعتی اعتقادی نبوده است، باید دلایل و کدهای آن را نیز بیاوریم. مثلاً وقتی او می‌گوید: «من در پاریس بریده بودم و کار سیاسی نمی‌کردم و فقط درس می‌خواندم»، قطعاً چنین نیست. واقعاً کسی در پاریس نیست (آن زمان در آن جا دانشجویان بسیاری بودند) که این ادعا را کرده باشد که شریعتی در آن جا بریده بود و به این جهت او به کشور بازگشت. شریعتی مخالفان زیادی در داخل و خارج داشته است، اما هیچ یک چنین ادعایی نکرده‌اند. دوستانش در خارج با بازگشت او به ایران موافق نبودند، اما هیچ یک از موضع این که "علی" به خاطر بریدگی‌اش می‌خواهد به داخل برگردد، با او برخورد نکرده است. به این ترتیب ما بر اساس این محکومات که همه دانشجویانی که در پاریس بودند، می‌گویند شریعتی فعال بود، اصلاً درس نمی‌خوانده، همه‌اش دنبال این نوع کارها بوده و حتی پایان‌نامه دکترایش را سرهم‌بندی کرده و داده است، با الجزایری‌ها رابطه داشته، و در تظاهرات‌شان شرکت می‌کرده است، نشریه درمی‌آورده و... می‌گوییم حرف‌های او به ساواک جزو بخش‌های غیردرست پازل برخورد او با ساواک است. یعنی آن جا که می‌گویید ما زن و بچه‌دار بودیم و اصلاً به سیاست کار نداشتیم، در پی فریب

دادن ساواک است نه طرح واقعیت. اما آن قسمت که به سیاست نیش می‌زند، به نظر می‌رسد بخشی از آن واقعی است؛ یعنی شریعتی در مقطعی از این نوع کارها زده شده بود. برخی برخوردهای غیراخلاقی و غیرشفاف که از بعضی از فعالان خارج از کشور دیده بود، هم موجب ناراحتی او شده بود. مثلاً نشریه‌ای به کوشش او چاپ می‌شد، اما یکی دیگر به مصدق نامه می‌نوشت و مدعی می‌شد این نشریه را او درمی‌آورد. خود شریعتی هم می‌گوید: «دلم از این آدم‌ها گرفته است. من در خانواده‌ای بزرگ شده‌ام که همه صادقانه و شفاف عمل می‌کرده‌اند». این دزدگی را ما قبلاً هم در طرح ادوار زندگی شریعتی مطرح می‌کردیم ×××۱ برای توضیح بیش‌تر به جلد اول شریعتی‌شناسی (رند خام) مراجعه شود. ×××، اما همین شریعتی وقتی جلوتر می‌آید و مثلاً درباره شهادت حرف می‌زند، دیگر کسی باور نمی‌کند که او بگوید: «من با سیاست کاری ندارم».

شما در اول بحث‌تان نشانه‌ای برای ناقص بودن اسناد آوردید، مبنی بر این که از اختلافات داخلی حسینیۀ ارشاد هیچ سندی در کتاب وجود ندارد. به نظر می‌رسد می‌توان دلایل دیگری را برای ناقص بودن کتاب مطرح کرد، از جمله گفت‌وگوهای خصوصی یا شفاهی شریعتی با ساواک که در اسناد به آن اشاره شده است اما متن هیچ یک از آن‌ها موجود نیست، در حالی که به نظر می‌رسد باید در اسناد موجود باشد. دلیل دیگر آن، همان جلسه چند نفر از روحانیون معروف است که به سند آن اشاره کردید. به نظر می‌رسد این سند جزو تنها اسنادی است که روحانیون معروف فعلی در آن دخیل هستند. از این سری روحانیون تنها همین یک سند است که به نظر کمی عجیب می‌رسد یا در بازجویی‌های آخر شریعتی مهم‌ترین اتهامش اقدام علیه امنیت ملی از طریق تشکیل کلاس‌های حسینیۀ ارشاد است که برای سازمان مجاهدین کانون‌سازی کرده است. تا جایی که در ذهنم هست، در کتاب تنها یک بازجویی از مرحوم تندگویان آمده است. درباره بازجویی از دیگران یا از خود شریعتی به دلیل اقدام علیه امنیت ملی و ارتباط او با گروه‌های مسلح سند خاصی در کتاب نیست و به نظر می‌رسد بخشی از این بازجویی‌ها حذف شده است. ضمن این که در کل مدت هجده ماه تنها در یک دوره تصور می‌کنم یک ماهه، چهار بازجویی از او درج شده و در کل بعد از آن دیگر شما هیچ بازجویی از شریعتی نمی‌بینید و اسناد موجود از او بیش‌تر نقل قول می‌کنند. این هم به نظر عجیب و قابل تردید است. سندی هم مربوط به زمان هجرت و شهادت شریعتی است که در آن سند بعد از این که گفته می‌شود با اسم علی مزینانی به خارج از کشور رفته است، در آن می‌نویسد که تیمسار محترم ریاست ساواک نکاتی را زیر آن نامه نوشته است؛ این نامه هم تا جایی که دیدم، در اسناد موجود نیست.

این دقت‌ها و تأمل در ریزه‌کاری‌ها به ویژه در یک امر پژوهشی سیاسی بسیار خوب است. البته به نظر می‌رسد بخشی از ایراداتی که دوست‌مان مطرح کرد، در چارچوب مناسبات اداری آشفته ساواک، کم‌سوادی یا عملیاتی بودن تا تحلیل‌گر بودن‌شان و... قابل توجیه باشد، مانند این که می‌گوید ۴ ساعت با شریعتی گفت‌وگو کردیم ولی حتی یک سند هم در این باره در کتاب موجود نیست، ممکن است بدان خاطر باشد که آن‌ها اصلاً کم‌تر توانایی یا ضرورت مکتوب کردن مسائل شفاهی‌شان را داشته‌اند. بعضی از نکات - البته قابل تأمل - هم یک مقدار قابل توجیه است برای نمونه به شریعتی گفته می‌شود، همه بچه‌هایی که جذب حرکت مسلحانه شده‌اند، کتاب‌های تو را

خوانده‌اند. در این باره البته تنها دو بازجویی در اسناد آمده است، یکی متعلق به مرحوم محمدجواد تندگویان و دیگری فردی به اسم پرنیان فر است. اما در عین حال این دو نفر بیش‌تر حرف‌ها و اصل بحث‌شان درباره شریعتی است. ممکن است در باقی موارد در لابه‌لا و وسط حرف‌ها و بازجویی‌های‌شان چیزی درباره شریعتی و کتاب‌های او گفته باشند و الزامی وجود ندارد، همه بازجویی‌های آن‌ها را بردارند و لای پوشه شریعتی بگذارند. شاید دلیل این امر قدری هم به خاطر آشفتگی ساواک باشد. یا درباره روحانیون مشهوری که مطرح کردید، الزام و دلیل زیادی وجود ندارد، حرف‌هایی که آن‌ها می‌زنند و کارهایی که آن‌ها می‌کنند، اسنادش در پرونده شریعتی بیاید، مگر این که درباره شریعتی حرف زده باشند. البته این نکته کاملاً قابل تأمل است که چرا اصلاً رد پای آن‌ها در این اسناد نیست در حالی که بعید است، آن‌ها درباره شریعتی حرف و موضعی - چه اثباتی و چه نفی‌ای - نداشته باشند. فقط در یک سند آمده است که آقای مطهری در نوشتن کتابی علیه شریعتی با یکی از ولایتی‌های ضد سنی همکاری کرده است. البته آن هم در پاورقی و حاشیه سند است. در حالی که شریعتی با این طیف رابطه زیادی داشت و این مسئله که چرا اساساً اسامی این افراد و اسنادشان نیست، نکته قابل تأملی است یا مثلاً اختلافات داخلی حسینیّه... امر قابل تحلیلی است. ولی درباره گفت‌وگوهای شفاهی ممکن است به اهمال و آشفتگی و عملیاتی بودن و تحلیل‌گر نبودن ساواک برگردد. یا به برخی ناکامی‌های مأموران ساواک که نمی‌خواستند در پرونده‌ها و آرشیو منعکس شود.

البته در مقدمه کتاب گفته شده که اسناد بسیاری در ارتباط با شریعتی وجود دارد، فرض کسانی اقرار کرده‌اند، کتاب‌های شریعتی را خوانده‌اند و دستگیر شده‌اند، که در کتاب نیاورده‌ایم. نکته مهم این است که هیچ سند سرّی در میان این اسناد وجود ندارد.

سند سرّی وجود دارد.

سند سرّی فکر می‌کنم دو تا باشد.

بولتن‌های سرّی‌شان هم هست.

زیر همان‌ها هم نوشته شده از طبقه‌بندی سرّی خارج شود و به طبقه‌بندی غیرمحرمانه تبدیل شود. من فکر می‌کنم احتمالاً این نوع اسناد، طبقه‌بندی جداگانه‌ای دارند که در کتاب نیامده است.

شریعتی وقتی غرب را بررسی می‌کند، فرآیند بسیار بزرگ غرب را تقسیم‌بندی می‌کند به دوره "برخورداری"، "پوچی و عصیان" که به سوی "معنویت‌گرایی" رهسپار است، می‌رود. بعد عنوان می‌کند ما در ایران هم می‌توانیم همین کار را انجام بدهیم و از فرآیند "برخورداری" که حرکت می‌کنیم، پیش از آن که به فرآیند "عبث، پوچی و عصیان" برسیم، می‌توانیم فرآیند معناگرایی را به نحوی با فرآیند برخورداری تلفیق کنیم و می‌گوییم ما قطعاً به بورژوازی صنعتی خواهیم رسید ولی بهتر است خودمان را با شتاب به انتها؛ یعنی معناگرایی پرتاب کنیم. حالا با توجه به این موضع آیا شما فکر نمی‌کنید که کل عملکرد شریعتی بیش‌تر از آن که حالت براندازانه و اصلاً مواجهه با دستگاه حاکم باشد، حرکتی کلاً فرهنگی است و او می‌خواسته آن چه را که امروز در غرب نقش بازی می‌کند، در ابتدا همچون سنتز آن جریان پدید بیاورد؟

اگر دستگاه فکری شریعتی مارکسیستی بود، این داعیه را می‌پذیرفتیم. یعنی وظیفه ما این می‌شد که بورژوازی را در ایران رشد دهیم. ما در حال حاضر در سال ۷۹ زندگی می‌کنیم. شریعتی در سال‌های ۵۰ - ۴۹ در ایران فعالیت داشت. در آن هنگام جامعه ایران جامعه‌ای نیمه فئودالی بود. ارزیابی او نیز از جامعه ایران هم همین بود؛ یعنی همان طور که در ارزیابی جامعه ایران در محور استراتژی آوردیم. در آن جامعه اگر دستگاه فکری شریعتی مارکسیستی بود، این داعیه را می‌پذیرفتیم که ما اگر سرمایه‌داری را رشد بدهیم، در مجموع به نفع جامعه ماست. ولی شریعتی هم این دستگاه فکری را ندارد و هم گرایش رادیکالی دارد که با توجه به نقشی که برای اراده انسان‌ها قائل است، خواهان دگرگونی اساسی و ایده‌آلی جامعه خود است. وی معتقد است تا در جامعه آزادی و عدالت نباشد، معنویت هم رشد نمی‌کند. پس اگر ما بخواهیم به جامعه‌ای برخوردار برسیم و گرفتار عبث و عصیان نشویم، اساساً نباید همان راه غرب را برویم. پس می‌بینیم صدر و ذیل استدلال شما با هم تعارض دارد؛ یعنی هم می‌خواهیم به گونه خاصی از برخورداری برسیم که همراه با معنویت باشد (پس باید از راه خاصی حرکت کنیم) و هم در نتیجه‌گیری از کلام‌تان می‌گویید ما می‌خواهیم همان راه "برخورداری" را برویم. این دو راه با هم فرق می‌کنند. از دستگاه فکری شریعتی این رویکرد بیرون نمی‌آید که مثلاً ما یک دوره به توسعه اقتصادی اقتدارگرا پردازیم. خوب اگر می‌خواست این راه را برود چرا آمد کار فرهنگی بکند. اساساً باید می‌رفت پروژه امیرکبیر یا پروژه مصدق را ادامه می‌داد ولی شریعتی اساساً جامعه را از این زاویه نمی‌بیند.

اما شریعتی همان دستگاه فکری را داشته چون همان مسئله پروتستانتیسم یا مباحث اومانیزم یا رنسانس و... را مطرح می‌کند.

این‌ها را با چه درون‌مایه‌ای مطرح می‌کند و برای چه مطرح می‌کند، آیا برای رسیدن به جامعه و اقتصاد سرمایه‌داری؟ نه!

شریعتی دقیقاً می‌خواهد همین کار را بکند و می‌خواهد قبل از این که ما وارد مدرنیته شویم، به انتها پرتاب شویم. الان شما دو وجه متضاد را همزمان مطرح می‌کنید، یکی می‌گویید که او می‌خواهد همان پروژه غرب را برود؛ یعنی ما اول به رفاه و برخورداری برسیم و یکی هم می‌گوید او می‌خواهد راه دیگری را برود. پس آن راه دیگر این راه موجود غرب نیست.

در اواخر آن نامه (۴۰ صفحه‌ای) که البته صفحه آخرش موجود نیست (شریعتی هیئت حاکمه را تحلیل می‌کند. اتفاقاً من معتقدم یکی از عمیق‌ترین تحلیل‌های شریعتی درباره وضعیت جامعه ایران همین تحلیل است که ۲۰ - ۱۰ سال بعد دکتر کاتوزیان تازه به آن رسیده است؛ یعنی ریشه‌یابی تحلیلی استبداد خاص ایرانی و تأکید بر این نکته که در ایران شاه وابسته به طبقات نیست، بلکه طبقات وابسته به شاه هستند و شاه هر زمان می‌خواست این طبقات را زیر و رو می‌کرد. شریعتی در این جا اشاره می‌کند و می‌گوید: «هر وقت بخواهد می‌گیرد و می‌بندد».

در آن سند در ظاهر شریعتی وجه مثبتی برای این خصیصه قائل است. این که حکومت در ایران دارای این خصیصه هست یا خیر، امر قابل بحثی است. برخی چپ‌ها هم می‌گفتند حکومت ایران، خودویژه و بناپارتنری است. مارکس نیز به طور کلی به "شیوه تولید آسیایی" اشاره کرده بود. پس این تحلیل که آیا شریعتی هم همین تحلیل

را دارد یا خیر، قابل بحث است. اما آن چه در متن این اسناد مشاهده می‌شود، تحلیل شریعتی است که از نقطه‌ای آغاز می‌شود، اما بعد می‌خواهد از آن نتیجه مثبت برای توصیف حکومت بگیرد. ما می‌توانیم این امر را در پراتنز بگذاریم و جداگانه به بحث تئوریک درباره آن پردازیم که آیا نظام ایران نظامی فراطبقاتی یا وابسته به ملاک‌ها و... بوده است. این بحثی است که خارج از اسناد ساواک هم می‌توان درباره‌اش بحث کرد ولی به هر حال شریعتی از این مقدمات با لعبی جامعه‌شناسی (چه درست، چه نادرست) می‌خواهد نتیجه مثبتی برای حکومت بگیرد. نه، نتیجه منفی. اوایل که این اسناد چاپ شده بود، بهزاد نبوی هم گفت این درست‌ترین تحلیل روی رژیم ایران است ولی به هر حال در تحلیل مسئله شریعتی و ساواک موضوع طرح شده مشکل ما نیست؛ یعنی اگر ما روی این تفسیر هم اختلاف داشته باشیم، می‌توانیم روی برداشت‌مان از اسناد اختلافی پیدا نکنیم.

شریعتی در موارد مختلفی تأکید می‌کند که «وقت کم است و من باید سریع کارهایم را انجام بدهم»، آیا اگر بخواهیم نیت‌خوانی بکنیم، این جملات الگوی پنجمی که شما گفتید (الگوی سناریو) را تداعی و اثبات نمی‌کند؟ نکته دیگر آن که شما به حساسیت‌های بی‌جای ساواک بر جبهه ملی اشاره کردید، به نظر می‌رسد واقعیت این طور نیست و در دهه چهل نیز بحث جبهه ملی مطرح بود و همین طور مسئله ارتباط با نهضت آزادی و هم چنین حزب ملت آقای فروهر و... پس ساواک خیلی هم پرت نبوده است.

ساواک اساساً روی تشکلهای و گروه‌های حساس است. این که جبهه ملی دوم و حتی سوم و کلاً جبهه ملی در دهه ۴۰ تا چه اندازه جایگاه اجتماعی یا نفوذ دارد، بحثی تاریخی است که جداگانه باید به آن پرداخت. حرف ما این نیست که این دوستان در آن دوره وجود و حضور نداشتند، به طور قطع حضور داشتند و اکثر افرادی که بعد از کودتا به حرکت و مبارزه خود ادامه دادند، به لحاظ شخصیتی انسان‌های بسیار مثبت و قابل احترامی بودند اما برد اجتماعی جبهه ملی در آن حد نیست که ساواک هر مخالفی را بخواهد به جبهه ملی منتسب کند. اما می‌بینیم حتی نزدیکی‌های انقلاب که دیگر در تظاهرات و درگیری‌های دانشجویی داخل و خارج کشور اسم شریعتی و خمینی مطرح می‌شود، ارتشبد نصیری با تشر به زیردست‌هایش می‌نویسد که این افراد عددی نیستند، بروید ببینید پشت آن‌ها چه کسانی هستند! یعنی هنوز باور نمی‌کند یک نهضت درون جوش و غیرتشکیلاتی در جامعه ایران شکل گرفته است. در ظاهر دنبال این هستند که دست کمونیسم بین‌الملل را در پشت خمینی و شریعتی پیدا کنند و پشت اعتراض‌ها و تظاهرات‌ها دنبال توطئه می‌گردند و نمی‌خواهند برای آن اصالت قائل شوند. بنابراین مشاهده می‌کنیم ساواک، دید کلاسیک امنیتی دارد که شاید آموزش‌هایی هم از طرف اسرائیلی‌ها و دیگران دیده باشند. این آموزش‌ها مخالفان حکومت را بیش‌تر در تشکلهای سیاسی می‌بیند و هر موقع تشکلهای سیاسی جمع‌آوری و سرکوب شدند، خیال آن‌ها راحت می‌شود و فکر می‌کنند جامعه بهشت امن است. بعد از انقلاب هم تا مدتی همین دید در مسئولان امنیتی وجود داشت. آقای ربیعی (عباد) که در جمهوری اسلامی مسئولیت امنیتی داشته است، مدتی پیش در روزنامه‌ها نوشت که من مسئول تحقیق درباره ماجرای اسلام‌شهر و قزوین و... بودم. ما اول فکر می‌کردیم ما ناتوانیم و نمی‌توانیم دست‌های پشت قضیه را پیدا کنیم، بنابراین من رفتم کار پژوهشی کردم و دیدم پشت این‌ها چیزی نیست. این‌ها واقعاً خود مردم بودند و بعد به مسئله مهم شکاف میان دولت و ملت اشاره می‌کند.

پس می‌بینیم یک مسئول امنیتی می‌رود، بررسی می‌کند و بعد به نتیجه‌ای روشن می‌رسد. سپس این نتیجه را هم به یک خط برخورد تبدیل می‌کند و می‌گوید اساساً میان دولت و ملت نباید شکاف ایجاد شود. جامعه ایران دارد جوان می‌شود و حاکمیت باید نسل جدید را بفهمد و درک کند. ولی در آن زمان ریاست ساواک؛ یعنی ارتشبد نصیری هم نمی‌فهمد این حرکت جدید خود اصالت دارد و نباید به دنبال گروه‌ها (جبهه ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق و فدایی‌ها) یا توطئه‌های بین‌الملل بگردد. در بازجویی‌های شریعتی پس از بسته شدن حسینه ارشاد هم همین برخورد را می‌بینیم.

نکته اول که گفتید کاملاً درست است و با آن این نکته که شریعتی مرتب می‌گوید وقت کم است، وقت کم است، از این زاویه دید امنیتی هم می‌توان برخورد کرد. خودش هم در جایی گفته است: «اصلاً حرکت ما به یک تلفن بند است». اما زمانی که حسینه بسته شد، شریعتی می‌گوید، من احساس می‌کنم کار خودم را تمام کرده‌ام و فکر نکنید با بستن حسینه ارشاد اتفاق ویژه‌ای می‌افتد، هر خانه‌ای و هر دلی یک حسینه ارشاد می‌شود.

آیا ساواک که توانست گروه‌های چریکی را سرکوب و جمع کند، آن قدر که شما می‌گویید ابله بود؟ ببینید در واقع سازماندهی ساواک و معمولاً همه جریان‌های امنیتی در کشورهای پیرامونی به سبک یک پلیس سرکوب‌گر است تا پلیس اطلاعاتی که مثلاً در کشورهای اروپایی یا کشورهای قدری دموکراتیک‌تر وجود دارد. در کشورهای عقب‌مانده‌تر جنبه‌های عملیاتی - اجرایی نیروهای امنیتی قوی‌تر است. در این حوزه‌ها هم آموزش‌های کلاسیکی در سطح جهان وجود دارد؛ یعنی ممکن است یک مأمور یا مسئول امنیتی خودش هم آدم ابله‌ای باشد ولی هم به صورت تجربی مسائلی را در مواجهه با چریک‌ها و مبارزه مسلحانه می‌آموزد و هم آموزش‌های کلاسیک قابل انتقالی در سطح جهان وجود دارد که مثلاً اسرائیلی‌ها یا سرویس‌های جاسوسی دیگر می‌توانند به آن‌ها آموزش دهند و تجارب‌شان را در مواجهه با تشکلهای مخفی به آن‌ها منتقل کنند. اما در مواجهه با دیگر پدیده‌ها این طور نیست؛ یعنی واقعاً یک تجربه مشابه شریعتی در جهان نداریم که این‌ها آن تجربه را بگیرند و بیاورند و ساواک ایران از آن استفاده کند. پس بلاهت ساواک نسبی است. بنابراین یک بخش مهم از قضیه به جنس کار شریعتی ارتباط دارد و بخشی از آن هم ناشی از بلاهت ساواک است. ولی همین ساواک گروه‌های چریکی را دستگیر می‌کرد، گاهی اوقات به لحاظ اطلاعاتی امنیتی از آن‌ها جلو می‌افتاد؛ چرا که از تجارب جهانی استفاده می‌کرد و سرمایه‌های مالی کلانی نیز در اختیار ساواک بود و ساواک می‌توانست منابع عظیمی را استخدام کند و از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های جاسوسی آن روز هم استفاده کند. این امر باعث شد ساواک در مواجهه با جنبش‌های چریکی پیشرفت کند اما عدم مقابله هوشمندانه‌اش با شریعتی یکی ناشی از بلاهتش بود و دیگری از بی‌تجربگی و نبودن مدل مشابه جهانی و یکی هم این که اساساً حساسیت و دغدغه اصلی ساواک روی گروه‌های تشکیلاتی بود نه گروه‌ها و حرکت‌های اجتماعی، مثل شریعتی. پس کمی هم خود ساواک از ابتدا بی‌اعتنا بود و آن جدیتی که روی تشکلهای و گروه‌های چریکی - ولو در حد یک محفل کوچک چریکی (که مثلاً در سطح یک شهر هم نفوذ اجتماعی نداشتند) - داشت و انرژی را که برای آن‌ها می‌گذاشت، را روی حسینه ارشاد و دیگر جریان‌های اجتماعی نداشت.

درباره نوع نگرش و تلقی که ساواک نسبت به عملکرد شریعتی دارد، من فکر می‌کنم واقعاً از سر بلاهت یا از سر بی‌تجربگی ساواک به رویکرد و عملکرد شریعتی نباشد. در آن هنگام یک مطلب در مجله فارین افرز که ارگان رسمی وزارت امور خارجه امریکا است، با نام "دربریگری نظام کمونیستی" مطرح و گفته می‌شود، باید یک کمربند امنیتی دور شوروی به وجود بیاید. فکر می‌کنم که شاه و دستگاه امنیتی ایران هم می‌خواست با استفاده جنبش‌های مذهبی در ایران وضعیت در برگیری و عدم نفوذ شوروی در داخل ایران را به وجود آورد و فکر می‌کنم بعدها این موضوع از کنترل ساواک و شاه خارج شد و نتوانستند مسئله را جمع کنند.

من مسئله را این گونه نمی‌بینم. درست است که آن‌ها پیمان‌های سنتو، سیتو و ناتو را درست کردند تا یک کمربند امنیتی دور شوروی بکشند و درست است که در مصر انورسادات به مذهبی‌ها در مقابل چپ‌ها و ملی‌ها میدان داد که آن هم اشتباه بود و موجب رشد بنیادگرایی شد که و در نهایت خود انورسادات را هم کشتند. اما در ایران وضع به گونه دیگر بود. در این جا شاه خود را مهم‌ترین کمربند می‌دانست و به غربی‌ها می‌گفت: «من خودم جزیره امن هستم و بزرگ‌ترین کمربند در مقابل ترس از کمونیسم هستم!» اما در مواجهه با مذهبی‌ها شاه به قول خودش وضعیت ضداثرتجاعی و حتی ضدمذهبی و ضدروحانی داشت و دلیلی وجود ندارد که بگویم او می‌خواست این کمربند را با مذهب پر کند. اما درباره مقوله روشنفکری دینی این نکته هم قابل توجه است که در دهه ۵۰ برخی گرایش‌های نوظلمانه درون حکومت وقت هم در حال رشد بود و مثلاً حتی در آخرین برنامه توسعه ۵ ساله زمان شاه به مسئله توسعه سیاسی اشاره می‌شود. اما در این دوره هم به چپ‌های بریده بیش‌تر از مذهبی‌ها میدان دادند. در کانون پرورش فکری کودکان و جاهای مختلف به چپ‌های تواب میدان دادند. شاید این امر از گرایش ضدمذهبی حکومت شاه و نیز گرایش ضدسنی که بخشی از نسل جوان جامعه داشت، هم ناشی می‌شد. بخشی هم ناشی از پزهای روشنفکری طیف‌هایی از حکومت بود. مثلاً کتاب ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی را کانون پرورش فکری کودکان تکثیر کرد. اما به هر حال به مذهبی‌ها امتیاز خاصی ندادند. درباره شریعتی هم (نه به دستور غربی‌ها)، بلکه در دوره‌هایی به عنوان یک امر "داخلی" در ذهن ساواک این توهم وجود داشت که شاید امکان بهره‌برداری از وی در مقابل جنبش چریکی یا در برابر روحانیت سنی سیاسی وجود داشته باشد. اما ساواک خیلی سطحی‌تر از این حرف‌هاست که بخواهد از هویت نوگرایی مذهبی در مقابل نفوذ چپ، با یک نگاه کلان تاریخی، در بستر اجتماعی ایران بهره‌برداری کند. ما تحلیل‌های جدی اجتماعی مثل تحلیل عباد را در ساواک کم‌تر می‌بینیم. البته ردپای مغلوبی از آن وجود دارد؛ مثلاً یک تحلیل‌گر ساواک به جریان سوم اشاره می‌کند و می‌گوید ایرانیان مذهبی هستند و به خاطر مذهبی بودن‌شان باید حواسمان جمع باشد و این گروه‌ها و کارشان زود می‌گیرد و رشد می‌کنند. ولی این تحلیل‌ها در رده‌های پایین باقی می‌ماند و از حد یک ایده و نظریه بی‌دنباله و بی‌اعتنا بالاتر نمی‌رود. ما ایده‌ها را بررسی نمی‌کنیم، دستورالعمل‌ها را بررسی می‌کنیم. آن چه را که براساس آن اقدام شده است، بررسی می‌کنیم. به هر حال ساواک سطحی‌تر از این حرف‌هاست. سازمانی پرپول و پرزور است که کاملاً از زاویه سیاسی - عملیاتی و امنیتی نگاه می‌کند. از نظر آنان گروه‌های چپ یا گروه‌های چریکی خطرناک‌اند، روحانیت اگر علیه آن‌ها باشد خطر دارد و...، فقط به این نوع مسائل توجه می‌کنند. مسئله

جامعه، نسل جوان، هویت، سیر نو شدن جامعه، هویت جویی نسل نو و... مسائلی است که اصلاً بالاتر از ظرفیت و فهم ساواک است. هم ساواک ایران و هم خود شاه به لحاظ روان‌شناسی فردی بسیار مغرور هستند. شاید بتوان گفت مهم‌ترین ممیزه شخصیتی شاه و همه آدم‌های مغرور معمولاً انحصارطلب و تمامیت‌خواه بودن آنان است. همه باید ذیل او باشند. هیچ کس نمی‌تواند موازی او باشد. این تیپ افراد رقیب ناپذیرند. شاه در این اواخر خودش در حزب رستاخیز ایدئولوژی سازی کرد. کاری که کیم ایل سونگ به شکل ملی آن در کره شمالی انجام داد. شاه ایران هم به شکل مسخره‌ای می‌خواست ایدئولوژی خاص خود را درست کند و از انقلاب سفید و مقولات «خدا - شاه - میهن» ایدئولوژی بسازد. شاه واقعاً در کنار ایدئولوژی خود هیچ ایدئولوژی رقیبی را نمی‌خواست بپذیرد، چه مارکسیسم باشد چه مذهب.

از مجموعه این اسناد هم ما این را می‌فهمیم که برخورد ساواک با هر مسئله‌ای برخورد روزمره است؛ یعنی عمدتاً می‌خواهد "خطر" زدایی کند و کانون‌های خطر را از بین برد. به ساواک پول و امکانات می‌دهند که آدم بکشد، شکنجه بکند و خون بریزد تا امنیت نظام حفظ شود. آن‌ها هم عمدتاً از این زاویه به هر مسئله نگاه می‌کنند. خیلی استفاده کردیم از این که به صورت کرونولوژی سیر اسناد ساواک را بررسی کردید. آن چه از این اسناد به ذهن می‌آید، این است که رژیم سلطنت به این جا رسیده بود که تصور می‌کرد، در ایران یک ارتجاع سیاه وجود دارد که جلوی پیشرفت و تمدنی را که شاه می‌خواهد ایجاد کند، می‌گیرد. از یک طرف هم یک ارتجاع سرخ وجود دارد که می‌خواهد حکومت را به کمونیست‌های جهانی بسپرد. آیا این جا همان نقطه‌ای نیست که با حرکت شریعتی شباهت می‌یابد. شریعتی هم زیربنای حرکتی‌اش را انقلاب فکری و فرهنگی قرار می‌دهد و در این جا با مذهب سنتی مواجه می‌شود و از آن طرف هم با دگماتیسم نیروهای چپ که متعلق به قرن ۱۹ است. از طرفی دقت کنیم که تفکر شریعتی هنوز تعریف نشده بود. ساواک با چه کسی مقابله می‌کند؟ با کسانی که تعریف شده‌اند، آن‌هایی که می‌خواهند براندازی کنند؛ آن‌ها تعریف شده‌اند، تشکله‌ها تعریف شده‌اند. ولی شریعتی هیچ تعریفی نشده است، شریعتی خود راه می‌سازد و حرکت می‌کند. به نظر من شریعتی هم بسیار هوشمندانه عمل کرده و توانسته است، یک فضای امنیتی برای خودش بسازد. ساخته و حرکت کرده و باز هم ساخته و حرکت کرده و تا انتها هم آن‌ها نفهمیدند که او چه کار کرده است و نتوانستند او را به خوبی تعریف کنند و حتی تصور می‌کردند، می‌توانند از او بهره‌برداری کنند. بنابراین آیا می‌توان گفت ساواک تصور می‌کرد برخی قرابت‌ها و نزدیکی‌های استراتژیکی با شریعتی علیه ارتجاع سرخ و سیاه دارد ولی کلیت حرکت شریعتی را نمی‌توانست بفهمد و تعریف کند.

شما تعبیر جالبی داشتید که شریعتی "در حال تعریف شدن" بود. آری شریعتی مدل مشابه جهانی نداشت اما این نکته که قرابت‌هایی میان ایدئولوژی شریعتی و ایدئولوژی رسمی کشور وجود داشت، قابل نقد است. ما باید به این مسئله از زاویه دو طرف ماجرا نگاه کنیم. یک وقت ممکن است فکر کنیم هر دو طرف براساس یک تحلیل دقیق و عمیق طرح استراتژی می‌کنند. ما این امر را از سوی شریعتی می‌بینیم اما از سوی ساواک به نظر نمی‌رسد ماجرا به این شکل باشد. ساواک زیاد با عقل نظری به مسئله نگاه نمی‌کند. شاید با عقل عملی نگاه می‌کند. از قضا در ایران

اکثر کارها، تجربی و مبتنی بر عقل عملی است! بنابراین این تشابه صوری) تأکید می‌کنم صوری) خود به خود میان دو حرکت پدید می‌آید و شریعتی هم سعی می‌کند به شدت به این تشابه دامن بزند و به اصطلاح به زور قرابتی میان این دو ایدئولوژی ایجاد کند و موفق هم می‌شود، ساواک را فریب دهد. اما اگر از برخی ظواهر و صورت‌های خیلی کلی بگذریم، در محتوا این دو ایدئولوژی با هم کاملاً مغایرند. یکی از مغایرت‌های جدی‌شان تکیه شریعتی بر اسلام و تاریخ ایران به ویژه بعد از اسلام است، اما آن ایدئولوژی می‌خواهد از اسلام بگریزد و به ایران قبل از اسلام تکیه کند. شریعتی می‌خواهد روی مردم تکیه کند، او می‌خواهد روی سلطنت تکیه کند. شریعتی تغییر وضع موجود را تبلیغ می‌کند، اما آن ایدئولوژی از اساس در پی تثبیت وضع موجود است. پس این دو ایدئولوژی ذاتاً مخالف یکدیگرند. مگر این که مسائل بسیار کلی و صوری را در نظر بگیریم، مثل این که هر دو ایدئولوژی به دنبال نوسازی و نوجویی هستند. تشابه ایدئولوژی شریعتی با ایدئولوژی رسمی زمان شاه در همین حد است! اما به هر حال شریعتی با هوشمندی خاصی توانست این وجه تشابه صوری و کلی را آن چنان بزرگ کند که عقل عملی ساواک) که عقل نظری نداشت) را به این جا برساند که گویا شریعتی بی‌راه نمی‌گوید که او دارد مارکسیست‌ها و غربی‌ها و آخوندها را نقد می‌کند! خودش هم می‌گوید که جامعه عوض شده است و دارد نو می‌شود. البته این قسمت از حرفش را شریعتی هیچ‌گاه در بیرون و درس‌ها و کلاس‌هایش نمی‌گوید که جامعه عوض شده است و دارد به سمتی درست پیش می‌رود! بلکه به کنایه و صراحت می‌گوید جامعه وضعش خیلی خراب است، یک قاتل است که در طول تاریخ می‌کشد، یک خون‌ریز است که خون می‌ریزد و... و در این قالب‌های سمبولیک نظرش را درباره حکومت می‌گوید. منبع ساواک هم این مسائل را اصلاً نمی‌فهمید و درباره سخنرانی شهادت، حسین وارث آدم و...، در اسناد ساواک چند تحلیل‌گر پاورقی زده‌اند که نظری ندارند؛ یعنی یک جمله تحریک کننده هم وجود نداشته است! ولی در جامعه هر جوان دانشجو و هر دانش‌آموز دبیرستانی هم که آن مطالب را می‌شنید یا می‌خواند می‌فهمید که شریعتی چه می‌گوید.

به نظر می‌رسد ساواک و در واقع کل حاکمیت پهلوی خود را میان دو نوع مخالفت می‌دید؛ یکی مخالف موجودیت او و دیگری مخالف روند مدرنیزاسیونش. چپ‌ها و چریک‌ها با موجودیتش مخالف بودند و سنتی‌ها با مدرنیزاسیونش، اما آن‌ها شریعتی را میان این دو تعریف می‌کردند. ولی بعد از این که حرکت شریعتی قدری پیش رفت، احساس کردند شریعتی نیز در جبهه مخالفت با موجودیت‌شان قرار دارد. آیا فکر نمی‌کنید، این تغییر نظر تحت تأثیر فشار دستگاه سنتی به رژیم پهلوی بود؟ به نظر می‌رسد تغییر خط برخورد ساواک و بسته شدن حسینیه ارشاد، تنها به دلیل و دقیقاً تحت تأثیر فشار جناح سنتی از بیرون بر ساواک بوده است و این بحث‌های ساواک که آخوندها سواد ندارند، جایش را به این مسئله می‌دهد که کتاب‌ها و حرف‌های آن‌ها را علیه شریعتی توزیع کنند. آیا حکومت و سنتی‌ها روی شریعتی به معامله نمی‌پردازند. از طرفی دیگر خط مشی مبارزه مسلحانه در ابتدای دهه ۵۰ شدت می‌گیرد و من معتقدم شریعتی در این سال‌ها تحت تأثیر مبارزه مسلحانه بوده است و دستگیری‌های فعالان آن دوره هم به ساواک نشان می‌دهد آن‌ها تحت تأثیر افکار شریعتی فعال شده‌اند و بنابراین شریعتی هم به حوزه مخالف موجودیت حکومت رانده می‌شود.

این تعبیر شما درست است که حکومت شاه برخی از مخالفان خود را مخالف مدرنیزاسیونش می‌داند و برخی را مخالف موجودیت خود و در ابتدا تصور می‌کرد که شاید بتواند از شریعتی علیه این دو نوع مخالف استفاده کند. اما وقتی دید شریعتی دارد به روند مخالفت با موجودیتش کمک می‌کند، به تعارض با شریعتی رسید. پس براساس همین جمله شما می‌توان گفت وقتی ساواک وضعیت شریعتی را دید و به تعارض با او رسید، خواست از تضاد سنتی‌ها و شریعتی هم علیه شریعتی استفاده کند و آثار سنتی‌ها را علیه شریعتی منتشر کند. البته در این باره هم در درون ساواک دو دستگی بود. یک عده می‌گفتند که این کار را بکنیم و عده‌ای دیگر معتقد بودند حرف‌هایی که آن‌ها علیه شریعتی نوشته‌اند، آن قدر پرت و پلاست که نشر آن به نفع شریعتی خواهد بود! این تضاد تا آخر هم وجود داشت. شاید بتوان گفت در این مرحله دیگر کار از دست ساواک خارج شده است. مقدمات بحث شما درست است اما این که ساواک تحت فشار سنتی‌ها به تعارض با شریعتی رسید، درست به نظر نمی‌رسد. سنتی‌ها علیه حسینیۀ ارشاد و شریعتی فشار شدیدی به حکومت آوردند. اما ساواک زمانی به بستن حسینیۀ ارشاد رسید که حسینیۀ ارشاد را برای خود خطرناک احساس کرد. شریعتی تعبیری در مخاطب‌های آشنا، در اولین نامه‌ای که به خویشاوندان نوشته است، دارد. این نامه را در جواب کسی نوشته که میدان دادن حکومت به حسینیۀ ارشاد را امری منفی و در تقابل با مبارزه چریکی می‌دانسته است. شریعتی در پاسخ به او از دو تعبیر و واژه ضرر و خطر استفاده می‌کند که جالب است. او می‌گوید حکومت‌ها معمولاً می‌خواهند خطر را دفع کنند و زیاد با ضرر برخورد نمی‌کنند. اگر ما الان از همان تعبیر شریعتی استفاده کنیم، می‌توانیم بگوییم ساواک در این زمان به این نکته رسید که در هزینه - فایده‌ای که روی حسینیۀ ارشاد کرده است دیگر ضررش بیش‌تر از فایده‌اش شده است و این ضرر هم دارد به خطر تبدیل می‌شود. در این نقطه ساواک می‌آید و به روحانیت سنتی هم میدان می‌دهد. اما دیدیم حرف‌های آن‌ها بسیار پرت است مثلاً مدعی‌اند شریعتی گفته است معاویه اصلاح‌طلب و حضرت علی محافظه‌کار است!

این که شریعتی با برخوردهای تند سیاسی و با رادیکالیسم افراطی سیاسی مخالفت داشته، واقعیت است. او با انقلابی که بخواهد در کوتاه مدت به نتیجه برسد، مخالف بود. من فکر می‌کنم این مسائل جزء عقاید شریعتی بود، نه یک سناریو که مثلاً بخواهد در برابر ساواک طرح کند.

من با جمع‌بندی شما موافق نیستم، چون آن چه در برخی از این اسناد مشاهده می‌شود، نه مخالفت با کار تند سیاسی که بیانگر این است که گویا شریعتی از اساس با کار سیاسی مخالف است. ما این "نوع" برخورد را "سناریو" دانستیم. آن چه که شریعتی به ساواک می‌گوید، با آن چه که به روشنفکرها می‌گوید، دو چیز جدا از یکدیگر است؛ یعنی این جا منظورش این نیست که روشنفکرها بیایند کار فرهنگی بکنند یا از طریق کار فرهنگی جامعه و حکومت را تغییر دهند. بلکه این جا اساساً می‌خواهد یک دانشگاه عالی اسلامی درست کند تا با توده‌ای‌ها و غربی‌ها و آخوندها مبارزه کند و اصلاً نمی‌خواهد قدرت را تغییر دهد. گویا روند انقلاب سفید جامعه را نو کرده است و او هم می‌خواهد بخش فرهنگی‌اش را پیش برد. این رویکرد اصلاً با تفکر واقعی شریعتی جور در نمی‌آید.

اصلاً شما تا چه حد به صحت خود این اسناد اعتقاد دارید تا آن‌ها را بازخوانی و تحلیل کنید؟

به نظر من مجموعه این اسناد درست است. در مواردی اسناد حاوی دست خط شریعتی است. در جاهایی هم ادبیات متن، نشان می‌دهد که ادبیات شریعتی است. ادبیات شریعتی جنس و رنگ و بویی دارد که انسان آن را احساس و استشمام می‌کند. نکته دیگر این است که انگیزه‌ای جدی برای جعل اسناد، در این حجم، برای شریعتی وجود ندارد. اما این که این اسناد کامل است، شاید پذیرفتنی نباشد. در این باره مثال‌هایی زده شد. مثلاً درباره اختلافات داخلی حسینیه ارشاد در این جا یک سند هم وجود ندارد. یا درباره روحانیون معروفی، که الان فعال هستند و درباره برخوردشان با شریعتی سند مهمی وجود ندارد. به نظر می‌رسد این اسناد برداشته شده است. البته ممکن است مرکز اسناد فعلی که این کتاب را چاپ کرده، برداشته باشد و قبلاً این کار صورت گرفته باشد. در کامل بودن این اسناد تردید وجود دارد ولی در این که این اسناد درست است، تردیدی نیست.

شما درباره سناریوی دکتر در برخورد با ساواک صحبت کردید، فکر می‌کنم تأثیر متقابلی هم دکتر از ساواک گرفت. مهندس عبدالعلی بازرگان می‌گفت وقتی دکتر آزاد شده بود، آن‌ها در کرج در جلسه‌ای بودند، دکتر برای اولین بار به جلسه آمد. می‌گفت آن‌ها جوان‌تر بودند. همه دور دکتر جمع شده بودند، انتظارشان این بود که دکتر همان دکتر قبل از زندان باشد. دورش جمع می‌شوند تا سؤال کنند، طوری با آن‌ها برخورد می‌کند که چند نفر همان جا گریه می‌کنند و تعبیر خود دکتر این بود که او مثل شمعی است که آخرین شعله‌اش را دارد و در حال خاموش شدن است. منظورش این است که وقتی دکتر می‌آید بیرون، نه یأس، ولی به یک خستگی خیلی عجیبی رسیده بود؛ یعنی حس می‌کرد دیگر به آن حالت نمی‌شود ادامه داد. دکتر واقعاً به این نتیجه رسیده بود. من فکر می‌کنم این تأثیری بود که ساواک و زندان روی شریعتی گذاشته بود.

ما شریعتی را فرشته نمی‌دانیم که نوسان روحی نداشته باشد. اما برداشت افراد از برخوردهای شریعتی و حالات او متفاوت است، مثلاً در همین اسناد ساواک سندی وجود دارد که حکایت می‌کند دکتر سامی به خانه شریعتی می‌رود اما همسر شریعتی می‌گوید، او خسته است و خوابیده و خلاصه او را نمی‌پذیرد. اما دکتر سامی برداشت دیگری می‌کند، او می‌گوید این برخورد از روی هوشمندی‌اش بود. یکی دیگر هم می‌تواند بگوید او بریده است یا حداقل این که فقیه‌اش را پایین آورده است. ما این برداشت‌ها را باید جزء متشابهات زندگی او بدانیم و به محکومات زندگی او ارجاع دهیم. همین خاطره‌ای که شما از آقای عبدالعلی بازرگان درباره سفر به کرج نقل کردید، مربوط به جلسه‌ای در باغ آقای شاه‌حسینی است که شریعتی قصد دارد، فردای همان روز، یا چند روز پس از آن ریسک کند و کشور را از طریق فرودگاه ترک کند و احتمال می‌دهد که با نام مزینانی ممنوع‌الخروج نباشد. در واقع جلسه‌ای است که هر چند دیگران از قصد او اطلاعی ندارند، اما در واقع نشستی است که با دوستانش و دیگران وداع می‌کند، وداعی یک طرفه که تنها او از آن مطلع است. قابل تصور است که او در این جلسه حالات روحی خاصی داشته باشد. او دارد از دوستانش دل می‌کند تا کشور را ترک کند، بی این که آن‌ها از این امر مطلع باشند. از حالت او در این جلسه هر کسی می‌تواند تفسیری به دست دهد. کلافگی او مشهود بوده است. اما آیا این کلافگی به خاطر خستگی و ناتوانی و مثلاً پایین کشیدن فقیه بوده است یا ناشی از وجدان معذبی که از خودش توقع بیش‌تری برای کار و فعالیت دارد یا ناشی از ریسکی که فردا می‌خواهد انجام دهد. هر چه باشد، فکر نمی‌کنم

ناشی از بریدن و کم آوردن باشد. البته گفتیم ما شریعتی را فرشته نمی‌دانیم که نوسان روحی نداشته باشد. یک جا همین نکته را می‌گوید که من مثل شمع تمام شده می‌مانم. او می‌گوید اوایل که از زندان بیرون آمده است، تصور می‌کرده همه حرف‌ها را زده است، دیگر هیچ حرف جدیدی ندارد (فکر می‌کنم در نوار سخن آدم باشد)، اما بعد از مدتی دیده است که جوان‌های نسل امروز به خیلی چیزها احتیاج دارند و دوباره احساس کرده است که باز حرف‌های جدیدی برای گفتن دارد. اما این جمله را که «من شمعی هستم که تمام شده‌ام»، شما یک بار به معنای روانی و روحی می‌گیرید و یک بار به این معنا که همه حرف‌هایم را زده‌ام. یک جایی است که شریعتی می‌گوید: «اگر خدا یقه ما را بچسبد و بگوید در این دو سال چه کار کردی چه جوابی بدهم». مهندس بازرگان بعد از انقلاب موقعی که در دولت موقت بود، در یکی از این مراسم‌های عمومی، سخنرانی‌ای دارد که می‌گوید: «ما هر وقت می‌آیم حرف بزیم دوستان می‌گویند جوانانه حرف بزن. خیلی ۷۰ ساله حرف می‌زنی، ۵۰ ساله‌ای حرف بزن». جوانش ۵۰ ساله است! بعد می‌گوید: «ما قبل از انقلاب سالی یکی، دو بار سخنرانی می‌کردیم، الان هر چند روز باید یک سخنرانی بکنیم». ما الان نمی‌خواهیم هیچ کدام را مثبت و منفی ارزشیابی کنیم. فقط داریم توصیف می‌کنیم. اصلاً تیپ رادیکال با میانه‌رو، منش‌شان فرق می‌کند. مهندس بازرگان می‌گوید: «من سالی یکی، دو بار سخنرانی می‌کردم». ریتمش سالی دو بار سخنرانی است. اما شریعتی هفته‌ای یکی، دو سخنرانی و کلاس دارد. الان ماها ممکن است چند سال هیچ کاری نکنیم کک‌مان هم نگزد! پنج سال هم بگذرد و وجدان‌مان هم جریحه‌دار نشود و از خود نپرسیم در این پنج سال چه کار کردیم؟ اما شریعتی وقتی تنها دو سال تحرک کم شده، تازه بیکار هم نمانده، جلسات خانگی بوده - که امروزه بخشی از آثار او را مطالب همین جلسات این دو سال تشکیل می‌دهد - ولی هنوز وجدانش ناراحت است، و می‌گوید اگر خدا یقه‌اش را بچسبد و بگوید در این دو سال چه کار کردی و به این شهر گرسنه‌ای که طعام می‌خواهد، طعام رسانده‌ای یا نه، چه جوابی دهد. ببینید او وجدان معذبی دارد، به همین خاطر تصمیم می‌گیرد به خارج از کشور برود. این حالت را ما نمی‌توانیم پایین کشیدن فتیله بدانیم. هر چند خستگی و کلافگی ناشی از هجده ماه انفرادی هم در روح و روان هر فرد، به خصوص روح حساس و شاعرانه‌ای چون شریعتی به طور قطع بی‌تأثیر نیست. اما یک امر هم مسلم است و آن غلبه همیشگی حس و شور مسئولیت بر دو حس دیگر - از جمله خستگی و افسردگی و... - در شریعتی است.

شما در بحث‌تان مسئله سناریو را خیلی بسط دادید که به نظر می‌رسد احتیاجی بدان نیست. شریعتی نقطه قوتش این بود که تکلیفش با خودش مشخص بود. او وقتی وارد زندان می‌شود، تکلیفش مشخص است. او در بازجویی‌اش چیزهایی می‌گوید که تا حدی سناریو است اما این که فردی از دانشجویهایش به سلولش می‌آید، به او هم سناریویی می‌آموزد، درست نیست. او همان چیزهایی که به بازجو گفته را هم به هم‌سلولی‌هایش می‌گوید و این سناریو در سطح کل وجود ندارد.

آیا به نظر شما آن آقایی که آمده بود و به نظر من سناریویی را که شریعتی به او یاد داده بود تحویل بازجو می‌داد و می‌گفت ما از کتاب‌های شریعتی اشتباه برداشت می‌کردیم، واقعاً او این امر را باور کرده بود که از حرف‌های شریعتی اشتباه برداشت می‌کرده است؟

بله، او وقتی بیرون بوده، صحبت‌های شریعتی را می‌خوانده و به شدت هم تحت تأثیر صحبت‌های او بوده است و وقتی درون سلول می‌رود دوباره با شریعتی رو در روست؛ یعنی با یک بت فکری که کلی هم در جمله‌پردازی و استدلال کردن، مهارت دارد. شریعتی هم برخورد سناریویی‌اش را با این فرد می‌کند و این فرد با توجه به نگاه و رابطه‌ای که با شریعتی دارد، آن‌ها را می‌پذیرد.

من تصور می‌کنم که چنین نباشد. حتی اگر به فرض بپذیریم او صادقانه می‌گوید، بله ما اشتباه برداشت می‌کردیم و منظور شریعتی این نبوده است، اما او یک جا هم می‌گوید که شاهنشاه آریامهر هم همین را می‌خواهد. این نکته دیگر کم‌تر قابل پذیرش است. شما به دقت تمام بازجویی این فرد را بخوانید، او هم واقعاً یک جمله باج نداده است. کسی که به رژیم خوشبین شده باشد، باید جور دیگری حرف بزند. من تصور می‌کنم او هم در چارچوب سناریویی که شریعتی به او یاد داده، برخورد کرده است.

برای بسیاری از طرفداران شریعتی او یک بت ذهنی است و به هر جهت سعی می‌کنند، او را توجیه کنند. احتمالاً این وضع در شخصیت یکی از شاگردان نزدیک دکتر که با او هم‌سلولی است، هم وجود دارد و البته این امر باعث می‌شود، بعد از دکتر خط فکری بالاتر از او ایجاد نشود. چرا که آن روش نقادانه خود دکتر را درک نکردند.

این بحث را من قبول دارم، اما نه درباره این هم‌سلولی شریعتی. در این باره به طور مستقل قبلاً بحث‌هایی کرده‌ایم و باز خواهیم کرد. اما درباره هم‌سلولی او باید مستند به متن حرف زد. من تصور می‌کنم برداشتم به متن نزدیک‌تر است. بازجویی شاگرد دیگر (او) به نام پرنیان (را هم که می‌خوانیم می‌بینیم او هم این حرف‌هایی را که می‌زند باور ندارد. سخنان آن کسی که می‌گوید شریعتی مزدور است، موهایش بلند بود و ما را منحرف کرد، من نقاش بودم و می‌خواهم در این رشته رشد کنم و... حکایت از آن دارد که او دارد عجز و لابه می‌کند تا آزادش کنند. او به این حرف‌ها هم زیاد معتقد نیست؛ یعنی اگر بیرون بیاید باز هم ممکن است کتاب‌های شریعتی را بخواند. آن دیگری هم که آن حرف‌ها را زده، اگر مسئله شاهنشاه آریامهر را نمی‌گفت، شاید باز هم یک مقدار باورپذیر بود که او واقعاً به این نقطه رسیده است که از کتاب‌های شریعتی اشتباه برداشت کرده است. اما وقتی که نقطه‌چین بحث‌هایش را کنار هم می‌گذاریم و این که او عین جمله شریعتی و دقیقاً خواست‌ها و خط او را تکرار می‌کند، صورت مسئله متفاوت می‌شود. دیگر نمی‌توان گفت او جوانی شیفته شریعتی است و همان حرف‌های شریعتی را گفته است. اما مثلاً چرا او بحثش را از این جا که شریعتی لازم نیست مصاحبه بکند، آغاز کرده است؟! یعنی دقیقاً از جایی که یکی از تند پیچ‌ها و نقاط بسیار حساس و استراتژیک سناریوی شریعتی و برخورد او با ساواک است. او دقیقاً خط و خطوط برخورد حرف‌هایی را که شریعتی می‌خواسته به ساواک بزند، در بازجویی چند صفحه‌ای‌اش مطرح کرده است. او هم دقیقاً روی نقاط کلیدی تکیه کرده است. هم شریعتی را تبرئه کرده و هم خود را! خطی را در بازجویی‌هایش رفته که به نظر می‌رسد یک دانشجوی بیست و چند ساله آن موقع به تنهایی نمی‌توانست این راه را برود. اگر این امر سناریو نبود، وقتی شریعتی از شاهنشاه آریامهر تعریف می‌کرد، این دانشجوی فعال و داغی که دستگیر شده به طور طبیعی به خود شریعتی شک می‌کرد و به شریعتی بد می‌گفت که ضعف نشان داده است. جو رادیکالیسم آن زمان به قدری تبش بالا بود که اگر کسی بعد از آن همه حرف و

سخنرانی، می‌آمد از شاهنشاه تعریف می‌کرد به طور قطع مورد شک قرار می‌گرفت و حداقل قضایای که می‌شد، این بود که او اگر نبریده باشد، ضعف نشان داده است. البته دوستان می‌توانند میان این برداشت که من مطرح کردم و برداشتی که دوستان گفتند که این فرد یک شیفته شریعتی است که به سلول او رفته و شریعتی هم با همه یک دست برخورد می‌کرده و همان حرف‌ها را هم به او زده و او هم این حرف‌ها را باور کرده و گرفته و آورده و تحویل بازجو داده است؛ با خواندن اصل اسناد و کل بازجویی این فرد به تحلیل و قضاوت مستقل خود پردازند.

اگر ما همین بحث محکومات را که شما مطرح کردید در ارتباط با اخلاقیات و زندگی دکتر شریعتی هم طرح کنیم، به اعتقاد من، یکی از مهم‌ترین چیزهایی که باید به حساب محکومات اخلاقیات دکتر بگذاریم ریشه‌ای بودن است. دکتر به شدت از سطحی بودن گریزان است. اصلاً یکی از مهم‌ترین دلایلی که همواره از سیاسی‌گری تند طفره می‌رود، این است که می‌خواهد از ریشه همه چیز را درست کند و معتقد است سیاست چیزی است در سطح و چون ما هنوز در ریشه مشکل داریم نمی‌توانیم به آن پردازیم. ریشه‌ای بودن یکی از محکومات اخلاقیات دکتر است و چون خودش این گونه است تصور می‌کنم چون خود سناریو هم یک چیز سطحی است، چنین آدمی نیازی به سناریو ندارد. او تکلیفش با خودش روشن است و نیازی به سناریو ندارد.

(پرسش کننده قبلی:) در تأیید نظر دوستان می‌خواستم این نکته را بگویم که شاید شما از موضع دفاع از شریعتی، مسئله سناریویی بودن همه مطالب را قدری پررنگ مطرح کردید یا من شنونده این طور برداشت و احساس می‌کنم که گویا استراتژی شریعتی اساساً استراتژی مبارزه مسلحانه بود و حالا هم آمده است و در آن جا در حوزه دفاع یا بازجویی، یک سناریویی را می‌گوید که من هیچ اعتقادی به این کار ندارم. در حالی که دکتر با یک استراتژی خیلی محکمی وارد مملکت می‌شود. بعد هم در بازجویی‌هایش خیلی محکم روی این قضیه ایستاده است. ولی این که بخواهیم روی موضوع سناریو زیاد بایستیم و آن را پررنگ کنیم و در همه اجزاء و تکه‌تکه اسناد و بازجویی‌ها به کار ببریم و بگوییم او صحنه‌سازی می‌کند، درست نیست. اتفاقاً برداشت من از طرز بازی ایشان این است که روی حرف‌هایش محکم ایستاده و حتی آن جایی که می‌گوید اعلیحضرت چنین می‌گوید، این هم به نوعی سیاسی کاری است؛ یعنی حرف خودش را دارد از دهان طرف می‌گیرد. شاه هم چنین چیزی نگفته بود. منتها می‌خواهم بگویم اتفاقاً ما هیچ ضعفی به آن صورت در این برخورد نمی‌بینیم. البته جاهایی که درباره مثلاً جعفری می‌گوید که بچه‌ام را منحرف کردند، به نوعی سناریوسازی است یا ترس از این که وقتی از او فیلم تلویزیونی بگیرند، بله این چنین جاها شاید سناریوسازی باشد یا آن جاهایی که می‌خواهد به نوعی تلقین کند که حسینیه ارشاد را باز کنید ولی این که در برداشت یا استراتژی‌اش او احیاناً شک داشته باشد، شک ندارد؛ یعنی آن قدر استراتژی محکم است که می‌تواند حتی بی‌این که نیاز به دفاع از این استراتژی داشته باشد، پیش رود. به قول شما شریعتی معلم انقلاب نبود ولی برعکس خواسته‌اش معلم انقلاب شد. استراتژی او اساساً استراتژی براندازی و کار تند و حرکت سریع نبود ولی بعدها شرایط انقلاب و آن وضعیت سال ۵۷ - ۵۶ به گونه‌ای پیش آمد که بعدها او معلم انقلاب مطرح شود. اما او خودش نمی‌خواست حرکتی تند و سریع انجام دهد.

درون‌مایه حرف شما معارض و مقابل حرف من نیست. من از حرف‌های شما این طور فهمیدم (اگر اشتباه بود، اصلاح کنید) که به هر حال همه حرف‌هایش در این اسناد تاکتیکی نیست. خیلی از گفته‌ها حرف طبیعی و استراتژیک خودش است. من هم این حرف را قبول دارم. از قضا اسکلت بحث ما این بود که شریعتی پازلی را برای ساواک می‌سازد که قطعات مختلفی دارد. هنرمندی او در این است که بسیاری از این قطعات، اصلی و مال خودش است و شاید بتوان گفت بیش از هفتاد درصد حرف‌های شریعتی در این اسناد اعتقادات واقعی اوست. ولی بیست، سی درصد دیگر اعتقادات او نیست. مثلاً آن جایی که سعی می‌کند حرکت خودش را همسو با نوسازی جامعه در انقلاب سفید معرفی کند، دیگر حرف‌های اعتقادی شریعتی نیست. هر چند متأسفانه عده‌ای وضع جامعه را به صورتی در آورده‌اند که حتی اگر بعضی‌ها بیایند و بگویند شریعتی با حکومت شاه هم همکاری کرده، برخی جوان‌ها می‌گویند چه اشکالی دارد! و حتی اگر بگویند ساواکی بوده، می‌گویند بابا دمش گرم! مگر چه اشکالی دارد. متأسفانه وضع این طوری شده است! اما به هر حال هر کس باید برداشت و تفسیرش از این که آیا همه حرف‌های او حرف‌های اصلی و واقعی‌اش بوده یا این که در کدام قسمت‌ها حرف‌های واقعی‌اش بوده و مثلاً سناریو نبوده است، مستند به اسناد و مستند به آثار شریعتی حرف بزنند. اما این که ۸۰ - ۷۰ درصد آن حرف‌ها تاکتیکی نیست را من هم اعتقاد دارم. ولی وقتی می‌گوییم "سناریو"، مربوط به آن جاهایی است که شما هم با الفاظ دیگری چون سیاسی کاری و... همین نکته را گفتید، مثلاً این که جعفری این طوری بود یا سماجی که در طرح بازگشایی حسینیه ارشاد دارد و می‌خواهد به آن‌ها القاء کند که به نفع شماست حسینیه ارشاد را باز کنید، من این‌ها را طبیعی و اتفاقی نمی‌دانم. یعنی هر قدر این‌ها را کنار هم می‌گذاریم، به همان مقوله "سناریو" می‌رسیم. چه دلیلی دارد، وقتی با شاگردش هم سلول است، او را هم تحریک کند و به فرض به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به او القا کند که این حرف‌ها را بزنند. البته به نظر من این القا مستقیم است؛ یعنی وقتی متن را دقیق می‌خوانیم در می‌یابیم که برخورد آن شاگرد هم واقعاً یک سناریو است. اما حتی اگر قرائت دوستان را بپذیریم که شریعتی به طور طبیعی با شاگردش برخورد کرده، باز غیرمستقیم باعث انتقال هوشمندانه خط برخورد‌هایش (مثلاً درباره مصاحبه تلویزیونی) به بازجو شده است و همین امر به نظر من حساب شده است. البته درباره برخی بخش‌ها هم ممکن است برخورد‌های سناریویی خود به خودی و ناخودآگاه باشد و روی آن از قبل فکر نکرده باشد. شما وقتی کلیت یک روند و یک برخورد برایتان مشخص و به تعبیر دوست‌تان تکلیف‌تان معلوم باشد، در جزئیاتی هم که به طور ناگهانی پیش می‌آید و مثلاً بازجو ناگهان پرسشی از شما می‌پرسد که قبلاً روی آن فکر نکرده‌اید؛ از آن جا که کل داستان و سناریو برایتان مشخص است به آن سؤالات هم به همان سیاق پاسخ می‌دهید. از این دست مسائل هم ممکن است در بازجویی‌های شریعتی وجود داشته باشد. اما من مجموعه برخورد‌هایش را حساب شده و هوشمندانه می‌دانم. در مجموع این پازل‌ها را که کنار هم می‌گذارید ۳۰-۲۰ درصد مال خودش نیست، اما بقیه آن اعتقادات اصلی شریعتی است. شریعتی در این اسناد استدلال‌هایی کرده است که می‌توانیم به صورت اثباتی در توضیح و تحلیل نظریات شریعتی از آن‌ها استفاده کنیم. مثلاً شریعتی درباره این که چرا نباید کار غیرعلنی و مخفی کرد، توضیحاتی داده است که به نظر می‌رسد، اعتقاد واقعی او هم باشد.

درباره دو کتاب یاد شده، بحث "منفذ" به نظر قابل قبول نمی‌رسد. مثل این که الان آقای کدیور مقاله‌اش را مثلاً در کیهان چاپ بکند و به طور مفصل به نقد الگوهای مختلف ولایت فقیه بپردازد. بنابراین منظور اول؛ یعنی گریز از زیر فشار ساواک مقبول به نظر می‌رسد. یعنی اجرای یک سناریوی کوچک دیگر. دکتر در زندان وقتی دو سال به صورت انفرادی باقی می‌ماند، به نظر می‌آید که خسته شده و این خستگی باعث می‌شود که سناریوی کوچکی را به سناریوی قبلی‌اش اضافه کند و آن سناریوی کوچک این است که این عمل را انجام دهد و دو کتاب را بنویسد و در ادامه اگر هم بیرون آمد، چون عمل رسمی مثل مصاحبه نیست، اگر هم مطرح شد و در جایی چاپ شد، می‌گوید که نه کار من نبوده است و تکذیب کند.

من با درون‌مایه قسمت پایانی بحث شما موافق نیستم. چون شریعتی محتوای بحث‌هایش را طبق عقایدش نوشته و هیچ گاه نیز آن را تکذیب نکرده است. پس این مسئله با مصاحبه‌ها یا نوشته‌های "توابانه" به طور کامل متفاوت و مغایر است. اما "منفذ" به این معنا مطرح می‌شود که شریعتی دیگر هیچ امکان علنی و عمومی ندارد و حسینه ارشادش را بسته‌اند. او از حسینه‌ای با هزاران مستمع به جلسات خانگی چند نفره رسیده است. احتمالاً تصور روشنی هم از چاپ آن گفته‌ها نداشته است. با تصور این فضا است که می‌توان "احتمال" نگاه او به عنوان منفذ را درک کرد. البته ما ابتدا بحث محتوایی کردیم و تأکید هم داشتیم که این دو کتاب به صورت یکی از غنی‌ترین منابع شریعتی در بحث ملیت و در مبحث انسان‌شناسی مطرح هستند. شاید علتش هم این است که شریعتی آن‌ها را با تأمل نوشته است؛ یعنی این که احتمال نوشتن آن را در سلول مطلقاً رد نمی‌کنیم. براین اساس شریعتی در یک سلول نشسته و با تأمل آن‌ها را نوشته است. در سخنرانی علنی که پخش مستقیم است، دیگر نمی‌توان جایی را خط زد و دوباره نوشت، اصلاح و تکمیل کرد. در سخنرانی همان موقع که کلمات از دهانش خارج می‌شود، همه می‌شنوند. البته او این هنرمندی را دارد که به گونه‌ای حرف بزند که هم به لحاظ امنیتی از او می‌گیری نکنند و هم مطلبی را که می‌خواهد به مخاطب برساند، مطرح کند و اگر جایی هم می‌چسبند، بگویند منظورم این نبود و آن بود. حالا کسی که در سخنرانی؛ یعنی در پخش مستقیم این هنرمندی را دارد، به طور قطع در نوشتن خیلی مسلط‌تر هنرمندی خود را به کار خواهد برد.

اما اگر به لحاظ محتوایی به این دو مقاله بنگریم، می‌بینیم نظریات مهم و عمیقی را در آن‌ها مطرح کرده که برخی از آن‌ها را در جاهای دیگر مطرح نکرده است. همین عمق و دقت نشان می‌دهد روی این مطالب فاسف سوزانده است. اگر احتمال نگارش در زندان را رد نکنیم، می‌توانیم بگوییم او آن قدر هم زرنگی و هنرمندی داشت و هم طرف مقابل را آن قدر ابله می‌دانست که این بحث‌های جدی را در آن جا مطرح کرده و معتقد بوده است آن‌ها حرف‌هایش را نمی‌فهمیده‌اند. شاید مثلاً دو سه جمله‌ای را هم که گفته اسلام با مارکسیسم تشابهی ندارد و روی جاده اومانیزم با هم تضاد دارند هم به آن‌ها نشان داده و گفته باشد، ببینید من این جا گفته‌ام اصلاً اسلام و مارکسیسم با هم نمی‌خوانند! اما در عین حال او واقعاً روی این دو متن انرژی گذاشته و این متن‌ها کاملاً کیفی هستند. این توجه و تعمق صرفاً با تفسیر "خروج از فشار" قابل تبیین نیست. اگر او فقط همین منظور را داشت، می‌توانست کاری بسیار آسانی و سبیل‌کاری انجام دهد؛ مثل برخی پایان‌نامه‌های دانشجویی که بچه‌های

دانشجو می‌نویسند! اگر برخی پایان نامه‌ها را مطالعه کنید در می‌یابید در پشت آن‌ها واقعاً کار نهفته است اما با یک نگاه ساده به برخی دیگر به سرعت در می‌یابید که آن‌ها واقعاً سمبل کاری هستند و فقط برای گرفتن نمره تهیه شده‌اند. اما در مطالعه این دو مقاله ما اصلاً احساس سمبل کاری نداریم. وقتی انسان آن‌ها را می‌خواند احساس می‌کند با دو متن جدی مواجه است. جدی بودن این متن‌ها احتمال حضور انگیزه دیگری را هم به ذهن می‌آورد و آن انگیزه عبور از دیوار و گشودن منفذی به روی بیرون است.

کیهان کنونی با کیهان آن موقع تفاوت‌های بسیار زیادی دارد. آن موقع روزنامه کیهان تقریباً روزنامه‌ای بود که روشنفکرها می‌توانستند به آن مقالاتی بدهند و چاپ شود و احتمال دارد این که ساواک کیهان را انتخاب کرده، این باشد که می‌خواسته موضوع را در سطح وسیعی پخش کند. بنابراین، مقایسه کیهان امروز و مثلاً آقای کدیور با کیهان آن روز درست نیست و کاملاً برعکس است.

علاوه بر این، مقایسه کدیور، شریعتی و آن زمان با این زمان هم مقایسه درستی نیست. آن دوره، دوره انسداد سیاسی بود، الان دوره اصلاحات است. الان کدیور این امکان را دارد که مقالاتش را جای دیگر هم چاپ کند. اما یک نکته برعکس هم وجود دارد. از قضا در دوره انسداد سیاسی در جای علنی مطلب نوشتن منفی تلقی می‌شود و همین است که سؤال برانگیز بوده است. در آن هنگام هم هیچ کس به لحاظ محتوی به شریعتی ایراد نگرفته که این حرف چیست که زده‌ای و مثلاً مبارزه را زیر سؤال برده‌ای، یا چپ‌ها را کوبیده‌ای، خون شهدا را به هدر داده‌ای و.... هیچ کس از این موضع برخورد نکرده است و فقط نفس عمل؛ یعنی چاپ شدن مطلب در کیهان را همه منفی میدانسته‌اند. حال اگر ما این گزینه و احتمال را بپذیریم، این عمل به سناریویی برمی‌گردد که شاید در آن هنگام توضیح اجزای آن از سوی شریعتی برای افکار عمومی میسر نبوده است و باید کل مسیری که طی شده، توضیح داده می‌شد که عملاً ممکن نبود و توضیح آن به معنای لو دادن کل سناریو بود. بنابراین ساده‌ترین و ممکن‌ترین راه تکذیب آن مقالات بود و این یک پارادوکس روانی بسیار سخت به خصوص برای روح لطیف و شفاف‌ی مانند شریعتی بود. ضمن این که این فرض را هم مطرح کردیم که ممکن است قرار شریعتی این بوده است که این کتاب‌ها را خودش در بیرون منتشر کند، نه این که ساواک آن‌ها را به کیهان بدهد. در عین حال به نظر می‌رسد اگر روند کلی برخورد شریعتی با ساواک را درک کنیم، نوشتن مقاله هم محتمل است. اگر او این مقاله را نوشته، بدتر از نامه‌هایی که برای ساواک نوشته نیست. یعنی اول باید درباره آن‌ها بحث کنیم و اگر کل این سناریو و پروژه را تبیین کنیم، مسئله دو مقاله نیز بهتر تحلیل خواهد شد.

نمونه‌ای هم من درباره ۶۰۰ شب تنهایی بگویم. اگر یادتان باشد حاج مهدی عراقی اوایل انقلاب یک بار در تلویزیون مطلبی را گفت که من خودم شنیدم. او گفت بعد از ۱۸ ماه که شریعتی داخل سلول بود، یک روز من از پیش سلول او که رد می‌شدم به جای این که من به ایشان دل‌داری بدهم، او من را به مقاومت تشویق می‌کرد، آن هم بعد از ۱۸ ماه انفرادی.

از این خاطرات زیاد است، آقای میناچی حدود شش ماه در زندان کمیته بوده است. ایشان می‌گفت بجز یکی، دو ماه در بقیه حبس در سلول مجاور سلول شریعتی بوده... نگهبان‌ها خیلی با شریعتی دوست شده بودند. شریعتی آخر

شب آن‌ها را جمع می‌کرد و برایشان بلندبلند قصه می‌گفت. آن‌ها هم خیلی خوش‌شان می‌آمد و همه دوست داشتند که به بندی که شریعتی در آن زندانی است، بیایند و شریعتی برایشان قصه بگوید. بسیاری از بچه‌ها هم کابل خورده و زخمی و زیر فشار بودند. قصه‌های شریعتی هم معمولاً به این جا می‌رسید که وضع این جوری نمی‌ماند و بهتر می‌شود و ناراحت نباشید و صبر کنید و... آن‌ها نمی‌دانستند اصلاً او چه جوری قصه‌ها را درست می‌کرد که هم نگهبان‌ها آن را باور می‌کردند و هم لابه‌لایش، چون بلندبلند تعریف می‌کرد، آن‌ها هم پیام‌هایش را می‌گرفتند! خاطره دیگری است که می‌گویند آقای براهنی که مدتی با شریعتی هم‌سلول بوده، به شریعتی گفته است طاقش را ندارد، او هر کاری می‌خواهد بکند! او این حرف‌ها را این جا می‌زند و وقتی بیرون برود تکذیب می‌کند و می‌گوید زیر فشار گفته است. در طرحی از یک زندگی هم خاطره دیگری آمده است که خیلی از این نگهبان‌ها دوست داشتند، در بندی که شریعتی بوده، نگهبانی بدهند. یکی از نگهبان‌ها هم یک ماجرای عشقی داشته است و از شریعتی می‌خواهد نامه عاشقانه‌ای برای او بنویسد تا او به دوستش بدهد. شریعتی هم نامه‌ای برای او می‌نویسد. اخیراً آن نگهبان اصل نامه و دست‌خط شریعتی را به پوران خانم داده است که عیناً در چاپ جدید طرحی از یک زندگی چاپ شده است. از این خاطرات زیاد تعریف می‌کنند.

آیا امکان ندارد که "شنبه" نام مستعاری باشد که در اسناد مختلف به منابع گوناگون ساواک داده شده باشد؟ در مجموعه اسناد در برخی مواقع مخبرین ساواک با عدد مشخص شده‌اند؛ مثلاً بعد از این که شریعتی از زندان آزاد شده بود به ساواک منطقه دستور داده بودند که مثلاً منبع شماره ۱۸۱۵ را در خدمت بگیرید و اگر او هم کافی نیست، فردی جدید را به خدمت گیرید. حالا اگر در بیست سند، مثلاً بیست شنبه مختلف وجود داشته باشد، همه آن‌ها با هم اشتباه می‌شوند و اگر یک مسئول ساواک هم بخواهد این اسناد را بررسی کند، بالاخره باید بداند این منبع کیست، به خصوص وقتی که این اسناد در یک پرونده بیایند، همه چیز به هم می‌ریزد. پس اصلاً عقلانی نیست که شنبه‌ها آدم‌های متعددی باشند.

چرا با مرحوم طالقانی نسبت به شریعتی هم بسیار خشن‌تر رفتار کردند و هم طولانی‌تر در حبس نگاهش داشتند؟ مرحوم طالقانی شخصیتی سیاسی - فکری بود. اما شریعتی شخصیتی فکری - سیاسی است که سعی می‌کرد، جنبه علنی سیاسی‌اش را هم بسیار کم‌رنگ کند. مرحوم طالقانی به صراحت به بحث سیاسی می‌پرداخت و از مبارزان سیاسی و چریک‌ها حمایت و با آن‌ها همکاری می‌کرد. بنابراین ایشان اصلاً در حوزه‌ای متفاوت از حرکت شریعتی قرار داشت. ضمن آن که در ظاهر مرحوم طالقانی هم شکنجه نشده است.